در مصر وجود نمی افکند نه آسمان بر هم نخوردی نظام ند و مرتبه کمالات علیه اش چنان دامن از جهان افشان
مشاغل حسینه بر چیده بود که دست دقیقه خامه بلاس توقیع نوالش بر صد واشد مولانو بر زمین نشانی
بیکدار هر طرف ازدحام مینمودند سایه بیچاره را شرف پای بوسش میسر نگردید و در رشک
تیغ سنگ می زد در کف همچو لنش لعل را از رشک خویش خار غیرت در دل شکسته و از غیرت
جوشش آب از میان انگشتان مبارکش انگیز چشمه حیوان در رنگ ظلمت نشسته **لمولفه**
بجد شفیع سیاه و سفید :: گرو بیشت برگو دار امید :: شفیعی که گرد آگر عفو خواه ::
زند غوطه در بحر بخشش گناه :: کی افتد دگر را به پیش خدا :: که بی سایه خود ندارد بقا :: شق
خامه کی باشد او را هنر :: که سازد با انگشت شق قمر :: ز ابر جهد دست او از چند ::
قلمها بنیه الف میکشند :: ره آورد آن شاه اقلیم جود :: ندارد بکف تحفه جز درود ::
بعد ازگذارش نعت پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم و نگارش بعضی از فضایل آن سرور سخن
بتوسط جمله متعرضه برآن توان لب و گفتگویی کاز روی استحقاق به پسند حاتمی
نعت تواند نشست مدح و منقبت شاهنشاهیست که طناب سرادق بر بعضی قافله
تا قاف رقم هستی کشیده است و صدای صیت فضایلش در سینه سپهر پیچیده دین
پروری که بر تربیت اهتمامش شریعت محمدیه از سبزه پیکانش بیخ تیغها [illegible] و ساخت و تیغ
شولی که موج جنبش بخشش خس و خاشاک وجود اعدا را از قلزم هستی [illegible] ساخته
[illegible] شعله رعشی در گرفتن برق خواب مژه پیچ و تاب و در دیده هر شمشیرش
در انتظار دمیدن صبح مصاف بیخواب و در موج خیز فتنه ثبات قدمش [illegible] دل هارا
لنگر و در صدگاه مصاف دو انگشت خیرگشایش شهباز نصرت را دو شهپر شعله دو
الفقار بجوی رنگین وه شمس که از قوت سرپنجه مردیش از دیده حیرت تماشاییان
[illegible] سازد دماغ خرد بی استشمام روایح گلزار حکمتش مختل و عقده مشکلات در پنجه شعور
[illegible] چون گره شبنم از جعل حسن لیلی کمالش هر عقل کامل در بیابان حیرت مجنون ثبت
دل از روش تعلیم حکمتش در جهان آگاه در جمع بعد افلاطونی سر انگشت تاثیر دعایش آفتاب
عالمتاب را باز گشتن اشاره نموده و از خط شعاعی انگشت قبول بر دیده دارد وادی
حق پرستش تا در خلوتخانه شب سجاده بندگی افکنده پرتو مهر انور چشم نظاره بروز
فرو بکنار دعا لیکن فلاطون منشان خم نیلگون سپهر بهمه شاگردی غاشیه اذعانش
بر دوش میکشند و نحوی که شاهدان اسرار فرقانی با استقبال التفات خاطرش را
از هفت پرده تو بر توی بطون قرآنی تا بیشگاه ضمیر مبلا دیدند و تیغ زنی که
صیقل شمشیر گیتی زدایش آئینه میدان را از زنگ وجود خصم بی داختی و صفکی
که هیبت حدایش تیغ کشیده در کف دشمن انگشت زنهار ساختی و صیت فضایش
نه چنان عرصه هستی را پر کرده که طوطی ناطقه در میدان حصر نفس تواند کشید والی
قام مناقبش رفیع القدر میدان صفحه سخن را تنگ فضا نموده که بیکران خامه سر[illegible] :

سرمویی تواند دوید مولفه چراغ شبستان دلها علی ❖ کز ظلمت کفر شد منجلی ❖ امامی که پیدا
ده مهر او ❖ نخستین کسی از احد سرخ رو ❖ به شمشیر آن شاه والا گهر ❖ جدا شد حق و باطل از
از یکدگر ❖ نه قهرش همی فتح خیبر کند ❖ که مهرش بسی قلعهٔ دل گشود ❖ نبی و ولی
هر دو نسبت بهم ❖ دو تا و یکی چون زبان قلم ❖ دو سر چون قلم لیکن از جان یکی ❖
زبانشان دو تا و سخنشان یکی ❖ قلم وار بودند از آن سر بسر ❖ که صورت میانشان
نگنجد دگر خط ❖ خط شرع گردیده تا خوانا از آن ❖ که گنجیده غیری چه مو در میان ❖ و
صنوف صلوة برون از حد و ضروب تسلیمات افزون از عدد بر آن پیشوای راه
دین و بر اولاد طیبین و طاهرین او باد که نقشبندان کارگاه شرع امین اند و معماران
برج مشیده قواعد دین مبین قالبها را روح‌اند و لجهٔ طوفان هلاک را سفینهٔ نوح
محبان خاندان را در عشکده رهزن کاسه‌ها سر می‌برند و سالکان مسالک دین را در جهت
حجرهٔ … و رهنشکران آبی به پیشند و فرمان رهایان کشور آفرینش اقطاب
افلاک عز تمکین و امواج دریای رحمت و بناک گوهران معدن نبوت‌اند و آزاده سروان
چمن فتوت و نهال … انظار … امامت و باغبانان گلشن دین‌اند
و صوابان جویبار … تحلیلان آیین ملت‌اند و مشاطگان نوعروس شریعت و طبیبان
جگرهای … و کحالان … دیده دلیلان جادهٔ آگاه هند و … کان تا
الهی اللهم ان هؤلاء احبتی و ثاکتی و ساداتی بهم اتوکل و من اعدائهم
اتبرا اللهم صل و سلم علیهم و احشرنا فی زمرتهم وارزقنا شفاعتهم انک
مجیب الدعوات و قاضی الحاجات وبعد بر بوت ضمایر اولی الابصار ظاهر
و روشن و بر دل ارباب اولی الالباب ثابت و مبرهن است که بحکم آیهٔ کریمه و ما
خلقت الجن و الانس الا لیعبدون تخم وجود آدمی را در صحرای دنیا که مزرعه
آخرت است از آن افشانده اند که بار عمل دسته جهت خرمنگاه عمر اکثر حاصلی بینند
و نزد و نهال هستی بندگان را در بوستان سرای جهان برای آن نشانده اند که ثمر طاعت
ابدی بوده و در وقت جوشش بهار … که نه … تا جراله
شهرستان امکان را دیده آگاهی کشاده اند تا در هر جا … شوق عناصر … را
از طراران هوا و هوس محافظت توانند نمود و فارسان ابلق لیل و نهار را چوکان
اختیار بدست داده‌اند تا در مضمار زندگی کوی سعادت بندگی توانند ربود
و عصای فکرت بدست دیده بصیرت داده‌اند که چاه … از راه توانند شناخت و خدنگ
آه بینایی در جعبه دل انسانی نهاده‌اند که از دنبال غزال رمیده فرصتی توانند
انداخت و در … سرای غرور چراغ شعور بدست هر یک از افراد بشر داده اند
که در هر دو راه … نشوند و در بیابان جهان خرد خرده دان را دلیل راه
وادی عبودیت کرده‌اند که به غولان طول امل دو چار نگردند لیکن باقتضای

طبیعت بشری و ازدحام دواعی غفلت بجزئی آدمی بیچاره مشغول لذات نفسانی
گشته از ادراک لذت بندگی باز مانده و بسبب چشمی امثال و اقران که پی غیبتان شغل
خدا پرستی تا غیبت نام کرده اند و عمر عزیز را بجمع کردن مال زخارف کودک فریب
دنیا صرف نموده مضمون الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالآخرة در حق خود بکرهی صحیح
و حیرتی که ازین ورطهٔ پر خطر او را رجوع تواند نمود و از خواب غفلت دیده بصیرت
بکنار تواند کشود رشحات مواعظه بالغه است که کلهای پژمرده دلهای نازل
نزلت باران بهاری … اقتضای … طبع … مجاری … هستان
… باد غفلت را نسیم … و رهگذرکان کوهستان … را صور …
… حرص را طبیعی است حادثه و خوابزدگان هوس را شربتی موافق …
… عصیان از طریق … افتادگان چاه … بحبل المتین …
و … که دلهای سیاه … آتش دل … در … آدمی خطا
… از مذکری که نصایح دلپسند … قبول … کتاب و عظی
که از زهر تلخ پندش … کردن … نماید … و اعضا … مواعظ …
بعلت … کاسد … بوده و دعای … ندای آکثر … تلخی سخنان
حق مذاق اهل روزگار آشنا نگردیده تا غایت کتابی مشتمل بر جمیع ابواب وعظ و از کتاب
خدا و احادیث اهل بیت عصمت علیهم السلام ماخوذ باشد بفارسی تصنیف نموده اند
اند … کتب … طبیبان … رهنمای … نسخه کامل نوشته
و … زمان کرامت … سلطنت و جهانبانی بوجود اشرف نواب … رفعت
… تخت و نگین … زمانهای آنکه شرع دین … دین و عدل و داد
… ظلم و فساد و مجموعه مکارم اخلاق شیم … صحیفه نظام عالم
… احوال … زبان … سال … ساسرا … بنای دین
و اسلام … داد خواهان … صاحب کلاهان …
… بلند … خاقان و قیصر … که آوازه طبل شهرت اسکندر افتاب سپهر …
و اقبال … رحمت ذوالجلال مولفه خدیو جهان رحمت کردگار ❖ که آسوده …
… روزگار ❖ … راه خلاف ❖ شده … بر تیغ ظالم غلاف ❖ …
عدل شکار ❖ … ز دست … ❖ که
… رهی که کینه کوه … ❖ چه … تاریخ او ❖

بر قدم او دم ز دستار شکوه ⁂ از آن تیغ دکردن افکنده کوه ⁂ ز موج و سراب تیغ بحر و بر ⁂ بجود
لموز د از نام او خشت طرش ⁂ بهر کشوری نام او سرفراز ⁂ بود سجده فرسا چه بانک نماز ⁂ سرشتش ز
اثبات پاکی خفیست عیان ⁂ از جبینش که فرزند کیست ⁂ زمین چون نشاید بگردون کلاه ⁂ بود شاه
عباس ثانی شاه لازال الدین احق ظهیرا و نعامیا و مفضل عدله و احسانه علی العالمین متواترا و متوالیا
مزینت و دیده روزگار از توتیای غبار موکب سلاله خاندان ائمه اطهار علیهم السلام بمقتضای الناس
علی دین ملوکهم طبایع اکثر مردمان بشنیدن این سخنان مایل و راغب و بجان و دل امثال این کتب طالب
خریدار میباشند بنابرین بنده ضعیف بیمقدار محمد نبی واعظ خاکسار رزقی نیازپدیر درگاه بنده نواز
سوده توفیق انجام این مهم را مسئلت نموده و بهمراهی قاید تایید سبحانی عقبات این مرحله را بقدم کند [illegible]
پیموده و از حدایق حقایق و غرایب پارینه تالیف گلدسته بست که استشمام شمه آن دماغ ایمان را تقویت نماید و از
جواهر آبدار سخنان ائمه اطهار که سلاطین حکمت‌اند عقدی ترتیب داد که او بزیبنده عروس دین را شاید و از
توتیای اخبار که در شکان مکحلی ساخت که دیده عبرت را از رمد غفلت روشن سازد و از فولاد آیات
محکمه مصقلی ساخته و پرداخت که آیینه خواطر را از زنگ تشکیکات نفسانی پرداز دو تن کار [illegible]
چالاکه از [illegible] آتش که افروخت که خار و خس هوا و هوس را در هم سوزد و از گلزار بشارات [illegible]
بهشتی آراسته که دیده التفات از تماشای خارستان گلزار رعنا و دنیا بر دوزد و از پر و بال اوراق طبله ایست
کشاده [illegible] که از دنبال صعوه دنیا پریده انداز خوانده و از رسایل معانی [illegible] ساز کرد که همای
همتان از هم پروازی کرکس طبعان جیفه دنیا [illegible] و از تاثیر آثار [illegible] ساخت که رگ گردن نهاد
از خون فاسد غرور تهی سازد و از شرح احوال سرکشان بتقصیری معترف هنگام کرم نمود که بیمار امرض عجب
در عرق انفعال اندازد و از کافور سفید [illegible] مرهمی سرشت که زخم عشوه دنیا را التیام دهد و از داروی [illegible]
فواید [illegible] سفوف ساخت که در [illegible] شاغل [illegible] تسکین بخشد و از سکنجبین مطالب حلوایی [illegible]
اماده سازد که اورام باد نخوت را بتحلیل برد و از نبات فضایح روغنی کشید که مزاج را از خشکی نهد [illegible] کرد
و از جبر تلخی سخنان [illegible] انجام کرد که دماغ را از اختلاط کبر و غرور تنقیه نماید و از یاقوت رنگینی کلمات
آبدار مفرحی ترتیب داد که دلهای [illegible] را تقویت [illegible] امواج [illegible] متعلقات
جان [illegible] ساحل نجات میرساند [illegible] زنجیر [illegible] از زندان [illegible] دلتنگی [illegible]
و [illegible] کاروان [illegible] بادیه عصیان
ناله درای و هر [illegible] ایست [illegible]
و هر ورقش از متاع نصیحت کالای ایست [illegible]
منشار نخل سرکش حرص [illegible]

[illegible] پاشش دیده

خیالش

دو عالم

نمی‌پاشش دیده خراب آلودگان بجذبیت و حلاوت فصاحت کلماتش شکر ریزه تمکامان حسرت
تر [illegible] که این گنجینه که از نقود مسکوک دار القرب بتحقیق فراهم آمده در بازار [illegible] شود
این معجون که از ادویه تحفه سخنان حق ترکیب یافته در مزاج علیلان امراض قلبیه خصوصا مولف بیچاره سود
مند افتد این کتاب را گلستان و روضه و نزهت [illegible] کلماتش [illegible] نکات [illegible] غرف
مبنیه الفاظش چون معانی [illegible] آورده و اکواب و اباریق حروفش از [illegible] حقایق [illegible] ریاض
لبیب فقراتش از کوثر تسنیم صدق [illegible] جنات تجری من تحتها الانهار است چون ابواب [illegible] بعدد
مقفه ابواب جنت در عدد موافقت نموده اگر ارباب جنانش ابواب الجنان خطاب دهند نامناسب نخواهد بود
اما مقدمه متضمن سه مطلبست مطلب اول در بیان احتیاج بوعظ و فایده آن و فضیلت وعظ گفتن [illegible]
ای طالب [illegible] ارشدک الله و ایاک الی طریق الرشاد که حضرت صانع بیچون جل شانه قیمتی گوهری در
گنجینه لطیفه بشری بودیعت نهاده و آیینه گیتی نمای در دیوار کالبد انسانی بجا گرفته که [illegible]
کمالست [illegible] اعمال [illegible] و چشمه انهار [illegible] لکن [illegible] صدف گوهر یقین
کاه [illegible] بعقل [illegible] آیینه از بخار [illegible] مکدر [illegible] و جوهر دل [illegible] هوای نفس [illegible]
و غلبه [illegible] دنیای بی‌بقا رنگ میگیرد و از کثرت اشتغال لهو و لعب و ارتکاب معاصی و ملاهی [illegible]
از انطباع صور حقایق و ادراک اشعه انوار [illegible]
سهل [illegible] دنیا [illegible]
تمام [illegible]
بمعماری توبه و پشیمانی تعمیر نتوان نمود و تیرگی آن آیینه را [illegible] و سوختگی از هوا و هوس نتوان زدود [illegible]
[illegible] کدورت معصیت [illegible]
و [illegible] صیقل [illegible] پند و نصیحت [illegible] تکالیف [illegible] عصیان چراغ ایمان فرو میرد و ظلمت کفر [illegible]
فرو گیرد در این وقت آیه ان الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون در حق صاحب این دل صادق
و تمثیل ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة و لهم عذاب عظیم با حال او مطابق خواهد بود و دل
چنین را قلب منکوس [illegible] و کشور باطن [illegible] چنانکه قدوه ارباب قلوب شیخ محمد بن یعقوب
در کافی از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام [illegible] علیهم السلام نقل نموده
ما من شیء افسد للقلب من خطیئة ان القلب لیواقع الخطیئة فما تزال به حتی تغلب علیه فیصیر اعلاه اسفله
حاصل معنی آنکه هیچ چیز [illegible] دل را فاسد [illegible] گناه [illegible]
تا وقتی که گناه [illegible] بر دل غالب [illegible]
[illegible] تفصیل [illegible] امام محمد باقر علیه السلام [illegible]

الا وفی قلبه نقطة بیضاء فاذا اذنب ذنبا خرج فی النقطة نقطة سوداء فان تاب من ذنبه لا نمحی
السواد حتی وان تمادی فی الذنوب زاد ذلک السواد حتی صار یغطی البیاض لم یرجع صاحبه الی خیر ابدا حاصل مضمون انکه در
دل هر بنده نقطهء سفیدی هست چون مرتکب گناهی شود دران نقطهء سفید سیاهی بهم رسد پس اگر از ان
توبه کرد ان سیاهی زایل میگردد و اگر در گناهان اصرار ورزید و ارتکاب بتمادی کرد ان سیاهی زیاد میشود
تا ان سفیدی را میپوشاند و چون ان سفیدی پوشیده شد صاحب ان دل هرگز بخیر باز گشت نمیکند نعوذ
بالله من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا پس آدمی میباید پیش از انکه کار بدینجا کشد و عمارت دل بسیلاب
معاصی از پا در آید چاره کار خود جوید و طریق تدارک آن بقدم کند و سعی بجوید تا وقتی که صرصر اجل بر بوستان
زندگی او وزیدن نگرفته تا اسف بجز ندامت و حسرت نکند چنانکه در دیباچه گذارش یافت و هر گاه که بنده از خواب
غفلت بیدار شده سازد و بفکر چاره کار و احوال اندیشه مآل اندازد وعظ و نصیحت خواه باین طریق که خود هدایت
بر دلش تافته بجای این مواعظ بالغه ملهم کرده چنانچه در حدیث وارد است که اذا اراد الله بعبد خیرا جعل له واعظا
من قلبه خواه باین طریق که از ناصح مهربانی استماع یا از کتاب معتبری مطالعه نماید فهر تقدیر احتیاج عامه خلایق
بوعظ بوضوح رسید و صحیح بیان فایده ان از فوق مقدمات مذکوره طالع و روشن گردد اما فضیلت وعظ گفتن از راه
مستغنی و از بیان بی نیاز است … هر گاه جمعی براهی روند
بعضی از جادهء هدایت انحراف نموده راه بیابان آوارگی پیش گیرند بر دیگران لازمست که او را از ان طریق ضلالت بشاهراه
هدایت دلالت نمایند تا فرزند عقل … معلوم نباشد **شعر** اگر بینی که نابینا و چاهست ∴ اگر خاموش بنشینی
گناهست و بدین قیاس از گناه ناس که در طی مراحل تکلیفات همه بر یک رهگذر رو در طریق عبودیت بسلوک
یکدیگر هم سفر اند اگر احدی پا از شارع استقامت بیرون گذارد بلغزای غولان هوا و هوس راه وادی
غوایت و ضلالت مسلوک دارد بعهده رفیقان دیگر است که بدست و زبان نصیحت و پند کوتاهی از دو …
نمایند و بطرق درستان سخنان حق ان سرپیچ اراده نفس هوا را از ان طریقه ناشایست رجوع فرمایند
و اشارات ازین نقل بر متتبعان کتب معتبره این فن پوشیده نیست … آیات و سنن معلوم است که اخبار
و آثار درین باب بسیار وارد است و ازانجمله از کتاب … شاهد … حضرت
اسماعیل پیغمبر علی نبینا علیه السلام باین شیوه ستوده و در حق ان ذبیح … تسلیم فرموده که وکان
یامر اهله بالصلوة والزکوة این آیه در مقام مدح اسمعیل وارد است چنانکه سابق و لاحق ان برین …
شاهد است و در کتاب ارشاد القلوب روایت از طریق … دلیل … و شیعه … اساس … حضرت
انام صلی الله علیه و آله … و السلام و ما اهدی المسلم لاخیه هدیة افضل من کلمة حکمة
تزیده هدی او ترده عن ردی حاصل معنی انکه هیچ چیز و هیچ هدیه که مسلمانی جهت برادر دینی خود
نفرستد بهتر از کلمهء حکمتی نیست که باعث زیادتی هدایت او گردد یا از طریقهء ناشایستی او را باز گرداند و در همان

کلمه …

کتاب از نبی آنحضرت صلی الله علیه و آله منقولست که نعم العطیة و نعم الهدیة الموعظة یعنی خوب عطائی
و نیکو هدیه ایست نصیحتی که شخصی بکند و حاشا … در حدیث ان شافع یوم النشور
گفتگوی دو شخص مذکور شد که عارض احوال … کمال آراسته بود و طریقه یکی ان بود
که بعد از نماز واجبی با اهل ان را تعلیم خیر و صلاح میفرمود و بسر انگشت بیان حکمت راه فلاح و رستگاری
بر خلایق مینمود و شیوهء دیگری انکه روزها روزه و شبها … بندگی … از آنحضرت … ان
دو شخص شنیدند … ایشان … که فضل الاول علی الثانی کفضلی علی ادناکم یعنی
زیادتی مرتبهء ان شخص اول که هدایت و ارشاد خلق … فضیلت برادری
و فروترین شخصی از شما … از آنحضرت صلی الله علیه و آله منقولست که تصدق مؤمن بصدقة احب الی الله من موعظة یعظ
بها قوما فیتفرقون وقد نفعهم الله بها وهی افضل من عبادة سنة … مضمون انکه هیچ صدقه از مؤمن نزد
خدای تعالی خوشتر و پسندیده تر از ان نیست که … باشد
… در میان ایشان … برای … نصیحت … جمع …
آیینه … منقولست که حق سبحانه و تعالی
… خطاب … علیه السلام … تعلیم الخیر …
… الخیر … تعلیم …
بکسی علم … تحقیق …
… الحکمة …
… شود … **مطلب دوم** در آداب وعظ گفتن و شرطهای که در ان رعایت باید نمود … آیینه
… سخنان …
میفرمایند … سخن …
خود عمل نماید … از نفس خود … نصیحت …
که از غفلت بر کشاید تا خفتگان دیگر را نیز بیدار تواند کرد **مصرع** حقه …
… خورشید …
… **شعر** ان العالم اذا لم یعمل بعلمه زلت موعظته عن القلوب کما یزل القطر عن الصفا
یعنی چون عالم … عمل نکند پند و نصیحتش … از دلها چون باران از سنگ …
… سخن … اثر …
… سینه …
… غفلت … خوابست …

46

داخل شد نفسی که از درون پر هوس جیفه دنیا بر آید نسیمی است که از مزبله خیزد چه اثر داشته باشد [illegible] خود تا
که رفته پند دهد پند دیگران :: پیکان بتیر جا کند آنگاه بر نشان :: از خطاب لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ در حذر
باید داشت و تهدید از کَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللّٰهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ سهل نباید انگاشت و از وعید
علمای بی عمل اندیشه باید کرد و خبر مخبر صادق صلوات الله علیه بخاطر باید آورد که فرموده است که شب معراج
جمعی را دیدم که لبهای ایشان را بمقراض آتشین میبریدند پرسیدم که یا جبرئیل اینجماعت کیانند فرمود که خطیبان امت
تواند که مردمان را بعمل صالح امر میکنند و خود بدان عمل نمینمایند نعوذ بالله من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا و
وَإِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي دیگر در این باب شرایط که امر وعظ را سزد خاطر را از لوث اغراض
دنیوی منزه سازد و آئینه دل را از زنگ تعلقات خسیسه و انباه الکلیه پیراسته [illegible] صبح و شام هر لحظه تقریبی نه
انگیزد سخن خدا و رسول را بسبب اغراض خود نه آمیزد و بعقود جواهر اخبار و آثار کرسی دعوی دانش نیاراید و
تقریب وعظ گاهی [illegible] قصیده که دلالت نماید طول سخن را واسطه عرض و کمال انشا سازد و از عمامه و ردا علم افتخار
نیفرازد و پایه منبر را وسیله خود نمائی نکند و جای [illegible] را دکان خود فروشی نگرداند و در انشای شرح بی اعتباری دنیا
از خار خار او بخراشد و در عین منقصت حرص و طمع چشم بر دست کسی نداشته باشد و جامه سفید را هیچ کاذب روشن دلی
نگرداند و دستار بزرگ را [illegible] سخن و پایه بزرگی منتهی نداند و از [illegible] بال بلند پروازی نگشاید و
و از جبه پشم شتر [illegible] معنی بردباری خود ننماید و زبان [illegible] انگشت خود نمائی نکند و بر رشته سخن در [illegible]
معرفت [illegible] بر خود نبندد و سبحه [illegible] را سر رشته جلب قلوب نشمارد و سر انگشت [illegible] شاهد دعوی [illegible]
[illegible] روا [illegible] دستار [illegible] نکند و [illegible]
نگرداند و استغنای [illegible] دیگر نسازد و [illegible]
گوشه نشینی طریق [illegible] اعتبار [illegible] صفای ظاهر [illegible]
خلایق و رضاجوئی [illegible] خلق منظور [illegible] نصیحت مردم غیر از [illegible] توقع مزدی و [illegible]
نداشته باشد سخن [illegible] کامل و از [illegible] حظی و نصیبی شامل [illegible] باشد دیگر [illegible]
آیه ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ در گفتگو [illegible] طریق [illegible] گفتاری [illegible] از دست نداده [illegible]
[illegible] تا [illegible] تاثیر نصیحت [illegible] درشت گوی [illegible] زبان بیان [illegible]
نیالاید چه پند و نصیحت [illegible] الکثر طبایع [illegible] باشد و هرگاه طریق [illegible] ملایم [illegible] شد دل
نشین مستمع [illegible] طبایع [illegible] باشد [illegible] شنیدن [illegible]
وقتی که حضرت حق سبحانه و تعالی موسی و هارون را [illegible] علیهما السلام [illegible] سرافراز و بخلعت کرامت [illegible]
ممتاز گردانید و [illegible] فرعون لعین [illegible] و ایشان را فرمود که اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى فَقُولَا لَهُ قَوْلًا
لَيِّنًا مفسرین فرموده اند که یعنی [illegible] موسی و هارون بسوی فرعون بدر [illegible] و در کفر و طغیان از حد

تجاوز

تجاوز نموده پس سخن [illegible] مبالغه [illegible] بجای [illegible] واعظ و پند گوی مراعات این شیوه را می باید که لازم [illegible]
سخنان حق را [illegible] طبع [illegible] خلایق رسانند و [illegible] سخن [illegible] مستمعان
[illegible] دلنشین [illegible] گفتگوی [illegible] از شاخ و برگ [illegible]
خاطر [illegible] مستمعان از هم نپاشد و از روی اشفاق و مهربانی سلوک
طریق [illegible] پرداز [illegible] در ظلمت سرای [illegible] افروزد
[illegible] سخنان [illegible] چنان
در [illegible] مؤلفه [illegible] داد [illegible]
[illegible] كَلِّمُوا النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ [illegible] فهم مخاطب [illegible] داشته و در خور [illegible]
[illegible] استعمال الفاظی که فهمیدن [illegible] صحاح و قاموس احتیاج داشته باشد احتراز
نماید [illegible] بیان نکند که خواص و عوام بسهولت توانند فهمید و در عقبات مشکلات الفاظ
[illegible] دیگر آنکه افتتاح کلام بنام نامی حضرت [illegible] نموده [illegible]
بیان [illegible] شرح [illegible] عظمت [illegible]
[illegible] تحمید [illegible] عالمیان [illegible]
[illegible] تحیت و تسلیم [illegible] زبان [illegible]
[illegible] دیگر آنکه
[illegible] گفتگوی [illegible] و رسول [illegible] رسانند
[illegible] اعتقاد کتاب [illegible] نقل حکایات و روایات موافقت
[illegible] احتیاط [illegible] و خبر [illegible] صحت [illegible]
[illegible] حقایقی [illegible] شریعت [illegible]
[illegible] بکار [illegible] شرع [illegible]
دیگر آنکه [illegible] تفسیر [illegible] روایت و [illegible] نقل [illegible]
[illegible] بیان مسایل دین [illegible] علم احکام شرعیه [illegible]
[illegible] وَلَهُ [illegible] النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ لَعْنَةُ مَلَائِكَةِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ [illegible]
[illegible] تفسیر [illegible] وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ
بِمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ [illegible] دیگر آنکه [illegible] احوال مستمعان [illegible] باشد از امراض قلبیه [illegible]
[illegible] بجز اداء [illegible] سخن [illegible] مفید [illegible]
[illegible] مال و طلب [illegible] جاه و جلال [illegible] گفتگوی [illegible]

انقلاب اوضاع جهان منقطع گردد اگر بعد تربیت دوری اشتغال بلهو و لعب و هرزه گردی کرد باز آواز سخن بوی عذاری
عمر زندگانی و نایابی کیمیای بقای جاودانی بهبودی یابند و مستسقیان باده نخوت و غرور را نشیب تنبه قدمت کبر و غرور پیش
وصف تواضع و فروتنی سودمند افتد و مصروفان بجانب خشم و غضب بطالع تعریف حسن خلق و بردباری و مدح صفت
تمکین و صاحب وقاری فایده رساند ارباب پستی کاهلان طریقه بندگی بمجمل ترغیبات شوق انگیز رفیع شود و بحث بر زبن
بی توکلان از پستی همت بر کوشش در ترقیت آگهی تسکین یابد و ذکر احوال صابران در خاطر مصیبت رسیدگان [illegible]
تسکین فروزد و بیان مرتبه شاکران بار باب عافیت قصد [illegible] القیاس [illegible] از طوایف [illegible] در کار
باشد شرط [illegible] دوم تجربه سخنان حق بیا [illegible] از ان خالی نباشد دیگر انکه مضمون خیر کلام [illegible] خود سخن را
انقدر طول ندهد که باعث ملال خاطرها گردد [illegible] کلام مستمع [illegible] دلتنگ نسازد [illegible] باز گشت بمجلس وعظ
ننمایند [illegible] تفسیر [illegible] از زمین خاطرها [illegible] بطرف اطناب [illegible] تقریر سخن را [illegible]
بلند و بختگی نقلهای [illegible] معانی را از لفظ [illegible]
ارتکاب [illegible] بنویسند
مجمل مواعظات [illegible] سخن [illegible] مطلب دوم در شنیدن
وعظ مستمعان [illegible] مجالس وعظ و مستمعان کلام
و احادیث اهل بیت عصمت علیهم السلام ضرور [illegible] تحصیل رضای الهی [illegible] مقصود [illegible] اختصار شنیدن
آیات و اخبار [illegible] بر اصلاح حال خود [illegible] بتماشای [illegible] کیفیت تکلم واعظ
[illegible] فواید [illegible] مجلس [illegible] روح [illegible] کلام و شهود
کلام [illegible] و تلخی سخنان [illegible] نقش [illegible] بدایع [illegible]
[illegible] نکات [illegible] طبیعت [illegible]
صفات ذمیمه [illegible] خیالات [illegible]
مواعظ [illegible] شعله [illegible] عاقبت
بینی [illegible] دیدهای [illegible] آفتاب [illegible] از روزن گوش بظلمت سرای دل در
آورند و از چشمه سار آب زندگی آیات قرآنی مرده دلان [illegible] شنیدن [illegible] دل [illegible]
از خود [illegible] و از استماع [illegible] روح خود را [illegible] اخبار صادقین
آب [illegible] جان [illegible] ارشاد از جسم [illegible] جنازه [illegible] مجلس [illegible]
صبح صادق [illegible] خواب [illegible] بیدار [illegible] هدایت و ارشاد دلها
از سیاه مستی غفلت هشیار باید ساخت دیگر انکه چون واعظ سخن از ذات و صفات آلهی سر کند بگفتگوی عظمت
کبریا و جبارئی [illegible] در ارکان دلها افکند و زبان بتسبیح و تهلیل برگشاید و مضمون سبحانک ما اعظم شانک [illegible]

از روی عجز

از روی عجز [illegible] چون [illegible] حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله یا یکی از ائمه طاهرین صلوات
الله علیهم اجمعین [illegible] آل [illegible] جهان [illegible] اصل آن [illegible] کشور [illegible]
کتابه صرف صلوات و سلام ضرور و تحیت [illegible] از طبق [illegible] جان نثار کنند [illegible] تحیت از پیش
روان [illegible] حسنات خود دانند و چون تعداد [illegible] و شرح [illegible] در باب [illegible]
جان [illegible] بلوازم شکر [illegible] قیام [illegible] ابواب [illegible] نعمت [illegible] خود
کشاینده چون [illegible] جان [illegible] و ذکر اجل [illegible] وحشت [illegible]
عقبه [illegible] مرحله جان [illegible] و چون سخن از احوال قیامت [illegible]
[illegible] ضعیف [illegible] استغاثه [illegible]
[illegible] بهشت [illegible] حور و قصور [illegible] امید [illegible]
آمرزگاری [illegible] در [illegible] برافرازند [illegible]
زبان [illegible] اللهم ارزقنا [illegible] خیرات [illegible] ثواب [illegible]
طلب توفیق [illegible] بیان [illegible] بجناب الهی استغاثه
نمایند دیگر انکه واعظ [illegible] طریق [illegible] واقع شود قلم عفو
بر آن [illegible] خطا [illegible] عیب [illegible] خود [illegible]
نشان [illegible] استقامت طبع خود [illegible] آدمی [illegible] انسان [illegible]
[illegible] اجتماع [illegible] خاطر [illegible] باشد و از [illegible]
[illegible] باشد و اگر [illegible] سخن [illegible]
[illegible] عیب [illegible] اجتماع [illegible] خلق [illegible]
[illegible] عیب [illegible] تشویش خاطر [illegible]
[illegible] احوال و اعظان [illegible] تعقل [illegible]
و خاطر [illegible] این سخن [illegible] دیگر انکه در اثنای [illegible]
[illegible] کلام خدا و رسول [illegible] در اثنای آن [illegible]
[illegible] حفظ [illegible] ۲ [illegible]
[illegible] وعظ [illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible] سخن [illegible]
[illegible] دیگر انکه [illegible]

[illegible]

بر احوال واعظ بهم رسانیده و از جهت مذهب و اعتقاد ایشان خاطر جمع که صدور نقل اخبار و احادیث ما امانت و دیانت ایشان معلوم
نماید تا در تعلیم احکام شرعیه و بیان مسایل اصلیه و فرعیه اعتماد بر قول او توان نمود و بمفتاح زبان بیان شرح ابواب
خیر این مفاخر ضمیر بر روی دلها توان گشود دیگر آنکه اگر احوال واعظ با بعضی از آنچه میگوید مطابق نباشد مثلاً
اگر حسن خلق را مدح کند و خود از آن بهره نداشته باشد یا صفت تکبر را مذمت نماید و خود از آن طبیعتش بری
از آن آلوده باشد چشم از آن پوشیده نظر حقیقت بر سخنانش اندازند و بجهت قبح توفیقی از خود را از سعادت شنیدن
واعظ بالفعل محروم نسازند چون حقیقت کلام بوجهی از وجوه معلوم کردند از درجه اعتبار ساقط ندانند و بنقص
متکلم دامن بی اتفاقی بر آن نیفشانند و واعظ را بمنزله لوح صحیفه فرض کنند که سخنان دلپذیر بر آن نوشته
و خود بخوانند پس در این وقت نیکی و بدی سخن را بعین امتیاز ببینند و از زشتی و زیبایی لوح نظر التفات
باید پوشید چه غرض از انعقاد مجلس وعظ استماع سخنان حق است و از نیکی و بدی واعظ کسی را سود و زیانی
نیست که [illegible] بجهت کردار واعظ خود را [illegible] نماید و سخن حق را بعیب گوینده ملامت نباید فرمود و از زشتی [illegible]
جمال عروس سخن را [illegible] زبان و از بی قدری [illegible] حرف بهای در شاهوار را چه نقصان **باب اول** در ذکر دنیا
و شرح مفاسد و ذمایم این رهزن کرده [illegible] چون بعضی از اخبار و آثار و سخنان اکابر و حکما در بیان
وصف دولت حب دنیا و تحذیر و تنفیر از آن و بعضی در مدح و ترغیب طالبان مورد و وارد است و آنچه در بیان
دنیا و ذکر بیوفائی آن غدار وارد گشته بعضی بسبیل اطلاق و عموم است و بعضی مخصوص حب مال دنیا یا حب جاه است
این چنانکه ان شاء الله تعالی بتفصیل مذکور خواهد شد بنا بر این این باب را منقسم بسه فصل گردانید **فصل اول** در تحقیق
نفس حب دنیا و بیان این که طلب دنیا کدام است و شمه [illegible] در مذمت آن و آنکه در دیده است که [illegible] و جمع میان احادیث
متعارضه **فصل دوم** در ذکر بیوفائی دنیا و بیان ذمایم این شوهر کش بر [illegible] بطریق اطلاق و اجمال **فصل
سوم** در ذکر هر یک از طرق و شعب حب دنیا و بیان اصول و فروع آن بسبیل تفصیل **اما بعد** بر ضمیر منیر هوشمندان
با فطانت و اذکیا و متعطشان تحقیق این معنا مخفی نماند که غنای مطلق مخصوص ذات پروردگار است جل شانه
که دامن وجودش از لوث امکان منزه و معرا است و ساحت عز قدسش از خس و خاشاک افتقار و احتیاج مقدس
و مبرا است و هر موجودی که بگلزار مشیئت نسبت بکنار امکان افتاده و هر ذره که از مطموره عدم بمعموره
وجود پا نهاده و در نفس ایجاد محتاج است و در تحصیل ضروریات ناچار و ناگزیر است و مقیدان سلسله زمان و مکان
و اسیران رابطه امکان را بالکلیه دست از دنیا کشیدن و دیده خواهش از مقتضای طبیعت بشری پوشیده از حوصله
طاقت مخلوقین بیرون است و شارع چون بحکم آیه کریمه لا یکلف الله نفسا الا وسعها بندگان را بآن تکلیف
ننموده است و بسبب خواهش‌ها بحوائج و طلب جمع معاش امر براه مستقیم فرموده است بلکه تحصیل فرایض را
بر ذمت همت بندگان واجب و لازم و سعی در طلب منافع قدر کفاف و دفع مضار جوع و عطش و حر و برد
و امثال آن اعم بر همگان فرض و حتم ساخته است [illegible] از وجه معیشت احوال آدمی در طلب

دنیا تلاش

حیق

دنیا تلاش نماید و زاد عشرت از آینه احوال خود جمعی که شعار رعایت ایشان برخی تمام اهتمام او بیست
بیع و شرا و ساعی جمیله برد [illegible] این مراتب [illegible] طلب دنیا انجام است و در شرع [illegible] مذموم و مستحسن
بلکه ترک طلب چنین نماید و رسالات طریقه [illegible] بوده است چنانچه از حضرت امام جعفر صادق
روایت کرده لیس منا من ترک الدنیا لاخرته و لا الآخرة لدنیاه یعنی نیست از ما کسی که بجهت اشتغال امور
اخروی دست از معاملات دنیا بردارد و آنکه [illegible] آخرت خود پوشیده همت بر تحصیل دنیا گمارد
و [illegible] است که مراد آنحضرت از ترک دنیا در این مقام ترک عقود [illegible] است [illegible] بشریه و است و [illegible]
[illegible] مجعول است که [illegible] از حضرت منقول است که لا خیر فیمن لا یحب جمع المال
[illegible] وجهه و یقضی به دینه و یصل به رحمه یعنی خیر نیست در کسی که دوست ندارد که مال را جمع
[illegible] نماید و عزت و اعتبار خود [illegible] نگاهداشته و خود را از ذل طلب رهانیده آبروی مستعفی [illegible]
خود را باز ادا کند و صله رحم بجای آورد و حق سبحانه و تعالی در سوره مائده فرموده است که یا ایها الذین آمنوا
لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم و لا تعتدوا ان الله لا یحب المعتدین یعنی ای کسانی که مومن‌اند
حرام مکنید چیزهای نفیس لذیذ را که خدا تعالی برای شما حلال فرموده [illegible] و تجاوز مکنید
نعمتی که خدا تعالی دوست نمیدارد نعمتی که از اعتدال [illegible] در گذرند و سبب نزول
این آیه آن بود که روزی حضرت [illegible] بشیر و نذیر کافه خلایق صلی الله علیه و آله از برای جمعی که مجلس
[illegible] بودند وصف و نعت قیامت و شدت آن [illegible] نمودند و بمرتبه‌ای صور از اخبار
حشر دلهای پر رقت [illegible] آتش و عید [illegible] دلهای ایشان از التهاب [illegible]
گشته آن اصحاب کرام [illegible] کردند بعد از آن ده نفر از ایشان در خانه عثمان بن مظعون
جمعیت کرده با هم اتفاق نمودند که همیشه صایم النهار و قایم اللیل باشند و بر بستر نخوابند و گوشت
نخورند و از زنان مباشرت نکنند و بوی خوش بکار نبرند و از انواع لباس پلاس پوشند
یک ما نمایند و ترک دنیا کرده در دست [illegible] از مشاغل و مهمات آن کوتاه سازند و طریق سیاحت
و [illegible] که در [illegible] شعار خود کردانند و آلت رجولیت خود را قطع نمایند این
خبر به سید المرسلین صلی الله علیه و آله رسید چون عثمان مذکور [illegible] آنحضرت آمده
فرمودند که چنین چیزها از شما بمن رسیده است ایشان گفتند که این مقال [illegible] افتاده که با هم کرده ایم بغیر از خیر غرضی
نداشتیم آنحضرت فرمود که من بهامور باین نشده ام بدرستی که نفسهای شما را بر شما حقی است
پس گاهی روزه بدارید و گاهی افطار کنید و گاهی بعبادت برخیزید و گاهی بخوابید و از جهت آنکه من
نیز گاهی روزه میدارم و گاهی افطار میکنم و گاهی بعبادت برخیزم و گاهی بخوابم و گوشت و چربی بخورم و با زنان
نزدیکی میکنم پس هر که از سنت من سر بگرداند از من نیست و بعد از آن مردم را جمع کردند و خطبه فرمودند و بیان وحی

اتفاقی

ترجمان بزرگ این مضمون برگشوده‌اند که چیست حال قومی که بر خود حرام ساخته‌اند زنان و بوی خوش و
خواب خوش و شهوت دنیا را بدرستی که من شما را امر نموده‌ام که چون پیشوایان و عباد نصاری باشید به
درستی که در دین و آیین شریعت من نیست ترک خوردن گوشت و ترک خواب و از صحبت زنان کناره نمودن
و صومعه‌نشین بودن سیاحت امت من روزه داشتن است و رهبانیت ایشان جهاد نمودن بندگی کنید
خدای تعالی را و چیزی شریک او مسازید و حج و عمره بجای آورید و نماز را برپای دارید و زکوة بدهید و ماه
رمضان را روزه بدارید و شیوه استقامت را عادت [illegible] داشته و سخت بر خود مگیرید تا بر شما سخت نگیرند
زیرا که هلاک شدن آنانکه پیش از شما بودند بدین سبب بود که بر خود سخت گرفتند خدای تعالی نیز بر ایشان سخت
گرفت پس آیه مذکوره به تقویت کلام آن جناب برجوع آن جماعت از آن طریقه ناصواب نازل گردید
شهوت که در زمان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام عاصم بن زیاد ترک جامه نرم کرده و پشمینه‌پوشی
شعار خود ساخته و برادرش ربیع بن زیاد نزد حضرت شاه اولیا علیه السلام از روی شکایت عرض نمود
که عاصم بسبب این امر یعنی ترک دنیا کرده و ملبس بلباس فقر و فنا گردیده اهل و اولاد خود را غمگین و آزرده
خاطر ساخته است و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام احضار عاصم فرمان داد و چون شرف حضور دریافت [illegible]
روی مبارک از وی درهم کشیده عتاب فرمود که از اهل و عیال خود شرم نکشیدی و بر فرزندان خود رحم نکردی
آیا می‌پنداری که خدای تعالی آنچه از طیبات را حلال ساخته است مکروه خواهد داشت تا از آن فرا گیری تو نزد
خدای تعالی از این سهل‌تری و خدای تعالی میفرماید وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ و دیگر میفرماید
مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ و دیگر میفرماید يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ یعنی خدای تعالی در
آیات مذکوره تعداد آلاء خود نموده و اقسام نعمتهای خود را از فواکه و نخیل که خلایق از اکل آن متلذذ میگردند
و از لؤلؤ و مرجان که خود را بآن آرایش میدهند [illegible] شمرده [illegible] چون میتواند بود که تمتع بندگان از
نعمتهای مذکوره مکروه دارد دیگر آنحضرت این مضمون را ادا فرمود که خدای تعالی فرموده است که وَأَمَّا بِنِعْمَةِ
رَبِّكَ فَحَدِّثْ یعنی که نعمت پروردگار را مذکور ساز و احسانی که در حق تو کرده است اظهار کن و اظهار
فعلی که نعمتهای الهی است چون خوردن و پوشیدن و سایر اقسام و تمتعات نزد خدای تعالی خوشتر و محبوبتر است
از اظهار قولی عاصم بن زیاد گفت یا امیر المؤمنین سبب چیست که شما در طعام خود بخورش غیر لطیف و در ملبوس بجامه
درشت اکتفا نموده‌اید آنحضرت فرمود که وای بر تو ای عاصم ان الله تعالی عز و جل فرض علی ائمة العدل ان یقدروا انفسهم
بضعفة الناس کیلا یتبیغ بالفقیر فقره حاصل مضمون آنکه خدای تعالی عز و جل بر پیشوایان راه دین واجب ساخته
است که وضع خود را مانند اوضاع ضعفا و درویشان سازند و متحلی بحلیه فقر و مسکنت بوده با فقرا و مساکین
همکاسه و همکسوت باشند تا فقیر از فقر [illegible] خود دلتنگی و بیصبری ننماید [illegible] اوضاع امام زمان که شاه
ناسوت است خاطر خود را تسلی دهد الفقیر عاصم از شنیدن مواعظ [illegible] از خواب گران نادانی متیقظ گردید

مثال این چه

مثال این چه گفته شد و عمل نمودن به آن از طریق رهبانیت برتافته و بتعلیم بقیه اطاعات شریعت در آورده مجملا بحکم
آیات و اخبار مذکوره و آیات دیگر که ذکر آنها باعث طول کلام میگردد طلب دنیا بقدر توسعه معاش مجوز و مصدر
بلکه اگر علی الاطلاق [illegible] شریعت مطلوب بوده و بقصد ترفیه حال و اهل و عیال سعی در آن نماید فی الحقیقه دنیا نخواهد بود
و [illegible] اعمال طاعات و عبادات محسوب [illegible] خواهد بود [illegible] اجمال و [illegible] تحقیق حدیث ابی عبد الله
علیه السلام شاهد صدق [illegible] طلب دنیا میکنم و دوست میدارم که دنیا بما [illegible] مطلوب بحصول پیوندد آنحضرت تفتیش
فرمودند که [illegible] گفت میخواهم که او را بخود و عیال خود [illegible] تنعم و اطعام نموده صله رحم بجای آورم و تصدق کنم و حج و عمره
کنم آنحضرت فرمود که لیس هذا طلب الدنیا هذا طلب الآخرة یعنی این طلب دنیا نیست طلب آخرت است و محمد بن
منکدر که از فقهای [illegible] بود گوید به بعضی از نواحی مدینه بیرون رفته بودم و در وقت حرارت هوا امام
علیه السلام [illegible] سبحان الله
شیخی از شیوخ قریش در چنین ساعت گرمی بطلب دنیا بر آمده است او را نصیحتی کنم [illegible] و سلام کردم گفتم
اصلحک الله شیخی از اشیاخ قریش در چنین ساعت گرمی با این حال بطلب دنیا بر آمده اگر در این وقت اجل [illegible]
چه خواهی کرد آنحضرت فرمود که اگر اجل آید من با این حال [illegible] خواهم بود [illegible] از طاعات الهی
مشغولم که بآن طاعت خود و عیال خود را از تو و از مردم مستغنی میگردانم یعنی طلب دنیا کردن جهت بی‌نیازی [illegible] مردمان
و [illegible] عیال [illegible] طاعات و عبادات است [illegible] از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت است که من طلب الدنیا
استعفافا عن الناس و سعیا علی اهله و تعطفا علی جاره لقی الله عز و جل یوم القیمة و وجهه مثل القمر لیلة البدر
[illegible] که طلب دنیا کند [illegible] تا محتاج مردم نشود [illegible] اهل و عیال خود کرده
[illegible] طریق [illegible] در روز قیامت با خدای تعالی ملاقات کند در روی او مانند ماه شب چهارده
باشد و از آنحضرت سید کاینات صلی الله علیه و آله منقول است که العبادة سبعون جزءا افضلها طلب الحلال یعنی
عبادت هفتاد جزء است بهترین آنها طلب [illegible] حلال و اخبار و آثار [illegible] در کتب معتبره
[illegible] بسیار وارد است [illegible] بهمین اکتفا نمود قسم دویم از اقسام طلب دنیا آنست که بقدر
توسعه معاش اکتفا ننموده [illegible] تحصیل مال و منال و اسباب [illegible] جمع کردن سیم و زر
[illegible] از اقسام [illegible] فی نفسه
مباح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حدیث نبوی

منهومان لا یشبعان طالب العلم و طالب الدنیا آدمی مجمع مراتب امور دنیا خوهر میشگردد بلکه چندان در طلب دنیا و فراغ بخش میشوند و از نقد و جنس خالی این ظاهر است که چند انکه خراین پر زر دفاین پر نقد می
اندوزد اشتغال نایره حرص و طمع بیشتر و سینه خاطر از خار اندیشه ریش تر میگردد لهذا ارباب ذوق ثروت
دنیای دون لئیم را باب شور تشبیه کرده اند که هر که بیشتر میخورد تشنه تر میگردد و بنا برین هر قدر حرص و طمع
کاشتن ضمیر و روز پرور قوت میگیرد و خوف الله و تقوی و ورع در سینه ضعف و ناتوانی می پذیرد تا در فته رفته بار تکاب مکروه
حالت و اتخاذ مشتبهات سادل دلیر میسازد از آنجا بمحالات محرمات و ناشروعات منتهی میشود در جمیع احوال در طلب
دنیا مراقب خود بودن و توسن نفس اماره را به عنان داری عقل کامل از فروق شبهات منع نمودن بغایت متعسّر
و حق تعالی فرماید که ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی حاصل معنی آنکه به تحقیق که آدمی چون خود را مستغنی
و بی نیاز دید هر آینه طغیان میورزد و نافرمانی و کردن کشی بجناب الهی میکند و در بعضی از ادعیه ماثوره آمده
کالّلهم انی اعوذبک من فقر ینسینی و من غنی یطغینی حاصل مضمون بر سبیل اجمال آنکه خدایا پناه میگیرم بتو
از درویشی و تنگدستی که مردم ببرد و از تنها نگری و فروتنی که مرا طاغی سازد و در هر دو از اعتدال تجاوز نکند
لهذا ارباب شعور مطلعه احوال این دار غرور طلب آب آن تمییز کرده اند که تا بقدر ضرورت که نمی بارد از حد اعتدال در نگذرد
و باعث ابادی عالم و سبب فراغت بنی آدم است و چون از آن مراتب تجاوز نمود موجب خرابی جهان و علت تنگی بالمیاد
میگردد و مال دنیا نیز تا بقدر اعتدال بدست می آید کشور دین و دنیا آباد و باعث انتظام امور معاش و معاد است
چون روز بزیادتی نهاد و کار به مرکز دین کسی دو صد و فوق افتاد منکر و فساد و باز سیلاب تعلق دین و دنیا ساکن گردد
کافی از حضرت ابی عبدالله جعفر صادق علیه السلام منقول است که لیکن طلبک المعیشه فوق کسب المضیع و دون طلب
الحریص الراضی بدنیاه المطمئن الیها حاصل معنی آنکه می باید در جستجوی وجه معاش میان روباشی و سعی
در طلب بیش از کسی باشد که دامن معیشت بپاکی و تقصیر میکند و کمتر از حریصی که از عقبی بدنیای خود راضی
گشته و دل بر آن نهد و از نصایح لقمان پیشتر مرکوز است که یا بنی لا تدخل فی الدنیا دخولا یضر باخرتک و لا
تترکها ترکا تکون کلا علی الناس یعنی خود را چنان مشغول دنیا مساز که در آخرت باز مانی و انچنان ترک مکن
که بسبب احتیاج بار بر مردم گردی و از حضرت سید الثقلین صلی الله علیه و آله ماثور است که من طلب الدنیا حلالا تکاثرا
لقی الله و هو علیه غضبان حاصل معنی آنکه اگر کسی که طلب دنیا از وجه حلال جهت بسیاری مال کند باید خدای تعالی ملاقات نماید در
حالتی که بر او حضرت ذوالجلال غضبناک باشد و در مذمت این قسم از اقسام طلب دنیا همین بس است که آدمی بسبب
آن اشتغال جمع مال از ذکر حضرت ذوالجلال باز میماند و مضمون آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا لا تلهکم اموالکم و لا اولادکم عن
ذکر الله و من یفعل ذلک فاولئک هم الخاسرون را در حق خود کسب مینماید قسم سیوم آنست که دیده و دل
از ملاحظه حلال و حرام و رعایت جانب حق بالکلیه بپوشیده همت بر جمع کردن متاع و مال مقصور دارند و سلسله تو
ایام دنیا را بجد شمار درهم و دینار دانسته روز شمار را هیچ شمارند و بسودای در درهم سود فریفته گشته اند

فروشند

فروشند به بهای قلیل دنیا شبهه آلود خیره گشته چشم را از نعیم بهشت پوشند و بجای لباس جامهای حریر و حلله
الوان بهشت خود را از حلل تقوی عاریت ساز نمود به بتون نقش و نگار و درو دیوار چشم سیاه نموده بصیغه الله (صبغه الله) که
بیرون از خون دلهای زار را عنای دست اقتدار ساخته و افسوس چشم ها کگلگونه چهره رعونت خوانند و دیگر اساس
شریعت را وسعت مشرب نام نهند و با آواز نی تکلیفی در تکالیف الهی صلای بی دینی در دهند و طالب دنیای
ایشان خلع ربقه بندگی حق نموده حلقه عبودیت دنیا در گوش و غاشیه فرمان بر داری نفس و هوا بر دوش میکشند
و در شوقت آیه زین للذین کفروا الحیوة الدنیا در حق او صادق و تهدید آیه الیوم ننسیکم کما نسیتم لقاء یومکم
هذا و ماواکم النار و ما لکم من ناصرین ذالکم بانکم اتخذتم آیات الله هزوا و غرتکم الحیوة الدنیا به احوال
او مطابق خواهد بود و سایر وعیدات بجگر کداز و تشدیدات هوش پرداز که از آیات و اخبار در حق طالبان
دنیای بی اعتبار وارد گشته است انشاء الله تعالی عنقریب مذکور خواهد شد ما دام که در حق انجا عقت و از این تقریر
معلوم شد که اهل دنیایی که آیات و اخبار در مذمت ایشان ورود یافته آن کسانی اند که مال بسیار دارند بلکه جمعی
اند که در تحصیل آن دست از آخرت و دین و ایمان بر میدارند پس میتوانند بود که کسی مالک گنجهای پنهان باشد و برکه
ادای دین و حقوق شرعیه و اهتمام در امور دینیه از اهل دنیا نباشد چنانکه احوال حضرت داود و سلیمان و ذو القرنین
و امثال ایشان بر آن منوال و گاهی است که امر معاش بر ایشان تنگ باشد و از مال دنیا صاحب دیناری نباشد و لیکن
از اهل دنیا باشد چون در زمان و ازمنه ایشان که دین را به دنیا میفروشند جهت تحصیل مال و از غضب و سخط آن
ذو الجلال بالکل غمی ندارند و از این تقسیم و ترجیح میان اخبار و احادیث که بعضی از آنها در مدح دنیا و ترغیب
به جمع مال و بعضی در مذمت و تحذیر از آن وارد شده بوضوح رسید و از علم صحیح صادق تحقیق انتقام سیاه ظلمت شب

فصل دویم در ذکر بیوفائی دنیای غدار و شرح فضایح و قبایح آن عجوزه شوهر کش شوهر خوار که خانمان سوز کرده ایست

کش خونخوار بطبیعتی اجال و اطفال بر آن نشسته هوشمندان نداجاه و شوریدگان زخم جاه بی کسل که بدست تعویذ کلهای تجربه
از غبار بستان دار غرور چیده و بر انگشت نگاه اعتبار دیده بصیرت را از خواب گران غفلت مالیده اند ظاهر و روشن است که
بر منزل دنیای ناپایدار پای همت که نشسته و کم داشتنی است و در جستجو خواهش این خاکدان بی اعتبار بکه رفیقی و لیاقتی
بر نشسته نهاد و اعتماد بر شکنجه کجی و دل نبستنی است و ساغر غرور و لبالب از غرور بر شخصی حقیقی و شکستنی زبان در
ستان جان وحشتنا بست که بر سینه ساده دلان راست کشته و نگاه التفات بر دله وزیست که از سر زهد کوش شکر گران
کلاشته و در سستی ها آنست که جز درشتی ثمری ندارد و وطوا ام لشکر ابر بیست که غبار آن فتنه بنیاد شد
نیلوفر بر مسعود شکر چیده اما از انیلیست و صل الذائش رسید بدیت را اصل اندیشه و سعقش در دل مجرب مرهم بجه
خیره زیر بهای غرور در هر بار است غبار رفتن انگیزه مکار مجاکریه که بهرام فسون ساز خوش مرطاعت هزار عابد
بر صفا منش ایبا رفعداده و فتار زاهد قریب که بر جلوه تازه مکو شرنشین را شیخ شمعان صفت ازرشته طوع اسلام
تار اهل سلام بر کردن نهاده از نور ایمان کوری شیخ شناختن حرز پاره دو او را تجرد و القوام عالم کیتی سر زین رفیق کویم

نرگس دیدهٔ اقبال از خواب اندیشهٔ فنا نمی‌ماند و از غروب خورشید دولتش چون شفق رنگ خجالت بر چهره نمی‌آید از حرف پیچ پیچ ملیحش
از صفحهٔ روزگار خوانا است و صورت زشتش از آینهٔ احوال گذشتگان پیدا کدام شهنشاه را بر سریر دولت نشاند که دست
اجل بچنگال ستم قبضش نکشید و کدام قصر عزت را سر بر آسمان رفعت سود که سیلاب حوادث بنیاد آن شکسته نفس نمود و کدام
کشور کشایی نام نبرده اند که طوفان انقلاب روزگار ورق حیاتش چون اوراق در هم شکسته باشد و زیر و زبر ...
نشان نداد که دست فتنه آینه صفت بر تختهٔ تابوتش نبسته باشد صاحب کلاهی بر نیامد که تاج غرورش چون شعلهٔ شمع سر
کشان به نهانخانهٔ عدم نبرده و بلند پروازی نشنیدیم که پر و بال نشاطش پروانه‌سان تیغ شعلهٔ فنا نبرده هیچ کمال
از افق اقبال بر نزد که شام زوال به تیره سالختش چشم بینایی تمامیه و آفتابی بر اوج جاه بر فلک عزت نگذارد که جا
سار مغرب فنا بفرو نبرد دانش و هنر نگشاید نخل حیاتی از جویبار هستی سر نکشید که گرد و باد گردش گیتی از بیخش بر نکند و
سفینهٔ وجود بر لب قلزم غرقابه شکر آلی در میان ننماید که موج فنا ناخن بر هم زند بیقوت دل ... آب و رنگ خشنودی
نبخشید که غوطه در خون شهادت داد و درج خاطر را گوهر ... ننمود که مهر داغی بر او ننهاد و گره غنچه در ... چمن ...
... ابر دامنی شکوفه در بن بوستان لبی غنچه شکفت که بار ... خاطرش ننشست ...
... که ... الاولاد ... انجار کرده و خلائق بر سر عقلی که بفسون کودک فریب لذات فانیش فریفته گردد
از نقد عمری که در بازار هیچش تلف سازند و دریغ از قوت جوانی که در کشیدن بار محنتش که در ... دل کسی که
مال دنیا را سعادت دانند و بیحاصل آنکه در زمین دل تخم محبتش افشاند و آوه ... که راه طلبش بقدم سعی پیموده
بیچاره دردمندی که از شربتی نا امیدی ... در دعوی ... و تمثال این ... ذال ... وحی الهی در سوره حدید
چنین جا کشوده و صورت احوال این هستی سریع الزوال را در آینه بیان ... نموده است اِعْلَمُوا اَنَّمَا الْحَیٰوةُ
الدُّنْیَا لَعِبٌ وَّلَهْوٌ وَّزِیْنَةٌ وَّتَفَاخُرٌۢ بَیْنَکُمْ وَتَکَاثُرٌ فِی الْاَمْوَالِ وَالْاَوْلَادِ کَمَثَلِ غَیْثٍ اَعْجَبَ الْکُفَّارَ نَبَاتُهٗ ثُمَّ یَهِیْجُ
فَتَرٰىهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ یَکُوْنُ حُطَامًا حاصل مضمون این آیه ... آنکه به انبیای طالبان و شیفتگان دنیا که زینت
کالای دنیا نیست جز بازیچه اطفال و ... مشغولی بیحاصل ... آرایش ... ... و ...
در میان شما یعنی بحسب نسب و مال و مباهات ... بر بسیاری اموال و اولاد این جمله در معرض فنا و زوال اند و مانند گیاهی
که آب باران نو کند و از اطراف ... زارعان ... آورد و بعد از آن خشک و زرد شود پس از آن در
هم شکسته و نابود گردد همچنین گشت زار دنیای بیوفا ... متمتعات این عرصه سرا ... آب و رنگ
دارد اما عاقبت آفت حوادث دوران ... بیکران طراوتش ... رسیده ...
بسیار کرد و ... صفای عالم ... پیش نیست ⁘ آینهٔ آب سبز زنگار پیش نیست ⁘ در عالمی که دیده دل را کشوده اند
بچشم خواب حالت بیدار پیش نیست ⁘ دور نشاط زود بانجام میرسد ⁘ یک هفته شادمانی آن پیش نیست
و در سورهٔ مذکوره میفرماید که وَمَا الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا مَتَاعٌ وَّاِنَّ الْاٰخِرَةَ هِیَ دَارُ الْقَرَارِ و در سورهٔ توبه میفرماید که اَرَضِیْتُمْ
بِالْحَیٰوةِ الدُّنْیَا مِنَ الْاٰخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا اِلَّا قَلِیْلٌ و در سورهٔ رعد میفرماید که وَمَا الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا

فی الآخرة

فِی الْاٰخِرَةِ اِلَّا مَتَاعٌ یعنی حضرت پروردگار یگانه جل شانه ... در آیات مذکوره که هر یک از آنها کشاف
... راه منزل نجات و دلهای مرده را جهد ... آب حیات ... تحقیق حیات دنیا نموده و بیان بیوفایی این سرا
و بیوفایی این عجوزه خود آرا فرموده ... تا بندگان بکرشمه لذات فانیش دل از دست ندهند و بداندرزی اقبال
دو روزهٔ ناپایدارش فریفته نشوند و بکلاه خوابی غفلت ... چشم از سعادت همیشگی نپوشند و یوسف دل را بدینار
درهم معدود و متاع پنج روزهٔ عیش ... بکلی نفروشند بلکه عظایم امور ... از روی حقارت ننگرند و از
... بدست فکرت جز ... نچینند ... رسول ثقلین صلی الله علیه و آله ...
کند ... فرموده ... وَالَّذِیْ نَفْسِیْ بِیَدِهٖ لَلدُّنْیَا اَهْوَنُ عَلَی اللّٰهِ مِنْ هٰذِهٖ عَلٰی اَهْلِهَا وَلَوْ کَانَتِ الدُّنْیَا تَزِنُ
عِنْدَ اللّٰهِ جَنَاحَ بَعُوْضَةٍ لَمَا سَقٰی کَافِرًا مِنْهَا شَرْبَةَ مَاءٍ یعنی قسم بآن خدایی که جان من بقبضهٔ قدرت اوست که هر
آینه دنیا نزد خدای تعالی خوارتر و بیقدرتر است از این جیفه که ... اهل شهر ... و اگر دنیا نزد خدای تعالی اعتبار
داشتی بقدر پر پشه هر آینه بهیچ کافری شربتی آب از آن نمیداد یعنی چون کفار از نظر رحمت الهی ساقط اند و ... قابلیت
عطیه ... متاع غرور دنیا ... و این غایت ... قیمتی بود ... داشتی و ... که
خود وا ... رسول الله صلی الله علیه و آله ... ... وَهَلْ ... الدُّنْیَا یعنی
بیایید و دنیا ... چند ... افتاده ... و ... بعد ... گرفت
... و طَاهِرَةِ الدُّنْیَا یعنی ... دنیا ... دنیای آخر ... عاقبت مانند
این ... رضی علیه السلام ... اَلدُّنْیَا ... هٰذِهٖ اَهْوَنُ
... بعضی ... دنیا ... استخوان ...
... حضرت ... منقول است که ... دُنْیَاکُمْ عِنْدِیْ لَاَهْوَنُ مِنْ ... جَرَادَةٍ تَقْضِمُهَا ...
... وَلَذَّةٍ لَا تَبْقٰی یعنی ... دنیای شما ... است ... کرم ...
... فانی و لذت ... و ... دنیا و تشریح و مستلذات ...
این ... لذات ... دنیا ... جمله نعمتهای لذات
دنیا شش است مطعوم و مشروب و ملبوس و مرکوب و منکوح و مشموم و شریفترین مطعومات عسل است و آن لعاب
مگس است و بهترین مشروبات آب است و جمله حیوانات در آن یکسانند و نیکوترین مشمومات مشک است و آن خون
آهو است و اشرف مرکوبات اسب است و راکب آن در معرض هلاکت و نفیس‌ترین ملبوسات دیبا است و آن ... کرم
است و معظم فواید منکوحات جماعت است و آن داخل کردن ... است یعنی چون معظم لذات مبنی
بر این امور دنی ... پیداست که قدر و قیمت آنچه ... حصول ... آدمی را چه کمال و منزلت
خواهد بود ... عاقل ... صاحب طبع ... بلند ... که ... آرزوهای ... نظر ... جهت
... دنیا ... نعیم ... دنیای ... تعلق ... کست ... بال

جز در فضای عالم باقی نگشاید چنانکه شیخ سنائی فرماید رحمه الله در کلستانی کرد پر دام چون سنبل ز خاک ❊ سر بر شاخ بلند آشیانه
بند کسی ❊ سخن یکی از اکابر است که اتخذوا الدنیا ظئراً واتخذوا الآخرة اماً الم تر الی الصبی اذا عقل رجع الی امه
علی الامه وترک ظئره یعنی دنیا را دایه خود کیرید و آخرت را مادر زیرا که چون کودک بسن شعور رسد آنرا ترک
میکند و خود را در آغوش مادر می افکند اینرا کودک اختیار دایه پرورده صحبت این پیر زال است چند رست رغبت در
آغوش و آمیز الفت این دایه زود کشی خواهی را نخست و تاکی دست خواهش بر کردن این عجوزه مدکش ها باز کرده و دست
و در سینه مادر عقبی خواهی کذاشت فرداست که بطی ناچیز داشت از پیش رو آمده و امور ملاطفت از کر دوست او بر افتد
پس اولی آنست که پیش از آنکه او ترا دعا کوید تو ترک کوی او را و لیکن او از تو دوری جوید تو از وی دوری جوی و حق این آنکه
که محبت دنیا و آخرت هر دو یکجا با هم نمی کنجد و این در اندیشه ارزیبا نیک خاطر رسید آورده اند که ای پسر فاسد تر را
از خدا بیکانه ساخت و رو بدنیا آورد سوی طول امل شتافته اند و عقبی را از طلاق رها کرده و این هر دو یکجا با هم نمی آمیزند
و این دو نعمت مخالف اثر ند و هرگز با هم جمع نشوند در یک سرا این دو سودا و یکبار این دو هوا نباید و از نبور دین عالم نمی
بنی آدم صلی الله علیه وآله روایت که مثل الدنیا والآخرة کمثل ضرتین اذا رضیت احدیهما اسخطت الاخری یعنی
الکه دنیا و آخرت همانند دو زن اند که در حباله نکاح یک شوهر باشند و رضا جوئی و رعایت جانب هر یک باعث رنجش آن دیگری
دیگر باشد و فایده کار و ان اهل یقین حضرت امیر المومنین علیه السلام کفرموده اند که انهما بمنزلة المشرق والمغرب وما شیء
بینهما کلما قرب من احدهما بعد من الآخرة یعنی دنیا و آخرت بمثابه مشرق و مغرب اند و رونده در
میان این هر دو چندانکه به یکی نزدیک میشود از دیگری دور میگردد و از حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام منقول است
که لا یقیم حب الدنیا والآخرة فی قلب مومن کما لا یستقیم الماء والنار فی اناء واحد یعنی دوستی دنیا
و آخرت در دل مومن راست نمی آید همچنانکه آب و آتش که در یک ظرف با هم جمع نمیشود ❊ و دین و دنیا نقیض یکدیگر اند
هر کجا دین بود درم نخرند ❊ هر دو از آنجا که علم و فقر نهاده است ❊ در تکیه ما از آن کرد و منکر است ❊ سر بر پیر آرد و بکند راز
دینار ❊ زانکه دینار هست فرمان ❊ دین ز دنیا همیشه آزرده است ❊ که آب دنیا حال او برده است ❊ بعضی از عرفا گفته
کسی چنانکه آدمی در وقت مرض شهای طعام با انکه از ان ناخوش است میل نداشته باشد و دل نیز در
وقت ابتلا بعلت هوا و استیلای مرض حب دنیا رغبت بندگی پروردگار و اندیشه در مآل کار با وجود
انکه سبب حیات او ست میل ندارد چنانکه طعام را هر چند که لذیذ باشد در مذاق عاجل لذت
نباشد و دل نیز چون بمرض ذات الصدر و سوسه دنیا مبتلا شد از نعمت بندگی خدا و مانند
تحصیل فوائد عقبی ملتذ نمیگردد و کلام یکی از اکابر است که بقدر ما تحزن للدنیا یخرج هم
الآخرة و بقدر ما تحزن للآخرة یخرج هم الدنیا من قلبک یعنی بقدر اندوهی که ترا بجهة دنیا بهم رسد اندوه آخرت
از دلت بیرون میرود و هم چنین بر عکس آن چند انکه غبار ملال آن هکنه عقبی را آئینه
خاطر نشیند غم دنیا بر میخیزد و حکیم غزنوی که هم این معنی را در سلک نظم چنین کشیده

ونسبت دنیا و آخرت را با یکدیکر بمیزان نظر سنجیده است ❊ نظم ❊ بود در شوره بقالی ❊ الهی رفت تا شکر بخرد ❊ از غم زر
و سنج دل برهد ❊ و ننهاد از کل نهاده در میزان ❊ تا شکر بدهد شیء مقابل آن ❊ مرد بقال کر کل خوردی ❊ جان خود را
غذای کل کردی ❊ از تر آزو که کل همی دزدید ❊ مرد بقال خوش همی خندید ❊ گفت مسکین کجا خبر آرد ❊ کاین زیانی
سود پندارد ❊ هر چه کل کم نماید از این سر ❊ کم شود شکر از سر دیگر ❊ مردمان جهان همه زینسان ❊ کشته از بهر سود خویش
زیان ❊ خویشتن را به باد بر داده ❊ انجهان را بدین جهان داده ❊ مجملاً دوستان متاع قلیل عاجل را متاع
انوار سعادت باقی اجل محروم خواهند بود و کودن نقد فانی که شاباز دل از ملاحظه عاقبت بر شه طول امل دیده بصیرت دوخته اند
چهای دولت ابدی نتوانند شد و همچنانی که در کوه هند و بنگی مجال لا اله صف بر کیمی طاهر چشم و دل سیاه کرده اند
و الوان نعمتهای جاوید بسی بدید بحسرت خواهند نگریست و همچنانی که در خار زار و خار خار دنیا مانند کل از اند و ختن
زر حرام خنده های شادکامی نموده اند و در بر کیش ریزان محصر فنا بر حال خود بسیار خواهند کریست نقش پریشانی که در
کنج فنای دنیای بکیش را محراب سجود خویش ساخته اند و در صف حق پرستان کردن دعوی نتوانند افراخت
و سیاه مستانی که در چاه آز زندگانی عنان اختیار بدست قاید آمال و امانی داده اند جز در مقام سقر اقامت
نخواهند انداخت منقولست که روز قیامت دنیا را بصورت عجوزه دو موئی با چشم کبود با دندانهای از دهان بیرون
بر آمده و روی زشت بعرصه محشر در آورند و بر خلایق عرض نمایند و گویند این زن را میشناسید اهل محشر از
شناختن او استعاذه جویند و در معرفت او طریق استنکار پویند و گویند این دنیاست که بر سر آن یکدیگر را بقتل
میرسانید و سبب آن رشته خویشی و قرابت را می بریدید و بجهت آن سینه ها را باخن حسد می خستید و برای آن کمر
عداوت یکدیگر را می بستید و بعد از آن از آن زشت روان منکار مکینه جوی را در آتش اندازند کویند یارب تابعان
بر خطر آن نهادکان من کجایند از حضرت عزت ندا رسد که تابعان و پیروان او را نیز او ملحق سازید و از
کتب اسرار آل حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله اخو فاست که در روز عرض اکبر جمعی به دیوان محشر حاضر
کرده که اعمال الصالحه ایشان از غایت کثرت و کرانی مانند کوههای تهامه باشد مع هذا فرمان الهی بعذاب
ایشان در رسد و جمعی از صحابه استفسار نمودند که یا رسول الله اینجماعت نماز گذارده باشند و از حقوق حاصل
این مضمون ادا فرمود که بلی روزه گرفته باشند و در پاره از ساعات شب لوای بندگی افراشته باشند و لیکن چون
امور ی از امور دنیوی پیش آمد و ملک و مال و جاه روی میداده و در طلب آن خود داری نمی نموده اند و بر شاهد دنیا
آغوش اشتیاق می کشوده اند ملخص آنکه دوستی دنیای بیقدر آبروی اعتبار از چهره حسنات فرو میریزد و غبار
حرص صد چشم خاک بطلان بر تارک جمع محامد می بیزد و در کافی از حضرت ابی عبد الله جعفر صادق علیه السلام منقول
است حدیثی که حاصل معنی آن اینست که حضرت عیسی علیه السلام را کذر بر قریه افتاد که بیشتر مردم آن شاخ و برگ هستی
سلکان ش را بر خاک هلاک افکنده و سیلاب فنا بنیان زندگانی طیور و وحوش را از زمین بر کنده بود حضرت عیسی
علیه السلام فرمود که ما تهم یموتون الا بسخط یعنی جز این نیست که آتش غضب الهی بر کت حیات اینجماعت افتاده

و در قهر جباری خرمن زندگی اینقوم را بباد نیستی برداده است و اگر مستغرق یعنی بموت متعارف هر یک بجای [illegible]
بایستی که هر یک را دفن کرده باشند جمعی از خواص حضرت عیسی علیه السلام که ایشانرا حواریان کویند استدعا نمودند
که یا روح الله از خدای تعالی درخواه که اینقوم را چند ساعتی زنده کرداند که از اعمال خود ما را اخبار نمایند تا ما از این [illegible]
نمائیم پس حضرت عیسی علیه السلام دعا کرد و مامول حواریین را از قبول [illegible] مسئلت فرمودند ندا رسید که این مرده کانرا
آواز کن حضرت روح الله شب بر بلندی ایستاده و گفت یا اهل هذه القریه یکی از ایشان جواب گفت لبیک یا روح الله
کلمه فرمود و گفت اعمال شما چه بود گفت عبادت طاغوت میکردیم و دنیا را دوست میداشتیم و از غفلت پروردکار [illegible]
و سخط غضب جباری کم میترسیدیم و آرزوهای دور و دراز پیش میگرفتیم و از غفلت در لهو و لعب میکذرانیدیم حضرت
عیسی علیه السلام فرمود که دوستی شما با دنیا چه بود گفت چون دوستی کودک با مادر که هر گاه که رو بما در میآورد
فرحناک و شادان بشود و هر گاه که از ما در رو بر میتافت گریان و اندوهناک میکردید حضرت عیسی ع سوال نمود که
عبادت طاغوت چه گونه میکردید گفت اطاعت اهل معاصی مینمودیم و سر بر خط فرمان ایشان در کاه الهی نهاده
بودیم فرمود عاقبت کار شما چون شد گفت شبی بعافیت بیتوته نمودیم و صبحگاه در هاویه بودیم فرمود که هاویه
چیست گفت سجین گفت سجین چیست گفت کوهها است از آتش تا روز قیامت بر ما افروخته میشود عیسی ع
فرمود پس شما چه گفتید و بشما چه گفتند گفت ما گفتیم که ما را بدنیا باز گردان تا در آن زهد ورزیم یعنی دست رغبت
از دامن دنیا کشیده داریم و دامن حیات به این سر [illegible] عتاب [illegible] خطاب آمد که دروغ میکوئید یعنی اگر
بدنیا معاودت نمایید ترک حب دنیا نخواهید نمود و بهمان طریق پیروی نفس و هوا خواهید نمود حضرت
روح الله فرمود و بجهت چه است که از میان اینقوم غیر تو با من سخن آغاز نشد گفت یا روح الله لجامهای آتشین بر دهانهای
ایشان زده اند و بسر [illegible] دست ملائکه غلاظ و شداد هستند و من در میان ایشان بودم و از جمله ایشان نبودم و چون
عذاب نازل شد مرا نیز با ایشان فرو گرفت و در کنار جهنم بمویی آویخته ام یا بجهنم خواهم افتاد یا از آن نجات خواهم یافت
حضرت عیسی علیه السلام ملتفت حواریین شده و فرمود که یا اولیاء الله اکل الخبز الیابس بالملح الجریش والنوم علی المزا
بل الخیر کثیر مع عاقبة الدنیا والآخرة یعنی ای دوستان خدا نان خشک با نمک درشت خوردن و در میان مزابل
جای خفتن در خاک و [illegible] بسیار حال خوشیست هرگاه عاقبت دنیا و آخرت حاصل چنین داشته باشد ای غافل [illegible]
از باده غفلت مست لا یعقل [illegible] گوش هوش [illegible] این خبط [illegible] دل [illegible] و در محیط اندیشه
غوطه نمای و در چاره کار خود با پیر عقل مشورت نما که اگر چه پادشاه روی زمین کردی و بساط ملک جمیع شهریاران [illegible] فرما
تسخیر در نوردی و سرکشان عالم چون کمان سر بر خط فرمانت نهند و کردنان روزگار [illegible] حلقه بندگی
تن در دهند و دیده بخت بیدار [illegible] و غبار [illegible] بر حاشیه خاطرت ننشیند و چرخ اقبالت
از طپانچه نوایب دوران مصون باشد و [illegible] مطالب روزگار [illegible] حاصل شد و [illegible] دولت [illegible]
جوان نو خیز بود و ساغر [illegible] از باده عیش طرب سرشار و لبریز کردد آخر الامر چون طبل رحیل کوبند و [illegible]

جهانرا از خاک

جهانرا از خاک وجود تو بشویند و دست اقتدار تو از رسن ضعیف ببندند و طناب غرغره روح در کلوی
افکنند و بالواح تابوت تخته بند سازند و [illegible] نوحه و شیون آغاز نهند و نخواهی نخواهی بزندان
کور در آورند [illegible] بر آورند و [illegible] و آتش عذاب الهی
مغز استخوانت در هم کداز د در آن وقت از ملک و مال چه فایده بتو خواهد رسید و انبوه شوکت و حشمت بکجا [illegible]
کرا خواهد کردید و چون نفخ صور نمایند و از زندان کور بدیوان یوم النشور احضار فرمایند و پادشاه
[illegible] عتاب خطاب نماید که چرا به دوستی دنیا مشغول کشته و ترک بندکیم نموده و [illegible] رغبت
کشودی در جواب این سوال چه خواهی کرد و بر تقصیر چه عذر خواهی آورد نقلست که بنده که تعظیم دنیا کرده باشد
یعنی قدر و منزلت جاه شریف این لا شیء را عظیم و بزرگ شمرده باشد روز قیامت او را [illegible]
و اداشت هذا الذی ما حقره الله تعالی یعنی این آنکست که خوار کرده و حقیر شمرده خدای
تعالی تعظیم کرده است و با ننک این سرزنش چه جواب کرد و از ننک خجالت و این ذلت [illegible]
[illegible] چکونه سر خواهی بر آورد منقولست که حضرت موسی علی نبینا علیه السلام بر مردی کذشت که میکریست چون
چون مراجعت نمود همچنان کریه میکرد [illegible] فرمود که ای پروردکار این بنده از خوف تو میکرید خطاب [illegible]
که یا ابن عمران لو نزل دماغه مع دموع عینیه ورفع یدیه حتی تسقطا لم اغفر له وهو یحب الدنیا [illegible] یعنی آنکه
اگر چندان بکرید که مغز سرش با اشک چشمش فرو ریزد و آنقدر دستها بدعا بر دارد که ساقط شوند او را نمی آمرزم
اگر او دنیا را دوست میدارد پس بدلالت اخبار [illegible] شقاوت [illegible]
[illegible] این عجوزه [illegible] طالبان دنیا و تشنکان این سراب آب [illegible]
[illegible] غفلت [illegible]
[illegible] عیش [illegible]
[illegible]
[illegible] گردید [illegible] دوستی [illegible]
[illegible] یوسف [illegible] برادران [illegible] پادشاه [illegible]
خاک [illegible] تیغ [illegible] پهلو
[illegible] هزار
[illegible] گویند [illegible] جاه و دولت [illegible]
[illegible]
[illegible] دنیا [illegible]
[illegible]

در کمال تکلف ساخته‌اند و اهل خدمت بترتیب اسباب عیش پرداخته و غلامان خوش لقا بکشودن گره خاطرها از طره جعد
آن بزم چون شانه صف بسته و کنیزان مغنیه طناز با شعله حسن و آواز با تشکار عید دایره آن جمع بر سر جمعیت زانوی دلبری
نشسته و مطربان جواهر نغمات دلنشین بر بساط آن بزم ریخته و در مشکل دلهای ارباب نکات این بساط اسرار رقص
و نشاط انگیخته و ناله نی بتماشای آن مجلس حرم برون زنی میرفت و دستک انجنین ... ان هنگامه هر لحظه کرنی بکشید
و چندی بگوشه ابروی خمیده کج مقالات ... بر کرفتن بر اطاعت خواب بیخودی اشاره مینمود و بلبلان از غایت شتاب در شکفته
ساختن غنچه دلهای کرفته ... نفس میکشیدند و آواز عود مانند ... در هجوم ... که کرم میکرد دیده و ساقی
دف از غایت شادی و شعف سر بهجت میکشید و دختر زنطه چون مشتاقان ملک بغارت کاری چهرها میکشت
و جام زر عاز ... فرح هر دم با بی ستم کریبان میکشت مجمع هنگامه چنین که مزبور شد فرو دستاد خانه را به
بند ندرج هیچ آفرینی از آن صحبت ... و از سر ملکی هر قسم کالی که افتد و هرگونه ساز که عیدی هد
هرچند مخصوص باشد عرض نمایند که مبادا از شنیدن ملک بر هم خاطرها غبار از رهی بسند تفرقه خبر و حشی
شیشه دلها شکست پذیرد القصه چون از جمیع جهات رخنهای تطرق الآلام را مسدود ساخت و با کمال جمعیت
خاطر بعیش و عشرت پرداخت و کنیزی از کنیزان خاص که پای دلش بر بند عشق او بسته بود و سینه خاطرش از خدنگ
غمزه دلدوز او خسته بود میل بآن کرده و خواست دامن چند تنها او کند دست اجل کلوی شهوت در دامنهای اسیر حقش
ماند و هرچند خواست که از دست رها آورد نتوانست فی الفور اقتاد و جان تسلیم کرد امیر جامه صبوری چاک زده و خاک
مصیبت بر سر کرده وقوع آن قضیه در شادی بروی دلهای ممکنان بر آورد و سوی عیجان بشوری چنین مبدل کرد
دست قضا بساط انشاط از غفلت چشمها را بدین گونه در هم نورد دیده گوینده آن کنیز طاس سرور و زوق ... بندی
بچشم حسرت و دلشان میکریست ... البزمان سرو شمع صفت میسوخت و میکریست تا دانست که این سراچه فانی
جای عیش و کامرانی نیست و عرصه تیغ بازی حوادث ایام نه مقام لاف و رجز خوانی **لمؤلفه** خرمی سعیت باشد در سرای
خراب ؛ خنده کل دار ... لاف سیزان کلاب ؛ فی الجمله دنیا جای محنت است نه سرای راحت و مقام خون
کریستن است نه منزل خشنود زیستن و هر سودی از آن متضمن زیانیست و هر کمالی آبستن نقصانی و هر کنجی مار رنجی
حفته و در زیر هر طرب الم تعبی نهفته **لمؤلفه** بلا نتیجه بود عیشهای نوشین را ؛ نتیجه کریه بود خنده‌های خونین را
زغفلت تو جهان گشته جای آسایش ؛ نموده خواب گران نرم سنک بالین را ؛ ندانم که اهل شعور و تمیز بتقدیم عزیز
متاع قلیل بجها ... چندین عیب نمایان چرا میخرند و ضایقه را ملت ... کسالت شهد باطل ... زهر لا الغشنه
نعیم دنیوی چگونه لذت میبرند شیخ صدوق محمد بن بابویه قمی رحمة الله علیه در کتاب کمال الدین و اتمام النعمه از
بعض حکما تمثیلی نقل کرده و ملخص مضمون آن لذات عاجل که یاد مرگ را از خاطرها محو کرده و سر دل بتحصیل شهوات
نفس آورده اند بشرابست بحال شخصی که طنابی بر کمر وی بسته و در چاهی آویخته باشند و در ته چاه اژدهای دهان
بقصد فرو بردن آن دهان کشوده باشد و در کنار آن چاه دو موش سیاه و سفید پیوسته بریدن طناب ...

بعیش ... الآمر ... (marginal note)

باشند و عقد و بعد

باشند و قدری عسل بر دیوار آن چاه ریخته و بخاک و گل آمیخته باشد و زنبوری بسیار بر آن جمع
شده باشد و آن شخص چون بزیر نگاه کند اژدهای چنان بیند که دهان از او دهن باز کرده باشد
که چون بیفتد او را لقمه خود سازد و چون ببالا نگاه کند آن دو موش را بیند که لحظه از بریدن طناب
باز نمی ایستد با وجود این جمیع حواس خود متوجه آن عسل خاک آلود کشته و بدفع آن زنبوران پردا
زد تا مگر کامی شیرین سازد و چاه عبارت از دنیاست و آن طناب عمر است و آن اژدهای
دهن کشوده مرگست و آن دو موش سیاه و سفید شب و روز است که پیوسته در قطع رشته عمر اند و
آن عسل خاک آلوده عبارت از لذات دنیویست که آلوده انواع کدورت و آلام است و آن زنبوران
ابنای زمانند که بسبب لذات ازدحام نموده و درهم میجوشند و زنبوران اسامیشه مینال
دمیخروشند تا کسی از آن شهد انگشتی بر لب مبیسائد و بسر انگشت نیش کزند کی هزار کونه
زهر الم بکام دلش میچشانند ای دل مغرور وای کودک شیرخواره ای عالم بی شعور بدین زند
زندگی مغرور مشو بریسمان پوسیده عمر در چاه امل دو مرو دل از درد که عنقریبست این ریسمان بریده و
آن اژدهای آدمی خوار تو را بدم در کشیده است چنانکه در طاق اصحاب ... هر روز بچشم شاهد بینی
از دور ... هر لحظه آواز مرگی بگوش خودی میشنوی اکر فی المثل بر مردمان معلوم و یقین نمیبود
همین احتمال وقوع عید دا بیستی که عاقل دل بدنیا نبندد و غنچه خاطرش جز بعقل دلبستگان این سرا نخندد
چه جای اینکه یقین داند که خواهد مرد و نقد جنس عمر بصد خون دل اندوخته دنیا را بدیگران خواهد سپرد و در سر
اجل غریزی ما ملتمس را ان هم خواهد باشید و کذالک فنا نام و نشان ایشانرا از صفحه هستی خواهد تراشید امواج
غرور و اعتنا ... بادش را چنان از خاطرها محو خواهد نمود که خواجه حافظ که ... **لمؤلفه** اینکه
اینکه غافل نشوی یک نفس از یاد خدا ؛ عنقریبست که کر دست فراموش ترا ؛ یکی از حکمای نشان دنیای خراب بعالم
خراب تشبیه کرده که آدمی در آن حال هر چه از ناخوشی و خوشی می بیند همه بی بود نیست چون بیدار شد اصلاً از آن
چیزها که در خواب دیده اصلاً اثری نیست و در مرد آخر و دنیا نیز اگر صاحب تخت و تاج است اگر بیان ... محتاج کم
بجهل الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا چون صبح اجل طلوع نماید و تیر فجر حق مرگ چشم از خواب زندگی
کشاید ... سوی خواهد بود و نه از این زیانی نه از این نشانی جایبا **لمؤلفه** ایقدر طول امل و سیعی در دل
چرا ؛ مصحف جهود را این خط میکنی باطل چرا ؛ عیش دنیا احتلام خواب غفلت بیش نیست ؛ از خیالی اینقدر آلوده ای
دردل چرا ؛ مشهور است که شاه سریر سروری ... سند پیغمبر صلی الله علیه و آله بر روی حصیر خفته
و پهلوی مبارکش نقش حصیر کرفته عمر بعین کفت یا نبی الله چه شود که بفرمائی از برای تو بخوابی از سر در
کاینات فرمود نیک مالی وللدنیا انما مثلی و مثل الدنیا الا کراکب سار فی یوم صائف فاستظل تحت شجرة
ساعة من نهار ثم راح و ترکها یعنی مرا با دنیا چکار است مثل من و مثل دنیا نیست مگر مانند سواری

که هر روز که می برامد و ساعتی در سایه درختی توقف کند بعد از آن بر آمده رود و آن درخت را وا
گذارد حاصل این آدمی مسافریست که از دیار عدم می آید و بشهرستان عالم بقا میرود و دنیا بمنزلهٔ سایهٔ درختی
است که بر سر راهی واقع شده که دلگیر اندکی وقتی اندک در ظل او نموده روانه میگردد چنانکه راه رو در
سایه درختی در آن ساعتی بیش نخواهد بود و گنجایش ندارد که رحل اقامت اندازد و بساختن خانه و
منزل بپردازد و در اوان فنای دنیا نیز از آن لحظه هر احتمال کوچ کردن است دل بر دنیا نهادن و بساط تعلق افکندن
و اینهمه در تهیهٔ اسباب آن کوشیدن کار عاقلان نیست و از طریق عقل دور افتادن بیرون است المرأة که سکینه تهیهٔ اسباب بر عمر نیست
گویند تا تهیهٔ اسباب شود ؛ و بعضی از اکابر دنیا را بسایه تمثیل نموده اند که در واقع متحرک و در ظاهر ثابت است
و در نظر ساکن بنماید شعر احلام نوم او کظل زائل : ان اللبیب بمثلها لا یخدع ؛ و هم در این معنی
گفته اند یا اهل لذات دنیا لا بقاء لها : ان اغترارا بظل زائل حمق ؛ خوشا صاحب عادتی که در احتیا
و آنچه [illegible] گوش هوش نموده چشم حرص از دنبال آمال نمود چنانکه تشنه آب بسیار زیاده
بقدر احتیاج نمی نوشد و از فضول مال و لذت دنیا بقدر ضرورت اکتفا نموده و از آنچه زیاد است بهر جهت
حلال باشد چه حلال [illegible] و در روایتست که روزی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام استدعای تعریف
دنیا کردند فرمود که ما اصف لک من دار من صح فیها امن و من سقم فیها ندم و من افتقر فیها حزن
و من استغنی فیها فتن فی حلالها الحساب و فی حرامها العقاب حاصل مضمون آنکه چگونه از برای تو در وصف
سرای کنم که کسی که در او تندرستی یافت و ایمن شد و از دغدغه [illegible] خاطر جمع ساخت و کسی که
در او بیمار شد ندامت کشید که چرا ایام صحت را غنیمت ندانستم و کسی که در او محتاج گردید غمناک و درد الم
شد و کسی که در او صاحب مال شد و غنی گشت بفتنه و بلا افتاد و در حلال او حساب است و در حرام او آتش عذاب و مخاطبهٔ آنحضرت
با شاهد دلفریب دنیا مشهور است و در بسیاری از کتب معتبره مذکور است که بزبان حکمت بیان فرموده اند که
یا دنیا یا دنیا الیک عنی ابی تعرضت ام الی تشوقت لا حان حینک هیهات غری غیری لا حاجة لی فیک
قد طلقتک ثلثا لا رجعة لی فیها فعیشک قصیر و خطرک یسیر و املک حقیر آه من قلة
الزاد و طول الطریق و بعد السفر [illegible] معنی آنکه ای دنیا ای دنیا از من دور شو آیا متعرض من شده که
[illegible] یا مشتاق من گردیده که [illegible] خواهش خود را [illegible] وقت [illegible] نشده است که این کار کنی دور شو
دیگری را فریب ده که مرا بتو حاجتی نیست البته سه طلاق ترا دادم دیگر بحال تو رجوع ندارم زیرا که مدت عیش تو
کوتاه است و قدر و قیمت تو اندک است و آرزوی تو حقیر است آه از کمی توشه و درازی راه و دوری سفر [illegible]
[illegible] بازیچه دنیا [illegible] غفلت [illegible] و از [illegible] این کلمات [illegible]
[illegible] اگر شاهد دنیا [illegible]
و اگر [illegible] رغبت [illegible]

شنیده ام که خواجه [illegible] آگاه با غلام خود [illegible] اتفاقا تماشای [illegible] افتاده
بود اول خواجه [illegible] خراسان که [illegible] بحکم عقل [illegible] توقف نموده [illegible] آن با خود
[illegible] وان لقمه را بحکم شریعت [illegible] نکشتی [illegible] دست [illegible]
[illegible] دینار و درهم [illegible] القصه
خواجه [illegible] از دنبال [illegible] از آستین طمع دراز کرده و خواست
اندیشه عقل [illegible] تحقیق [illegible]
[illegible] طمع از آن [illegible]
[illegible] مسلک [illegible]
[illegible] مثل دنیا و اهل دنیا [illegible]
[illegible] حسن و جمال [illegible]
[illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دنیا [illegible] حسن و جمال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دنیا [illegible]
[illegible]
[illegible] دنیا [illegible]
[illegible] عیسی بن مریم علیه السلام دنیا را بصورت عجوزه دید [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت عیسی علیه السلام [illegible]

ينظرون الى ازواجه الطاهرين كيف تفكّكتهم واحدا واحدا ولا يكونوا امنك على حذر حاصل معنى
آنكه بدل عاقل شو بهران اي عزيز كه از شوهران گذشته عبرت نگرفتند تا آنكه ديدند كه چگونه بجايگان ايشان را هلاك
ساخت و از تو حذر نكردند حكايت اين جهان در حلي و حلّه نهان گشته و پر بيت زشت و كهنه دهان :: تو بدين زشت
ولاف او مكرو :: سخنان من فراموش شو :: بس طلاق زن جهان ده دولت بخش است :: زانكه اين كهنه پر شوي
كشنده است :: زان فكند بت به چنبر كردن :: اول شب و روز هم بسته رسن :: در بعضي از كتب معتبره مذكور است
روايتي كه حاصل مضمون آن اينست كه وقتي حضرت داود على نبينا عليه السلام گذر بر كوهي افتاد كه مسكن حضرت
خرقيل بود چون بالا بكشيد ملاقات كرد حضرت داود از وي پرسيد كه از عبادت كه ميكني هرگز عجب و غروري بخاطرت
راه يافته است فرمودند ديگر فرمود كه هرگز قصد گناهي كرده گفت نه ديگر پرسيد كه هرگز بدنيا ميل كرده و روي بخواهش
بحصول لذات شهوات آورده خرقيل فرمود آري گاه واقع شده است داود فرمود فما تصنع اذا كان ذلك
يعني چون ترا ميل بدنيا بهم رسد و آتش خواهش از كانون طبيعت زبانه كشد چگونه از آن ميرهاني و آتش
عافيت سوز را بآب كدام تدبير فرو مينشاني خرقيل فرمود كه باين شعب ميروم از آنچه در انجا ست عبرت ميگيرم داود
عليه السلام بآن موضع آمد تختي ديد از آهن نهاده و كاسه سري و استخوان پوسيده چند بر وي افتاده و لوحي از آهن بر
وي آن هشته و خطي بر آن نوشته كه من فلانم هزار سال پادشاهي كردم و هزار شهر بنا نهادم و هزار دختر را ازاله بكارت
نمودم عاقبت خاك جامه خوابم شد و سنگ بالينم گرديد و ماران و موران همسايه و قرين گشتم پس هركه مرا ببيند
بايد كه دل بدنيا نه بندد و پاي در دام غرور و شر نگذارد و در اينمعني شاعري چه خوش گفته است شعر اين الملوك و ابناء
الملوك و من :: قاد الجيوش الا ابنيا علموا :: نادا هم صارخ من بعد دفنهم :: اين الاسرّة و التيجان و الحلل
اين الوجوه التي كانت منعمة :: من دونها تضرب الاستار و الكلل :: فقال للناس كلو اذهم وقد شربوا
فاصبحوا بعد ذاك الاكل قد اكلوا :: سالت عليهم دود الدود فالعو :: راتيهم ما هنالك العيش ما رجل
اي مغرور دو روزه زندگاني واي آواره بيابان آمال و اماني گاهي بر خاك عزيزان رفته گذاري و بر لوح مزار شان
نگاه اعتباري كن كه از صفحه پيشاني هر كله جو سينه سرنوشت احوال خود مطالعه نمايي و از اوراق الواح قبور شان پيشه
آنكه احوال خويش بر كتابه و اگر گوش شعور تست شنوا است زبان سبزه هر قبري بر بن موعظه گوياست و اگر سواد چشمت
روشن گشته اين نصيحت نامه بر هر سنگ مزاري بخط جلي نوشته است و از هر كاسه سري كه انگشت بر لب شنو زبان حال
توانيد شنيد و از عنكبوت دور بنماي بر استخوان پوسيده بنگري عاقبت احوال خود ميتواني ديد اهل تن شكان گورستان
زبان حال بانقال كشاده اند خموشان در دل خاك باين ترانه در زبان آواز بلند اداده شاهان عرب و عجم را بين
كه از خيل و حشم بانحو بگور چه برده اند و گلعذاران خلخي و خطائي را بنگر كه با آب و آتش فنا چگونه در خاك پژمرده اند
شاه و گدا از حسرت بقا از لوح مزار سينه به زبان حفته اند صالح و طالح از خيالات تهي دستي خود در ادراك
كفن نهفته و هيچ گل زميني نيست كه يوسف جبيني در چاه نيفتاده و هيچ راهي نه كه سليمان جاهي در سر خاك فنا نهاده

فاعتبروا يا اولي الابصار

فاعتبروا يا اولي الابصار مثنوي دلا يكدم از خواب بيدار شو :: ز سر مستي كبر هشيار شو :: بعبرت نظر كن سوي
رفتگان :: كه فردا شوي عبرت ديگران :: بنه دل كه گيرد سودي بكف :: دو روزه رهي :: نگه كن كه چون خاك شد پيكر شان
ز آغوش مهر ابر شوخ شنگ :: كشيده است گورش در آغوش تنگ :: گرفتم خبر از جهانجو جم او :: از آن تخت
غافلت كام او سكندر كه صد سالي عالم گرفت :: چه سان مرگش آخر بيكدم گرفت :: كجا رفت بهمن و آيين او :: كجا
رفت اسفنديار شير او :: چه شد شوكت شان افراسياب :: شان ز و بند آن آرد افراسياب :: چه شد زال زر ان يل تيرگير جهان خراب
چه سان كرد زال سپهرش از ايسر تهمتن كه كردي از او شير رم :: پلنگ اجل چون درسيد شد زير ... كه آمد برون از چاه
بند اجل باز در چاه گورش فكند :: ز دور زمان نكند دانه كمي :: كه خواهي تو هم جور از ايشان كمي :: مجملا هيچيك
از بني آدم را برات ميتمي نداده اند و در دروازه شهرستان بقا بر روي هيچ آفريده نگشاده اند تا فناخور نبود از انجمله
بشماريم و با جهت خاطر روي بتحصيل شهوات نفس آريم البته زهر ميمات در گلوي هر ذي حياتي خواهند ريخت
و خاك قابر تارك هر شاه و گدا خواهند ريخت پس آدمي را چه افتاده است كه در گذر گاهي چنين اينهمه پايه عمارات نهد
ديگ دو روزه حيات مستعجل چندين محنت بر دل گذارد حيات دنيا چه گيري كه ميشود شو بهر دين :: از بهر دو روزه
غم ناخوش بودن :: ما هيچ و جهان هيچ و غم و شادي هيچ :: خوش نيست براي هيچ ناخوش بودن فصل سيوم در ذكر
بعضي از طرق و شعب حب دنيا و بيان اصول و فروع آن بر سبيل تفصيل بدانكه ... خراب اين جهان پر شور و شر
و فقك الله و اياي للتجافي عن دار الغرور كه محبت دنيا بمنزله درختي است كه به باغبان وسوسه شيطان و در آب
و هواي بهم نشيني ابناي زمان نشو و نما يافته است و شهوات آرزوها در زمين محكم نموده و از صفات ذميمه شاخ
بر شاخ يافته است و شهوات آرزو در زمين دل محكم نموده و از صفات ذميمه اين شجره ملعونه را شكوفه جدا زنكاب
مناهي و ثمره فنا اميد چه از رحمت الهي نيست تا اين درخت از زمين دل كنده نشود پرتو خورشيد عرفان بر او نتابد و غنچه
حقايق ايمان نيشكفد و تا ... نكند اين شجره مغارت ثمر آن است كه تحت اين مواعظ و نصايح بقطع ريشه
آرزوها و شهوات برداري و ساحت دل از غرور و آمال و آمال اين هستي ريح الرجوع احيا نكه يا بد پاك سازي تا
بقوت ايمان و بتوفيق سبحاني اين درخت را از پاي در آوري و از جمله شهوات و آرزوهاي نفساني كه بمنزله ريشهاي
اين درخت اند هفت شهوت است كه در اكثر طبايع خاكر فتور و نهايت قوت پذيرفته است اول شهوت جاه و جلال دويم
شهوت ملك و مال سيوم شهوت عمارت و بناها عالي پناه چهارم شهوت معاشرت و مباشرت با محبوبان خوش لقا
پنجم شهوت اطعمه و اشربه خوش گوار ششم شهوت البسه و امتعه فاخره پر كار هفتم شهوت مجالست و مصاحبت ظرفا و
ندما و از دست ساقي شوخ و شنگ باده گلرنگ كشيدن و عمر گرامي را بار و دور و سرود لهو و لعب گذرانيدن و از جمله
زوال اهل صفات ذمايم اخلاق نيكو كه بمنزله شاخهاي اين شجره هفت صفت است كه از ريشهاي شهوات مذكوره
آب كشيده و از كثرت مباشرت بار فضايح و قبايح مانع تابش آفتاب عرفان بر صفحه چند دلهاي ما غافلان گرديده اول
صفت تكبر دويم صفت ريا و سمعه سيوم صفت حسد و حقد چهارم صفت ظلم پنجم صفت بخل ششم صفت حرص هفتم

٩

و هفتم هفتم [illegible] وقطع این هفت شهوت محتاج است بآنکه از هر هفت [illegible]
[illegible] بهر کدام نقش آرزوئی از لوح خاطر [illegible] و هفت [illegible] در بیان [illegible] هفت
صفت نیز که [illegible] این اصول [illegible] هفت کلام [illegible] در این فصل [illegible]
[illegible] از انواع مذکوره باشد بتوفیق الله تعالی مبادرت مینماید و [illegible]
[illegible] جون [illegible] مجلس اول در مذمت جاه و بیان ثمره مفاسد الحکومت
و ریاست و ذکر ملایم آن باشد [illegible] جون این جاه و طلب [illegible] سود [illegible] و منصب [illegible]
و [illegible] حکومت و [illegible] دولت [illegible] و خودداری [illegible]
در [illegible] هزار و زر و وبال [illegible] قناعت و درویشی [illegible] تحصیل
مناصب نامناسب دنیا افتاده اند [illegible] اوراق [illegible] و [illegible] نامه
احوال شاهان و سروران نامدار را مطالعه نمایند [illegible] که دولت [illegible] دنیا و حکومت [illegible]
[illegible] را قابل آن نیست که در تحصیل [illegible] و سعادت [illegible]
در [illegible] خواب و خیال [illegible] نقد دین [illegible]
آخر [illegible] سوخت و از برای آوازه [illegible] دنیا [illegible]
و کید دار حکومت [illegible]
[illegible] خانه [illegible]
[illegible] و [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] غیر سعادتی [illegible]
جز اندوختن زر و مال [illegible]
داری غیر [illegible] خاطر [illegible]
[illegible] چنانکه از آفتاب [illegible] علیه
السلام منقولست که ما ذئبان ضاریان ارسلا فی زریبة غنم باکثر فسادا فیها من حب المال والجاه فی دین الرجل المسلم
حاصل معنی آنکه دو گرگ [illegible] در رمه [illegible]
مال و جاه در دین مرد مسلمان [illegible] رسول صلی الله علیه و آله [illegible] اول
چیزی که [illegible] دوستی دنیا و دوستی ریاست و دوستی طعام [illegible] راحت و
زنان [illegible] علی مرتضی علیه الصلوة والسلام مرویست [illegible] الرجال من خفق النعال
و [illegible] حاصل معنی آنکه هیچ چیز [illegible] مردان [illegible]
[illegible] چون آدمی [illegible] و بنیان ایا

خلا بینه کرده و نیز

خلا بینه کرده و نیز [illegible] که [illegible] خراب و سستی [illegible]
سستی و مال و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که من طلب الریاسة هلک یعنی هر که
طلب ریاست [illegible] هلاک شود [illegible] و ایاکم والاستاکل [illegible]
الرئیس [illegible] یعنی [illegible] که [illegible] مفسده [illegible]
[illegible] وجهه [illegible]
کان [illegible] و جاه [illegible] است و قطع نظر از [illegible]
[illegible] ظاهر است که این [illegible] مفاسد عظیم [illegible]
[illegible] حضرت آدم تا [illegible] الکثر [illegible]
[illegible] و حکام [illegible] حب جاه و وصلت [illegible]
[illegible] حکومت و سلطنت [illegible] با حضرت
ابراهیم علیه السلام [illegible] فرعون [illegible] موسی علیه السلام [illegible]
[illegible] طغیان و عناد [illegible]
[illegible] صیانت ملک و محافظت [illegible]
[illegible] حضرت امیر المؤمنین
و امام المتقین [illegible] ریاست [illegible] و عثمان [illegible] و معاویه [illegible] حکومت
[illegible] حضرت امام حسین
شهید [illegible] صیانت ملک [illegible] ابن زیاد [illegible] امام زمان
[illegible] حکومت [illegible]
[illegible] خلفای بنی عباس [illegible]
[illegible] ریاست [illegible]
[illegible] است و [illegible] نصیب
[illegible] جاه [illegible] آنها از دل و جان [illegible] مخفی نماند که
استحقاق [illegible] حکومت و [illegible] فرمان [illegible] و سلطنت مخصوص ذات [illegible] مالک الملک است
جل شانه [illegible] امکان [illegible] از اقتضای اراده [illegible]
[illegible] نیست [illegible] حقیقی و نصیبی نبود مگر آنکسانی که هم از جانب او باین امر
[illegible] و [illegible] فرمان واجب الاذعان [illegible] حکومت و ریاست سرافراز باشند و این جماعت چند
طبقه اند طبقه اول انبیا و رسلند که اطاعت ایشان اطاعت خدا و عصیان ایشان موجب [illegible]

روشن‌تر است طبقه دوم اوصیا و ائمه‌اند که تصریح پیغمبر بر خلافت ایشان دلیلی بیّن است کریمه اَطِیعُوا اللّٰهَ وَاَطِیعُوا
الرَّسُولَ وَاُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ بر ریاست ایشان برهانیست قاطع طبقه سیوم جمعی که از قبیل ایشان بحکومت
قضای ولایات و رتق و فتق مهمات منسوب باشند که انقیاد ایشان در امور یکه جهت تمشیت آن معین
گشته‌اند بمنزله انقیاد پیغمبر و امام است طبقه چهارم جمعی که بوجهی دیگر از امور شرعیه ایشان را حکومت و
سلطنت بر جمعی باشد چون کسی که امر معروف و نهی از منکر جهل کند چه او را در امر و نهی منکر بر تارک
معروف و عامل منکر بطریق گفتن و درشتی کردن و زدن یا غیر آن چنانچه در موضع خود مبین گشته تسلط حاصل
هست چون تسلطی که خواجه را بر بنده باشد و شوهر را بر زن میباشد و امثال آن و هر حکومتی دیگر که نه
بحکم خدا و تجویز شریعت غرا باشد محض ادبار است که بی‌خردان اقبالش می‌پندارند و عین شقاوتست
که کوته‌نظران سعادتش می‌نگارند چاه تیره‌بختی است که کوردلان جاهش میدانند و دولتست
و یکی بحسب دنیا و یکی بحسب عقبی که بی‌سوادان دولتش میخوانند المؤلف پیش ما لک هم اقبال جهان ادبار است
و توضیح اینمقال و تفصیل این اجمال آنکه نهایت آمال مشتاقان جاه و جلال و غایت مرام تشنگان سراب آب‌نما
عظمت و اقبال آنست که در میان ابنای زمان معزز و مکرم بوده و بر مسند تعین و تفاخر نشینند و همواره از
نهال عمر و زندگانی میوه معیشت و کامرانی چینند اما آنچه ایشان عزت عیش و کرامت می‌پندارند و سرمایه مباهات
و افتخار می‌شمارند در نظر ارباب بصیرت عین خواری و مذلت و محض عار و ننگ و خفت است چه این طایفه را
پیوسته چشم طمع بر دست مردمانست و دست تعدی در مال کسان میباشد و اگر بزرگی
فروشند از پهلوی کوچکانست و اگر حاتمی کنند از کیسه دیگرانه بزم انتعاش شان
از بدحالی دردمندان آراسته است و وسعت معاششان از تنگی احوال نامرادان بر خوان
نانی که میخورند از دست رنج درویشانست و آبی که مینوشند از اشک چشم اینان
و گرمی کانونشان از آتش دل فقراست و سردی آب ایشان از آه سرد اسیران و رنگینی خوانشان
از خون دل مسکینانست و چرب طعامشان از پهلوی لاغر ضعیفان مرغ کباب ایشان
دانه اشک یتیمان چیده و بره بریان شان از سبزه آه حسرت بیوه زنان چریده و شربت
خوشگوارشان از شیره جان رنج‌بران افشرده و میوه آبدارشان از آبله دست دهقان
آب خورده و شیرینی خوابشان از زهر چشم بافقراست و نرمی بسترشان از درشتی
با خلق حاصل است چه قدر بیمزه الی دوک صفت بر خود می‌پیچند تا رشته آمالشان
تافته شود چه قدر بیچاره چون ماکو سرگردانیها مینمایند که جامه فاخرشان بافته گردد و
چه قدر چوب بر پشت و پهلوی شکسته‌بالان میشکنند تا عودی در مجمرشان سوزد
و چه قدر جسم ضعیف حالان را بر آتش تندخوئی میگدازند تا چراغی در خلوتشان

افروزد

افروزد و ضعیفی چند نه تهمت بر خود بسته و گدای چند نه بر مسند بزرگی نشسته مشتی لئیم‌اند
که خود را کریم میدانند و اشعث طماعی چند که خویش را حاتم طائی میخوانند اگر از دیده انصاف در
آئینه نظر تحقیق و تمیز برگشائی میان گدایان در بدر و حاکمان جورپیشه ستمگر غیر این فرقی نخواهی
دید که گدایان بعجز و زاری میگیرند و حکام بتعدی و مردم‌آزاری المؤلفه ترک کن که سائلی از
خلق و کرنه :: شیر نیز به ابرام و ستم کم ز گدا نیست تو دانم که کاری باینهمه ذلت و خساست چگونه مناط
اعتبار و منشاء مباهات و افتخار میگردد و اما عیش و نشاط کدام عیش و نشاط کند کسی که روزگار بتنگی انبساط
کرد آن نیز اعظم اغراض جاه‌طلبانست پر ظاهر است که با شغال کارگذاری و دردسر رتق و فتق مهمات
منصب‌داری جمع نمیشود بیچاره که هر لحظه دامن خاطرش در چنگ اندیشه باطل و پنجه خواهش
مشغول کشودن عقده مشکل باشد چه گل نشاط و امانی از شاخسار زندگانی تواند چید و چه میوه عیش
و طرب از نخل بیم و منصب‌داری تواند چشید و بیچاره که هر لحظه دامن خاطرش در چنگ اندیشه
کثرت مشاغل چه وحدت تواند نمود و در گرد و غبار مکاره چگونه دیده خرمی تواند گشود هر نقش عشرتش
غبار کدورتیست برانگیخته و هر قهقهه خنده‌اش بهای‌های گریه آمیخته خود کو که با اینهمه اهل منصب
داشتن خواب راحت چون میسر شود و با اینهمه بیم رفتن جاه و دولت از زمین قرار و آرام چگونه دست بهم دهد نیز
تا هم و منصب قرار است با اینهمه محنت و بلا که رفته است و چون اوضاع روزگارش منقلب گردید و دست حادثات
زمانه از سریر دولتش فرو کشید چه ناخوشیها که از ابنای زمان نمی‌چیند و چه گلهای مکافات که از خارستان
اعمال خود نمی‌چیند گاهی بر سر درهم و دینار حرام که در ایام حکومت گرفته با فرومایه دست و گریبان میشود و زمانی
بپاداش رنجانیدن بیچاره را بر دروش انتقاد جفای محتسب و تیش میگردد و نقد و جنس بسا الماند و خفته
اش بعد و سر روز بتاراج حادثات میرود و از کیسه‌های پر درم و دینارش جز دل پر داغ حسرت بجا نمیماند و بس
اشک حسرت بر چهره مجاری بجای زر چشم ایام امارت میشود که هر دندان تاسف در دست قائم مقام
نگین وزارت میگزد طرفه‌تر آنکه چندین کدورت و ناخوشی که از انقلاب این امور کشیده با اینهمه که شمال و الا که از روز کلاس
بر شر و شور دیده‌اند مقتبه بنهان بلای بیم و منصب حامل کند و همچنان در حسرت حکومت و جاه مشتاق و سینه‌چاک
گویند یکی از پادشاهان سلف مقرر کرده بود که هر کس یکسال وزارت او کند بعد از آن دست بریده
بود القصه هر که او را بکهی وزارت آن سال بان متعلق باشد همچنین بعد از انقضای آن سال دست آن را
نیز قطع نمایند و مع هذا مردم آن دیار از حب جاه بدست بریدن تن در داده و بهر گرفتن آن دست
بر هم پیشدستی میکردند که یکسال وزارت کنند عجیب‌تر آنکه یکی از وزرا چون دستش بریدند مجهول
انداخته خود مسارعت نموده با دست دیگر آن دست را گرفت مجملا طالب جاه و جلال و شیفته
اعتبارات سریع الزوال را در هیچ حالی از احوال آسایشی نمیباشد چندانکه دیدم آن زر دنیش

مطلب ندیدم و دست املش بدامن منصب نرسیده و چه جانها که در طلبش نمیکنند و چه رنجها که
در جستجویش نمیبرند و چون مقصود بحصول پیوست بکجا بینی دو دل باندیش بعیش مراد نشست
و روز و شب بدین سودهای بی حاصل کشتی سفینهٔ خاطرش در چار موجهٔ شغلهای بی حاصل مضطرب و بیقرار
است و دست اندیشه‌اش هردم در زیر سنگ کاریست و رشتهٔ فکر صفحهٔ خیالش هر نفس در کشاکش آزار
و چون لخت مغز ولی چیده خاطرش خفته شعلهٔ خس و جاه عزتش فرو نشسته بر آتش خود راضی و آهن
و مقناطیس ملازم حاکم قاضی میکرد دنیا زده است با این جان کندن که غنا لیست و چون قصاب اجل
دست و پایش بریسمن امراض مهلکه بسته و تیغ موت بر گلویش نهاد و آتش حیاتش آب ممات نشسته
و دیگ تعشش از جوشش ترک وش افتاد چون اقل حسنا و آغاز سوال و جواب است ندانم از غم محنت کی آسوده
خواهد گردید و سر شوریده‌اش به چه وقت به بالین استراحت خواهد دید **نظم** چرخ را جامی نگون دان کز پی
عشرت تهیست :: باده در جام نگون جستن نشان ابلهیست :: مرد جاهل جاه دنیا را لقب دولت نهاد :: همچنان کاطفال
پند طفل گوید فربهیست :: زهی شقاوت و بدبختی و زهی سست عقلی و جان سختی که برای بندگی بی اعتبار دنیا
اینهمه آزار و محنت چند روزه این سرای بی بقا چندین خواری و مذلت کشید و در تحصیل سعادت بیزوال جهانی
و تسخیر مملکت بی انتقال جاودانی یکقدم سعی ننماید و از آن حسن ساختهٔ شاهد دنیا و حیران عشوه کاری
این پیر زال نا رعنا گردیده چشم التفات بر عارض زیبا و جمال دلآرای معشوقهٔ دنیا نگشاید چه شبیه است
احوال این گروه به احوال پادشاهزاده که پدرش خواست که او را داماد کند و پری چهرهٔ لطیف اخلاقی
شریف بحبالهٔ نکاحش در آورد و نیمهٔ اسباب سور سرانجام یافت و پرتو آن شادی و سرور بر دوایر
خاطر هر بزرگ و خرد تافت خاص و عام اسباب عیش و عشرت ساختند و از گرمی هنگامهٔ جشن غمهای دیرینه
در بوتهٔ دلهای خلایق گداختند بزرگ و کوچک چون موسیقار هم جنس و وضیع و شریف مانند بربط
ساز باهم نشستند و آشنا و بیگانه چون آهنگ چنگ و چغانه بر هم پیچیدند و اعلا و ادنی چون اوج
حضیض نغمه باهم آمیختند مخالف و موافق چون آواز و ساز باهم آمیختند جوشیدند و ترک و تاجیک
چون ضرب و نطق با یکدیگر موافق گردیدند و عرب و عجم چون غنا و سرود باهم برادر شدند و رومی
و زنگی چون نی و بلبان باهم یار گشتند شمع چراغ بنظارهٔ آن سور گردن کشیده در و دیوار از
چراغان بتماشای آن بزم سرا پا چشم گردیده و عروس حور لقا و آن یگانهٔ خورشید سیما را بعد
آراستگی بحجلهٔ خواص آورده کس بطلب داماد فرستادند قضا را آن شب داماد شراب بسیار خورده
و آتش شعورش در عالم آب مانند چراغ بختش فرو مرده بود باقتضای کیفیت شراب از آن مجمع شها بیرون
رفته گذارش بدخمهٔ مجوسی افتاده همانا قانون ایشان آن بود که مردهٔ خود را در دخمهای عالی بنا
نهاده و شبها چراغ در آنجا روشن کرده بودند و پادشاهزاده بدر دخمه رسیده روشنی چراغ دیده

در عالم مستی دخمهٔ مجوس را حجلهٔ عروس خیال کرده بدرون رفت اتفاقاً پیرزالی در آن نزدیکی مرده
بود و کالبدش چندان متغیر نگردیده بود خان پیرزال مرده را عروس گمان کرده در آغوش کشید
و از روی میل و رغبت تمام لب بر لبش نهاد آن شب را بعیش چنین که نا رسید خادمان و حاجبان در
طلبش هر سو میشتافتند و از آن حقیقت بخت بی سعادت خبری نمی یافتند چون صبح روشن شد
از خواب بیدار گردید خود را در چنان مقام پر وحشتی دید با کنده پیری هم آغوش گشته و از غایت
تنفر و کراهیت نزدیک شد که هلاک شود و از نهایت انفعال و خجلت راضی بود که در زمین
فرو رود و در اندیشه آن بود که مبادا درین وقت کسی بر آن اطلاع یابد و از ننگ و عار او قیامت
بود باند که ناگاه پدرش با خدم رسیده و بر آن قبایح و فضایح همگی مطلع گردیدند و طعن و تشنیع
طالبان جاه و دولت دنیای بی حاصل از شراب غفلت مست و لایعقل گشته اند و بپیر زال دنیای بیوفا
تنگ در آغوش رغبت کشیده از معشوقهٔ خوش صورت و معنی عقبی غافل گشته اند چون صبح اجل
دمد و مستی بادهٔ غفلت از سر بیرون رود خواهند دانست که دامن وصال چگونه دلبری
را از دست داده اند و با چگونه کنده پیری لب بر لب نهاده اند و از چه ستان پریوشی
قطع نظر نموده و از لب و دهان چگونه عفریت کریه لقائی بوسهٔ هوس ربوده اند که
الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا **حکیم سنائی** :: هست چون مار گرزه دولت دهر :: نرم
و رنگین و اندرون پر زهر :: در فرو رفتش توانگر و درویش :: شاد همچون خیال کج اندیش ::
هر کرا سر به آن کلاه بود :: سر او کله گناه بود :: کانکه در عشق شمع ره باشد :: همچو شمع آتشین
کله باشد :: رو برون نه ز خویش و هستی خویش :: عز خود دان همیشه پستی خویش :: ای عقول (?)
حکومت دنیا وای محکوم حکم نفس و هوا که از روی مهر (?) و منصب داری تخم امل در
زمین خاطر میکاری هیچ حکومتی به از حکومت بلا سهیم و شریک مملکت وجود نیست
که به بلندی سریر علو و همت نشینی و از شر و شور مکاره روزنه کار فراغت گزینی
بنظم و نسق احوال خود پردازی و سرکشان تابع را مقلوب خود سازی و دشمن قوی
دست نفس اماره را بتیغ قطع علایق گردن زنی و در پیر دستان شهوات ار فرهای (?)
محرب و منصب مواعظ بالغه زیر دست نفس مطمئنه کنی و حصار بلند بنا از قطع فصول
لقمهای حرام محافظت نمائی و تا رهی قلعهٔ دل را از کمند اندازان آمال حراست نمائی
و شوارع حواس پنجگانه را که مداخل لذاتند براه داری خوف و احتیاط بسپاری و قافلهٔ (?)
صلاه فکر و خیال را که جاسوسان شیطانند بزنجیر سبحهٔ ذکر الهی بر گردن گذاری و
فتنه گران میلها را از شحنگی تقوی از قلم و طبیعت بو انداز و کوچه و محله در ادبی (?)

ازدندان خواب آسایش مجموع وتاب خوف وخشیت ایمن سازی وچون بتوفیق ربانی
وتایید سبحانی بدولتی چنین رسیدی وسلمان آسا دیوان نفس وهوا را حلقه بندگی
واطاعت درگوش کشیدی بخبر بی نیازی بدرگاه عزت نوانی بست وعصای سرزنش
بوتارک وتارک قیصر وفغفور توانی شکست ستیجینی رباعی ای طرفه حکایتست بنگر
روزی بگذار زقضا سکندر ❁ میرفت همه سپاه باأو ❁ ازحشمت ملک وجاه باأو
تاکه بخرابه گذرکرد ❁ پیری زخرابه سر بدر کرد ❁ پیری که آفتاب پرنور ❁ درچشم سکندر
امد ازدور ❁ پرسید که این که باشد آیا ❁ با کیست که مینماید اینجا ❁ دیوانه بود وگرنه عاقل
اینجا نکند مقام ومنزل ❁ امد سوی انمقام چون گور ❁ پیر از سرکار خود نشد دور ❁ خود
باز نکرد سوی او چشم ❁ پرسید سکندر ش بصد خشم ❁ گفت ای شده غول این کلن
کاه ❁ غافل چه نشستهٔ دراین راه ❁ بهرچه نکردی احترامم ❁ آخر نه سکندر است نامم
دریادل وآفتاب رایم ❁ فرق ملکست زیر پایم ❁ پیر از سروقت بانگ بر زد ❁ گفت این
همه نیم جو نیرزد ❁ نه غول ونه غافلم دراین کوی ❁ هشیار ترم زتو بهرسوی ❁ از روز
اجل چه الکم من ❁ چون منتظران دراین رهم من ❁ باخلق مرا چه آشناییست ❁ چون آخر کارها
جدائیست ❁ چون عاقبت جهان فناراست ❁ ملک از ازل ابد خدا راست ❁ دل را بدر
نیک او ببستم ❁ درکنج خرابه زان نشستم ❁ دیوانه توئی که بهر هیچی ❁ مغرور بدور
عمر خویشی ❁ دانم که تنی دو قطره آبی ❁ کالوده بخاک این خرابی ❁ دور فلکی چه بیشمار است
هرساعتش از تو صد هزار است ❁ دو بنده من چه حرص وآزند ❁ برتو همه عمر سرفرازند ❁
تو بندهٔ آن دوئی بمعنی ❁ بشکن سرکبر وپای دعوی ❁ با من چه برابری کنی تو ❁ چون بنده بندهٔ
منی تو ❁ ای حسرت کش جاه دنیا وای بنده حلقه بگوش نفس وهوا با خود اندیشه کن کرا گر مثلا
اسکندر زمان ودارای ملک جهان باشی وازگرد سپاه مغرب پناه خاک رشک برچهره
مهر وماه پاشی آمال واماتی درگسترده بساط مرا کار نیست دست بهم دهند وخسروان
دوران از دل وجان سر عجز ومذلت بردرگاه عزت نهند وکلاه سروری ات چون مهر برسپهر
ساید وقبهٔ خرگاهت باقرص ماه هم چشمی نماید وگلهای آمالت برآفتاب اقبال سلاطین
روزگار خنده تمسخر زند وصرصر حملهٔ سپاهت دست اقتدار سلاطین وخواقین نامدار
چون برگ خزان بر خاک عجز افکند جام جم بنظاره بزم عشرت هر طرف چشم حسرت افکند و
آیینه سکندر را از رشک ماهچه رایت خاک کدورت بسر افشاند وآب کوکب سنانت تا
سامر سوار از صفحه روزگار محو سازد وموج شمشیر جان ستانت خاشاک ربعی

واسعند باز ازقلزم هستی بخاک اندازد وتوبت فالعزیزرت تحمل بندی یاوه جم از ریشه کند و
نقش نگین نامداریت گفتگوی خاتم سلیمان از صحیفه شیاطین زند ودرلوای اندیشه طراز که حصار گان بنیان خورنق اولاد بهرام فرو
ریزد وغلغله آب سپاهت تمشیرکشی صحرای ازطاق کسری درآویزد وکذارکوکبه عزتت سرآمدق یاد خسرو پرویز را از
طاق دنها بکند وغبار موکب حشمت نام بزم کسی بهرام را از دفتر گور کند آخر الامر چون آفتاب حیاتت بغروب ممات رسیده
وبراجنابت بخاک پیند اجل گرفتار کردد خانه پیشی که از هیبت آن بر ریزد ودر او بقابتت نا بغتا از بخار عرت فرو ریزد
ساده آن تحصیل برده هد وبسا اوج ازصفا آن کاشتن ابیض بند ومآیت درطاقت زخسار کند وعرق سر به
مرکسکر آیه کند ودل بر حسرت الفتح اوتی تراکه کوید وعرق مرک نقش نفس کالی از لوح پیشانی شوید وشهباز
طایوت ازاشیان حشمت تو بمکر بیند گورکس عفونت بر جیفه کالبدت نشیند تخت ودولت
بالتخته تابوت مبدل شود وبستر خاک جانشین جامه خواب مخمل کردد اندیشه کن که ازان همه حشمت وجاه چه دست
خواهد ماند واز انهمه عظمت وجبروت چه فایده بحالت خواهد رسانید مشهور است که اسکندر ذوالقرنین در
وقت وفات وصیت کرد که دست مرا از تابوت بیرون کذارند تا عالمیان معاینه بینند که با اینهمه ملک ومال عاقبت
تهی از کوچکاه دار فنا بعالم بقا انتقال کرده واز ان همه خزاین ودفاین موفور جز دست تهی چیزی دیگر بگور نبرده
نظم جانا ای برادر فسانه بکس ❁ دل اندر جهان آفرین بند وبس ❁ مکن تکیه بر ملک دنیا وپشت ❁
که بسیار کس چون تو پرورد وکشت ❁ چو آهنگ رفتن کند جان پاک ❁ چه بر تخت مردن چه بر روی خاک ❁
که نشنعالم بریدی ~~و~~ ❁ ~~بخیل~~ ❁ اگر پهلوانی اگر تیغ زن ❁ نخواهی بدر بردن الا کفن ❁
نشاید بجای کسی کس بیپه ❁ نشیند بجای تو دیگر کسی آورده اند که روزی هارون الرشید علیه اللعنه سر حلقه
اهل دل بهلول عاقل را دید هکذری دید براسب چوب سوار شده وبا کودکان بازی میکرد
هارون پیش رفت وسلام کرد والتماس پندی نمود بهلول گفت ایها الامیر قصورهم هذه
وهذه قبورهم یعنی مشاهده عمارتها وقصرهای پادشاهان کذشته را ملاحظه قبور
ایشان بنماست در آنها نظر کن وعبرت گیر چون این قوم که هم از ابنای جنس تو بوده اند
ودراین قصرها بساط عیش وعشرت کسترده اکنون دراین کورهای پنهان روی خفته
وخاک حسرت بر سر کرده اند فرداست که بر تو نیز همین ماجرا خواهد رفت مجملا اندیشه
دولت دنیا از ان باطل تر ونهال اقبال ابجس بگذاب وهوا از آن بیحاصل تر است که عمر عزیز
را بیهای آن توان داد ودر تلاش ترقی سرا پا تنزلش ازمرتبه شایستگی ودرجات ابجهانی
توان افتاد لهذا هوشمندان عاقل وقوی دینان زنجیر علایق گسل روندگان سبکبار
ودیده وران باطن از عیب دورنمای عاقبت اندیشی مآل کار اقلیم پادشاهی ودرو
یشی را دیده وبمیزان نظر امتیاز نیک وبد این هر دو مرتبه را سنجیده اختیار

در هماما

خبردار از پیران زرکز بزرد بزرد

هذه

۱۰۳

درویشی کرده اند و روی همت بطلب پادشاهی اقلیم قناعت آورده اند که شکوه ارباب جاه در نظر همت ایشان

چه کاهست و بلندی اقبال بخت صاحبان فر و تخت در دیده آگاه ایشان نشود تا آنکه هزار ساله سلطنت را

بیکدم اساس کنج عزلت نخرند و حکومت مشرق و مغرب عالم را بالله بیک نیم طرف نیک برابر نشمرند و وقتی

پادشاه صورت و معنی سلیمان علی نبینا علیه السلام با خیل و حشم ... ماهی عبور میکرد و مرغان بال بر بال بافته

برو سایه افکنده و جن و انس بیمین و یسار رفتند گذارش بر عابدی از عباد بنی اسرائیل افتاد آن عابد گفت

والله یا ابن داود خدای تعالی ترا پادشاهی عظیم داده است حضرت سلیمان این سخن را شنید و فرمود که

تسبیحة فی صحیفة مؤمن خیر مما اعطی ابن داود فان ما اعطی ابن داود یذهب والتسبیحة تبقی یعنی یک تسبیح

مؤمن خدای تعالی را قبول کند بهتر است از پادشاهی و حشمتی که سلیمان را داده شد است چه این پادشاهی زایل خواهد شد

و ثواب آن تسبیح خواهد ماند یکی از اکابر فرموده که اگر دنیا طلا و آخرت سفال بودی چون این طلا فانیست و آن سفال باقی هر آینه

بایستی که آن سفال را بر این طلا ترجیح دهند چه جای آنکه قضیه بر عکس است و دنیا سفالیست فانی و آخرت طلائیست باقی

پس مرد هوشمند چگونه آن باقی را باین فانی فروشد شیفته این نقش آب گشته چشم از سعادت جاوید پوشیده

که هارون الرشید علیه اللعنه را پسری بود بزیور صلاح و تقوی آراسته و گوهر پاکش از صلب آن ناپاک چون مروارید از آب

تلخ و شور برخاسته بیشتر مجالست زهاد و عباد را غنیمت دانسته بود و از تاثیر صحبت ایشان روی دل از خواهش زخارف دنیا

برتافته و طریقه پیر و آزادی سپرده و افسر ترک کفته و خانه دل را بجاروب لا الاهی از خس و خاشاک اندیشه پادشاهی

رفته و از جامه های گرانبها لباس پشمینه پوشیدی و خوان رنگین را از نان جوین و دیبا را ... گلیم کرده داشتی و ... لایق

بحال ... طلبید و ... آستان ... پیوسته با ... صحبت نکرده ...

... اعیان ... حاضر ... مجلس ... گفتند ...

بود کند که ... گفتند که این پسر سبب این وضع نامناسب ... در میان پادشاهان بر بند ... فرو برده

میباید ... آنچه نماید و ازین وضع نامناسب ... پادشاه زادگان ... نماید و این گفت

و شنید بگوش هارون رسیده او را طلبید ... از آنچه ... ارکان دولت گفتند بگوش هوش کشید و آن نوجوان

عقل کهن و آن خورد سال بزرگ سخن در جواب پدر گفت ای پدر عزت دنیا را دیدیم و ثمره دولت را بسیار چشیدیم

اکنون مرا بگذار که یکچند نیز عزت عقبی جوییم و راه تحصیل سعادت تا بجا بپوییم که عزت دنیای فانی نپاید دراست و عزت عقبی باقی

و بر قرار ... هارون قبول نکرد و التماس ... نمود که ایالت مصر را بنام او بنویسیم که او را بوی مفوض نمایم

پسر گفت اگر دست از من باز ندارد این مصر ... و فنا را بخود باز نگذارید از تو خواهم

گریخت هارون گفت ای فرزند اگر چنین حال ... خواهی گذاشت و در روزگار ... مثل

خواهی گشت گفت ای پدر چون تو از من جدا شوی فرزندان دیگر داری که خود را بدیشان

تسلی میتوانی داد و اگر من از خالق جدا گشتم چون سازم که او را بدیل و مثلی نیست و مرا

کسی عزاو نخواند

کسی بجای او نتواند بود گویند که آخر از پدر جدا شد و گفته اند و الزهد فی الدنیا ... بر سر ... بصره

افتاد و بکسب ... ایام هفته جز روز شنبه کار نکردی و اجرت یکدرهم و دانگی گرفتی و دیگر ایام هفته بهمان اکتفا نمودی

ابو عامر بصری گفت که دیواری از خانه من افتاده بود و در طلب مزدوری بودم که کار گل کند از خانه بیرون آمدم جوانی در کمال خوبی

دیدم زنبیلی در پیش نهاده و تلاوت قرآن میکند گفتم ای پسر کار میکنی گفت چرا نمیکنم که از برای کار کردن آفریده شده ام

لیکن بگو تا چکار خواهی فرمود گفتم که کار گل گفت بدین شرط که یکدرهم و دانگی اجرت دهی و وقت نماز مرا رخصت نماز

دهی قبول کردم و وی را بکار آوردم چون شب بر سر کار آمدم دیدم که کار ده مرد کرده بود در مزد وی یکدرهم دیگر زیاده بوی

دادم قبول نکرد و همان یکدرهم و دانگ گرفت و برفت و روز دیگر بطلب وی رفتم او را نیافتم و احوالش پرسیدم گفتند او غیر از

شنبه کار نمیکند جز شنبه دیگر او را نتوان دید کار خود را تعویق کردم چون روز شنبه شد بازار آمدم و وی را دیدم که

تلاوت قرآن مینمود سلام کردم و کار را بر او عرض کردم و بهمان شرط بکار آمد و او را بکار باز داشته خود از دور

ملاحظه میکردم گویا از غیب او را مدد میدادند چون شب شد خواستم او را سه درهم بدهم راضی نشد و همان اجرت

معین را گرفته و رفت و شنبه سیوم بطلب وی باز آمدم او را نیافتم و احوالش را پرسیدم گفتند سه روز است

که در خرابه بیمار افتاده شخصی را اجرت دادم که مرا نزد او برد چون رفتم وی را دیدم که در خرابه بی هوش

افتاده و نصف خشتی در زیر سرش گذاشته سلام کردم چون در حالت نزع بود التفاتی نکرد و دیگر سلام کردم

مرا شناخت سرش بکنار گرفتم مرا از آن منع نمود و این شعر خواند شعر یا صاحبی لا تغترر بتنعم فالعمر ینفد

والنعیم یزول و اذا علمت بحال قوم مرة فاعلم بانک عنهم مسئول و اذا حملت الی القبور

جنازة فاعلم بانک بعدها محمول پس گفت وصیت من بتو اینست که چون بمیرم روی

مرا بر خاک گذاری و بگوئی اللهم هذا عبدک هرب من الدنیا الیک لتقبله فاقبله واعف

عنه وعن تقصیره بفضلک یعنی خداوندا این بنده تست و از دنیا و از مال و جاه آن گریخته و رو

بدرگاه تو آورده است و تو او را قبول نمای پس بفضل و رحمت خود او را قبول کن و از

تقصیرات او درگذر و چون مرا دفن کنی این زنبیل مرا بجفا ... ده و این مصحف و انگشتری

را نزد هارون الرشید بری و گوئی این ودیعه ایست از جوانی غریب و این پیغام باو رسانی

که لا تموتن علی غفلتک یعنی مبادا با این غفلت که داری بمیری این بگفت و جان بحق

آفرین سپرد شعر جهان ای برادر نماند بکس دل اندر جهان آفرین بند و بس چو آهنگ رفتن

کند جان پاک چه بر تخت مردن چه بر روی خاک و از جمله کسانی که از تلک تعلقات دنیا

همت بریده اند و خیمه دل بصحرای وسیع ... و فنا زده اند و از تاج و تخت ملک فانی سر

بر تافته طالب دولت باقی و سعادت جاودانی شده اند معاویه بن یزید علیه اللعنه

بود که بجهة بازگشت بحق ملقب به الراجع الی الله گردید او بود اند که سه ماه و بقول

بعضی جهال در خلافت کرده چون بتوفیق ربانی و الهام سبحانی دانست که خلافت حق اهل بیت پیغمبر است صلی الله علیه و آله
و جز ایشان کسی شایسته امر خلافت و حکومت نیست در روز جمعه بمنبر آمد بعد از گفتن حمد الهی و درود بر حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه و آله این مضمون ادا فرمود که ای قوم بدانید که امر خلافت بمن نسبت ندارد و این کار از من
بر نمی آید و خود میدانم شما اگر کسی که او را باستحقاق خلافت است و احدی را در آن مجال طعن نیست حضرت علی بن الحسین
علیهما السلام است بروید با او بیعت کنید اگر چه میدانم که او قبول این امر نخواهد کرد بعد از اتمام خطبه از منبر فرود
آمد به منزل خود رفت و ابواب اختلاط بر روی خلق بسته و از خلایق بیرون و ضیا نماند تا وقتی که بدار البقا رحلت نمود رضوان الله علیه
و در کتاب کامل بهائی مذکور است که چون معاویة بن یزید را بر مسند خلافت نشاندند و بمنبر رفت و لعنت فرستاد بر پدر خود و معاویه
جد خود نمود و از افعال ایشان تبرا کرد و مادرش از استماع آن بر آشفته روی از وی عتاب گفت یا بنی لیتک کنت
حیضة فی خرقة یعنی ای کاش نطفه تو نطفه حیضی میبود در کهنه که تا ننگ رسوائی تو در کنار خود نمیکشیدم معاویه گفت لیتنی
کنت کذلک یعنی ای مادر کاش چنین که گفتی میبودم تا فرزند یزید علیه اللعنه که قاتل ... نمیبودم بعضی خطبه معاویه
مذکور را بدین وجه روایت کرده اند که یا ایها الناس انی تحملت عظمی لا طاقة لها علی الناس من اراد البیعة الصحیحة
فالمصطفی الحسین و البایع علی بن الحسین بن فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله فهو احق و اولی بها و لست من آل
ابی سفیان یعنی ای مردمان من از عهده این امر بیرون نمی آیم و استحقاق آن ندارم هر که بیعت
درستی میخواهد امام بحق و واجب الاطاعه که بعد از پدر حضرت زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام
که دختر زاده پیغمبر است بیعت نماید که او در امر خلافت اولی و انسب است از آل ابو سفیان القصه عاقبت بتحیر گشته و
بولیعهد و مهموزه حکومت باطل از حق کناره شده به بلا ت توفیق الهی که ... برتافت و بدون رسیده زحل
از کنه خواسته خواهش دنیا عی طلب ... ایمان یافت **القطعه** و سالک طریق هدایت بهلول عاقل دیوانه نماکه
جز رعایت جانب حق و پاس دین و ایمان پشت پا بر مسند قضا و فتوی زده بقبایت خویش پادشاه زمان خود را از دگر
آلهی دور و بیگانه ساخت و تفصیل این اجمال آنکه بهلول در زمان هارون الرشید بود و هارون در آن زمان خواست قاضی بغداد
تعیین کند ندان با خواص خود مشورت نمود و ایشان گفتند غیر از بهلول کسی شایسته این کار نیست و هارون بهلول را
طلب نمود گفت ای شیخ تقیه میباید که در امر خلافت یاری ما کنی و منصب قضا و فتوی قبول نمائی بهلول گفت
بهلول از این امر امتناع نمود و گفت من صلاحیت این کار ندارم هارون گفت اهل بغداد اتفاق کرده اند که تو صلاحیت
این مهم داری بهلول گفت سبحان الله من حال خود را بهتر از دیگران میدانم که شایسته این کار نیستم و دیگر آنکه در این
سخن که میگویم یا صادقم یا کاذب اگر صادقم خود گفتم که شایسته این کار نیستم و اگر کاذبم چگونه قابل مهم قضا باشم
القصه بهلول هر چند مضایقه کرد ایشان مبالغه نمودند بهلول چون ابرام ایشان را در مرتبه کمال دید دانست که
جز بقوت تدبیر ... ایشان نجات نمی توان داد گفت مرا یک امشب مهلت دهید که در این باب
فکری و تاملی کنم القصه او را مهلت دادند بهلول روز دیگر از غایت فراست خود را بدیوانگی زده چون کودکان

فنسپردازند

زیبوا باشد وی باز آمده و میگفت از راه من بکنار روید که مبادا اسب من شما را لگد زند چون خبر دیوانگی بهلول
به هارون الرشید رسید گفتند که بهلول دیوانه نشده است لیکن باین بهانه خود را از ما گریزانده بعضی سبب اظهار
دیوانگی بهلول را بدین وجه نقل فرموده اند که هارون الرشید علیه ما علیه از برای حفظ ملک شوم خود دایم در مقام دفع
امام موسی کاظم علیه السلام بود و پیوسته در کمین قتل آن سلالة دین نشسته در جستجوی بهانه میبود تا آنکه حضرت را به
خروج متهم ساخت و از مفتیان زمان که یکی از آنجمله بهلول بود در باب قتل آن حضرت استفتا نمود دیگران فتوی دادند
و بهلول بخدمت امام علیه السلام رفته و صورت واقعه را عرض نمود و در این باب استدعای چاره و سؤال طریق مفری
نمود آن حضرت فرمود که خود را بدیوانگی زن و خود را کسته مار و بیوقار و انما بهلول بتعلیم و ارشاد حضرت امام
واجب الانقیاد خود را بکوچه دیوانگی زده از قلم تکلیف ما لا یطاق ان خلایق کفر و نفاق فراغ نمود و سفینه ایمان خود را بعقلی
ان مصداق حدیث نبوی که مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح از غرقاب ضلالت بساحل نجات رسانیده عاقلان دانا
و شیر مردان جهاد نفس و هوا اقبال ات دنیای پر خم و پیچ و عزت این جهان پر هیچ را بپشیزی باپمال همت کرده
اند و دو شمن جان ایمان و تعب فانی و انچه آنرا بدست یار کی عقل از زمین و آسمان دری قوت دین این چنین از بلای در آورده
اند و ظاهر است که اگر بلغوای هوای نفس اماره حق را بلباس طول و سعادت اجل را بعاجل میفروختند و بتماشای حسن و جمال
ساخت ظاهری دنیا مشغول گشته و در قطع وادی الایقان بوی بای همت سست میمودند هم دل ندانند و قتی
روزگار شان بنهایت میرسید بود و ظالم الحکومت برکردن دستشان طوق لعنت کرد بیدمحمد الا پست و بخدا قیام روز کار
چون موج کف بادست و دولت و نکبت زمانه غدار در اندک فرصتی یکسان هر آینه دولتی هنقریب سرگردانی مغر
فنا خواهد کشید و هر شام تیره روزی در اندک زمانی بصبح فیروزی مبتلا خواهد شد نار الخاتم آبی بود
از این در سر ما از آن شکفته باید شد و نه از این آشفته فرد است که خامه اجل ناگهان خط بطلان بر نقش هستی این
دان کشیده و بلند و پستی مرتبه شاه و گدا از تنعی سیلاب فنا هموار و یکسان کرده است **کمال الدین اسماعیل** زبان حال
چنانم بهین بسته آمد که خوب و زشت و بد و نیک در گذر بینم **رباعی** که یکی از ارباب هوش را در کوهستانی دیگ
که استخوانهای پوسیده مردگان که بمرور ایام از قبرهای بیرون افتاده بود و بر هم میزد و بنظر تفتیش و تفحص در
آنها مینگریست و سبب آن را از وی سؤال کردند گفت میخواهم که استخوانهای پادشاهان دنیا را از استخوانهای
گدایان بیتوا جدا کنم و اعضای بزرگان روزگار را از اعضای فقرا و درویشان بی اعتبار امتیاز دهم و هر چند سعی
میکنم و بنظر دقت و تامل در آنها می نگرم فرقی در میان این دو فرقه نمی بینم خیام **رباعی** ای خرد و بزرگ
افتانند **:** در دست زمانه همچو انگشتانند **:** امروز اگر بلند و پستی دارند **:** فردا همه بخوابند همه یکسانند
ای درویش بینوا و ای پادشاه اقلیم فقر و فنا قدم بقدم عیب خود بدان و شهد لذت درویشی را باسر انگشت
تامل بچشان و چگونه در مآل کار سر رشته کار اندیشه نمای و شکر ... نعمت عظمای قناعت
و مسکنت خود را از دل و جان بجای آور و ... تا از قهقهه خنده های دوروزه لب خراشی ...

طفل مزاجان شیفتهٔ محبت دنیا بکام دل نخندی و از اختلال احوال خود دلتنگ مباش و کوشش خاطر بنا مخر چست بر کهن
و سرو بیخ کاوش که فرداست که ایام ربیع و محنت بنهایت رسیده است و صبح دولت و اقبال از افق طوالع کریمه
پستها ابنیه سعید و خوابیها راحت سعید مبتلا خواهد گشت مثنوی چنانکه کالبد را زکرده دا زو رود بود پس نفقه انجز که
بیش آهنگ بود ؛ چون شیخ ودر بین ره لنگ باش ؛ وقت برگشتن تو پیش آهنگ باش ؛ پنج روزه زندگی را
بر طریق کاز پیش رود بکذران و با هوا آدمی اوضاع روزگار نقا ... بر هر نحو که باشد بر خود هموار کردن بر اعیب
شکرگی بعد اقامه سیه خواهد شد چه لازم است که خود را بهر صفت دلکش خوش مردم سازی و از بهر بینی که بر هیچ
کنند لباس پوشیدن توان که دیده چه افتاده است که خود را دوشنه و آن بهیچ و تاب هذا گفته اند طرابلندازی شیخ بهاء الدین
کرنباشد جامهٔ اطلس ترا ؛ کهنه دلقی ساتر تن هم بس ترا ؛ ور نعفه نبود ترا با قند و مشک ؛ خوشبود دوغ و پیاز
و نان خشک ؛ کر نباشد مشربه از زرناب ؛ با کف خود میتوانی خورد آب ؛ ور نباشد فرش ابریشم طراز ؛
با حصیر کهنه مسجد بساز ؛ ور نباشد است قد رین لکام میتوان زد هم بپای خویش کام ؛ کر نباشد دوست باش از پیش
و بیش ؛ دوست باش نفرت خلق از تو بیش ؛ ور سبدرست خال در سلک سلاطین روزگار انتظام داشت گویند ابراهیم
ادهم که از ابنای ملوک خراسان بود روزی از دریچه قصر خود نگاه میکرد و چون نگاه از دیدار سیر آورد صوفی را
دید در سایهٔ قصر نانی در آورده و تناول مینمود و آبی بر بالای آن آشامید و هم در آنجا خوابید ابراهیم با خود گفت
ای نفس وای که با این قدر که مشاهده میکنی قناعت توانی که چرا چندین دست بجا این و آنم و امانم و آمن بیت برآمال
و آمانی دنیای فانی فشانم الحاصل ز قصر و دولت خود فرود آمد و پای بر ایوان دلکشای درویشی نهاد و مرغ روح خود
بهوای اوج تجرد بال و پر شوق گشود و خود را از دامگاه علایق دنیوی نجات داد و صحف کریم متقال و قادر کلامه
ما او او کان بیابان هوا و سرگشتگان تیه محبت دنیا را نیز بر آهنما الهی توفیقات خود بسر منزل نجات رساند و در
شوارع عقبات آزمای ترک تعلقات از جملهٔ سالکان طریق بندگی ایشان کرداند بحق محمد و آله الاصحاب الطاهرین
صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین مجلس دوم در شهوات اندوختن ملک و مال و افروختن آتش آز
سوزنده و مال اطلب دولت دنیا اقبال عفت ساختن و در تحصیل سیم و زر دیدن داستن بیحد بیعد
دنیا را دیو اسیر پیسه ابر سرمج بجفا وای جاهل هوشمند وای جمال زن و فرزند ای همه دست سطام حسن و عمل وای
با کشیدن غول بیابان را ظلم اول که در جمع نمودن مال بیوسته احوال تشویش است و در بهترین چیزی مانند زر نعل را است
در آتش ناخرد سیم و دینار که و بخاطر خسته و محبت سیم و زر چون سکه در دلت نشسته و از جستجوی سیم تن ناتوان
مانند سیماب در هم ریزد کرد نقش زر مانند کاهر جهار آتش محنتی دیده و صبح آبی و صبح کره چه کشت زار اعمال صالحه
بتصرف داده اند با ایر انداخته و جویبار زندگی که وقف من رضعت بندگی نموده اند و در شورهزار سفک آب و زمین
ضایع ساخته و صفحه ضمیر را که بجهت تحریر ارقام معرفت آگهی قابلیت داده اند کاغذ حلوای شیرین کام سعی دنیا کرده
و دل صحیح را که از برای ذکر الهی تسبیح و از تبار نفس کشیده اند سر رشته حساب دینار و درهم نموده و آرزوی

دور و دراز

سرمایهٔ دین و دنیا را در بازی و در باختن

دور و دراز نه چون مار کنج روز و شب بر سر اندیشهٔ سیم و زر خفته و دل بر حرص و آز نهاده از عشقهٔ ملک
و مال قارون صفت بخاک کدورت فرو رفته کاهی جهت اندوختن مال مانند ملال بر دو دیها
میروی و کاهی به تحصیل دو و کوهر کرداب دا ریپه بپای تکرار و سیر عمر و زنهار نجمهٔ
اسب و استر بوس نقش را در کوه و کمر مهالک بی بلنگانه میتازی و کاهی برای قطار
و مهار شتر حرص را در وادی مهلکات کشته مهار میسازی و کاهی بهوس کله و رمه کرکه
طمع در رمه بجا کاه میافکنی کاهی بهوای باغ و بستان تحمل معاش بی برکات الفته
تلاش از اندیشه میکنی از حضرت ملک و سپاه چون آسیا دست تا سقف برهم میسائی و در
تنور تجرید و خمخم صفت خاک و خرابی رکون کلفت بر نهی دل محافظت شکافی همانا از آیات قرآنی و
تنبیهات آسمانی که در حق دنیا پرستان ورود یافته حرفی بکوش هوشت نرسیده و سر
بجه معانی اخبار و آثار بها دقین که جهت تادیب کودک طبعان دبستان تکلیف از آستین
عبارت بر آمده طپانچه تاثیری بر بنا گوش خاطرت نکشیده حضرت یگانه بیچون جلت
عظمته در سورهٔ منافقون فرموده که یا ایها الذین امنوا لا تلهکم اموالکم ولا اولادکم
عن ذکر الله ومن یفعل ذلک فاولئک هم الخاسرون حاصل کلام اینست که ای
آنکسانی که ایمان آورده اید باید که مشغول نسازد شما را مالها و فرزندان شما از یاد
خدا یعنی بسبب اشتغال بمال و تمتع از آن و از کثرت تعلق باولاد و فرط تفکر در امور
ایشان خود را از یاد حضرت آفریدگار غافل مسازید و برای این دو امر فانی اعتبار خود را در ورطهٔ
مخالفت و نافرمانی حضرت پروردگار مینداز ید و هر که اینکار کند یعنی مال و اولاد مشغول
گشته از حق باز ماند پس ایشانند زیانکاران که عظیم باقی را بحقیر فانی فروخته و متاع
سعادت جاودانی را بآتش شهوات نفسانی سوخته اند و نیز در سورهٔ تغابن فرموده
که انما اموالکم واولادکم فتنة والله عنده اجر عظیم ملخص معنی آیه وافی هدایت
بنا بر قول بعضی از مفسران آنست که جز این نیست که مالهای شما و فرزندان شما از برای
آزمایشست تا ظاهر کردد که کدام یک از شما محبت و اطاعت الهی را بر آنها اختیار میکند
و کدام دل بمال و فرزند بسته از بندگی و فرمان حق باز میمانند و در نزد الله تعالی آماده است
اجر عظیم از برای آنکسان که از دام علایق مال و فرزند مردانه جسته دل بر محبت خالق
یگانه بسته اند و نیز در سورهٔ اقرأ فرموده است عز من قائل کلا ان الانسان لیطغی
ان راه استغنی ظاهر معنی بقول اکثر مفسرین آنست که بدرستی آدمی هر آینه از حد
خود تجاوز میکند و از فرمان الهی گردنکشی مینماید به سبب اینکه خود را مستغنی و بی

ببیند کسی ملازم دنیاست که چون آدمی را ملازمت و مال است باعث حشمت و ثروت هیاکل دیده میشود این نفس شوم کم شتر گیرد مینماید و از راه المستقیم بندگی بیرون رفته صاحب خود را بپایان مرتبه بوادی عصیان میکشاند و از جناب مصطفی نبوی صلی الله علیه و آله و سلم روایت است که حُبُّ المالِ وَالشَّرَفِ یُنْبِتانِ النِّفاقَ فِی القَلْبِ کَما یُنْبِتُ الماءُ البَقْلَ یعنی دوستی مال و بزرگی میرویاند نفاق را در دل همچنانکه میرویاند آب سبزه را یا لقمه را ایمان نامرادانست که از ظلمت خواهش مال و شرف و تقوی از دل بر طرف میکنند و آتش محبت این دو باطل آب و منت ایمان او که هر دل را زایل میکرداند و در این وقت مسلمانان اهل زمانه منافقان همین بزبان و باطنش پی بهره از معنی ایمان خواهد بود و بجهت آنکه سبق ذکر یافت محبت دنیا و عقبی چون آب و آتش باهم جنگ دارند و طلب طلب و اجل مانند شب و روز باهم راست نمی آیند دریغ دلی که گرفتار قفس هوس خود ابلهی گردید و در هوای بند کوچکی طیلان نتواند نمود و خاطری که از علف خار خار حرص نخچه صفت بنگاه داشتن زر عادت کرده بنظاره گلشن عبودیت دیده شکفتگی نتواند کشود و از ظرافت نیت و بجا اشیا حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله منقولست که اِنَّ الدِّینارَ وَالدِّرْهَمَ اَهْلَکا مَنْ کانَ قَبْلَکُمْ وَهُما مُهْلِکاکُمْ خلاصه معنی آنکه دینار و درهم هلاک ساختند پیشینیان را دین و ایمان ایشان را تباه نمودند و شما را نیز هلاک میسازند گویند روز اول که درهم و دینار بهم رسید راه زن طریق دین ابلیس لعین او را برگرفته و ببوسید و برچشم مالید و نشاط کنان گفت بسبی دوم او مقصد این شعرم در آیند و بسا کسان با این شغل مشغول گشته از بندگی حق باز مانند این قسمها ای دو سوغ در میان خلایق شایع شود و از جهت این ریختن خونهای ناحق در عالم انتشار یابد و از نحوا امت روسیاه یعنی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم است که لَیْسَ فَقْرًا اَخافُ عَلی اُمَّتِی اِنْ یَکْثُرَ لَهُمُ المالُ فَیَتَحاسَدُونَ وَیَقْتَتِلُونَ خاص معنی آنکه امری که از فساد آن بر امت خود پیش از هر چیزی میترسم آنست که مال ایشان بسیار شود و بسبب آن بهم یکدیگر حسد برند و بعد تشبیه عداوت نخلها یکدیگر را از پای در آورند و کری ملاک مال و دنیا و و بهم اندازی مکنت و ثروت این حدیث سرا از آن ظاهر است که محتاج بشرح و بیان و نیاز اقامت بینه و برهان باشد کلام روشنست که میان دو کس بر سر آلی آتش جدالی مشتعل نمیشود و کلام ساعتست که میان دو و رفقا از شوهی متاعی غبار فتنه و نزاعی بلند نیکردد و چه سینه های صاف یاران در سینه که بنا خن حسد و کینه خسته و چه آینه های دل که از زنگ نامیش در زنگ کم وقت نشسته که گاهی بر سر دو دینار حرام میراث برادر طلبی را بهم انداخته و گاهی بر سر دو وجب زمین دو یار جانی را بخون هم تشنه ساخته و لهذا ارباب تمیز حلاوت و مال دنیای زشت سیرت صورت زمینی را بی اعتبار این بدکو هر را بجیفه تشبیه کرده اند و طالبانش را بسکان که بر سر آن بهم سر دستند و از فرط محبتش که عداوت بخون چه یکدیگر می بندند و بعضی نیز ثروت دنیا و تجمل این دنیا خود را را بمعشوقه تمثیل کرده اند و شیفتگان را بعشقباز که در محبتش دل از دست داده و بیناوک ملامت کرشمه اش از پا در افتاده اند پس اینقدر در آن زامل و کوتاه نظری که اغیار هم و رقیبان یکدیگر اند و القصه باهم [illegible] خیالست و دوستی و رقیب باهم فرض محال و در مجمع و را م روایتی مذکور است که حاصل معنی آن اینست

که شخصی

که شخصی با حضرت عیسی علی نبینا علیه السلام همسفر بود و طریق ملازمت آن حضرت بقدم شوق می پیمود تا بکنار چوی رسیدند بجهت چاشت خوردن نزولی در آن مقام آرمیدند و از جنس ماکولات سه قرص نان همراه خود داشتند از آن جمله دو رغیف را تناول نمودند و یکی را گذاشتند حضرت علیه السلام بجهت آشامیدن آب بر سر آن نهر رفت و چون باز گردید آن گرده را بر جا ندید از آن شخص سوال فرمود که آن گرده را که برداشته گفت خبر ندارم پس هر دو از آنجا روانه شدند اتفاقا آهوی بره دار بنظر حضرت عیسی علیه السلام در آمد و آن حضرت یکی از آن دو آهو بره را طلبید بفرمان حق تعالی آهو بره اجابت نموده و بخدمت حضرت روح الله آمد آن حضرت او را ذبح نموده قطعه از گوشت آن بریان نموده باتفاق آن رفیق تناول نمود و بعد از آن خطاب آن آهو بره کرده و فرمود قُمْ بِاِذْنِ اللهِ آهو زنده گشته و براه خود رفت و بعد از وقوع آیتی چنین حضرت عیسی علیه السلام رفیق را گفت از تو سوال میکنم بحق آن خدایی که این آیت بتو نمود که آن گرده را که برداشت دیگر باره آن شخص انکار کرد و گفت نمیدانم و چون از آن مقام در گذشتند بر رود آبی رسیدند حضرت عیسی علیه السلام دست آن شخص را گرفته بر روی آب گذشت آن شخص نیز بود که از تو سوال میکنم بحق آن خدایی که این معجزه بتو نمود که آن گرده را که برداشت باز آن شخص گفت خبر ندارم و از آنجا نیز تجاوز نمودند و در بیابانی باهم نشستند و حضرت علیه السلام پاره خاک و ریگ فراهم آورده و فرمود که کُنْ ذَهَبًا بِاِذْنِ اللهِ آن خاک و ریگ بفرمان الهی طلا گردید و آن طلا را سه قسمت کرد و فرمود از آنجمله یک حصه از من و یک حصه از تو و یک حصه از کسیست که آن گرده را برداشته آن ابتر سیاه دل از آن تیره بخت بجا طلا دید حرص و طمع بر آن حصه دیگر سیاه نموده گفت آن گرده را من برداشته بودم حضرت روح الله چون آن نقد گوهر آن قلب و سیاه درون محبت آن طلا زده دید تمام آن طلا را باو واگذاشته دامن الفت از لوث رفاقت آن در کشید و آن بد بخت از ره اخلاص خود بیابان تنها ماند بود که دو شخص با او رسیدند و بطمع طلا عازم کشتن او گردیدند ناچار زبان ملایمت کشوده و گفت که این طلا را سه قسمت میکنم و هر یک حصه از آن بر میگیریم چون قرار این دادند یکی از سه رفقا ابقیه که در آن حوالی بود فرستادند که جهت ایشان طعامی تحصیل کند رفیقی که از برای طعام رفته بود با خود اندیشه نمود که این طعام را بزهر آلوده بخورد رفیقان دهد تمام آن زر را تصرف میباید نمود القصه آن طعام را بزهر آغشته و بر گردید آن دو رفیق دیگر با یکدیگر چنین قرار دادند که چون آن رفیق باز آید باتفاق او را بقتل رسانند و حصه او نیز متصرف شویم چون آن رفیق آمد او را بقتلش رسانیدند و از آن طعام مسموم خوردند نیز هلاک گردیدند و آن مال و آن نعش هر سه در آن صحرا افتاده بود و چند که بار دیگر حضرت عیسی علیه السلام را گذر بر ایشان افتاد و آن حکایت با اصحاب خود نقل فرمود که هٰذِهِ الدُّنْیا فَاحْذَرُوها خلاصه معنی آنکه عاقبت کار دنیا و معامله این خدعه پر فن را ملاحظه نمایید و از آمیزش این زشت خوی بد کنش اجتناب فرمایید و حکایت مذکوره در بعض کتب بوجهی مسطور است که حاصل آن اینست که حضرت روح الله علی نبینا علیه السلام در سفری سه قرص نان برفیق خود داد آن رفیق یکی از آن انها را خورد و در وقت باز خواست گفت زیاده از دو قرص نبود حضرت روح الله علی نبینا علیه السلام [illegible] اکو[illegible]

17

بیاکند و کاو مرده را احیا نمود فرمود بحق آن خدای که چنین کرامت کرد است بگو که آن یک قرص دیگر چه کردی گفت خبر ندارم القصه
بصحرا رسیدند سه خشت طلا افتاده دیدند حضرت فرمود که از این سه خشت یکی از من و یکی از تو و ثالث از خورنده آن
قرص است رفیق گفت آن قرص را من خورده ام مجملاً حضرت روح الله آن سه خشت طلا را بوی گذاشت و از وی جدا گشت
نوداً را القضا چهار دزد بوی رسیدند بطمع آن خشتهای طلا او را کشتند و دو نفر از ایشان از پی طعامی رفتند آن
طعام را بزهر آغشته کردند و چون بازگشتند دو نفر دیگر برای اینکه آن خشتهای طلا مخصوص ایشان باشد
و آن طعام زهرآلوده را خوردند رخت هستی بدار البوار کشیدند و دیگر باره حضرت روح الله بآن مقام گذار افتاد
و از کشته شدن پنج کس متعجب شد وحی رسید که بسبب این خشتها هر پنج شخص کشته شده و این خشتها از آن
موضع نجنبیده است فاعتبروا یا اولی الابصار اگر کتب تواریخ سیر را مطالعه نمایی و اخبار و آثار هر روزگار را نظر
اعتبار کشایی خواهی دانست که شعبده دنیا از یکونه نیرنگ نیست بر آب زده و خیال بازی زمانه از این دست لعبت
از پس پرده نمود بسیار برآورده و بهمین منوال احوال هر دو نفری که بر سر سیم و زر کار خصومت هم بستند نزاع
هر یک آنرا بر دیگری گسترده پیوسته در کمین هم نشسته اند و عن قریب تیغ تیز مرگ هر دو را بر خاک هلاک خواهد نشانید و آن ملک
و مال متنازع فیه بر سر گور هر دو خواهد ماند و همچنین مستوید تا این مال بر جاست این فتنه و آشوب بر پاست و لهذا غزالان
دشت توحید و بلند پروازان اوج تجرید از غوغای شور و شر دنیا رمیده و از بیم فتنه و آشوب و نکال کنج آشیان عزلت او را
در خزیده اند از نیش افعی اموال و املاک ایشان نیش فارا رسیده اند بلا چه حاسدان بر ایشان خاطرشان غباری نیست از
دشمنی نمانده با خالق یگانه در دوستی میزنند و بیگانه از ابنای زمان با ایشان شکار و بقا ساختی میکنند مشهور است که اسکندر
ذوالقرنین وقتی اعلام جهانگیری برافراخته و سمند عزیمت بجهت تسخیر ممالک بهر سو میتاخت بقومی رسید که دست از دنیا
کشیده و دامن از آلایش علایق برچیده بودند و از جمله رسوم عادت ایشان آن بود که قبر چند کنده بودند و هر
صباح بر سر آن قبرها رفته رفت و روب می نمودند و در همان موضع بادای نماز اشتغال میفرمودند و مانند
بهایم گیاه میخوردند و بر آن معاش میکردند چنانچه ذوالقرنین رسولی بخدمت پادشاه ایشان فرستاد نزد
خود طلبید جواب گفت که مرا با اسکندر رجوعی نیست چون این خبر با سکندر رسید خود نزد او رفت و بعد
از ملاقات از وی سؤال نمود که گفت سبب چیست که شما مال و اسباب ندارید و همت بر تحصیل سیم و زر نمیگمارید
تا فواید آن بروزگار شما عاید گردد فرمود از تجربه که دنیا را مکرر میسنجیدیم و خانه دل را از نقش محبتش نمیگذاریم
که در آن چاشنی لذات نفس را مشتاق آن میسازد و بهمان راضی نگشته بطلب بهتر از آن که در طمع می افزاید
اسکندر پرسید که باعث چیست که قبر چند کنده اید و هر صباح بر سر آن قبور آمده رفت و روب آن و ادای نماز
مشغول میگردید فرمود برای آنکه دیدن این قبرها آرزوی دنیا را از دل ما برمیچیند و تیشه اندیشه مرگ
گیاه هوا و هوس را از زمین خاطرهای ما برمیکند و دیگر سؤال نمود که چرا بخوردن گیاه راضی شده اید
و گوسفند و گاو بهم نرسانید تا از شیر و گوشت آنها تمتع گرفته خود را از این تعب برهانید فرمود چه

آنکه نمیخواهیم

آنکه نمیخواهیم که شکمهای خود را قبور حیوانات کنیم و خوردن گیاه ما را بس است و جمیع حالا فرو میشاند آدمی را
از وسط هلاک که بر جان دارد از طعامهای هر چه از گلو فرو رفت دیگر احساس طعم آن نمیشود و خوب
و بد و تلخ و شور و شیرین همه یکسان است و بعد از آن دست دراز کرده کاسه سری افتاده بود بر داشته خطاب
با سکندر کرد که ای ذوالقرنین میدانی که این کاسه سر کیست گفت نه گفت این کاسه سر پادشاهیست که خدای تعالی او را سلطنت
اهل زمین داده بود و آن پادشاهی خود ظلم و ستم بر خلایق پیشه نمود خدای تعالی او را هلاک ساخته و بعد اجل از
ملکش بر کشید و اعمال او را ضبط نموده و در روز جزا مکافات آن در کنارش خواهد نهاد و بعد از آن
کاسه سر دیگر بر داشت گفت ای ذوالقرنین این را مشاهده مینمایی و میشناسی که کیست گفت این نیز پادشاهیست که
بعد از پادشاه ظالم بر سریر سلطنت نشسته و از جور و ستم و سوء عاقبت آن پادشاه سابق عبرت گرفته با رعیت
رعایت عدل و داد مینمود عاقبت کار او نیز بانجام رسید و اعمال صالحه او را خدای تعالی ثبت و ضبط نموده و در روز
قیامت پاداش او را با او خواهد رسانید و بعد از آن اشاره بکاسه سر اسکندر کرد و گفت این نیز چنین خواهد
شد اسکندر گفت راضی بصحبت من میشوی که ترا بجای برادر باشی و وزارت خود بتو مفوض دارم و در مهمات
واپسین که خدای تعالی بمن ارزانی داشته ترا شریک خود گردانم فرمود که اجتماع من و تو بیکجا مناسب نیست اسکندر فرمود
چرا گفت برای آنکه همه مردمان با تو دشمن اند و با من دوست پرسید چون گفت بجهت آنکه ملک و مالی که در دست تست
با تو در مقام عداوتند و چون من ترک آن کرده ام با من در سر یاری و مصلحت اند بحقیقت ما به النزاع مردمان و عداوت
دشمنی ابنای زمان مال است و اسباب دنیوی است و چون تو بآن آلوده و من از آن آسوده هیچکس با تو در مقام خلاف
و جنگ با من یار بسینه صاف و بسبب این مباینت که میان من و تو است الفت ما و تو بهم نمیگیرد و مصاحبت ما بایکدیگر
صورت نمی پذیرد القصه چون من راضی بمصاحبت و موانست تو نمیشوم اسکندر او را وداع نموده از او مقام
در گذشت و مخفی نماند که دشمن ترین دشمنان ارباب مکنت و مشتاق ترین مردمان برای صاحبان مال و ثروت
وارثانند که روز و شب چشم انتظار بر راه اجل خواجه دارند و در تأخیر حصول این متعا ... صورت ... کینه
هر چند در زندگی خواجه دست تصرفشان در کیسه و صندوق او قوی و دراز باشد ... احتیاج
توانند نمود و در جمیع امور ... اختیار ... بهر وضعی که پسند طبعشان باشد توانند زیست
و همان دامن ضمیرشان از خار ... استقلال ... خاطرشان از حسرت خواجگی چاک چاک
... خواجه دایم در طپیدن است ... طمعشان ... آرزوی ... روز و شب ...
گزیدن غنچه دلشان ... خواجه ... خاطرشان ...
حرصشان برای اجل خواجه ... در طپیدن است ...
رقصیدن مشهور است ...
که او را بکشند تا چنانکه از میراث ... او را ... اولاد و اقارب ...

وستالم باشند و در مصیبت اینکس که نه خاطر با خبر و نه بی خبر اشند چون نیک نظر نمائی در حقیقت ان از روی
اندیشه خود غمناکی معلوم میکند که این تعزیت برای خود میدارند و اشک خونین برای خود میبارند چنانکه
مشهور است که شخصی از اکابر هوش را نامه جانان رسید و طومار حیاتش بحکم کل نفس ذائقة الموت در هم نوردید
دست امید و آرزو از زندگی کوتاه کرده و نیک هستی از دهشت آن در باخته بود و زن و فرزند و سوی کنان و مویه
کنان صیحه کشیدند و خروش و پیوند فش نوحه کنان روی بخاک کشیدند و کوش بر بندند کوس رحلت و ان مسافر
دیار حسرت هیچ آن فریاد و شیون شنیدند و بیتابی آن دلخستگان مطلع کردید چشم کشود و بفوف زنان خود
خطاب نمود که این همه بیتابی برای چیست و فریاد و فغان بچه سبب اینچه میکنید آنها گفتند چگونه خود را از گریه
و نوحه باز داریم که چون تو پدری مهربانی از سر ما بدر رود و مثل تو غمخواری و دلسوزی از ما فوت میکردد ندانیم که بعد از
تو غمخواری و دلسوزی ما که خواهد کرد و سایه عطوفت بر سر ما که خواهد گسترد پس متوجه زن خود کردید پرسید که
ترا چه افتاده است که چنین نوحه و زاری میکنی گفت چون نکنیم که از خدمت چون تو یاری و همزبانی دور و از صحبت چون تو
قرین و مونسی مهجور میگردم ندانم عاقبت کار من چون خواهد شد و روزگار این عاجز بیکس بی تو چگونه خواهد گذشت
آنگاه متوجه سایر اقارب و عشایر گشته دید همه سر به اندوه و ملال در جیب ... و صفا به سوال بسیار اندیشه
و خیال بیکران ... ایشان نیز همین پرده ... افگنده و هر کس از یکسی پریشانی خود ... پرده انداخته اند
آگاه گفت پس شما ... بغم خود دارید و این اشک خونین جهت اختلال احوال خود از دیده میبارید و این نوحه و ماتم برای من
نبوده است و دل هیچیک از شما برای من نسوخته ای ... برای معاش اولاد و اقارب چشم و بیع ... حلال و
حرام میدوزید ... اسباب عیش ... صعب کوه و زر و وبال ... اند و ... خود هیچ کرد ... ایشان حاصل
کرده و آب ... ایشان ... آید و باز آنمحبت ... دین را به نیا ... مشغول شوید ...
کاسه های زهر ...
تا مال ایشان ...
نزعات جان کندن ...
و پیوند ... فلولا اذا بلغت الحلقوم و انتم حینئذ تنظرون و نحن اقرب الیه منکم
و لکن لا تبصرون فلولا ان کنتم غیر مدینین ترجعونها ان کنتم صادقین ...
پس حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام منقولست حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که چون آدمی را وا
... کلا اذا بلغت التراقی و قیل من
راق و ظن انه الفراق ... والتفت الساق بالساق الی ربک یومئذ المساق ...
حسرت ...
کرده مال و اولاد و عشایر ... پس التفات ... گوید و الله انی کنت علیک حریصا فما ذا
عشیره

عشیره که بخدا قسم که هر گاه آنچه من جمع کرده ام تو حریص و در صرف کردن تو بخیل بودم اکنون
از تو بمن چه فایده میرسد و چه بهره ای بمن در تنگ وقت متوالی که ما گوید گفتن خود در ما از من بگیر یعنی یاری کرد ... تو
... از حق تو بمن رسید همین است پس رو بجانب اولاد خود کرده گوید والله انی کنت لکم لمحبا و انی کنت علیکم
لحامیا فماذا عندکم یعنی بخدا سوگند که هر آینه من شما را دوست میداشتم و در هر مکروه و شدایدی حامی شما
بودم اکنون چه یاری بمن خواهید کرد ایشان گویند یاری که کنیم اینقدر توانست که ترا به قبر سپاریم پس ملتفت عمل صالح خود
گشته گوید والله انک کنت علی ثقیلا و انی کنت فیک لزاهدا فماذا عندک یعنی بخدا قسم که تو بر من گران
بودی و من در تو بی رغبت بودم اکنون تو امداد ... من میتوانی کرد عمل صالح گوید من قرین و مونس تو
در قبر و رفیق و مصاحب تو خواهم بود و در روز حشر ... که ترا و مرا بر پروردگار تو عرض نمایند شعر چو فرزند
کشد کردن کرده ان در بند :: تو آن جیفه بشیرزه ازان حرم کمند :: ان لحظه که دست اجل از پا افگند
زمال بفریاد رسد نه فرزند :: سخن بجائی انکار است که آدمی مال از برای سه کس جمع میکند
کرا بدهر سه دشمنند شوهر زن خود و زن پسر و شوهر دختر خود و مالی که به هزار خون دل
اندوخته و حرص عمر بسر او سوخته بعد از آن نصیب این سه کس میشود پس هر که با خود
دشمن نیست میباید که آن مال را در مصارف خیر صرف ذخیره آخرت خود کند و دشمنان را در
فواید آن بر خود ترجیح ندهد لمؤلفه عمر خود ضایع مکن در جمع اسباب جهان :: کو برای
شوهر زن مال اندر خانه باشد :: ازو که حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام بگو
رستانی گذر نمود و بر خفتگان فراش خاک خطاب فرمودند که یا اهل التربة یا اهل
الغربة اما الدور فقد سکنت اما الازواج فقد نکحت و اما الاموال فقد قسمت
حاصل معنی آنکه ای متوطنان خاک وای غریبان شهرستان این مغاک در خانهای شما سکنی
کردند و زنان شما را حبال نکاح در آوردند و مالهای شما را قسمت نمودند چیزی که پیش
ماست اینست ای کاش میدانستم که پیش شما چه چیز است بعد از آن متوجه اصحاب خود
شده فرمودند که اگر مردگان در جواب گفتن ماذون میبودند هر آینه میگفتند که ان خیر
الزاد التقوی ای مضمون مذکور در روایت دیگر بر این وجه است که حضرت امیرالمؤمنین علیه
الصلوة والسلام خطاب به مؤمنین و مؤمنات اهل گورستان کرده و فرمودند که السلام
علیکم و رحمة الله و برکاته راوی گوید که آوازی شنیدم که علیک السلام و رحمة
الله و برکاته یا امیرالمؤمنین آنحضرت فرمودند که ما شما را خبر میدهیم یا شما ما را خبر
میدهید از اخبارات خود گفتند تو ما را خبر ده از اخبار خود یا امیرالمؤمنین پس آنجناب فرمودند
که اما ازواجکم فقد تزوجن و اما اموالکم فقسمت و اولادکم فحشروا فی الیتامی ... گرد

دو

۱۹

مَنَازِلُ الَّتِي شَيَّدْتُمُوهَا وَحَيْثُمْ مَسَاكِنُهَا أَعْدَاؤُكُمْ فَمَا أَخْبَارُكُمْ حاصل معنی آنکه زنان شما شوهر کردند وطالهای شما
را وارثان قسمت نمودند وفرزندان شما داخل یتیمان شدند ومنزلها وخانها که برافراخته با کچ ساخته بودید
نمودید دشمنان شما در آن ساکن شدند پس خبرهای شما چیست پس جواب گفتند قَدْ تَخَرَّقَتِ الْأَ
كْفَانُ وَانْتَشَرَتِ الشُّعُورُ وَانْقَطَعَتِ الْجُلُودُ وَسَالَتِ الْأَحْدَاقُ عَلَى الْخُدُودِ وَتَبَازَلَتْ لِلْمَنَاخِرِ وَالْأَفْوَا
هِ بِالْقَيْحِ وَالصَّدِيدِ وَمَا قَدَّمْنَاهُ وَجَدْنَاهُ وَمَا أَنْفَقْنَاهُ رَبِحْنَاهُ وَمَا خَلَّفْنَاهُ خَسِرْنَاهُ وَنَحْنُ مُرْتَهَنُونَ
بِالْأَعْمَالِ الرَّجَا مِنَ اللَّهِ الْغُفْرَانُ بِالْكَرَمِ وَالْإِمْتِنَانِ یعنی خبر درپیش ما اینست که بتحقیق کفنهای ما پاره
پاره شده وموهای ما پراکنده گردید وپوستهای بدن از هم جدا شد وسیاهیهای چشم بر روها فرو ریخت
واز سوراخهای بینی ودهنهای چرک وخونابه روان گردید وآنچه پیش فرستاده بودیم یعنی از خیرات وصدقات
انرا یافتیم وآنچه نفقه کرده بودیم یعنی در مصارف خیر جز اهل وعیال وامثال آن خرج کرده بودیم وازان سود
کردیم وآنچه واگذاشتیم یعنی مال که جمع نموده بودیم ودر صدقه کردن وانفاق این امثال امساک ورزیدیم از آن
زیان کردیم ما در گرو اعمال خودیم ولیکن امیدواریم که خدا بکرم وامتنان خود ما را بیامرزد بجمله سیم وزری که آدمی
نادان در طلبش سالها جان میکند ودرهم ودیناری که حریص بدبخت در جمع نمودن آن نقد عمر گرانمایه تلف میکند چون
برای غنچه زود گسل وبی بقا وفاندیدی کل هم اختیارش دست در صرفش است کریم کار از تاراج حوادثش نگاه دارد
ودر پاسبانیش روز وشب دیده حسرت بر هم نزنی بافکار ترنجه خواهی ساخت واز دست اندازی اجل بچه حیله خواهی
بافت واز حضرت سید عالم صلی الله علیه وآله منقولست که إِنَّ النَّاسَ فِي الدُّنْيَا ضَيْفٌ وَمَا فِي أَيْدِيهِمْ عَارِيَةٌ وَإِنَّ
الضَّيْفَ مُرْتَحِلٌ وَإِنَّ الْعَارِيَةَ مَرْدُودَةٌ حاصل معنی آنکه مردمان در سرای دنیا مهمانند ومال واسباب که در دست
تصرف ایشانست بر سبیل عاریتست وبدرستی که مهمان خواهد رفت وان مال بعاریت بصاحبش خواهد رسید
وبر هر کسی که فی الجمله بهره از شعور داشته باشد ظاهر است وروشن که طالبان مال ودنیا پیوسته در خلاف
مدعای خودند چه این قوم سبک مغز گران جانرا از طمع نمودن سیم وزر وانبوختن درم وگوهر مقصود
غیر این نیست که از محنت فقر وفاقه برهند وخاطر از فکر معیشت جمع نموده بکام دل داد عیش
وکامرانی دهند وغافل اند که اگر بهر غم خانه دنیا وماتم سرای جهان بی بقا رفاهیتی ممکن
ومتصور باشد مخصوص به درویشان ودرویشی تنگدستان است واهل دنیا را از آن نصیبی
نیست زیرا که اسباب عیش وعشرت ولوازم تن آسانی وفراغتشان اماده نگشته است
کر چه رنجها در تحصیل آن بخود نمینکارند چه روز وشبها کر در طلبش پهلو بر خاک غربت نهند
گاه از سفر دریای چون ابروی موج وخطر باید دید وگاه پیمودن کوه وصحرا شوریده دل
ورانده راه میباید کشید وگاه از حدت گرما شمع صفت مغز استخوان میباید گداخت وگاه از
شدت سرما مانند یخ دست وپای رفتار میباید باخت مع هذا حصول ملتمسات بروجهی

کما ینبغی

که خاطر خواه باشد هیچ کس را میسر نمیشود وحریص بیچاره بهیچ رتبه از مراتب دنیا خورسند نمیگردد بلکه در هر
مرتبه چشم حسرت بر فوق آن دارد وچون حصول هر مرتبه آدمی همت بر تحصیل مراد دیگر میگمارد چنانکه از قدوه ارباب
امم یعنی حضرت سید عالم صلی الله علیه وآله منقولست که لَوْ كَانَ لِابْنِ آدَمَ وَادِيَانِ مِنْ ذَهَبٍ لَابْتَغَى الثَّالِثَ وَلَا يَمْلَأُ جَوْ
فَ ابْنِ آدَمَ إِلَّا التُّرَابُ حاصل معنی آنکه اگر فرزند آدم را دو وادی از طلا باشد هر آینه بدو اکتفا ننموده طلب
وادی دیگر کند ودرون آدمی را چیزی بغیر از خاک پر نمیکند یعنی دامن خاطرش را از چنگ خار خار حرص غیر از مرگ
نجهانده مشهورست که از سکان سرای عمر در طلب دنیا باختند وشمع زندگانیش بشعله آمال وامانی گداخته بود
حرص چون جانان وخشتی خمیر زبیبی کوه وکل بود ومار امیش بطلب گنج وطالع صحاری وجبال همه تن پا گردیده
پیک خیالش در بیابان آمال اکثر بلاد بالادوره نمود وهوا برداشت وشب کیستش در طلب اسباب کاروان رت روان
لنگ شد وبیدل زنجیر بند بستانش در قطع مراحل سالهای بسر آهنگ بیموج سراب نموده وکشتی حشمتش از جزر و
مد امید در غرقاب سفر طمع ساعتی در ساحل استراحت نیاسوده بود روزی که از سفر حاصد ونجات دست وجهل خود کام
داشت روزی با رفیقان خود از رنج سفر شکایت میکرد واز تردد ات بحاصل دنیا اظهار ملال ودرماندگی مینمود وگفت یک
سفر دیگر خواهم کرد که گوگرد فارسی بچین برم واز انجا کاسه چینی بروم آورم واز انجا دیبای رومی بهند نقل نمایم واز انجا
فولاد هندی بحلب برم واز انجا آبگینه حلبی بیمن برم واز یمن بردو واز انجا برد یمانی بفارس برم انگاه سفر را
ترک کرده وگوشه گزینم واز محنت روزگار فارغ البال در کنج استراحت نشینم يَشِيبُ ابْنُ آدَمَ وَيَشِبُّ مَعَهُ خَصْلَتَانِ
الْحِرْصُ وَطُولُ الْأَمَلِ رباعیا حریص را نکند نعمت دو عالم سیر ** همیشه آتش سوزنده اشتها دارد ** که بعد از بن تعب
محنت فانی الجمله ثروتی روداده وکام دل بحصول پیوسته بی اندیشه نقل واحتیاج باشد جمعیت دکان را
نشست روز وشب در محافظت آن مال بجان میباید کوشید واز بیم دست اندازی حوادث پیوسته چون برگ بید
بخود میباید لرزید نه آنکه بفراغ البال پشت بر دیوار آسایش تکیه خواهد داد وپهلو بر بستر استراحت چه وقت خواهد
نهاد مصرعه زسیم وزر طلبکار زحمتی ماند ** همین زعقده کهر رشته رنج وتاب برد ** مبین اینمقال کلام حضرت
ذو الجلال است وعز من قائل که در سوره توبه میفرماید که وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ
لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ مفسرین گفته اند اگرچه در ظاهر خطاب بحضرت رسالت
پناه است مراد امتست یعنی باید که در عجب نیندازد شما را فرزندان شما ومنافقان از کثرت وقوت جز این نیست که میخواهد
اینکه عذاب کند ایشانرا بدان در دنیا بسبب جمع کردن مال ومحافظت ان پیوسته در رنج وتعب باشد برای
تنقیح احوال فرزندان وتهیه اسباب معیشت ایشان همواره مشقت کشند وبرون رود جانهای ایشان وحال آنکه
ایشان کافران باشند یعنی با کفر از دنیا روند پس معلوم شد که صاحبان وطالبان مال وثروت وپشت گرمان
کثرت اولاد وعشیرت پیوسته در آزار وعذاب دنیوی گرفتارند وبر طبق اینمعنی نیز مرویست که الزَّاهِدُ
فِي الدُّنْيَا يُرِيحُ قَلْبَهُ وَبَدَنَهُ وَالرَّاغِبُ فِيهَا يُتْعِبُ قَلْبَهُ وَبَدَنَهُ حاصل معنی آنکه صاحب همتی که دست رد

و آزار دادن خواهش ملک و مال کشیده و رنج روحش بال گشتن افشانی از تنگنای قفس جسم با روح علو همت پریدست از
اکنون نعمای اهل بطن و فارغ البال از رنج سرما و گرما و ایمن از خشکی و سرما آسوده و مرفه الحال است بخلاف اغنیای حریص که تمنا
رغیفی از گیم و زر در دیده ولیکن طبعش بهوای جیفه دنیا پریدست دلش از تشویش و اندیشه هرگز آسوده نمی نشیند و
نفسش از حرکات لغو و ترددات بیهوده باستراحت نمی بیند خیر سلطان ابن ظهیر بیگ ؛ خال خوره مار زیبا
لاله کنج ؛ طالب مردان زر مردون چه قدر بود شکم طالب ... پای ما ... و بوستان آل هاشم حضرت امام
موسی کاظم علیه السلام ما فی راست که چنانکه در طلب عقبا رنج از برای چیزی بود که چون بدست
آید باو بماند و از آن تمتع بردارد نه آنکه محنت بسیار کشد تا بدست آرد و چون وقت تمتع شود بدیگری گذارد
دنیا للمحبه تن آسانی پیوسته در تعب بسر میبرد و باید که حضور ... و روز با صد ... شود
میکند نه آنکه عمر عشیر این جهان در طلب عقبا کشیده آسایش ابدی یافته با علا مرتبه مقربین رسیده
لیکن دریغ و صد هزار دریغ که خواب گران غفلت دیده بصیرت ما اهل روزگار را نه انچنان فرو گرفته که ملاحظه
عاقبت خود نموده ایم که ... عجوز دنیای ... بکجا بود این دین داریم و در طلب ملک و مال کی اند
... از حضرت سید ابرار صلی الله علیه و آله منقول است که یاتی علی الناس زمان
بطونهم آلهتهم و نساءهم قبلتهم و دنانیرهم دینهم و شرفهم متاعهم لا یبقی من الایمان الا اسمه و لا من الاسلام الا رسمه مضمون
خبر صدق اثر آنکه خواهد آمد زمانی بر مردمان روزگاری که شکمهای خود را پرستش کنند و زنان خود را قبله گاه سازند
و زرهای خود را دین خود سازند و مال و اسباب خود را شرف خود دانند و از ایمان غیر نامی و از قرآن جز رسمی باقی
نماند ... املاک و مال جهان ... ایمان خود ساخته ... دولت ... بجمعیت سیم و زر ساخته بر خطای خود
مطلع خواهی گردید ... خواهی کرد ... وقتی که کار از کار گذشته
باشد و پشیمانی سودی نداشته باشد در ارشاد القلوب از حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم حدیثی منقول است
که حاصل مضمون اینست که هیچ خانه نیست که حضرت ملک الموت هر روز پنج نوبت بآن خانه نظر میکند چون دید که اجل کسی
منقضی گردیده و روزیش بنهایت رسیده مرگ را باو القا میکند پس کربات مرگ او را احاطه کند و شدائد آن
حالت او را فرو گیرد و بعضی از اهل خانه او مو کشایند و بر روی خود زنند و زاری کنند و واویلا گویند
و ناله برآرند و حضرت ملک الموت بایشان گوید ویلکم این جزع و بی تابی شما برای چیست بخدا سوگند که من رزق
هیچ یک از شما را قطع نکردم و اجل او را نزدیک نساختم تا مامور نشدم نیامدم و قبض روح او نکردم و
من بشما عود خواهم کرد تا از شما یکی را نگذارم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که بآنکسی که جان من
در دست اوست که اگر مکان ملک الموت را ببینند و کلام او را بشنوند هر آینه از میت خود غافل شوند و بر خود گریه کنند
و بعد از آنکه میت را در تابوت نهاده بردارند روح او بالای جنازه چون مرغی بال برهم زند و خواهد بر جای
نشیند حرکت کند و فریاد برآورد که یا اهلی و ولدی لا تلعبن بکم الدنیا کما لعبت بی جمعته من حله و غیر حله فالهنا
لکم

لکم و التبعة علیّ فاحذروا مثل ما حل بی یعنی ای اهل من و ای فرزندان من بازی ندهد
شما را دنیا چنانکه مرا بازی داد که جمع کردم مال دنیا را از حلال و حرام از برای شما گذاشتم پس تمتع آن از آن شما
و رنج آن از آن من که کشیدم یا از برکات آن با شما است و تبعه آن بر روی من پس حذر کنید از مثل آنچه بر من
واقع شد که مبادا این بر شما واقع شود ... مال دنیا غیر ملامت ... و سر کردن کیسه ... جز نیستی
روز آخرتی ندارد ؛ ندارد مال دنیا حاصلی غیر از پشیمانی ؛ صد حسرت تا ... نصیبم ...
مسکین آدمی مال از برای زندگی بدست می آورد و زندگی را برای مال از دست میدهد غافل از آنکه ...
نی آید قال الله تبارک و تعالی ویل لکل همزة لمزة الذی جمع مالا و عدده یحسب ان ماله اخلده یعنی وای
... کسی که جمع کرد مال را ... محبت
... شمرده و آنرا ... آماده ساخت از برای حوادث
ایام ... ساخت در دنیا بحکم اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون
... بکنجهای عالم بکساعت ... بمتاع قلیل دنیا ... ثروت مستعار
این عاریت ... که در نظر مردم هوشیار ... عاریتی
بیش نیست ... انوار ... جمع کردن مال هیچگونه ...
جز حساب دادن ... آفتاب بطاقت ... ایستاده ...
بایستی برای ... دست ... تنگی معاش کشیده دارد ... از نعمتهای
الهی دانسته ... که هیچ عیش ... روز آخرت یوم
النشور برابری نمی کند هر قسم لذتی که دنیا ... درهم و دینار میآید آن نمی ارزد که یکساعت
... مدت طویل ... تا قیامت توقف نماید و در ارشاد القلوب از حضرت سید عالم صلی الله
علیه و آله و سلم منقول است که تدخل الفقراء قبل الاغنیاء بنصف یوم مقداره خمسمائة عام یعنی فقرا
پیش از اغنیا داخل بهشت میشوند بنصف روز از آن عالم و نصف روز آن بقدر پانصد سال دنیاست و نیز
در کتاب ... از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد صادق علیهما السلام مرویست حدیثی حاصل معنی آن اینست
که چون روز قیامت شود دو بنده مؤمن ... از اهل بهشت باشند برای حساب خواهند ایستاد یکی فقیر و دیگری
غنی پس آن بنده فقیر گوید که ای پروردگار من ... قسم بعزت تو که هر آینه تو عالمی که من متولی
حکومتی نشده ام که در آن عدل یا جور کرده باشم و بمن مالی نداده بودی که حق آن یعنی زکوة و امثال آن نداده باشم روزی
من بقدر کفاف من میرسید و خدای تبارک و تعالی فرماید راست گفت بنده من او را داخل بهشت کنید و آنکه در دنیا
مالدار و غنی بوده است در موقف حساب خواهد ماند چندان عرق از او سیلان کند که اگر چهل شتر از آن آشامیدندی
سیراب شوندی بعد از آن داخل بهشت گردد و آن بنده فقیر از او سوال کند که چه چیز باعث دیر آمدن تو شد گوید خدا

حساب اموال را یک یک میگرفت و می آمرزید و پس از آن چیز دیگر میگرفت تا آنکه رحمت این شامل حال من گردید گویی
تو کیستی آن فقیر گویم من آنکم که در موقف حساب باز ایستاده بودم غنی گوید بنعیم بهشت ترا تغییر داده یعنی برای
آن نشناختم که نعیم و ناز و نعمت بهشت خلقت ترا متغیر ساخته است و در کافی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام
منقولست که حاصل مضمون آن اینست که چون روز قیامت شود گروهی از مردم برخیزند تا در بهشت آیند بدر بهشت
بکوبند ایشان گویند که شما کیستید گویند ما فقرائیم گویند پیش از حساب اهل بهشت میشوید گویند چیزی بما
نداده بودند که حساب از ما باز خواهند پس خدای تعالی فرماید که راست گفتند ایشان را داخل بهشت سازید و در حقیقت
بیوالم و خازنان گنجینه عز و نار اگرچه در این عالم و در دنیا از اهل دنیا و اهل ثروت پیش خواهند بود و کامروی
در سرای بهرست در شمار صاحبان مال و ثروت نیستند فردا در دار البقا و فقیر حشکار آن خواهند گشت از شجره بی کی چه میوهها
مراکه خواهند چید و از نصف فقیر تی چه گوهرهای مقصود که بر رشته امید خواهند کشید از کوهها در حقی ایام چه
چشمهای مقصود که خواهند داد و از کوچه باغ تنگی احوال چه گلشنهای امانی و آمال که در دامن خواهند افتاد و در کافی
از حضرت جعفر بن محمد صادق علیه السلام مرویست روایتی که ما حصل آن اینست که بدرستی که خدای تعالی شانه هر آینه عذر
خواهی میکند از بنده مؤمن خود که در دنیا محتاج بوده چنانکه برادر از برادر عذر خواهی میکند پس گوید قسم بعزت و جلال
که ترا در دنیا برای آن محتاج نکردم که در نزد من خوار و بیمقدار بودی این پرده را بردار و نظر کن بآنچه در عوض دنیا
برای تو آماده کرده ام پس آن بنده فقیر پرده بردارد گوید که ما ضرنی ما منعتنی مع ما عوضتنی حاصل آنکه زیانی بمن
نرساند آن چیزی که در دنیا از من منع نمودی با آنچه عوض من دادی و از حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم ماثور است که اطلعت علی الجنة
فوجدت اکثر اهلها الفقراء والمساکین واذا لیس فیها احد اقل من الاغنیاء والنساء و ملخص معنی آنکه بیشتر اهل بهشت
فقرا و مساکین اند و هیچ طایفه در آن کمتر از اغنیا و زنان نیست و قطع نظر از اخبار مذکوره از ملاحظه اوضاع هر دو
و تتبع سیرت احوال ازمنه و اعصار معلوم است که فقیر بیشتر در طریق حق پرستی از اغنیا بیشتر است و انقیاد شرع
و دین در میان زمره فقرا و مساکین بیشتر چه در هر زمانی نصرت انبیا و اوصیا و مقصود من این قوم بنجابت سعادت
قرین بیشتر بوده اند و منهج قویم دین داری بوده صراط مستقیم حق پرستی بقدم جد و سعی جاهلیتر پیموده و جمعی که
علم مخالفت حق افراشتند باغوای نفس و هوا پا از جاده استقامت بیرون گذاشته اند اکثر اغنیا و صاحبان مکنت و
ثروت بوده اند چنانکه بسیار از آیات قرآنی و اخبار آسمانی بر این معنا ادای شهادت مینماید و الله اعلم بالصواب
مجلس سیم در شرح عمارات عالیة الارکان و ابنیه رفیعه پر نقش و نگار و ... منزل در ...
دین دنیا را ... برای خانه خراب عمارت دنیا وای معمار کهنه کاه سیلاب فنا
ای خفته ایمن و بیدار از پی عمارت و صورت وای خوش نشین این خانه پر شور و شر وای دیوار شکسته وای فراش این خانه پی گسسته
شکسته که فکر و خیالات روز و شب در ساختن سرا و منزل و چهار ایوان کاخ وجودت چون خال جنت زن در
بغل کری اندیشه آب و گل طرح فنیت از خطوط طول امل چون تخته طرح معماران شده و رشته عمر ساز...

از بیختن

از پیچش رنگ عمارات مانند ریسمان کار بنایان کشته و پنجه حوادث با کوبنای زانوی فکر هر لحظه رنگ بنائی
ریخته و دل بیقرارت چون ساختن طاق درگاه مانند شاقول پیوسته بر هوا آویخته و دست طمع ظلمت سرشت
همواره چون گل رصد بر سنگ بنا بسته و علم درد آه حسرت از آستین عیان روز و شب مانند ستون
بپای گاهی از آرزوی در و دیوار چون گل جام سالها پیده و گاهی از حسرت باغ و باغچه مانند غنچه همه تن
چاک سینه کشیده گویا صدای کل نفس ... علیها فان بگوشت نرسیده و معنی اینما تکونوا یدرککم الموت
ولو کنتم فی بروج مشیدة بگوش خاطرت نکرده چرا بنیاد امل را قدم نیکنامی و از کنگرهای طاق ... شرکرده
عبرت بر نمیداری پرده غفلت از دیده بصیرت بر کشا و از شکاف حجره و دیوار سرای سیر گلشن اعتبار نما از عمارت
خورنق و بیستون که بهرام گور چیست و از طاق کسری سوال کن که نوشیروان کجاست و از شهر مصر تفتیش نما که زبیده عزیز
وامانده و از خطه بغداد تفحص نما که رخسار چند خلیفه بکرد خرابه کهنه بر سر دیوار بیاد شهریاری فاخته امیت
کو کو زند و هر شکسته عمارتی بزبان حال ... هر خشت عمارت که کهنه آیینه عبرت و
هر در و دیوار عمارات خرابه کنجهای نصیحتی جدول ... روزگار اسر خط اعتبار است و کنگره
ایوان مداین نخل سرکش آرزوهای ... اهل بینش ... علیهم السلام منقولست
که تفکر ساعة خیر من قیام لیلة یعنی فکر کردن یکساعت بهتر است از عبادت یکشبه ... موافق حضرت خطاب
امام ناطق جعفر بن محمد صادق علیهما السلام کیفیت این تفکر را سؤال نمودند فرمودند که بگذری بر خانها و خانهای خرابه
غایبند که این ساکنوک ... لا تتکلمین یعنی کجا رفتند آنها که ساکن بودند و کجاست آنها که
ترا بنا نمودند و چیست ترا که سخن نمیگوئی ... که آن شهها ... نبیدیم که
بر کنگره اش فاخته بنشسته همی گفت که کوکو کوکو: بیا که ... چون من و تو طرح سرا و منزل ... آب
... کاری ... بنای ... خاک ... کدورت ... ذات ...
و منکار فرما قال الله تبارک و تعالی فی سورة الدخان ... کم ترکوا من جنات و عیون و زروع و مقام کریم ... آن
فقه ... این کهنه رباط ... هر پادشاه ... گرفته اند
تواریخ ... بقدم هوش ... تبدلات و تلونات و اوضاع اطوار جهان ...
نگری ... بیاد ... غفلت خفته ... عبرت ...
... خواهی ... کار ... کهنه ... دنیای ناپایدار ...
... که بتعجیل ... مقام ...
... استقلال ...
... چنانکه ... خواهد ماند ...
جای ... سلطنت ... که ابراهیم ادهم در ایام سلطنت ...

وخیل وحشم وخدم از هر طرف صف بسته درویشی عاقبت اندیش آمد و صفوف خلایق را در هم شکافت [illegible] در باب فر قوت و شکوه حشمت
ابراهیم اندیشه نکرده بجانب وی التماس [illegible] شتافت [illegible] و سرهنگان جیش [illegible] بقصد آزار آن بیچاره چوبها کشیدند درویش گفت
مرا چرا میزنید این مسکین ناتوان را بچه گناه آزار میکنید گفتند چه گناه ازین عظیمتر که در مجلس سلاطین بی [illegible] گستاخانه
قدم در ساحت عظمت شهریاران مینهی درویش گفت من مسافرم و این منزل کاروانسرایی است بگذارید که یک لحظه در آن آسایم و درآ
خود دوم گفتند این سخن بر زبان چرا میرانی و بچه گاه کاخ [illegible] را کاروانسرای میخوانی درویش پرسید که پیش از وی درین
منزل که ساکن بود گفتند پدرش گفت پیش از پدرش که بود گفتند جدش گفت پیش از آن کیان بوده اند گفتند آبا و اجدادش درویش
گفت پس من غلط نکرده باشم این موضع را که موقع کاروانسرای خوانده باشم چه خانه که در آن هر روز کسی نزول نماید چون کوچ کند
دیگری بجای او فرود آید و این [illegible] معمول و متعارف باشد کاروانسرایی بیش نخواهد بود پس [illegible] خود [illegible] گفته کاشی [illegible]
چگونه دلنشین تواند بود [illegible] عمارت این سرای سپنج [illegible] یکباره [illegible] بوم خواهد گشت عمر گرامی چرا تلف باید نمود از [illegible]
طاق مطاق علی مرتضی علیه الصلوة والسلام ماثور است که الله تبارک وتعالی فرشته ایست که هر روز خطاب بخلایق نموده ندا میکند که
لِدُوا لِلْمَوْتِ وَاجْمَعُوا لِلْفَنَاءِ وَابْنُوا لِلْخَرَابِ یعنی بزایید از برای مرگ و مال را جمع نمایید از برای فنا و عمارتها بنا کنید از برای خراب
شدن مجملا هر فردی که [illegible] از [illegible] عدم با عرصه وجود میگذارد عاقبت خواهد مرد و کل هستی [illegible] اجل
خواهد [illegible] و هر مالی که [illegible] جمع میسازند [illegible] نقد [illegible]
خواهد افتاد و صرصر حوادث ایام ذره ذره آن [illegible] خواهد داد و هر عمارتی که [illegible] خرابه [illegible] و خانه [illegible]
گذاشته کنگره قصرها ایوانش بر کیوان میرساند عاقبت خراب خواهد گشت [illegible] سیلاب [illegible] خواهد گشت
حکایت که یکی از ملوک عجم عمارتی در کمال خوبی [illegible] بنا نموده و در و دیوارش چون خانه دل ارباب تکلف مزخرف بنقش و
نگار فرمود چون باتمام رسید [illegible] ملوکانه [illegible] عیش و طرب آماده کرد و ارکان دولت و اعیان حضرت را [illegible]
در غایت تکلف آراست چون اهل مجلس [illegible] حاضر کرده بودند شرایط تهنیت بتقدیم رسانیدند فرمود [illegible] تعلق
بکسی دارد که اگر عیبی درین عمارت یابد اظهار [illegible] چند [illegible] عیبی درین عمارت نیافتند [illegible]
درویشی [illegible] بدایع آن نقوش نگریست گفت این عمارت دو عیب عظیم دارد این سخن [illegible] پادشاه رسانیدند درویش را طلب
نموده از آن دو عیب سوال نمود گفت یک عیب آنکه این عمارت عاقبت خراب خواهد شد و عیب دیگر آنکه صاحبش خواهد مرد گویند پادشاه
ازین سخن متاثر و متغیر گشته [illegible] تاج و تخت کشید [illegible] ترک و تجرید کرده شعر نوشته یافتم این بیت بر در قصری
از آن دم [illegible] خوش [illegible] و نگار خانه [illegible] سود که [illegible] خراب خواهد کرد [illegible] مقصود
درین حضرت سید المرسلین منقول است که [illegible] یعنی [illegible] و مخالفت [illegible]
[illegible] چون این سخن [illegible] حکمت بیان آنحضرت جاری شد [illegible] سوال [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] فرمودند [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] بنای آن [illegible] آباد [illegible] حاصل آنکه [illegible] دنیای نا

پایدار عمارت [illegible] چند [illegible] احکام بنای قصر و ایوان سعی نماید [illegible] در پیش [illegible]
[illegible] بنای کاخ [illegible] اساس محکم [illegible] استاد [illegible] بنای عمارتی [illegible] اعظم [illegible]
عالم باقی داشته در [illegible] رباط [illegible] رحل اقامت [illegible] و اوقات [illegible] و کلا [illegible]
[illegible] اسباب [illegible] الامثال والاقران [illegible] سکن [illegible] احتیاج [illegible]
[illegible] غایت [illegible] و عیال [illegible] در [illegible]
[illegible] شریعت [illegible] واقع [illegible] از احادیث و اخبار ائمه اطهار علیهم السلام [illegible]
[illegible] سعی [illegible] مسکن [illegible] چنانکه در کافی از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق
علیهما السلام منقول است که فرموده اند که مِنَ السَّعَادَةِ سَعَةُ الْمَنْزِلِ یعنی از جمله سعادت آدمی وسعت منزل است و نیز در کتاب مذکور از حضرت
ابی جعفر علیه السلام ماثور است که فرموده اند مِنْ شَقَاءِ الْعَيْشِ ضِيقُ الْمَنْزِلِ یعنی از جمله بدبختیهای آدمی تنگی منزل است و هم در کافی مذکور است
[illegible] حضرت [illegible] شکایت کرد [illegible] خانه [illegible] من [illegible]
[illegible] آنحضرت فرمودند [illegible] بلند کن و از خدای تعالی [illegible]
[illegible] الحدیث و [illegible] وسعت مذکور [illegible]
[illegible] نظر [illegible] بقدر [illegible]
[illegible] زیاده [illegible] آن [illegible] آنحضرت [illegible] رسیده
حضرت خاتم الانبیا [illegible] مرویست که در خطبة الوداع [illegible] فرموده اند که [illegible]
[illegible] هفتم [illegible] زمین [illegible]
آنحضرت [illegible] پیش [illegible] عمارتی [illegible] سوال [illegible]
رسانیدند [illegible] آنحضرت [illegible] مبارک [illegible]
باصحاب [illegible] شکایت کرد [illegible] آنحضرت [illegible] عمارت [illegible]
[illegible] آن [illegible] فرموده [illegible] اما کل بناء وبال علی صاحبه
الا ما لا بد منه یعنی [illegible] هر بنایی وبالست بر صاحبش [illegible]
[illegible] حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ماثور است که بناء لیس بکفاف فهو وبال علی صاحبه یوم
القیمة یعنی عمارتی که زیاده از قدر کفاف باشد وبال و ثقل خواهد بود بر صاحبش در روز قیامت مرویست که [illegible]
[illegible] سعادت و آب و [illegible] شهادت حضرت ابی عبدالله الحسین [illegible]
[illegible] حاصل معنی آنکه خانه [illegible] مبارک [illegible]
فرمایی آنحضرت [illegible] تشریف [illegible] عمارت [illegible]
[illegible] فی الارض [illegible] فی السماء و حاصل مضمون آنکه خانه [illegible]

منتقل خواهد کرد دید پادشاه اهل زمین در ساختن این عمارت از یکدیگر پیشی گرفته و اهل آسمان ببستن بر تو خشم کرد تند ظاهر اهل دانش
کرد غیب و اغوای شیطان یا جهد محکم ساختند بناها بایشان بقدر همت تکلفا نموده مثال در عمارت ساخته که و بسیار اهل
و نعمت دادند که فلان ساکنان ملا اعلا انجم آورده و در تاریخ گزیده مسطور است که هارون عمارت ساخته و بهلول
عاقل دیوانه نما رو زی نزد هارون الرشید پادشاه رفت و هارون در عمارتی که بتجدید ساخته بود چون بهلول را دید التماس
کرد که چیزی بر دیوار عمارت بنویس بهلول پاره انگشت برگرفت و بر آنجا نوشت رفعت الطین و وضعت الدین رفعت الجص
و نکثت النصوص ان کان من مال الله فقد اسرفت والله لا یحب المسرفین وان کان من مالک فقد ظلمت والله لا
یحب الظالمین یعنی گل را بلند ساختی و دین را ضایع کردی گچ را بلند ساختی و نصوص را شکستی اگر این عمارت از مال خود
کرده پس تحقیق که اسراف کرده و حق تعالی مسرفان را دوست نمیدارد و اگر از مال دیگران ساختی پس البته ظلم کرده و حق
تعالی ظالمان را دوست نمیدارد ای جاهل بستم پیشه ولی بی باک بی بنیه که از ساختن چشمی بر وسعت ساحت
منزل بیاراستی و تخریب خانه مسلمانان طاق و رواق بر سپهر برین می افرازی اگر اجل امان دهد و عماری که
آرزو داری آن بنیاد نهاده و خاطر خواه بانجام رسد و بدایع نقش و نگار از کارگاه مانی بر خیمه روزگار بر در و دیوار
چنانکه خاطر پسند در صورت بندد و الوان فرش دلپذیر از کارگاه نقشبندان عدیم النظیر بر نحوی که باید بدست گیرد
سایر لوازم بساط عیش گسترده و باقی اسباب و ادوات نفس پرور بی تغییر رونق مقدمات آماده و مهیا کرده با خود بخاکی که
چندگاه در آن منزل خواهی نشست و چند پنج روز عمر مستعجل چه قدر کام دل از آن محصول میتوان جست و گاه باشد
که آن عمارت با تمام نرسیده باشد که عمر بانجام رسد و هنوز طاق در گاه بسته نشده باشد که تقاضای اجل حلقه بر در زند
پس اگر درک آن باشد که فارج چه حیات نشیند و قبل از گستردن بساط کامرانی فرش فنا بساط زند نهاد کاتب بر در نور
و مجلس سرور ساخته بجهت ماتم شود سازند و تهنیت خانه بتعزیت اهل خانه پردازند قصه شداد بن عاد و باغ ساختن
آن بد نهاد بی بنیاد و عمر های دراز در اتمام آن سعی و رنج برده و آخر الامر در آرزوی دیدن آن جان ناپاک بجهنم سپردن
برین مدعا گواهی است مبین و تفکر در آن دلنشین بنا بر آن مجملی از آن در قوم کلک بیان میکند علمای تاریخ در کتب سیر و
مفسرین در طی تفسیر آیه الم تر کیف فعل ربک بعاد ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد بتقریب تفسیر ارم
و ذکر اقوال مختلف در آن هر یک قصه مذکوره را بنحوی ذکر نموده اند و سلک بیان از ادراک یکسو انهم منتخب
و مختصر اقوال فریقین آنست که بقول بعضی از لفظ ارم در آیه مذکور نام بهشتی است که شداد بن عاد از اینکه کرده و عاد را
دو پسر بود یکی شداد و دیگری شدید و هر دو پادشاه و صاحب تخت و کلاه بودند چون شدید را اجل شدید
هلاک کرد سلطنت جمیع ممالک بشداد قرار یافت پادشاهی باستقلال شد همه ملوک روزگار و گردن کشان
باقتدار سر بر خط فرمان انقیاد او نهادند گفته اند که جلالت بان عظمت یکی از پیشکاران او بود بنا بر این
آنکه بغرور از کانون ضمیرش سر کشیده و در دعوی الوهیت در کاخ دماغ آن تیره بخت شقی پیچیده حضرت
حق سبحانه و تعالی پیغمبری بعضی گفته اند حضرت داود علیه السلام را بر او فرستاد که از تبعیت اتباع هوا نفس شیطانی بر حق بگرود

ساختند

رسانید بر سالت پیغمبر کر دید و از تخوت و غرور تن بر شرحات مواعظ بالغه و وعده بهشت و حور و قصور منتفی گردید چون وصف
بهشت شنید گفت مرا به بهشت او احتیاج نیست من خود بهشتی میسازم که کسی مثل آن ندیده باشد پس عمال خود را فرمود که مکانی
که قابل بنای چنین باشد پیدا کنند عمال ایشان در تجسس آن بهر سو میشتافتند مکانی خوش هوا و موقع در حوالی شام یافتند پس
سلاطین را از امرای خود را فرمود که هر یک هزار مرد بیا کنند حاضر کردند استادان و مهندسان از هر دیار و کشور و از حوزه ملوک هند
و دوم و شهرایران هر مرد و بوم را فرمان داد که از سیم و زر و در و گوهر آنچه در دیار ایشان یافت میشد در سال آنجا شروع در
بنا کرد خشتی از طلا و خشتی از نقره بکار گذاشته و در هر چهار منصلها زر و گوهر نصب نمودند و اندرون هر یک چهار هزار ستون از
سیم و زر و در و گوهر بکار میرفت گویند سرا و بستان طرح کرده بود مشتمل بر هزار کوشک به دو دیوارها و سقفهای آن از سیم و زر همه از خشت
و زرین بود و بر در آن هزار غرفه هزار در و از در و ایوان بود تمام دیوارها ایوان بدر و گوهر و لعل و فیروزه و زبرجد سبز و یاقوت و غیر آن
مرصع گشته و هر چشمه هر یک انهار آب و شربت و رنگها نقره و طلا و ببرای آن جو بر کنار ها از زبرجد سبز ساخته بجای ایاخوشهای مروارید آن
آویخته بود و زمین آن مشک و زعفران و عنبر بخته بود و ما بین هر دو درخت سیم و زر در درخت سوم کاشته بود که از برای تفرج کرده
باشد و دیگری از برای خوردن القصه بعد از سیصد سال و بقولی پانصد سال علی الاختلاف الاقوال چون باتمام رسید از گلستان ارم نام کردند و
شداد که غرور اطوار از انجام آن اعلام نمودند شداد با عظمت و شوکت هر چه تمامتر از دار الملک خود با جمع حشم باشوق کلستان ارم روان گردید
نمود چون بیک منزلی آن رسید بحضرت رب العالمین جبار السموات والارضین بحکم ان اسمه ایستاد تا شود غبار وجود آنقوم عاقبت
بمحو بر باد فنا داده و بعضی از مورخین کیفیت هلاک آن ناپاک را بر این وجه ذکر نموده اند که شداد چون بیک منزل ارم رسید و دویست
هزار غلام از دمشق با خود همراه برده بود ایشان را چها فرسخ ساخته و بر سمیدانی که در خارج ارم ساخته بود نگاه داشته خود بقصد
خود سوار متوجه گردید چون اسب بنمولسی که قدم به دروازه ارم گذارد شخصی با هیئت عظیمی بر شداد ظاهر شد چنانچه بر خود لرزید چون
نظر کرد شخصی دید بکمال هیبت بیکفت کیستی گفت من ملک الموتم شداد گفت باینجا چه کار آمده گفت آمده ام که جان پلیدت را قبض
کنم گفت مرا چندان مهلت ده که این بهشت را ببینم حضرت ملک الموت گفت فرمان حق تعالی نیست که من ترا مهلت دهم شداد ارزش
خواست که از اسب فرود آید یک پای در رکاب و یکپای دیگر بر زمین نهاده که قابض ارواح جان ناپاک آن شقی را قبض نمود همچنین بر زمین ا فتاد
و صاعقه پیدا شد و ارواح غلامان که در میدانها وا داشته بود همگی را در هم سوخت و بادی بر خواست و خاکستر ایشان را در عالم پراکنده
ساخت و آن باغ و آن عمارت بفرمان الهی از نظر خلق ناپدید گردید ای غافل نهاد وای بخت برگشته بنیاد و ای مجدد قواعد شداد
که بهر یک بدل الاخرویه آمال در کار گل باختن و تکیه بر عرصه چهار الزنا بر قصر و ایوان بر خود بهشت شدادی ساخته و تکیه بر عرصه
جهان از منزل وسیع انشا ایست فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون دلجوان و حدیث الدنیا سجن المومن و جنة الکافر
را گوش هوش بشنوان و در سراینه رحمت بیانی سعید بنا تعلق مکن کم وقت منزل آفتاب عمر تو از بر جهد بر سر چهار خیابان
عناصر را بعجم قصر امل الجهان بلند ساخته که مکه عمر کوتاه است و بنگر که اوراق نقش تو از بهر سیه لو الفضر حمار کی اتمام خانه
عمارتی که بجای خود است خوش ساز نیست در روضه الداخل مذکور است که موسی بیان بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم از دنیا رحلت نمود و هر کس بخانه
بنا بر این خشتی نهاد و دو نی آنجناب بعضی از اصحاب را دید که خانه از گچ و آجر بنا کرده فرمود الامر اعجل من ذلک اعمدنا اجل الله آیه
۳۸

وکار موج سراب زندگی از آن پرشتاب تر است که با همه سعی و اهتمام در مبنات و استحکام بنا شود و حضرت نوح
علی نبینا علیه السلام مدتی طویل بنا بر بعضی از روایات دو هزار و پانصد سال عمر کرده و خانه نساخت و هر صباح با خود
میگفت که شب نخواهم رسید و هر شب اندیشه میکرد که زندگانیم بصباح نخواهد کشید و در بعضی روایات در ایام مسطور است
که حضرت نوح نه هزار و چهار صد سال در خیمه که از پلاس بود تعیش نمود هرگاه او را میگفتند یا نبی الله چه
مشود که اگر خانه از گل بسازی که در آن ماوا نمائی میفرمود که انا میت غدا و اترکه یعنی فردا خواهم مرد و آن خانه را خواهم واگذاشت
پس همچنان دل از خانه بسبب عیش دنیا وقتی که از دنیا رحلت فرمود حکیم سنائی داشت لقمان یکی سراچه تنگ · چون گلوی کاما یی ترنگ
چند · بوالفضولی سوال کرد از وی · چیست این خانه شش بدست و پی · با همه سوز و رنج و تاب و تب · بارم سرد و چشم گریان پیر
کفت هذا لمن یموت کثیر · دید العی مقام من گذری · بسر اسپ اهن سفری · پشت در حجره اغ و اقرونم · بود ستین پیش ..
چون دوزم · بی غفلت از آن صبح سر بر افشت · که بر ین خاک تو دم نداشت · خاک باز آن کو چه هوا دل نهاد از خانه با خانه دنیا
در حکایت خانه خریدن شریح قاضی در ملک عرفت شاه ولایا واویین باب تا ملی باید نمود در بحار معانی آن کلمات حقایق مبانی
غوص نموده فواید بسیار که گوش هوش باید نمود و آن حکایت در بسیاری از کتب معتبره مذکور است و حاصل مضمون
آن اینست که شریح مذکور حکایت کرد که خانه به هشتاد دینار خریدم و قباله آن را باب نوشتم و جمعی عدول را بر آن گواه کرفتم
پس این خبر بحضرت امیر المومنین رسید مولای خود قدر طلب حضرت فرستاد چون بخدمت آنحضرت رسیدم فرمود یا شریح از خدا
بترس بعنقریب می آید بتو کسی یعنی ملک الموت یا مرگ که بر سند تو نگاه نکند و از گواه نترسد تا اخراج فرماید ترا از خانه
تو در حالتی که شاخص باشی یعنی چشمهای خود را کشوده باشی و سهام نزع یار و متنه باشی از دار دنیا و بسپارد ترا بقبر تو
در حالتی که از مال و منال دنیا چیزی با تو نباشد پس اندیشه کن که مبادا این خانه را از غیر صاحبش خریده باشی و مبادا که قیمت
آنرا از وجه حلال داده باشی که چنین کرده باشی تحقیق که زیان کار دنیا و آخرت باشی پس آنحضرت فرمود که یا شریح اگر وقت خریدن
این خانه نزد من می آمدی پس من از برای تو کتابتی یعنی سندی و قباله بر این نسخه مینوشتم که چون بمضمون آن میرسیدی
آن خانه را بیک درهم نمیخریدی گفتم یا امیر المومنین چه مینوشتی فرمود این نوشته را مینوشتم و عبارتی انشا فرمود که حاصل
مضمون آن اینست که بسم الله الرحمن الرحیم این چیزیست که خریده است بنده ذلیل از میتی که بر کنده شده است از مکان و
ملاوف دنیا بحیل خریده است از و سرایی که واقع است در دار غرور و غریب و مسافت آن از طرف اهل فنات تا لشکر هالکان
و این خانه را حد و دچهار حد است حد اول منتهی میشود به دواعی آفات و حد ثانی منتهی میشود باسباب فناها و حد سیوم
انتها می یابد و آمی مصیبات و حد چهارم نهایت میپذیرد بهوای نفس هلاک کننده و شیطان که امساز نمود و باین حد
چهارم کشوده میشود در این سرا و خریده است مفتون امل از آن کسی که بر کنده از مکان خود باجل جمیع این خانها را بسیم خروج
از عز قناعت و دخول در ذل طلب پس آنکه این مشتری در آنچه بهم رسید یعنی کسی بر وی دعوی نماید که این ملک از من است باید
بغیر حق فرو خته بس بعهده .. کننده اجسام پادشاهان است و سلب کننده جانهای جباران است مثل کسری و شاه
عجم و قیصر سلطان روم و تبع و حمیر پادشاه ازمن و هر کسیکه مال جمع نموده و در مقام بسیار کردن آن در آمده و بنا
عالیه بنا کرده

عالیه بنا کرده و زینت و طلا کاری کرده و مال و اسباب ذخیره نموده بگمان آنکه برای فرزندان خود خواهد بود بعضی و ترکت آرای و ضرب
صاحب دعوی را حاکی در موقف عرض احضار فرماید تا متهم دعوی ایشان فیصل یابد زیرا که فاحکم خواهد بود در آن موقف که باطل
باشد کواه است برین مضمون عقل وقتی که از بر گرفتاری هوا و هوس آزاد شود و بچشم زوال وفنا با اهل اجل بنا نکرد و بگوش هوش بشنود که
منادی زهد و سلطنت ندا میکند که چشم ظاهر و هم باطن حق از برای کسی که دو چشم عبرت بین داشته باشد بعد .. رحیل از دنیا
یکی از امور واجب است چنانچه از برای امروز بنیاد نیکو ... بر فتن از دنیا نیز رو بنه خواهد بود برای روز رحیل از اعمال صالحه توشه
بردارید و اهل دار ابایکدیگر مطالعه کنید کلام حکمت انعام موعظه انجام حضرت امیر المومنین علیه السلام
نقل
صحبت چون زینت باشد شاهد نفس و هم بتان ... هوای بلند علم ... بر افراشته
زلف که کلاله شاهد دل برادر کان با سبب پیکان و سینه چاکان خنجر هوسناکی شوخ طبعان ظریف خوی و ترد امنان مخنثی روی
کردانکه چنه هوا و بادهای گنجینه خیانت کاران محبتی و ستم و فتح کشان ... مفاق تن آرایان خود ساز شوخ و
شکان شاهد بازان کجا منزه یار سایی ابتدا هوس رسید و پرچم ناموس خود را بر سوائی کشید و اسباب کاخ ایمان از شهوات
سیلاب شهوت کند و خار خار کلرخان نازکی بیابان جان افکند مخفی نماند که شهوت مباشرت زنان و شوق معاشرت سیم تنان آتش شوق
که چون بمقتضای قانون شرع انور یا سر کرده در آغوش ... و اگر بجای ... هوا و هوس
اشتعال یابد خرمن ایمان را بسوزد و پیسفاتان بوالهوس که خلع ربقه انقیاد شریعت نبوی نموده نفس ...
در سوادی بیابانی که ... سوار شاه و ... آن .. که چشم ... از وقایت ترویج پوشیده ...
صدر نشین بارگاه او ادنی و چابک سوار براق سبحان الذی اسری صلی الله علیه و آله فرمود که شب معراج جمعی را دیدم که بار
گوشت پخته پاکیزه و پاره گوشت خام مردار در پیش ایشان نهاده بود ایشان گوشت پخته پاکیزه خود را گذاشته و گوشت خام
پلید را میخوردند حقیقت آن را از جبرائیل سوال نمودم فرمود که این جماعت مردانند که زنان حلال پاکیزه خود را گذاشته بکسب
زنان حرام میشوند و زنانیکه شوهر خود را گذاشته اند و بمردان اجنبی میل میکنند حدیث شریف ... باشد که
عاقل ... طیبات ... ترغیب کند و از رحیق مختوم فاطرات الطرف ...
قطع نظر نموده بکاسه لیسی ... آن بالا ... شاهدان بازاریت راضی کردد و آن بهیمه که ... آغوش
حسن ... دامان ... حوران پاک ... کامثال اللؤلؤ المکنون افشانند ... که بکر ... کشتن ...
هر جا که خود ... یطوف علیهم ولدان مخلدون محروم کرداند ... بیت ... چه دهی · بفت یوسف
خود را بکار و زان چه دهی · ... خواهی بود · ... چه دهی · ز اشتیاق ...
... چه دهی · صورت پرستی ... کمال ... دلیل بی عقلی و حماقت است
و شاهد بازی ... شهوت ... شاهد دعوی ... کواه بدبختی و شقاوت ... این شهوت
حاصل وجود حیوانات و بهایم نیز ... کمال متحقق است اگر مردی عبارت ... شهوت بودی بایستی
که ... کمال باشد بلکه مردی عبارت از آنست که در وقت غلبه شهوت ضبط خود نموده تو سن نفس

سرکشی را از رقیق بحث آن مقامات اغماض داری کند و در معرکه جهاد نفس اماره چون نامرد آن زنک و رنج از چهره ایمان نتاخته بجهالات غیرت
دین صفتهای هوا و هوس را در هم شکند تا کار طبیعت را در پیشه امال و آرمانی بسر پنجه قوت ایمان نشکنی دعوی شیر
مردی نتوانی نمود و تا سک نفس روباه باز شغال صفت را از خواب خرگوش غفلت بیدار نساخته قلاده بندگی
حق بر گلو ان نگذاری زبان بلاف مردانگی بندگی نتوانی گشود از آنکه سرو ریاض فرزانگی نخل برومند گلشن فرزانگی
آن صاحب سعادتی است که در وقت وزیدن آن ازمانی تند باد هوا و هوس ثابت قدم ورزیده هنگام وزیدن نسیم میل طبیعی چون
گیاه ضعیف بر خود نلرزد و سرو قامت خوش خرامان را چون سایه سر در پا نزند و بشعله رخسار گلعذاران شمع تجلی
از باد نیفتد دلش بر رطب شیرین لبان نمکین نکند و صدق خال راستی بشکر شکن خوش کلامان دو شاب دلی ننماید
و بنقطه خال خوبرویان مرکز وار اسیر دایره شکستگی نگردد و بحلقه زلف سلسله مویان حلقه صفت سر کلاه عقل را
کم نکند بکمانی سر پنجه مژکان دل از دست کیشان طاقت چاک ننماید و بکشاکش کمند طره قوی بازو بنیاد انه
از جا در نیاید و بموج سر ابروی پیچ و تاب بپایان سلک اندیشه های دور و دراز نشود و بقلب [illegible] کلکونه
دار متاع دین و دل از دست ندهد بلکه در موج خیز هوا و هوای نفس سفینه دل را بیار [illegible] دامن افشانی از کرد آن تعلقات
رهاند و فروغ جمال خورشید طلعتان را در جنب شعاع انوار حق از کرمی شب کمتر داند و در طریق بندگی خوش صورتان نگار خانه بجان
را چون نقش قدم بی سپاه شوق نموده بی یمین حقیقت برد و در طاق عبودیت مه جبینان هلال ابروان چون ستاره جیب
خلاف منکب بحث کرفته رو بقبله حقیقی آورد و در مقیل [illegible] دیدن خورشید مغشان آفاق جمال زبان حال بنوای لا احب الآفلین
[illegible] ساخته آوای انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض بر افلاک رساند و صلی الله علیه و آله [illegible] محبت سیم تنان
عابد [illegible] ستاری و [illegible] اسد الله قوت ایمان از [illegible] کعبه دل را [illegible] و از رخسار عارض [illegible]
نگاه را یعقوب صفت بر چیند و از احترام آمیزش زلیخا صفتان روز کار در [illegible] یوسفی [illegible] یوسف
علی نبینا علیه السلام [illegible] آن عزیز مصر [illegible] بندگی باید نمود که چون زلیخا حلقه بندگیش
در گوش و غاشیه محبتش بر دوش کشید و [illegible] دل را چون دست زنان مصر بتیغ [illegible] حسن و جمالش بریده [illegible]
تعمیر خانه [illegible] و دست اندیشه اش از دامن [illegible] یوسف [illegible]
مرحبا که [illegible] هفت خانه [illegible] یوسف [illegible]
بدر [illegible] خانه [illegible] زبان [illegible]
مبالغه و ابرام [illegible] حضرت یوسف [illegible] استغاثه [illegible]
[illegible] در آن خانه [illegible] یوسف علیه السلام [illegible] استغفار [illegible] زلیخا گفت
[illegible] بر روی این بت [illegible] یوسف علیه السلام [illegible]
قال یا حبیبی انا استحیی من الواحد القهار حاصل معنی آنکه [illegible] معبود خود [illegible]
[illegible] معبود خود [illegible] و آن کسانی [illegible] وگویند که [illegible]

کلاه کسی

کلاه کسی بودی باز نان و کنیزان نخود مباشرت نمودی و گفتی که هر کس را بر چشم نگرند تا شاهی هست و هر اشتری آید که با وجود
این امر کردم ای غارت خرد و فقر و هوا و ای تو و دست سطاری حیات شمت بلکه بیکا انکار دین از بنات وجماد شده کسته
و تو با کمکوی مسلمانان انظار انزمین و سموات آرزم نشانی یا انکه جناب الهی را در خلا و ملا حاضر و بسیر امر خدا
دانسته کاینات ناظر احوال تو ما غیر باکی نداشته باشی و دل اخفه را از شیشه اندیشه کلام بسیار انفعال ارجمه
نیاشتی شمسیه کریکی از صنه سالله آهنک بیرا دید مسکه بی استعمال آلت کار آهن تفته را از کوره دل آوردی
و کار کرمی همتا و آن اثر غربت لازوی پیسه سند کفت و قتی نایره قحط و غلا در مزرع تعیش اهل معمور کار افتاده
بود و سموم لی بر کمو و گرسنگی خرمن هستی بینوایان را بباد نیستی بر داده اطفال نباتات از تشنگی چنان ابر نیسان یکان
حال جبیده بود آن کنده چون اشک حیرت دهقان در چشم زمین خشک کردیده در دیده انجم خوشه
روز کار جز گرسنگی بهم نرسیده و از قسم آشامیدنی در سیه کاسه روز کار غیر از خون جگر زمانه بیایات نمیک دیده و از الوان نعمتها
جز خون دل در چشم فقیران نکردیدی و از انواع شیرینی غیر جان بر لب ناکامان نرسیدی جز زبان که از تشنگی بکام
بود سوخته نانی در تنور نبود و غیر دیده که از آتش جوع در جوش بود دیکی بار نرسید و جز هوش ضعیفان
کسی قوت رفتار نداشت و غیر خون و شیر عاجزان احدی را توانائی برخاستن نه و تشنه لبان را اگر قوت توانائی
می بود بکیدن آب عقیق را چون آتش از سنگ بیرون می آوردند و گرسنه چشمان اگر توانائی میداشتند
دانه گاه را از دست کهربا میکشیدندی به کان از سینه زمرد توقع خوشه چینی داشتند و خام طمعان
لعل را بیخ کباب می انگاشتند از غایت اضطرار اهل آن دیار سر دندان طمع بتمنای ان یاکل لحم اخیه میتا کشته
و آتش مجاعت در کلخن معده انجاعت مصداق ما یاکلون فی بطونهم نارا کسی دیده خشک سال بجنتی رسید
هر دی چاک باد رضوی دشت از جان بخم اد امنیت و تنگی معاش کلوی حیوانات را بنوعی فشرد که سینه آدمی اغ
روح از قفس بدن بدشواری رست هم میداد و تسعیر لبنانی انفه که ترفت که دست نقود بدامن وصال آن نرسد و نمونه خصایل ای ماه
ای بامن هوای عدم کشید که جز نقل ما انجیه از بیت کرم کو کشنه را از تجویه شده و زر بر شکل سنه ملعه بوبکه بستان ماه جیلی
کرده و ملح شاهین تر انواع تحت بر سینه اجناس نهند با لاخف بو بکه بکلام کرده در فرود امد چنین سال الجناح و ظهور آیت
متحرف و ارجنس ما کولات بقدر توسع معاش یقدور و بیشتر بودند صاحب جالی رحم ما بکی من بودو طفلان خور سال ای اشته اند
علیه مرتب اضطرار دو بغیر بد مرابده از عاجزان کی خورد مواز ایر بکی خورد و اطفال ثمره الظهار تمود از یکی و اتش جگر سوز
پریشانی حال را بکباب کرده و از یک طرف سیل اشک یکی عمارت خانه طاقت را خراب ساخته از یکجانب ناخن بخشای محبت آتش گونه
خاطر را خسته داشتی و نالهای اندرون غمزه اش بر هدف سینه ام تا بر نشست گفتم مدعای تو از من چون حاصل شود که مدعای
نیز از تو حاصل کردم و جنس ما بجناح ما از انان که ثنو دریغ ندارم که تو هم نقد وصال خود را از من دریغ نداری یا عفیفه باکدامن چون
این سخن از من شنید یا قوت لب با الماس دندان سفتن گرفت و گلبرک چهره را بناخن حیا خراشیدن اغاز نمود جون امید خود منقطع
از من بر یافت ما نند بحر ترحم خروش بما نکرد دید جنده یکه کر بر بی یک دست از انتهاب آن تشنه کوی سینکی خود و طفلان آتش بنا ابقرار کشته

میکرابم نفوس ساده استعانتی و زبان شرح احتیاج ما نتکشف مرسونه بوکشود در جوابش همه آنسخن کفتم و خاطر حزینش با شعف

کفتکو سفتم همچنان مایوس برکردید و در عصمت اینجانب خواهشم کشید بجمال الا از غایت اضطرار مکرر نفوس همی امده

همین سخن شنید نااتفاق امر طاقتش طاق کردید و کار دشوار بخوان رسید بو بحصول ناموافق متعذر و کفت حقیقی کام توان

بعجایبکه مر المخلوق بری که بغیر ما و تو و مر الحکی نباشد و کری بر بخیر مطلع نکردد و اتفاق خانه ما ساختم چون زن و سیم از

نظر و اطلاع غیر مصون و ما انده محمود عدم رخصتا احاله عالمیان بر عنان و ابا اتخاذ نا اوردم و در هاوی فنهار اسد و ده کردم چون

خواستم که بتحصیل مدعای خود پردازم و کام دل از آن شربت وصال شیرین شمایل شیرین سازم آن زن مه سیرت و آن صاحب روش بصیرت

کفت من با تو شرط کردم و تو با من شرط کردی که درجائی بری که احدی مرا و ترا مطلع نکردد کفتم در بیجا کیست که مرا و ترا مطلع کردد کفت

دو مطلع که سکنه به و به که عالم جل شانه که بقین و جلیل اسبا بصیر و بر ظاهر و باطن کاینات دانا و خبیر است حاضر است و چهار ملائکه کرام که بر

ضبط اعمال من و تو موکلند و حاضر اند و جمع ایشان بر تکاب این عمل شنیع کالوشهن همه بینا اند و ایشان را چون این سخن بکوش هوشم

رسید و تشویر کفتکو بر ان خاطرم در دید باخود کفتم هر کاه بمنبع عقل انصاف عقل او بر همه کار ها شیمنه اندیشه غایت ستنکت باد که بادی کمی

از نفسه نفس شوم بر نبات فی هذا کشت بر سر که زند آن عزم تا شایسته بصیقل تا قبل اندیشه از آینه خاطر زدایل بیرون بر دراه

هوای نفس خود فاسد اندم و آتش شهوت نفس تا آب تامل فرو نشاندم و از ما بحتاج بعقد و معقود و تسلیم او کردم و در خوص ساختن آن

سلطه پاک اعتقاد در حق من دعا فرمود که خدا یا چنانچه این بنده تو آتش شهوت را بر خود سرد کرد امید تو نیز آتش عقبی را بر او سرد کرد

وا آن دعوت فهاد نجات آتش ستانی بنکرم که بر او کرم در عرق محکم تو ریحان او را پر افکند برق ع امروز بجنب قدم جهان طرفه شفا و بهیل

تا کی بسیاه رو بیمکوی این انچه احوال بعرق شمه مشخص تا چند در اصول پت بطاق آبدیدی است با نی سرته

نوشت تا کی جمیع آینه خاطر و نامم آب روی بجامه سیاه رویی پوشید تا خود اندیشه کن که اکر ترا شاد وقت

از ارتکاب فجوری و ارادہ امر قبیحی کوشش کمی از دو سر پیدا شود و اطلاع او بران عمل شنیع امکان داشته باشد یقین که لذت

آن در کام خاطر تیمیش کند و آتش شوق بوق شهوت منطفی میکرد و نا چار از لحظه دست از ان مطلب میکشی تا آن

کود دن حاضر است که آن عمل نیک ندی و بیت سیاه کار ازحضرت خالق بیچون و مطلع احوال درون و بیرون شرم نداری

و پادشاه لم یزل و لا یزال ازان کودک خورد سال کمتر نشماری و در نظر اطلاع او مشر خلاف حکمش و زوری و از وی عقار

بعشوه ما ند بند ببود تو نفرزی اکر در سر خلاوه و لطافت بید ملا این چرا از خجالت نفسی دیکر جاماشی شنید ولی چرا متاثر نیامی

خود منکر دحقو ده دعوی مسلمانی تو پانی کرد که بعلوم و انقیاد فرمان آشکار کنی واز فرمان از سنگ کهند بکیار عبوایی

کسیکه محمد یار شکانیفست تی درصحیح حلقه بند کیش و هر که کوش کشیدی و ارکان نه نفس اماره بخطیط اعماد در دو

خونیری سرکشان طبایع غلامت و دومان آمال و آمال را منکر دید و صعوبت اجتناب خطاهای در نظر انشان

شود و تلخی هاک لذت در مذاق جان شیرین شعر اکر لذت ترک لذت بدانی دکر لذت نفس لذت ندانی چاپد

سوالان مفا بر سنکی بکشید در جنان تو من نفس کرشسعادت و در پوده اند و سالکان طریق حق بیعتی به چشید

دید ماش شیخ جشمی ابواب فیض ابو روی خود کشوده مستان باده تقوی ساغر بلب چیده اذت عی رمخذ شیب کا

فتوحات

نوشیده اند و پاکدامنان لا این خطاد آمن عیب انچه خار خار صحبت شاهد ان که شیرخلعت تقرب پوشیده اند

چنانکه اوحدی کردبینی اسمعیل جوانی بود روی از خوبی هر لذات جهان برتافته و کریبان خاطر از دست تعلقات

رهائی یافته در ساعت نوس پرور د و راجع اغ آگاهی بیدار و منظره او شب بیا فاسده ایاتش همه آکاهی و شوق تعالی بجهت

بلند تر شیخ هعائی کلیم عصی جبال الکمالی و کمال الجمال در کشش دمدت عمر خیش شرم ما اندید و یفا دیده قبطیان نطاع

مانت شاهد آرزوهای باطل پوشیده بود و صنعت بسبب باقی و بوسیله روزی ساخته و در وینی لکل سبب سبب سواد

شهری و کسبای صد خود را باب باریک قناعت داری داشته بطالع یار او آبرو یعزت خود نبرد و بحق سبحانه و تعالی اورد

اجمالی درغایت کمال اعطا نموده و صوتی در خوان آن نمی کرامت و مرده بود روزی در محلی بیع نشسته و فروختن میکشت

نا باحو انیک کشته و نیر نهانه سبب خرید و بی در خانه خود آورد و در مخانه احتکام کرده و سر رنهند و خاطر بر کشوده نقد

متاعهای خود را بر وعرض نمود آن جوان پاک دامن بهم آغوشیش تن در نداده و چون دست در بر سینه ما مول

بجبانسهاده دیکر بار آن شاهد بار سیناموسی زنا ن لابه و چاپلوسی کشود و در آن اعجوبه تر غیب نمود و بوعده

سیم و زر آن پاک کوهر را تطمیع کرده هرچند نقد نفسونی طریق را هی نیمود و همچنان آن آزاده سرو جویبار فرزا

دا قدم در رکاب بیلیقی نید و شاخ بر کاخ خاطرش بصر حو میدن انفسونا اصلاحی ارتزید القصه سر بحر الیرام آن

زن نمخار تقریبی میکه جز بقوت تدبیری آمن عقبت آزار تو از کشید و آتش سو زان شهوت فلمانشد و شط و شرط

بانت که بسر رونهی صرف بقیه همت خواندکه ید از ما چاره بیرار دقضا معاجت مخطام رخص شد و بکنج و تیرا بها خوبراه

پیدا و اکی شیدها لهد ابرار در کتاب معیان خالق پاک اختیار نموده و خود را از آن دیوانه بر آید حکم من کان الله

کان الله له بحمله از اوقات این ظلم در وقت نموده ال حاصلی در خاطر بحق قضای کرد و من یتوکل علی الله فهو حسبه بجمال او ازان و داسیح کم

کشته ازان جا بخانه خود شتافت چون آن سرور تحصیل قوتی میشد و بود و عیال او کفت کرد بد و سنو هر شب آتشی او و کرکا

مبادا همسایکان بر بیپر برکی ما مطلع کرد ند و او آن شب باب افطار کرده بند و عبادت اشتغال نموده و فرشته آسا بذوق

روح کرد عبادت از لذت بند کی بت اکنکاه کد ند اتفاقا زنی از خانه همسایه بجهت آتش آمده و بر تنور نفت و دید که

نان در تنور بستی و سوختی و بنکو کمای کرد زن خو اهد سوخت چون زن بر تنور تو آمده تنور پر از نان دید و کفت که آن

برکت تقوی و پرهیزکاری است و از نتایج رعایت شیوه دینداری است زبان بکشاد شرح حدوث نکشود و از غایت سد

خرمی و نشاط نشاط بی اندازه بنده کی بکار بر زبان سجدات شکر نمود حقتعالی در کان حقیقت بار دیکر قوتش بر بپرهیزکاری نان

خود را چنین بخیله اند و بی باختکان بند کاه شه خدمت در مرکاه هفت عزت کار خود بد بد بیکونه ساخته نظم

از عیب پاک شو که حورها بی جهند دست از خرف بشو که کهرها بی دهند زین زهرهای قند نما آستین فشان

اکر نظاره کن که کدشکها بهی دهند اوحدی که بفعاد مردی بدختری عاشق بود و عقد حسن و مال دلشان از نفسها کرزونیا

خوهیچ تدبیری نبکشو و تا اتفاق افتاد که شب باشد برهمه بکر سیده اند و مد خواست که میوه کام دل از نهال وصال

آن شیرین شمایل بچیند دختر کفت غایت نا جوانمردی باشد که بیکسی را شب نخوانی باشد و طا بیکا زو د جوان انصح

بشنید نشت از آن کفتکوی چانش خلید بجملگی هر دو از آنجا از سر جهاي تقصیر کذشتند و از هم جدا شدند آتش تا روز
بادای مراسم بندگی مشغول کشته بامداد پدر آن دختر دست دختر را کرفته نزد آن مرد آورد و کفت دوش حضرت سید
کائنات را صلی الله علیه وآله در خواب دیدم فرمود دختر خود را نزد فلان کس برده و با او عقد کن القصه برکت تقوی و طهارت در
دنیا بکرامت وصال هم رسیدند و در عقبی از آتش غضب الهی خلاص و ایمن کردیدند **نقل است** شیخ محمد بن یعقوب رحمه الله
در کتاب کافی از حضرت امام زین العابدین و فخر الساجدین علی بن الحسین علیهما السلام نقل فرموده که خلاصه مضمون آن
این است حاصل این عبارت مطابق کردی با عیال خود سفر کرد از قضا کشتی ایشان شکست و اهل آن کشتی همکی غریق لجه
هلاک کشتند و بکام نهنگ فنا افتادند کشتی نشینان ارواحشان از زورق اشباح بساحل عالم بقا نهادند و فیه عیال
آن مرد که دست قضا او را بتخته پاره افکنده و بجزیره رسانید و راهنمای قدرت بدستگیری آن لوح از طلسم مخاطره چنان نش
رهانید اتفاقا در آن جزیره مردی بود که دزدی و راهزنی اشعار خود ساخته نقد زندگانی را در کار بکار ناخوشنودی در باخته
و دامن احوال خود با وساخ معاصی آلوده و قدم در آتش طریق بی‌هرزانا بسته چون دیدکاه نگاهش بر آن زن افتاد پرسید که از انسانی
یا پری کفت انسانم مرد را آتش شهوت میدرکشا ار حابر را کنجت و بی آنکه کفتکوی کند در آن تیره بخت چون خواست بردها موسی
بدست بجاآی بمیرد زن اضطراب و سراسیمه کردید و از سبب آن حال پرسید زن کفت از پروردکار عالم میترسم و از اشتغال
آتش غضب او اندیشه می‌نمایم مرد کفت دیکر هرکز این کار نکرده و هرکز بنیل این سیاهی بر چهره احوال خود کشیده زن کفت بعزت
خدا که هرکز دست بکار نیالوده عصمتم رسیده است و غباریفناری دامن عفتم ندیده مرد کفت هرکز کرتو با این کار رضامند
نبوده کناهکار بی‌حرمت اختیار نبوده چنین نترسیدی در این مجموعه ساختم این هم ترسان و هراسان باشم پس بخدا قسم
من این ترسیدن تو اسزاوار و اولی و احقم که بهمچنین اراده ای نافرمانی حق در باختن و تردادی این معصیت تجبی ساختن این پس
از آن کار ذوی نفس بخواست دست از آن عمل شنیع کشید عازم توبه از مناهی و انابت بدرکاه الهی کردید بعد از
وقوع این امر در وقتی راهبی براهبی برفت اتفاق رفاقت افتاد و از حرارت آفتاب تافته شدند راهب کفت دعا
کن که خدای تعالی ابری فرستد که بر ما سایه اندازد تا از تابش آفتاب نسوزیم جوان کفت معلوم نیست که مرا نزد خدای تعالی حسنه باشد
که جرئت بر سوال چیزی کنم راهب کفت پس من دعا میکنم و تو آمین بکو مجملاً راهب دعا میکرد و آنجوان آمین میکفت فی الفور
حق تعالی ابری بر سر ایشان کشید و از حرارت آفتاب ایشان را حمایت بخشید مدتی باهم بودند و در سایه آن ابر میرفتند تا
بسر دو راهی رسیدند از هم جدا شدند و هر کدام راهی پیش گرفتند ابر بجوان همراه رفت راهب کفت معلوم شد که تو از من
بهتر بوده و قدرت و منزلت تو در درکاه الهی بیشتر بوده است و سایه انداختن این ابر برکت آمین تو بوده است نه دعای من
قصه خود را بکوی و عملی که سبب این قرب کردیده است بیان کن جوان حکایت آن زن را نقل کرد راهب کفت بسبب این خوفی که برایت
لاحق شد تقوی کردی تا امروز است خدای تبارک و تعالی کناهان کذشته ترا بخشیده و مقام عفو بر تو شجاعت سیئات کشیده
من بعد مراقب احوال خود باید بود و حفظ زندکی را از دست انداز کنند اما آکاه و لما فی الحال نموده القصه زود کنت بغیه بیم ریب
آلوده هوای نفس در سلوک الطریق معاصی فرسوده بود بسبب عنان نفس کشیدن بسر منزل سعادت چنین رسید و برایه حشم

هوس پوشیدن از تابش آفتاب عذاب خود بر سرش ابر رحمت چنین کشید تا سوختکان خرمن وجنت روحانیان سلوک رحمت
کرم بسر چشمه آرزوهای نفسانی را اجلال اعتبار نباشند و کشور ایمان را از شبیخون لشکر شهوت تهدید بایی دیدها
ی در ره ورع پاس داشته اندی پیکر کرامت ظاهر کرده و از نامرضیات خواطر پیراسته سعادت دو جهانی بیت تقوی
چو کلیهای نراحینه قوله تعالی و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی
المأوی ملتحم معنی آنکه کسی که از ایستادن در مقام عبادت الهی مواخذه و ترسید و نفس را از پیروی هوا باز
داشته باشد هر آینه بهشت جایگاه او است و از فعل الحرام برست کامل در خلوت مقصد معیشتی
که بیهوده تن را دست باشد معهذا خوی را بر سیه الطافه و الشیخ و منتهاز و افضل اباب
عفاف و سالاد کانی و اما من خاف امیرالمؤمنین علیه السلام قوله افضل العبادات العفاف یعنی بهترین عبادتها
عفاف و پاکدامنی منع خود از حرام و شهوات است و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که فرموده اند که هیچ عبادتی
افضل عند الله و بحث و عزمی مخصوص بطن و فرج یعنی هیچ عبادت نزد خدای تعالی بهتر از آن نیست که کسی شکم و فرج خود را از حرام
نگاهدارد و بدان نفسانی خواهش طعام و شهوت جماع بازی دارد و بحرام نکذارد و حق سبحانه و تعالی مؤمنین که فرج خود را از حرام
محافظت می‌نماید در کتاب کریم خود بر همه ثواب و فلاح سرافراز نموده و در سوره مؤمنون در حق ایشان فرموده است که
والذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون
ملخص معنی آیه آنکه هر آینه بحقیق رستکار شدند و بحصول امانت مقاصد و مآرب فایض کردیدند مؤمنانی که از جمله صفات
ایشان این است که فرجهای خود را محافظت می‌نمایند مکر از زنان و کنیزان خود که در نکاح آن در ملامت و ایشان نیست
چون که بغیر از این دو طریق راهی جویند ازین خود را که از آنسوی طریق فسق و فجور میجویند پس آنها ایشانند از حدود الهی تعدی
کنندکان و او تجاوز از قانون شریعت بیرون نهند کان **اما** حدیث و اخبار در مذمت این فعل شنیع و قبح زنا از آن کذشته است
و هر شکنجه در حق ایشان این آتش خصم در مخالف پیش از آن و آن کثیر است که ایراد و بیان اینهم بطول می‌انجامد لهذا بتفصیل آن
مبتلا شده این بکرهم زن آن کاهی اینها برانجام **از کیفر خود آنرا** حدیث بالخلاصه از صلی الله علیه وآله منقول است حدیثی که خلاصه
مفهوم ایشان که هیچ کناهی در نزد خدای تعالی عظیمتر از آن نیست که کسی نطفه خود را در رحم زنی بکذارد که خدای تعالی بر او حرام کرده
کند لهذا این فعل آب و پیشه خود را بر زنی کند که آن تعالی خصوص بر همه شهوت طبیعت باشد میکند که از بسیاری این خبر و حشت
تحذیر معلوم شود از اینکه زنا با افعال قبیح است و جز آنکه کرد خالق یکی از قبیح و منهی ساخته اند و مغفور میکرد و **پیشتر**
از آن سرور صلی الله علیه وآله خبر است که فرمود که **یا معشر المسلمین** بپرهیزید از زنا که در آن شش خصلت است سه از آنجمله
در دنیا و سه در آخرت اما آنکه در دنیا است نور چهره را میبرد و موجب فقر میکردد و عمر را کوتاه میکند اما در آخرت باعث
خشم الهی میشود و سبب دشواری حساب و سوء حساب میکردد و در آتش مخلد میسازد **و هم** از آنحضرت صلی الله علیه وآله ماثور است
که هر که زنا کند برای مسلمان یا یهودی یا ترسا یا نصرانیه یا مجوسیه خواه آن زن آزاد باشد خواه بنده و از آن عمل توبه نکند و
همچنین بر آن فعل مصر باشد تا بمیرد خدای تعالی سیصد در بروی قبر وی بکشاید از آن درها مارها و عقربها او را تا بروز قیامت بسوزانند

دهد که [illegible] و زیبایست [illegible] چون در روز رستخیز مبعوث شوند خلایق از بوی گند او متاذی گردند

دزدی زنا چراغ یقین حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت کرده اند حدیثی که خلاصه مضمونش اینست که چون روز قیامت
شود بفرمان خالق تعالی بادی وزید که اهل آن مجمع از بوی گند آن متاذی گردند و از شدت آن نزدیک شود که خلایق هلاک خواهند شد
کشته در آن وقت منادی ندا میکند که میدانید این چه بوییست اهل محشر گویند که ندانیم و نیز ما را از بویش کمال رسیده است گوینده
این بوی فرج زناکنندگان است که بی توبه مرده اند پس ای اهل موقف بر ایشان لعنت کنید که خدای تعالی بر ایشان لعنت کند پس هیچ کس
از اهل محشر نماند مگر که گوید خداوندا بر زناکاران لعنت کن زیرا که هوشیار [illegible] لذت جماع که عبارت از رسیدن بوی که همه
بنول کاهیست خود را ابدا چنین بکف [illegible] و برای آن شهوت حرام که احتلام خواب خلایق پیش نیست چگونه خود را
در ورطه عقوبت چنین اندازد لذتی که مطایبه چنین الم باشد بر ارباب هوش چنان گوارا باشد و یعنی آب بیشتر کردن تخریب
بنای ایمان بمنزله سیل دمانست عاقل [illegible] فطنت چگونه آن حیف شمرده اند زنا و شرب امام ناطق الامام جعفر بن محمد الصادق
علیهما السلام مرویست حدیثی که خلاصه مضمون آن بر سبیل اجمال اینست که چون زانی مباشر زنا میکرد روح ایمان او با وامیزد از او
بیرون میرود و اگر توبه کرد و از آن عمل شنیع روی تابد بر آن حال اول آمده باز عود میکند سلیمان که در عهد داود علی نبینا
علیهما السلام مردی بر بهرستی مکرمه آمدی بود ضعیف عاجز و بیچاره نزدیکی [illegible] با زنی بالطام [illegible] گفت هر وقت که شو
پیشتر می آمد [illegible] پیش [illegible] و چون [illegible] بشنید بخانه خود آمد چنانچه آن زن گفته بود مردی را دید با اهل خود
او را گرفته و بخدمت داود علیه السلام برد و ماجرا را معروض داشت خدای تعالی وحی کرد به داود که بگو باین مرد که آنچه تو [illegible] یعنی این
بناموس کسی تو رسید مکافات آن بناموس تست که تو [illegible] رسانیدی مولوی هر که با اهل کسان [illegible] شد [illegible] اهل خود را
دان که قواده است او شرط جوابی [illegible] آن حکایت که شخصی قصد از [illegible] زنی کرد [illegible] آن آتش [illegible]
[illegible] آن [illegible] در وصال [illegible] خیال [illegible] آن زن رسانید و بقوت پرواز مرغ روح
جسم ناتوان را [illegible] بود [illegible] دیوار بر آید [illegible] آن ضعیف [illegible] عقل [illegible]
[illegible] کنیز چون بخانه خود باز آمد شخصی را بر سر دیوار دید که آمده
کبوتر رود دانست که مکافات آن اراده ایست که او با دیگری کرده بود فریاد کرد که ای برادر هم انجا باد کو که من
نیز تا سر دیوار پیش رفته بودم باک دامنان [illegible] خطا [illegible] این اخبار هوش [illegible] کرده دست خواهش از گریبان
هوسها کشیده اند و باز یافتگان خلوت توحید از بیم این کلمات سر پا و بید پای کامجویی بر دامن ترک [illegible]
پیچیده و با شکستگان کوشه انزوا از اندیشه مواخذه روز جزا تحصیل مواد نفس [illegible] دست بر خاطر [illegible] نهاده
و خاطر [illegible] بر روشنان [illegible] مقصد [illegible] مقتضیات طبایع [illegible]
[illegible] با خود [illegible] امثال این [illegible] ملامت [illegible] کشیده اند و [illegible] بنا بر این
[illegible] نفس [illegible] قطع علایق [illegible] در زمان حضرت رسول ثقلین صلی الله علیه و آله جوانی بود
از اولاد [illegible] احوال [illegible] و همت بلند [illegible] هوسهای نفسانی [illegible]

بزنبور دستی

بزنبور دستی قوت ایمان نفس اماره را زیر دست خود کرده و [illegible] وساوس شیطانی [illegible]
[illegible] بود و همچنان [illegible] بر صحایف [illegible] میکشید و در [illegible] احتراز [illegible]
میکرد [illegible] تا زمان [illegible] آن که تا [illegible] عمر بن الخطاب [illegible] حج کرده و در وقت [illegible] کاروان اهل
یقین حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام [illegible] و [illegible] اعجوان [illegible]
آن کمال [illegible] [illegible] شیعیان
[illegible]
[illegible] جوان [illegible] میان اهل قافله [illegible] بازگشت و در
منزل دیگر آمده [illegible] و نیز [illegible] نفس [illegible] همچنان [illegible]
[illegible] انگشتان [illegible]
[illegible] مشغول [illegible] انگشتان [illegible]
[illegible] روشن [illegible] اهل قافله [illegible]
[illegible] آن قوی [illegible]
[illegible] جوان [illegible] حضرت امیر المؤمنین علی علیه
السلام [illegible] و تقوی [illegible]
[illegible] جوان آمد و گفت [illegible]
[illegible] چون [illegible] گفت [illegible]
[illegible] قافله [illegible]
[illegible] کفت [illegible]
[illegible] بود [illegible]
[illegible] است و [illegible]
حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام [illegible] و [illegible]
[illegible]
آفتاب تفش [illegible] و از حرارت هوا [illegible] ماهی [illegible] کرده در چنین حالتی
آن زن [illegible] آمد و گفت کاملا [illegible] از این عذاب [illegible] جوان همچنان [illegible]
باز گردید و در میان کوههای [illegible] اتفاقا [illegible]
خود و [illegible] قافله رفت دست بر سر [illegible] و گفت
که [illegible] تا حال [illegible] گفت [illegible] که خود را [illegible]
اکنون که [illegible] انجام [illegible] ناچار [illegible] کردم تا شما را [illegible]

کیرم القصه اهل قافله کوچ کردند و آن جوان بیگناه را همچنان مقید بر شتری افکنده می بردند تا
بمدینه رسیدند و حضرت امیر المؤمنین علی باستقبال آن از شهر بیرون آمده و از پیش رو کاروان
احوال آن جوان صالح پرسید گفتند یا حضرت امیر المؤمنین صالح ملکوکه آن دزد و زانیست و اینک
از دنبال قافله میرسد آنحضرت چون باخر قافله رسید و دید مقید ساخته بر شتری
انداخته اند امیر المؤمنین علی علیه السلام آن شتر را میراند تا بدر مسجد رسید و آن جوان را بمسجد
در آورد پس قرة العین خود را حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام را فرمود که
بسقیفه بنی نجار روید و در آنجا خانه زنیست بنی قرآن بگویید زن صاحب حال همراه ما بیا
و شما را گوید مرحبا بکما یا سبطی رسول الله بگویید قاضی تشنه است و میخواهد که حکم کند میان
تو و خصم تو گوید قاضی کیست بگویید پدر ما علی بن ابی طالب علیه السلام مجملا امام حسن و امام حسین
همچنان کردند چون زن اسم مبارک حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را شنید گفته و افتضحتا همراه
روان شد چون علامت امام عادل و ممیز حق و باطل رسید آنحضرت فرمود که در حق بیمرد
چگویی آن زن گفت یا ابن عم رسول الله چگویم در حق وی که مال مرا دزدیده و با من زنا کرده و از او
اثم و اهل قافله همگی براین شاهدند امیر المؤمنین علیه السلام سلمان رضی الله عنه را فرمود که عصای
رسول الله صلی الله علیه و آله و چوب دستی آنحضرت را با حقه که در آن موضع است گرفته و نزد من
آر چون چوب دستی و حقه حاضر شد آن زن را بر پهلوی خوابانیده و کلیمی را در بر پوشانیدند و آن چوب
دستی بر پهلو او نهاده فرمود بنام خدا و برکت رسول خدا سلام بر تو باد ای جنین در ساعت بحکم
نطق درآید زبان آن جنین را در تنگنای رحم گویا گردانید گفت السلام علیک یا ابن رسول الله امیر
المؤمنین فرمود علیک السلام یا عبد الله مرا خبر ده که پدرت کیست آزاد است یا بنده سیاه هست
یا سفید از حلال بوجود آمده یا از حرام کودک گفت گواهی میدهم که جز خدای تعالی خدای دیگر نیست و پیغمبر
تو حضرت محمد رسول خداست و من بنده خدایم و پدرم غلام سیاهست از مغیره و میان من و
او حاکم احکم الحاکمین است که نطفه مرا بحرام ریخته نه بحلال امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود از
شهوت مادرت بود یا از شهوت پدرت گفت بشهوت هر دو و مردمان فریاد برآوردند و در بعد
به پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستادند و گفتند از خدای تعالی استغفار میکنیم از خطائی که کردیم و ظنی
که براین جوان بیگناه بردیم آنگاه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام حقه سربسته را بگرفته
و مهر از آن برداشت آلتی خشک شده با دو خصیه از آنجا برده و در حضار حقیقت را از آنحضرت
سؤال نمودند آنحضرت در جواب فرمود که آلت این جوانست روز جمعه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم بر سر منبر خطبه میفرمود و این آیه را تلاوت کردند که الزانیة لا ینکحها الا زان این جوان

آن جوان از مسجد بخانه رفت و آلت خود را برید و حضرت جبرئیل علیه السلام این خبر را بحضرت سید کائنات صلی الله علیه و آله رسانید
و آنحضرت ... دید که آلت خود را بریده بود و خون از آن روان گشته گفت چرا چنین کردی گفت چون آیه نازل شد
از آتش دوزخ ترسیدم و آلت خود را بریدم پس آن طبیب علتهای درون و بیرون نیش جگرهای پرخون صلی الله علیه و آله
مبارک خود بآن موضع مالید و شفا یافت و این التماس در حق ... نمود که ...
متوجه خواهد ساخت پس تو چنین کن و آنچه سزای حق است ... معلوم شود پس ...
و کار عمر بن خطاب علیه اللعنة و العذاب گفت این زن را سنگسار کنید که زنا کرده است حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
او را از آن حکم نا صواب منع نمود و فرمود که درین وقت او را رجم نتوان کرد چون وی آبستن است و رجم او باعث هلاک
آن طفل بیگناه میگردد پس ترک او کردند چند انکه وضع حمل نمودند و کودک را بانجام رسانید آنگاه سنگسارش کردند
مخفی نماند که مجبوب ساختن خود در شریعت مطهره ممنوع و منهی عنه است و ارتکاب آن جوان صالح مبتلا بود که
از جهل این مسئله ناشی شده باشد و باعث بر ایراد این حکایت درین مقام نه تحسین این عمل و نه ترغیب بر آنست بلکه مراد
آنست که ... سلسله ناجیه ... وسیله ... باد هوا ... معلوم کرده که ...
... از ارتکاب معاصی ... پرهیز نمودند و ... حزب الشیاطین ...
از غلبه شهوت ... احتیاط ... اهتمام مینمودند **و از جمله حکایات** ... دستور العمل عاقلان و عصای کوری ...
میتوانند ... حکایت ... قاضی ... دست ...
این حکایت ... هدایت ... امام جعفر صادق علیه السلام منقولست حدیثی که مضمون او با حاصل مضمون این
عبارت مطابق است که پادشاهی ... اسمعیل قاضی داشت و آن قاضی ... بود که ... العفاف
داشت و ... نکاح خود از نسل انبیای معظم ... اصلاح و عفاف ... قاضی ... پادشاه
سفری ... و حیله جمیله خود را بقاضی سپرد ... وصیت فرمود تا قاضی ...
وقت تفقد احوال آن ضعیفه میکرد و نگاه شوخ چشمش وقتی بگلشن عارض ... استیلای محبت آن
بانوی ... بنیان ... از ...
و شعله آتش شهوت ... خام ... از زبان ملامت ... گفت
در ... وصال ... کشود و آن مستوره پاک ... تکلیف نمود ... متاع ... زن از قبول
آن ... مدعا ...
گفت اگر ... دست ... پادشاه ... آنچه خواهی کن که ...
صورت ... قاضی ... سیاه ... پادشاه ... است پادشاه
بی ... حقیقت این ... قاضی ... پادشاه ... است ...
... سنگسار ... باز گشتند ...

وه

۳۶

وتقریب میوه‌هایی نخل کاشت جبلاً از سنگلاخ آن آورده است بشکال بر داشته‌ی نمود ورنج ز دست از شاخ تن مجروح با آنهمه
سنگ بعقابیر بر ریه جبرش شده طبان قضا نخم کلام بسیار سهول بجایی سخن خاکستر فضیلت آن بخت دارد هستی
ان ضعیف از آب حیات در راه هستی آمده چون سبزه از خاک بیرون آمده و بهوا آورده نسیم عنایت الهی مانند به کل خود
کرم از آن شهر بیرون رفتن تا به تدبیر سید کشت بسر بیرون آن که انفیه چون صحیح شد و کل آفتاب سحر آن تاب زحمت باشد
افق شرقی بعید کرفت و شب آن که دیده و ندید بکشود و آن صاحب ظلم بلا کشاده از عقب سید احوال این سید زن کفت
سکوت خود را نقل کرد بر این به طالع او رسیده و بدر ابرهی زن آورد و بدان مظفر شده و سر این چیزها و آن شهر ها و انبوه کرد آن
خود مسائلی داشت و اول رحم و تربیت آن بالکل من نهاده بر ان این با خادمی بود عاشق جمال او کشته هر چند تلاش و طالش
نمود و طریق قصد بدو آن را آزار نمود رفته در حصن حصین عفافش نتوانست نمود آخر الامر آن کود را بقتل رسانید
و نزد دبیرانی رفته کفت اعتماد بر این فاجره زانیه کرده و فرزند خود را بدو سپردی این اولیک کشته است دبیرانی آمد
و فرزند خود را کشته دید آغاز عتاب نمود و کفت با این همه نیکی که من در حق تو کرده‌ام تو چرا چنین کردی زن ماجرا را بیان کرد
دبیرانی کفت دیکر بودن تو در این مقام مرا خوش نمی‌آید بیست درهم زر بوی داد و اخراجش نمود
بیچاره از آنجا روانه کردید در صحرای بدهی رسید شخصی را دید بر دار کشیده اند اما هنوز
دست بکشاده اجل نرسیده است از سبب آن تفتیش نموده کفتند این شخص بیست درهم قرض دارد
و در دین و آیین ما هر یک در شهر که قرض داشته باشد صاحب طلب او را بر سر که او را مصلوب
سازد تا آن وجه را ادا نماید زن بیست درهم دیناری را بذل نموده و مصلوب را مستخلص کردانید
چون آن شخص از مهلکه چنین رهائی یافت زن را کفت مرا حقی بر ذمت که هیچکس را نیست اکنون
ملازمت تو را اختیار میکنم و هر جا روی از تو جدا نمی‌شوم پس هر دو باهم میرفتند تا بساحل
دریائی رسیدند و جمعی با کشتیها در آن مقام بودند مرد با زن کفت تو اینجا توقف کن تا من نزد
اینجماعت رفته بوسیله خدمت طعامی کرفته برای تو بیاورم پس آن بومی با ایشان سپاهی در دین
فرهش بازار حق ناشناسی بنزد اینجماعت رفته کفت جنس خطری و متاع کرانبهائی دارم که در
منزل و میزان اعتبار بر امتعه و اجناس کشتی شما راجح است ایشان کفتند چیست اعم کفت
کنیزکی که هرکز مثل او ندیده اید کفتند او را بما بفروش کفت میفروشم بشرط آنکه بعضی از شما رفته
او را به بیند و بعد از آن آمده خریداری نمائید و قیمت او را بمن تسلیم کنید و او را با جبر مسازید تا
وقتیکه من بروم مجملاً آن سر دوجوئی بازار دکی را دیده هزار درهم فروخته روانه کردید آنجماعت
نزد زن آمده کفتند برخیز و بکشتی درآئی کفت چرا کفتند ترا از مولای تو خریده ایم زن هر چند
استنکاف نمود قبول نکردند ناچار بطوعی بشکی کردن نهاده طریق تسلیم پیمود چون اهل کشتی را
دریاب یکدیکر اعتماد بنمود آن نفس کوهر بحر عفاف را سر بار کشتی اموال ایشان در آن بود کرده کل

کمی بسیل ... [illegible]

سر سبد ما یعرف خود ساخته و خود بکشتی دیکر نشستند و مراکب کشتیها را بتارزیانه امواج از
جا برانگیختند بمجری سفاین مر ... رود هر هر موسی موافق امور جلیل شانه با بر سال ریاح مهلک کشتی
آن قوم الغریق بجهالت کرد انیده سر هنک اجل دست بچاره وجهی آن قوم را باهلاک موج خط فرو بسته بر زنان نیستی
کشیده بحکم ومن یتق الله یجعل له مخرجا لوح و تخته کشتی یکسرکان عفیفه دستانجا بود از مخاطره چنان نجات داده بجزیره
نورد و مفرح بیانید در کشتی بسر بجزیره در آمد آب و درختان میوه دار مشاهده نمود با خود کفت از این آب
میخورم و از این میوه میخورم و در این موضع بندکی خدای تعالی میکنم عالم ربی جلیل و جلاله بپیغمبری
از پیغمبران بنی اسرائیل وحی کرد که نزد آن پادشاه رو و بدو بکو که در جزیره ای از جزایر بحر بر اساس آب
باید که تو و اهل مملکت تو نزد وی روید و کناهان خود اقرار نمائید و از طلب بخشایش و مغفرت
نمائید پس آن پیغمبر ... عظیم بر مصیر خوانم کرد القصه پادشاه با اهل مملکت خود بدان جزیره
بخت پادشاه نزد آن زن آمده زبان اعتراف کشوده کفت قاضی بلیغ به مسن آمده زن را دعا
بر نامسنو بکرده و کفت آنکه امانت بمن به ایان شوهر قاضی دعا چه سبب آن زن و بیرون خادم کرده
باب عظیمی باشم مقام که آمر شهر از درکاه الهی مرخواهی زن کفت غفر الله لک کفت بنشین بعد
شوهرش آمد و زن خود را بشناخت کفت مرا از نیکی حرام بود داد و اکنون اشتم و سفر رفتم و او را
آن نبود بعد از آن برادرم مرا آنجا دکر آن زن زنا کرده و بدیها دیدم کرده و من متهم کردم
او تقصیر کرده باشم حسب من استغفار کن زن را دعا و طلب مغفرت نمود کفت غفر الله
بنشین و برادر پهلوی پادشاه نشاند بعد از آن قاضی آمد و کفت با جدم نیز خیانت
مایل او کشتم و خود شرمنده بدو و سکو رفتم و آطما کام خود میخواستم و او نیز امتناع کرد
و نزد پادشاه رفتم و بمجود شرم بتهم ساختم و بحکم پادشاه چون کرم را برای من طلب آمرزش کن زن جدا او نیز استغفار کرد شوهر
خود را کفت بشنو آنچه برادرت کفت و بعد از آن دبیرانی آمد و ماجرای خود و آن زن را حکایت کرد و کفت الزانیه خوا
کرام میبینم که سبب او بر خود به هلاک کرده باشد زن نیز در حق آن طلب استغفار کرد پس خادم دبیرانی آمد و نقصیر خود
باز کفت زن جدا او نیز استغفار کرد و دبیرانی را کفت بشنو بعد از آن مصلوب آمد و سرکذشت خود را کفت و زن در حق او
نیز دعا کرد و کفت لا عفی الله لک پس متوجه شوهر خود کشت و کفت منم زن تو و آنچه شنیدی تمام بر سر کذشته است و اکنون
مرا بمال حاجت نیست میخواهم که این کشتی را با اموالیکه در آن است کرفته قطع علاقه زن شوهری نمائی که دیکر بجز بعبادت
حق تعالی مشغول باشم شوهر ش قبول آن نمود کشتی و اموال را متصرف کردید پادشاه با اهل مملکت از آنجا باز کشتند
طالب دل آن به بیدهای درون الذر بحبه معانی این روایت موعظه صاحب مشاهده میتوانند نمود و هوشمندان تمام
عقل رزین از ریاحین مضامین کلی این حکایات دلنشین استشمام میتوانند نمود که شیوه ستوده عفاف شفیق
چراغها و نخل بر و مند بر چمن کاری متمم چه کونه ثمرها است چه بادهای بیمار حسنه کشته بنیان شان ابی هوس از

ختم از إنّ الله قريبٌ من المحسنين ممنون شد درجه خلاع فاخره کرامت که [illegible] از کارخانه إنّ اکرمکم عند الله

اتقیکم ممنون شد [illegible] برکت طلایع عفت و از سلوک تقوی و خشیت کارش بجایی رسید که خالق زمین و آسمان در حق او به

پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل وحی کرد که پادشاه کشور [illegible] با اهل مملکت [illegible] عزت و تمکین [illegible]

در پیش او بر خاک تذلل سوده رضای خود را قرین رضای او نمود چه مردی بود [illegible] **کریمه** چون حضرت یوسف

علی نبینا و علیه السلام عزیز مصر گشت و لوای رفعت [illegible] روزی زلیخا با دل خسته و غبار ادبار

بر چهرهٔ [illegible] نشسته بر او [illegible] و گفت یا یوسف إنّ الحرص و الشهوة صیّر الملوک عبیداً و إنّ الصبر و

التقوی صیّر العبید ملوکاً یعنی ای یوسف [illegible] حرص و شهوت پادشاهان را بنده گردانید و برکت صبر و پرهیزکاری بندگان را

بمرتبه پادشاهی رسانید قال الله تبارک و تعالی إنّه من یتّق و یصبر فإنّ الله لا یضیع اجر المحسنین **رغم** در باب حفظ

داشتن [illegible] دیده [illegible] نگاه حرام [illegible] در صحیفهٔ اهل سعادت [illegible] طریق دین [illegible]

الله ولیّنا [illegible] الیقین که معمار کارخانهٔ ابداع و استاد کارخانهٔ اختراع جلّ شانه در کشور وجود انسانی قلعهٔ [illegible] بنا نهاده

عقل را در [illegible] قلعه [illegible] شرف اختصاص داده است که گنجینهٔ ایمان را در آن از [illegible] جنود آمال و اطماع

دست غارت [illegible] شهوات نفسانی محافظت نماید [illegible] العقل [illegible] آن واجب و لازم است رخنهٔ چشم است

چه [illegible] هوا و هوس [illegible] رخنه بقلعه درآمده دست تعدی [illegible] میل و رغبت [illegible]

کند [illegible] گنجینهٔ خاطر [illegible] نقد ورع [illegible] شهوات نفسانی [illegible] طریق

[illegible] لباس تقوی [illegible] شیطانی [illegible] نگاه [illegible] خاطرها [illegible]

[illegible] بیداد [illegible] نظرکم [illegible] خیال [illegible] اعمال [illegible]

نگاه نادر دست [illegible] کناه [illegible] صحیفهٔ اعمال [illegible] نقشهای [illegible]

که [illegible] نظر [illegible] دل [illegible] که از [illegible] بخانهٔ دل [illegible]

[illegible] از [illegible] نگاه [illegible] خاطرها [illegible] دلبران [illegible] نظر [illegible]

دل [illegible] صید [illegible] غزال [illegible] هوس [illegible]

[illegible] سمیع و بصیر [illegible] یکانه [illegible] ذکره [illegible] قل للمؤمنین

یغضّوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم ذلک ازکی لهم ملخص معنی آنکه امر فرمای مؤمنان را که

چشمهای خود را از نامحرمان بپوشند و فروج خود را از ارتکاب فجور یا از نظر کسان علی اختلاف

التفاسیر محافظت نمایند که این امر برای مؤمنان [illegible] و راه [illegible] از [illegible] معاصی

و حضرت سید الانام علیه و آله افضل الصلوات و السلام فرموده اند که هر که چشمهای خود را از حرام پر سازد [illegible]

در روز قیامت از آتش پر کند [illegible] **و هم** از آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که هر که چشم خود را از

حرام پر کند الله تعالی در روز قیامت [illegible] آتش [illegible] چشم او را پر کند و نیز از آنحضرت صلی الله علیه و آله منقولست

کرامتی [illegible]

[illegible] چشم نظر [illegible] **و از منقول است** [illegible] علیه السلام منقولست که النظرة سهم من سهام ابلیس

[illegible] الله عز و جل [illegible] اعقبه الله ایماناً یجد حلاوته [illegible] معنی [illegible] شهوت نفس بحرام [illegible]

در [illegible] تیرهای شیطان [illegible] نظر [illegible] و منظور [illegible] در این [illegible]

[illegible] و مقصود [illegible] که [illegible] طعم [illegible] و [illegible]

[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] مضمون [illegible]

چشمهای خود را از [illegible] چشم ظاهر از [illegible]

[illegible] ابواب فیوضات غیبی [illegible] مفتوح

[illegible] مشاهده [illegible] شود زندگی

دیده [illegible] **الثوم** [illegible] چشم [illegible] **و از حضرت** [illegible]

[illegible] ابی عبد الله [illegible] کل عین باکیة یوم القیامة الا ثلثة اعین عین غضّت عن محارم الله و عین [illegible]

[illegible] الله و عین بکت فی جوف اللیل من خشیة الله تعالی [illegible] چشمها در روز قیامت [illegible]

[illegible] چشمی [illegible] وظایف

[illegible] شوق [illegible]

ده باشد [illegible] چشمی [illegible] پادشاهی [illegible]

[illegible] العین [illegible] الایة

[illegible] الایه

[illegible] بدست

[illegible]

بتاز [illegible] چشم [illegible] نظر [illegible] خلقه

چشم [illegible] نظاره [illegible] تماشای [illegible]

[illegible] برق نگاه [illegible] آتش [illegible] گنجینهٔ خاطر

[illegible] **از مرسا** [illegible] علی مرتضی علیه الصلوة و السلام منقولست که [illegible]

خاطر [illegible] معنی این کلام [illegible] چشم [illegible] لذات [illegible] شهوات [illegible]

[illegible] ابواب [illegible] دل [illegible] خاطر [illegible]

و [illegible] **حکیم سنائی** [illegible] نگه [illegible] شاهد [illegible]

[illegible] شاه [illegible]

[illegible] عاقبت [illegible] است

جمعه مقتول [illegible] شده [illegible] از حضرت رسالت و در حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام ما خود است

که بر تو باد که چشم از حرام نگاه داری که از نگریستن بدان میل میکند و از آن فتنه خیزد الحدیث پوشیده کان طریق رشاد و چون دیده

سر منزل سداد از آنجهة که آن نظر شوخ جولان رهزنان نگاه کشیده و در خاک [illegible] روز تا روز کرده و غبار هوا و هوس ها

دیده بصیرت پوشیده انعجا که ضمیان ما خود است و منشیان دفاتر احوال عالم بزبان قلم صدق رقم نقل فرموده اند که چون

حضرت موسی کلیم علی نبینا و علیه السلام از فرعون لعین فرار نموده بمداین که مقر و مسکن حضرت شعیب علیه السلام بود رسید چاهی

دید که جمعی گوسفندان و مواشی خود آب از چاه میکشیدند و در عقب آن جماعت دو زن را مشاهده فرمود که گوسفندان خود را از

لب آب منع میکردند حضرت موسی علیه السلام از احوال ایشان استفسار نمود گفتند چون پدر ما پیر کهن سال است کسی را که بر

[illegible] ایشان آب دادن گوسفندان او میکنیم و از عجز و ناتوانی چندان صبر میکنیم که مردم گوسفندان خود را سیراب نموده باز

گردند و بعد از آن ما باقی آب را بگوسفندان خود میدهیم حضرت کلیم الله را بر ایشان رحم آمده فرمود [illegible] شبانان غیرت ورزید چرا

این دو ضعیفه عاجزه را انتظار میدهید اول گوسفندان ایشان را سیراب کنید تا زود بخانه خود روند ایشان از روی استهزا

گفتند ما ایشان را آب نمیدهیم تو بیا این دلو را کشیده گوسفندان ایشان را آب ده حضرت موسی علیه السلام از غیرت [illegible]

[illegible] بقولی چهل تن اتفاق هم از چاه بیرون نمی آوردند [illegible] گوسفندان ایشان را سیراب ساخت و بقول بعضی

چون حضرت کلیم الله ازدحام مردم را بر سر آن چاه دید از آن دو زن پرسید که هیچ چاهی دیگر اینجا هست گفتند هست اما سر

گشته و سنگی بر سر آن افتاده که چهل مرد بر نمیدارند [illegible] چاه [illegible] القصه [illegible] تنها بر داشت

گفت دلو و رسن را آورید گفتند نه رسن بود و نه دلو [illegible] گفتند [illegible] ایشان [illegible] بود

در چاه [illegible] آب [illegible] آمد و گوسفندان ایشان را سیراب ساخت و آن دو زن دختران شعیب علی نبینا و علیه السلام بودند

خوشحال و شگفته بخانه باز گشتند [illegible] پدر بزرگوار [illegible] عرض رسانیدند حضرت شعیب

یکی از دختران را بطلب حضرت موسی علیه السلام فرستاد بعضی گفته اند که دختر بزرگ بود [illegible] حضرت موسی علیه السلام چون از سقی گوسفند

پرداخت [illegible] بود [illegible] دختر شعیب آمد و گفت پدر

ترا میطلبد حضرت اجابت نمود اما چنانکه عفاف و پاکدامنی حضرت کلیم الله بود [illegible] از دنبال من بیا که مبادا نظر من بر

تو افتد حضرت موسی از پیش و آن دختر از عقب میرفتند تا بمنزل حضرت شعیب رسیدند بعد از ملاقات [illegible]

طریق [illegible] حضرت شعیب [illegible]

کرم ذات حضرت موسی نام و نسب و احوال خود را بیان فرمود شعیب گفت دیگر از فرعون [illegible]

نیست چون دختر شعیب [illegible] حضرت موسی [illegible]

رفتن [illegible] گوسفندان [illegible]

چنانچه در قرآن مجید از آن [illegible] قالت احداهما یا ابت استاجره ان خیر من استاجرت

القوی الامین القصه شعیب اطوار حضرت کلیم الله مستحسن افتاد و خواست که [illegible]

یکی از این دو دختر را بحباله نکاح تو در آورم بر این شرط که هشت سال مزد و رمن باشی و رعایت گوسفندان من نمایی

اگر ده سال تمام کنی از کرم تو خواهد بود [illegible] حضرت موسی یکی از آن دو دختر [illegible]

دختر [illegible] عفت و تقوی [illegible]

[illegible] مرویست از ابو بصیر که از حضرت امام جعفر صادق سؤال کرده که [illegible]

[illegible]

[illegible] وفی تفسیر [illegible]

یعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصدور [illegible] از ابن عباس نقل کرده [illegible]

[illegible] از حضرت امام جعفر صادق منقولست که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حدیث [illegible] یا ایها الناس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مرویست [illegible] امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

معلوم است که زن هر چه بدن ناموس هر کس باختن و عوض برو ما فرض تیر تیغ و تباح نگاه‌هایی که شرح چشمی باشد قطع
از آنکه در آیین شریعت حرام باشد با عدم آن آتش رحمانی نیست و دو امور بر وی [illegible] الطاهرات
کرده نفس لعین از فرج تنها به حسین حکم نشست که به عین آن اکتفا نماید و کار طبیعت سرکشی از رو جوانان آهو وش حالات
کرده تمامی آن قناعت کند بلکه از آن بعد رفت [illegible] همواره قبایح [illegible] هوا و بیان بیش از فرخ عارض آن
آفتاب طلعتان از روز ناز دیده بیچاره آرزوهای جفت در شبستان خاطر بیدار هم می‌کند تا روز [illegible] کار بجایی می‌رسد که کم
میسّر شود به بوس و کنار هم راضی نیستند و به زنا که عمل قوم لوط است رخنه‌ها در دین و ایمان شرح کرده می‌کند و آتش شهوت
نفسانی متاع عافیت آن فرومایه را می‌سوزد [illegible] جبار [illegible] می‌افزود **و از زنجم** کما فی شرع
دین حضرت خاتم النبیین صلوات الله علیه و آله الطاهرین است که من قبّل غلاماً بشهوة عذّبه الله الف عام في النار الا ان يتوب
ومن جامعه لم يجد ريح الجنة وان ريحها ليوجد من مسيرة خمسمائة عام الا ان يتوب خلاصه مضمون آنکه هر کس بوسه دهد پسری را
از روی شهوت خدای تعالی او را هزار سال در آتش معذب سازد و هر کس با او مقاربت کند بوی بهشت را نشنود با آنکه بوی
بهشت از پانصد ساله راه شنیده می‌شود و مکرر اتفاق افتاده که در **[illegible]** رساله الاتقیا از حضرت سید الانبیا صلی الله علیه
و آله منقولات [illegible] آنحضرت فرموده که [illegible] سیزدهم [illegible] از انجمله [illegible] پس بیان [illegible]
که بسبب آن مستوجب عقوبت مسخ شده‌اند از انجمله [illegible]
مخنث کرده [illegible] از حضرت شاه ولایت مآب علیه السلام [illegible] رجال [illegible]
ولحه ومن فعل ذلك وجب عليه [illegible] یعنی [illegible] شریعت [illegible] بخواب [illegible]
کار کنند و [illegible] از آن [illegible]
آن باشد [illegible] حکایت قوم لوط [illegible] آیات [illegible]
قامت [illegible] **[illegible]** [illegible]
است که [illegible]
از انجمله [illegible] چنانکه **[illegible]**
از آداب [illegible] حضرت سید الانام صلی الله علیه و آله و افضل الصلوات والسلام [illegible] و حاصل مضمون [illegible]
[illegible]
آن شش [illegible] **[illegible]**
و آله منقول است که من اطّلع في بيت جاره فنظر الى عورة رجل او شعر امرأة او شيء من جسدها كان حقا على الله ان يدخله
النار مع المنافقين الذين كانوا يتبعون عورات النساء في الدنيا حتى يفضحهم الله ويبدي للناس عوراتهم في الآخرة
حاصل معنی آنکه هر که [illegible]
لازم است [illegible]

[illegible]

و معاکره [illegible] **وزنجم** انجمله [illegible]
مذموم است نظر بر عورت [illegible] خود کردن چنانکه از حضرت سید الابرار صلعم منقول است که حق تعالی [illegible]
را مکروه دانسته آنکه در تعداد آن خصال فرموده که مکروه می‌دارد [illegible] زنان کردن و این باعث کوری می‌شود
و از آنجمله نظر به مکتوب برادر مومن کردن بی‌رخصت شاید سری در آن مندرج باشد و نخواهد که غیری بر آن مطلع گردد [illegible]
معتبر است نظر ایشان قسمی از خیانت خواهد بود **وزنجاه** [illegible] در این باب منقول است که من نظر في كتاب اخيه بغير
اذن فكانما ينظر الى النار یعنی هر که در نوشته برادر مومن بی‌رخصت او نظر کند چنان است که بآتش دوزخ نظر کند یعنی
بسبب خیانت مستحق عذاب دوزخ می‌شود [illegible] **پوشیده** [illegible] تکلیف [illegible]
ذیل اطاعت شرع شریف به حکم کریمه قوا انفسکم واهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة چنانکه منع خود از [illegible]
مذکوره لازم است اهل و عیال خود را نیز از تظاهر بر بیگانگان جلوه کردن و در نظر نامحرمان نهی فرمودن [illegible]
و مواخذه سطوت آن پادشاهی تخویف و انذار فرمودن فرض و متحتم است **[illegible]** که مرد [illegible] زن خود را آراسته و بوی خوش
بکار برده از خانه بیرون رود و شوهر [illegible] راضی باشد [illegible] هر قدم که
آن زن بردارد خانه در جهنم برای شوهرش ساخته می‌شود **[illegible]** امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که زنان خود را در غرفها جا
مدهید و نوشتن بایشان تعلیم مکنید و سوره یوسف را بایشان میاموزید [illegible] و سوره نور تعلیم
بکنید و سبب نهی آنحضرت از نوشتن زنان [illegible] ظاهر آنست که [illegible] و از تعلیم
کتابت ظاهرا بجهت این منع نموده [illegible] در میان ایشان و غیری [illegible] کم شود و از تعلیم
سوره یوسف [illegible] منع فرموده که چون [illegible] قصه زلیخا و عشقبازی او [illegible] از اطلاع بر آن [illegible]
در دل [illegible] و بتعلیم سوره نور ظاهرا بجهت آن امر فرموده که چون [illegible] بپوشیدن نظر از نامحرمان و حفظ فروج و نهی
ایشان از اظهار زینت خود بر بیگانگان و امثال آن چنانکه انشاء الله تعالی مفصلا مذکور خواهد شد مشتمل است اطلاع
بر آنها متصف بمحامد اوصاف و متحلی بحلیه عفاف گردند [illegible] و ضبط زنان از امور [illegible]
بر اطاعت شوهر [illegible] فرمان برداری ایشان [illegible]
و در کوتاه [illegible] ناموس [illegible] شوهر [illegible] **نقب** [illegible] حضرت خاتم النبیین صلعم از بیرون رفتن
زنان از خانه بی‌اذن شوهر نهی کرده فرموده است که اگر بیرون رود هر فرشته که در آسمان و هر چیزی که او بر آن بگذرد [illegible]
[illegible] **[illegible]** [illegible] از انصار در زمان حضرت سید ابرار صلعم سفری [illegible]
گرفته که تا زمان مراجعت از خانه بیرون نرود از قضا پدر آن زن بیمار گشت و کسی بخدمت حضرت رسالت پناه صلعم فرستاد [illegible]
داشت که شوهر من بسفر رفته [illegible] تا آمدن او از خانه بیرون نروم اکنون پدرم مریض شده [illegible]
مرا که بعیادت او روم آنحضرت فرموده که در خانه خود بنشین و اطاعت شوهر خود کن [illegible] وفات یافته [illegible]
آنحضرت فرستاد [illegible] از آنحضرت اذن [illegible] فرموده که در خانه خود بنشین و از فرمان شوهر خود

نساء

بیرون رو چون بیعت را عرض کردند حضرت سید البشر صلی الله علیه و آله پس نزد آن جماعت کس فرستاد و پیغام داد که

برکت اطاعت کنید شوهر خود را پس نمودند ستر آنکه زینت جمله به کار نبرند زنان غیر مرد را الا آن کی که از آن کس شاید

غیرت نکاح در ایشان باقی نمانده باشد و لا از دست که در روزهای مسکن و منازل خود پا بر آمد عفت بجهت و سر از

گریبان خمول بر نیاورد چون دلها از صاحب جمال کان پنهان خانه کم نامی در خزینه ماند به سوائی دست زده زبان به

اشتعال
گویان نکند اما که جلوه جمعیه کلاه خود را آرمیده و از آتش شهوت خود را زهر دور ننمی برون نرود و شاید آشنا در دل

سنگ سخت تجسس به جو و نه که از خانه بیرون نروند هلا لا آشنا بمودن گوشه ای از نمای خود را انگشت نمای

نو نقطه ها افشا زند و آفتاب مثال جلوه حسن و جمال آشوب در نهان شهوات آرزو ها نبیند از یعه بهر فتنه اندیشه

جون نغمه راخ از مرغ بیرون فرو بیرون بیدن افسون هوسی مانند نالنی به کوچه بیرون نوع از غارت جوش غرور

جمال نیفروزند و نگاه شوخ طمع را از سر چشم شوخ نکی بیاموزند و چون عرق شرم بنای هستی خود را بر صیقه حیا کنار نه

و مانند قطره اشک در طریق سلوک قدم بشمار نهند و بر خود آبرو ... خیال بساز زند و سوزن عفت

تا نگاهی بمثال الخوف زند چون شاهد نگاهی روز را کسوف وقد الف نزند و چون دولت زنان هر ساعت به دیگری

بخشند قال الله تبارک و تعالی فی سورة النور وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ

إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ إلی الآخر الآیة حاصل مضمون آیت آنکه یا محمد بگو مر زنان

مؤمنه را که چشمهای خود را از نامحرم بپوشند و فرجهای خود را از نظر بیگانه محافظت نمایند و زینت باطنی خود را که گوشه

و دستها است و بجز روی و گوشوارها و موزه ... زینت ... بر نامحرمان ظاهر ... و مقنعه‌های خود

بر چاکهای گریبان اندازند یعنی گردن و سینه خود را چنانکه عادت جاهلیت عادت زنان بوده است بر کنار نهند و بعد از چند فقره

دیگر این آیه مذکور است وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ گویند در زمان جاهلیت عادت زنان بوده

است که پای خود را بر زمین میزدند تا خلخال ایشان بجنبد و در حرکت آید و این عادت پسند زنان مؤمنان نمی کرده اند

فرموده است باید نزنند پای خود را بر زمین تا معلوم شود آنچه پنهان داشته اند از زینت و حاصل آنکه اوامر و نواهی خود را بگوش

بجنبش رسانند چنانکه رسم جاهلیت بوده است تا باعث میل مردان و سلسله جنبان شهوت نامحرمان نگردد و شهادت این آیه مذکوره

ثابت شد که چنانچه بر مردان از نظر خطی زنان بیگانه اجتناب نظر باید کشید زنان نیز از دیدن مردان نامحرم روی در نقاب باید پوشید

ام سلمه روایت کرده است که بعد از نزول آیه حجاب من و میمونه در خدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بودیم که ابن مکتوم آمد

حضرت ما را فرمود که پنهان شوید گفتیم یا رسول الله آن نابینا است فرمود شما خود نابینا نیستید یعنی شما او را میبینید او

احتراز لازم است و بعضی از تفاسیر مسطور است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حجره فاطمه علیها السلام بود که عبد الله

ابن مکتوم در آمد و حضرت نور الابصار برخاست و پنهان شد چون ابن مکتوم بیرون رفت آنحضرت به سبیل امتحان از فاطمه پرسید

که چرا از ابن مکتوم پنهان شدی و او چشم ندارد گفت یا ابتا او چشم ندارد اما من چشم دارم پس اگر او مرا نه

بیند من او را خواهم دید حق تعالی جل و علا فرموده است قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ و بعد از این آیه مذکوره معلوم شد

لمن ...

سر زنان زینت خود را از نامحرمان باید که بپوشند و نمودن بیا فرمودن و گشودن که نه پیراهن در نظر بیگانگان منافی شیوه

ستر و عفاف عصمت معنی العفت را عادت پسندیده شیخ شمائل حضرت سید الانام صلی الله علیه و آله از زینت کردن برای

غیر شوهر خود نهی کرده است و فرموده است که اگر اینکار کند مستحق آنست که خدای تعالی او را در آتش دوزخ بسوزاند و از حضرت

امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که لَا يَنْبَغِي لِلْمَرْأَةِ أَنْ تُجَمِّرَ ثَوْبَهَا إِذَا خَرَجَتْ مِنْ بَيْتِهَا یعنی سزاوار و لایق نیست

زنان را که چون از خانه بیرون روند جامه خود را خوشبوی کنند و از جمله حکمت‌های این حدیث صلاح و عفاف همین زنان اکتفا است که او خود

فضیلت مسجد کنار آن نماز زنان را در خانهای خود افضل شمرده اند چنانکه در حلیه آمده است که بهترین مساجد زنان خانها است

و نمازی که زن در خانه میکند افضل است از نمازی که در صحن خانه کند و نمازی که در صفه کند اولیست از نمازی که در بام

خانه کند بحیله هر چند زنان از احتمال نظر مردان دور احتمال ایشان در پرده نهفته مستور باشند بهتر خواهد بود که هر بالک

خود را در نظر نامحرم در سینه بپوشید که باید داشت و آئینه نام و ننگ را از گرد نفس بد گویان در آئینه دل که نامی باید کداشت

و در صیقل هر روز که دیگر قدح آب در روی خود را نتوان بجست از غبار دیدهای نظار گیان خاک بدنامی بر فرق ناموس نباید

بیخت چون زنان را هیچ لباسی بهتر و زیباتر از پرده عفاف و هیچ زیوری بیجا تر از گوهر حیا نیست چه که آب حیا از روی نیک

باشد کلید کلاه که فرمود علی که نظر بیند و کرده باغیت آفت سیه کاران ابروی کجی که از کشاکش تیر آداب کیا

شده باشد هر نگ که شمه از کجا دل نشین میکند در دو شیهه ابی که به کیدی استماع غیر از مژه خویش چشم از یای فتاده

چاشنی تکلم کجا که او سور یار باشد بچه گان کی که هر روز دست کی یار ان حالی باشد چه گونه دلبری نماید و سنبل زن

کوه اطراف دست زده که هیچ کرده بر روی هست از آن روایت کوند عفیفه از قبیله قریش بسیار بجهای کیسوی تابدار سیاه آمده خواب

روز کار بود و زلف چلیپای حلقه حلقه اش مقراض بتیغه سخن ها حرف زلف از اقطاع عالم چون زلف بیاد افتاده وهم

موی شد به سواد شبهای دراز خط بطلان کشیده و قیمت موی خود را دیده و تراشیده بعین نظام سلسله خانه ام باشید

بلطف از امر غریب استفسار نمودند گفت باین بستن در خانه فرش بودم اتفاق چشم نظر جمعی افتاد و سر من کشاده و موی من باز بود

نخواستم موی را که چشم نامحرم بر آن افتاده بر سر باخود دارم از آن جهت تراشیدم کفتار در عزم ساختن ترین نفس هر چه بگ

با شریعت که در خلاف بی ادبی سلسله کان تعطیل امر افعی که شهوت مخفی نماند که نافع ترین دوائی که آدمی را در دفع ذات القصد

و سوسه آرزوها میرهانند و سود مند تر دوائی که جرب خارش غالب شهوات که از عدالت فرموده اند ازدواج و نکاح است که درد

اخراج مفعل از مال الطاف و کمال ارقام و فکر و خیال تدبیر دست منتی و در محافظت شهرستان ایمان از تاراج ترکان غمزه‌های جان ستان

حصیف حصین بود تعلیل حرون نا سعتر رو فضا طبیعت حاذق و در تحلیل ماده سودای زلف و خط دوائی است موافق

خفتگان فراش هجر جیال نسیم سحری است و تشنه دستان کوه ابروی سحابه توانگری فراش خانه لاغر و ایست و پرده دار

حرم سرای حیا مکر هر که که آن هلاک برد زن و فرزند را بند بر پا میزنند و نگاه سر هوا از غم و اندیشه معاش تعلیم

پا پیدا نمیدهد سنگ سخت و نجی نفس را در کوه ریاضت در هیکند و شیشه نازک اعتدالی طبیعت را با سنگ و سختی

رنج
ایام در هم میشکند توسن نفس را طبع شوخ را بقطع مراحل بی نیل و منزل و تنجی سر کشی قوت بی بی را بکشیده با شریعت

و دیگر از بعضی از مواضع اصلی است که لا محالة آن وجود بنی و بنات است از جهة عدم آنکه در زمرهٔ کودکی در ملاطفات اطفال و ملاعبات میکنند و لطفها آتیه

که بها العیال الذی آمیزش مذکور و اناث پیوندند و ثمرة الفواد او لاد با کمال ترتیج چه در حالت وجود میان امر وسخن که بچه که آینه

خاطر حال او در گاکت که در شعشعال الماندی غوطه میدهد تا از زنگ اندیشهای نفسانی پردازد و آتش زنه ایست که شراره

هستی اطفال را از سنگ صلب رجال بیرون آورده سینه را بی رحمی گرم و فیکند تا چراغ دودمان ظاهر و روشن سازد و آیات

و اخبار در ترغیب تزویج بسیار وارد شده است و اشجار شواهد عقلیه و نقلیه بر فضیلت نکاح در حد آنکه کتاب

معتبر شایع بلکه مشهور است قال الله تبارک و تعالی فی سورة النور و انکحوا الایامی منکم و الصالحین من عبادکم و امائکم ان

یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم حاصل مضمون این کلام معجز نظام آنکه ای اولیای عقد زنان بشوهر

بشوهر دهید زنان بیوه را که تنها باشند و تزویج کنید صالحان را از غلامان و کنیزان خود یعنی جمیع غلامان و زنان خواستگار

کنید و کنیزان را بحبال نکاح احدی در آورید که فقراند تخصیص صالحان جهة ترغیب صلاح است چه که غلامان و کنیزان

این را دانند بصلاح رغبت کنند و محتمل است که مراد از صلاح ملاحیت نکاح است پس معنی چنین خواهد بود که تزویج کنید

غلامان و کنیزان را که صلاحیت نکاح داشته باشند چون توهم آن میشود که فقر و تنگدستی و عدم قدرت بر ادای

حقوق نکاح و سعی نفقه و کسوت مانع تزویج باشد حق سبحانه و تعالی بجهت رفع این توهم فرموده است که اگر ایشان

در پریشانی و تنگدستی باشند عنقریب حق تعالی از فضل خود غنی میگرداند ایشان را از اجمال لکن فقر و تنگدستی و پریشانی مانع نکاح نداشته

و در فقر و فاقه دامن رغبت بر فضیلت تزویج نیفشانند که غنی بخشنده و هاب بهمت خود آن را از خزاین نوال خود

ابواب توسع معاش بر روی احوال ایشان میگشاید و از شبستان خانهٔ فضل و احسان بهمتها دست و احتیاج ایشان

مدد و اعتنا میکند چه انعام عام او شامل آفاق و انفس است و احاطهٔ علم او بر کلیات و جزئیات بر هر حال معلوم و مخفی مشهود است

مرتبهٔ یازدهم و در سیس الحکام حضرت سید الانام صلی الله علیه و آله است که تزوجوا النساء فانهن یأتین بالمال یعنی که زن گیرید بدرستی که

زنان را نکاح کنید تا بر طبق این خبر است حدیث دیگر که از آن سرور صلی الله علیه و آله منقول است اتخذوا الاهل

فانه ارزق لکم و نیز فرموده که ما بنی بناء فی الاسلام احب الی الله تعالی من التزویج یعنی بنا نهاده نشده است در دین اسلام

هیچ قاعده و سنتی نزد خدای تعالی عزیزتر باشد از تزویج و هم از آنجناب صلی الله علیه و آله منقول است که من تزوج احرز نصف

دینه یعنی هر که تزویج کرد نصف دین خود را از شر وسواس شیطان و هوسهای نفسانی ایمن گردانید و از ظاهر این حدیث

سراسر ارشاد چنین ظاهر و مستفاد میگردد که صفت عفت نصف ایمان و در میزان اعتبار با سایر صفات حمیده برابر و یکسان باشد

و نیز حدیث نبوی است که اکثر اهل النار العزاب یعنی بیشتر اهل جهنم عذابانند بنا بر آنکه عزبان خود را از غلبهٔ شهوت

در معرض گناهان می اندازند و بدان سبب خود را مستحق عذاب خدا و عقوبت روز جزا میگردانند و در خبر است که از حضرت

امام جعفر صادق علیه السلام از والد بزرگوار خود نقل فرموده که دو رکعت نمازی که متزوج گذارد بهتر است از هفتاد رکعت

که عزب گذارد چه افضلیت نماز متزوج ظاهر است بنا بر آنکه اعظم ارکان باطن نماز خضوع و خشوع و حضور قلب است و آن

در متزوج بجهت حصول پیوند وجودی بیرکت تزویج از بسیاری اندیشهای نفسانی باز رسته و ابواب خلوت مراجع

باطن

باطن بهار آمده و شد بسیاری از تخیلات فاسده و رو بسته طبع سرکش را با شیوه خاکساری عادت داده و مستعد عبادت

و سکنت و روی توجه بر کردن نهاده است ظاهر است که کسی که متصف بصفت مذکوره باشد در ادب بندگی و طریق تذلل و

افکندگی بهتر و نیکوتر است از کسی که فکر و هوش او پیوسته در بیابان هوا و هوس سرگردان و صعود بخار شهوت همیشه دماغ

دل او را مشغول و پریشان داشته و نیز از جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی

یعنی نکاح و تزویج سنت و طریقهٔ منست پس هر که از طریقهٔ من رو گردان شد و رغبت نکند از من نیست منقولست که حضرت از شخصی که نام

او عکاف بود پرسید که زن داری گفت نه یا رسول الله فرمود که کنیز داری گفت نه پرسید تو انگری گفت آری آنحضرت فرمود که زن خواهی

کن که از جملهٔ برادران شیاطینی یعنی فرمود که تزویج کن و اگر نه از رهبانان بنی اسرائیل یکی خواهی بود که تزویج کن که از اشرار

برادران شیاطینی و هم آن سرور صلی الله علیه و آله خبر داده است که نکاح کنید تا بسیار شوید که من در روز قیامت به بسیاری

شما افتخار کنم بر امتهای دیگر اگر چه بسقطی باشد و نیز آن حضرت فرمود که از اعظم فواید نکاح و الطف ثمرات آن است که

خیر و صلاح تولید اولاد است که چون فرزندان نعمتهای جهان نیافته باشند و در دنیا چه مقصود دیده دل از هستی و نیستی

فواید دنیوی بر وجود ایشان مترتب میشود و منفعت اخروی از برکت ایشان بر مذکور والدین عاید میگردد عالم العارفین

الاولاد یا آدم صلی الله علیه و آله و سلم ما منقولست که خمسة فی قبورهم و ثوابهم یجری الی دیوانهم من غرس نخلا و من حفر بئرا

و من بنی مسجدا و من کتب مصحفا و من خلف ابنا صالحا یعنی پنج کسند که بعد از انقطاع رشتهٔ حیات و خلع ربقهٔ تعلقات

جسمانی ثواب ایشان در دیوان اعمال ایشان ثبت میگردد یکی آنکه نخلی نشاند و دیگر آنکه چاهی کند و دیگری آنکه مسجدی بنا کند

و دیگری آنکه مصحفی نویسد و دیگری آنکه پسر صالحی گذارد و آورده اند که حضرت عیسی علیه السلام بر قبری گذشت اهل آن قبر را دید که معذب

بعذاب بود آنحضرت حق تعالی را از ان عذاب خبر داد و فرمود که وقت باز گشت دیگر باره بدان قبر گذشت هیچ عذابی ندید حضرت با طبع فراوان

دید و از آن مقام مشاهده نمود از حق تعالی سؤال نمود که از اول عذاب بجهة آن میدیدم و بعد از آن نیافتم

وحی آمد که این بنده فرزندی داشت که چون بلوغ رسید او را بمکتب فرستادند آن طفل بر زبان آورد بسم الله الرحمن الرحیم تعلیم گرفت تا ما از آن بنده عذاب برداشتیم و عفو نمودیم

بیاد آورد که از آن بنده عذاب برداشته آنکه او را در زمین عذاب کنم و فرزند او نام مرا در روی زمین یاد کند

زمین یاد کند و آن برکت طاعت بندگی از بنده عفو کنم

ایجاد آنکه اگر در جای لطیفه و دماغ و فراغ بعبکده و العیش و تذکار جزئیات از آن هکذا به بهره و فایده بر بنده خود میدهد

خوشکوار سعادت که در عرض زهر خطر و ثواب این جهان نیز باشد و از حضرت سید کونین صلی الله علیه و آله مرویست

ان شهوة تزوجوا تلکم لا تکاثر بکم الامم غدا فی القیمة حتی السقط یجیء محبنطئا علی باب الجنة فیقول لا ادخل حتی یدخل ابوای

قبلی مضمون آنکه تزویج کنید تا بسبب توالد و تناسل بسیار شوید که من در فردای قیامت به بسیاری شما

مباهات خواهم نمود حتی طفلی که تمام خلقت نشده و از شکم مادر افتاده باشد خشمناک و آزرده بر در بهشت خواهد

آمد و پس او را خواهند که داخل بهشت نماید خواهد گفت که داخل نمیشوم تا پدر و مادرم پیش از من داخل نشوند

ودر سکون الفؤاد

مزید بیست که یکی از علامات صدیقیه پای نخست بر دامن تجرید پیچیده و یکند ... بعلاوه کی احوال عاقبت خود میشود هر چند پا
آن صدیق و دوستان شفیق از غرایبات شوق انگیز و ترجیح دار تریزی میشود ... دنیا باقبول تا امل آرام نمیگیرد و
فقد در بستان سرای حب ... وقف ... بتماشای عالم الخواب کشوده ... محیا ... خود گفت از برای عزیزی
خواستگاری بکنید سبب آن ... آن را از ... سؤال نمود گفت در خواب دیدم که قیامت قایم شده
و خلایق را در موقف حساب ... داشته ... تشنگی ... جمعی پیدا دیدم با کوزهای زرین و اباریق سیمین در میان
آن جمع در آمده بعضی از ایشان را آب میدادند و بعضی ... مستسقی ... دست ... نهادند من دست بجانب
یکی از ایشان دراز کردم و گفتم مرا نیز آبی ده ... ساخته ... جواب ... پدران خود ... یک جرعه آب نمیدهیم
پرسیدم که شما چکسانید گفتند ما اطفال مسلمانانیم که پیش ... فوت خود ... ساختیم سوی فراق آن در حسرت
در دل ایشان ... غرض آنکه ... بر آن ... باید ... آن عطیه ... بعد
معیشت ... روز ... وسیله ... کرامت آلهی ... باشد و انبیا
و ... ازین قبیل ... موعظه ... و ... النجوم ... طاهرین علیهم السلام ... هدایت
مطالع ... چنانکه ... الله تعالی ... قلم ...
شد انشاء الله تعالی الرجو التوفیق و الکرام **مجلس ... در شهوات اکل و شرب و صفت بسیار خوردن و مفاسد افراط**
و خوشگواری ... بیان شما ... و ... احوال ...
جلت عظمته و ... موجود ... احتیاج ... حیات ... ستون ...
بر پای کرده است ... جسم و جان ... طبایع اربعه ...
تحصیل قوت و ... ضرورت ... و ...
و عقل ... و ... و ... کیفیت آن
که عبارت از خوردن ... احتراز ... الادم خواهد بود
و بیان ... **فصل اول در ...** نفس ... شکم ... و صورت
... شکم ... طبیعت ... آب ...
الوان نعمتهای ... **خوردن** ... چراغ ... فانوس ... چنانکه ...
و زیادتی ... حیات آدمی ... افراط و تفریط اکل و شرب ... قوام
قوی و حواس ... آید ... قلم ...
تقف ... گشته ... پادشاه ... بدن ...
شاعر ... خوردن ... پیش :: ... :: ... :: ...
تا ... :: ... قال الله تبارک و تعالی فی سورة ... اصدق الصادقین ...

إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ گویند جمعی از ... عرب ... در ایام احرام از خوردن حیوانی خود ... و ... تعظیم ...
عبادتی ... شد ... و ... شعار خود ساختند حق سبحانه و تعالی این آیه را
از آن باز داشت و بعضی گفته اند که ... چون ... خطاب ... است ... بر ... مفهوم ...
بر مشیت ... که ... و بیاشامید و لیکن در آن اسراف ... حق تعالی ... اسراف کنندگان را دوست نمیدارد ...
دوست نمیدارد ... اکل و شرب ... طعام و شراب حاصل ... آن ... این
از حد تجاوز کند اسراف باشد **آورده اند** که ... رشید ... طبیبی بود ... بختیشوع میگفت
او با علی بن حسین ... از ... بحث ... بختیشوع گفت در
کتاب شما ... از علم طب ... حال آنکه ... العلم علمان علم الابدان و علم الادیان یعنی علم ...
علوم است و ... علی بن حسین در جواب گفت حق سبحانه و تعالی
جمیع طب را در ... از قرآن جمع نموده است گفت ... گفت اینکه فرموده کُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا
تُسْرِفُوا ... گفت از پیغمبر شما ... در علم طب ... گفت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله تمام طب را ...
عبارت جمع کرده فرموده است الْمَعِدَةُ بَيْتُ الدَّاءِ وَالْحِمْيَةُ رَأْسُ كُلِّ دَوَاءٍ وَأَعْطِ كُلَّ بَدَنٍ مَا عَوَّدْتَهُ یعنی
معده خانه درد ... و پرهیز فرمودن از امتلا طعام و شراب یا از غذاهای غلیظ ...
سر همه دواهاست و ... بهر ... بدن داده باشی ... از غذاهای ... اسباب انحراف
گفت کتاب شما ... از برای جالینوس ... **حدیث** ... نموده در ...
... چنانکه شعر
حیات ... اکل و شرب انطفای ... چراغ حیات دل ... عبارت ... ایمانست ...
... در وقت امتلا ... عبودیت ... احوال
خویشتن ... مجاهده ... نفس ... غافل ... از کثرت اکل و شرب سپاه خواب غفلت
و لشکر میل و شهوت قوت گرفته ... استیلا ... آگاهی ...
جمعیت علم و عمل ... دل ... خاک کدورت بر سر ... افشانده
جنود آثار ایمان ... باطن ... حضرت سید الانبیا محمد مصطفی صلی الله علیه
و آله فرموده اند لَا تُمِيتُوا الْقَلْبَ بِكَثْرَةِ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ فَإِنَّ الْقَلْبَ يَمُوتُ كَالزَّرْعِ إِذَا كَثُرَ
عَلَيْهِ الْمَاءُ حاصل معنی آنکه ... دلهای خود را به بسیاری طعام و شراب چنانکه کشت ...
آب ضایع و ... میشود دل ... از بسیاری طعام و شراب میمیرد ... بوستان حیات
از ... معده ... **و نیز** از آن جناب صلی الله علیه و آله منقول است حدیثی که
حاصل معنی آن اینست که هر که کم خورد ... دلش روشن ... باشد و هر که بسیار

خورش بدرد شکم و قسوت قلب مبتلا شود **دوازدهم** موعظتی که حضرت لقمان به پسر خود فرموده و از جمله نصایح که بگوش [illegible] گوش
هوش شنیدنی است فرموده است اینست که یا بنی اذا امتلأت المعدة نامت الفکرة وخرست الحکمة وقعدت الاعضاء عن العبادة
یعنی چون معده پر شود فکر و هوش بخواب رود و زبان حکمت گنگ شود و اعضا و جوارح از اقامت وظایف بندگی باز ماند
[illegible] [illegible] خوف و تقوی حضرت یحیی بن زکریا علی نبینا و علیه السلام را راهزن طریق دین ابلیس لعین و شقی شقاق
ملاقات افتاد او را دید [illegible] بسیاری [illegible] شیطان گفت [illegible] خوردن آنکه شهوت و عبادت [illegible] بسیاری اکل
و شرب [illegible] بسیار که ضعیف [illegible] حضرت یحیی علیه السلام از ابلیس پرسید که کدام ساعت توری [illegible]
بیشتر [illegible] و [illegible] حضرت یحیی فرمود [illegible] امر نعمت [illegible]
با ابلیس گفت آن حضرت [illegible] ابلیس گفت آری شبی از شبها طعام [illegible] آورده بودند تو بر [illegible] اشتهای آن
طعام آوردم تا بیش از عادت خوردی و از ورد و عبادت [illegible] یحیی فرمود که هرگز بعد از این سیر طعام خورد ابلیس گفت
بعد از این [illegible] نصیحت نخواهم کرد [illegible] مضمون این حکایت [illegible] ان الشیطان لیجری من ابن آدم مجری
الدم فضیقوا مجاریه بالجوع والعطش یعنی شیطان [illegible] در بشره آدمی [illegible] راه نفوذ
او را [illegible] شیطان [illegible] و هر که [illegible] خواهد [illegible] خاطر
[illegible] ایمان [illegible] وسوسه [illegible] ذکر [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] الله تعالی [illegible] بشر
[illegible] الا [illegible] دشمن [illegible] بسیار خوابد و بسیار خورد [illegible]
و از ذلک [illegible] حضرت عیسی روح الله علی نبینا و علیه السلام [illegible] خطاب [illegible] بنی
اسرائیل لا تکثروا الاکل فانه من اکثر الاکل اکثر النوم ومن اکثر النوم اقل الصلوة کتب من الغافلین یعنی از بسیار خوردن احتراز کنید
که هر که بسیار خورد بسیار خوابد [illegible] نماز کم کند [illegible] غافلین ثبت میکردد **و از** جناب رسالت پناه صلی الله
علیه و آله [illegible] مؤمن و منافق [illegible] منافق [illegible] حضرت [illegible] زبان [illegible]
[illegible] ان المؤمن همته فی الصلوة والصیام والعبادة والمنافق همته فی الطعام والشراب
کالبهیمة [illegible] مؤمن [illegible] منافق [illegible] طعام و شراب [illegible]
و نیز فرموده که المؤمن یاکل فی معاء واحد والمنافق یاکل فی سبعة امعاء یعنی مؤمن [illegible] منافق
[illegible] عبارت [illegible] مؤمن کم خوار و منافق پرخوار [illegible] **شهوت** [illegible] اهل
نفاق و عصیان معاویة بن ابوسفیان [illegible] اکل و شکم [illegible]
حکیم سنائی [illegible] معاویه [illegible] دل باز [illegible]
کالذی [illegible] روزی حضرت امام حسن علیه السلام [illegible] طعام [illegible]
[illegible] معاویه [illegible] الله

[illegible]

جدا [illegible] آن [illegible] حضرت [illegible] **نقل است** که خواجه عالم صلی الله علیه و آله و سلم
[illegible] بسیار خورد [illegible] باشد **کویند** [illegible] ابوحنیفه [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] حضرت او [illegible]
[illegible] ان اکثر الناس شبعا فی الدنیا اکثرهم جوعا فی الآخرة یعنی هر که از شما در دنیا سیرتر بود در آخرت گرسنه‌تر
خواهد بود **دیکر** از آن جناب صلی الله علیه و آله منقول است [illegible]
[illegible] باشد [illegible] بهشت [illegible]
آدمی [illegible] شکم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **حکیم سنائی** [illegible]
آدم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **کویند** [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین علیه الصلوات والسلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **از مسلم بخاری** حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام منقول است [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
معراج حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله [illegible] اهل دنیا [illegible] اهل آخرت و
دوست [illegible] اهل دنیا [illegible] الله تعالی [illegible] اهل دنیا [illegible] اهل دنیا

کواست که بسیار نخورد و بسیار نخوابد و بسیار نخندد و گفته‌اند هر که همت بیک چون شکم مصروف نماید بهمان ارزد که از شکم برآید

آید **جامی** ای بی‌خبر از طلب شکم هیچ تا کی ⁂ جان کلو کشته ز طلب تا کی ⁂ طلب توان هرچه تصور کنی ⁂ نیست جز آنکه شکم پر کنی ⁂ چون

خرکناس نفس خوشی بخوری که رفتی بنجاست کشی ⁂ با من از بی‌خبری باشی درشت ⁂ تو بشکم میکشی و او برپشت **فصل دویم در مذمت**

حرام خوردن و منع فرمودن نفس شوم آبرو و منع از حرام ایمان بحرف حقیقی خلاق داور و رزاق [illegible]

و عظم شانه [illegible] الکتب الفر [illegible] در [illegible] مطبخ کن فکان چنانچه باید مهیا نموده و قسام ارزاق

عباد حصه هر یک از بار بار فکان مهمانسرای ایجاد را در سفره انعام عام تقدیری که شاید جدا [illegible]

است نجم وجود هر موجودی که همان مثبت ربانی در زمین حیات کشته مستوفی [illegible] و

طبقه اش بخط سبز بر ورق کشته نازی نوشته و نهال هستی هر جهانی که در ریاض امکان کرده

نشو و نما بر افراخته مراد عنایت سحاب آب روزی بلاریبی از جویبار مجاری ایام [illegible]

دریا تش روان ساخته و در دستگاه روزی حلال نرخیان تنگ فضا است که بجهة توسعه معاش

دامن همت بلوث حرام باید آلوده و بهر حرص نفس شوم بدکنش نرا [illegible] ضروری است که در تحصیل

شهواتش طریق مخالفت حق تعلیم کند و سعی باید نمود سوختگان آتش تقوی [illegible] بکباب جگر ساخته

[illegible] کباب [illegible] مطبخ رضا بنان سوخته داغ [illegible] و شیر [illegible]

[illegible] تعالی [illegible] سفره قناعت [illegible] شان [illegible]

کار مطبخ قضا بنهمت تسلیم رضا آموخته‌اند در یوزه لقمات ناز و نعیم [illegible]

شود [illegible] قناعت کرده‌اند [illegible] بمائده شهر نان [illegible]

همت بالوان اطعمه‌های حرام دنیا [illegible] **و از رساله اتقیا** حضرت علی مرتضی علیه السلام ما ثور است حدیثی که حاصل مضمونش

اینست که [illegible] قسمت [illegible] وقت حلول مصیبت [illegible] صعوبت آن طریق [illegible]

مساوات [illegible] و نیکو [illegible] آنست که چون [illegible]

نفس [illegible] انا لله [illegible] بر حکم [illegible]

قسم است یکی آنکه در وقت مصیبت حق تعالی [illegible] رضا بقضای او دهد و افضل از من آنست که چون معصیتی

آید و نفس خود کام [illegible] حرام [illegible] بجناب [illegible] عظمت و سطوت پادشاهی او را بخاطر آورد [illegible] آن

معصیت نماید و نشنیدن حلال و حرام حضرت سید الانام صلی الله علیه و آله منقولست که لا یدخل الجنة من نبت لحمه

من سحت [illegible] یعنی داخل بهشت نمیشود کسی که گوشت او از لقمه حرام روئیده باشد جهنم باو سزاوار است

کسی [illegible] معاذ بن جبل از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله [illegible]

فوجا [illegible] در جهنم [illegible] من [illegible] حشر

کنند و ایشان از صوت [illegible] بعضی [illegible] باشند و بعضی [illegible] و بعضی نکونسار

کرایشان ابروی

کرایشان ابرو [illegible] و بعضی نابینایان و بعضی کران و گنگان بعضی [illegible] بعضی این

دارجهای آتشین [illegible] و بعضی [illegible] باشد [illegible] بعضی [illegible] باشند [illegible]

ایشان [illegible] باشند [illegible] ایشان [illegible] باشند و بعضی [illegible]

[illegible] باشند [illegible] حضرت [illegible] باشند و بعضی [illegible]

حرام خورده باشند **و هم** [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]

ایشان [illegible] باشند [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] حضرت [illegible] ایشان [illegible] باشند [illegible]

از اوقات [illegible] حرام [illegible]

[illegible]

[illegible] حرام از

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

حرام و ملبسه حرام فکیف [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] **و هم** [illegible]

[illegible] علیه و آله [illegible] **و در وحی الهام** [illegible]

صلی الله علیه و آله [illegible] و لا [illegible] الحرام [illegible]

[illegible] **آورده‌اند** [illegible] داود علیه السلام [illegible]

بیان [illegible]

[illegible]

[illegible] **گویند** [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] یا رسول الله [illegible] اهل ایمان

[illegible]

نان خود افکند که از کجا است [illegible] و در وجه معیشت خود اندیشه کنند که مبادا بلوث حرام

[illegible] و الماس شبهه در [illegible] باشد و مرویست که فرستاد حضرت باری صلی الله علیه و آله

بابی ذر غفاری رحمه الله فرمود [illegible] که [illegible] داخل نشود

تا وقتی که با نفس خود محاسبه نماید و محاسبه کار ایشان [illegible] و اهتمام در و بیشتر باشد [illegible]

که شریک الشیطان [illegible] میکند پس معلوم کند که طعام و شراب و پوشش او از کجاست از حلال یا از حرام [illegible] بآنچه روا نمی
کند و بر حقیقت و در صحت آن اندیشه نماید و چون حرمت آن معلوم شود دامن [illegible] دنیا الا [illegible] در دیگر خبر حضرت امام زین العابدین
و محمد الساجدین علی ابن الحسین علیهما السلام [illegible] از اصحاب خود نوشته [illegible] ان لا تجعل وعاء الحرام و لا
[illegible] الشبع [illegible] شکم [illegible] حرام [illegible] تمام [illegible]
آنحضرت [illegible] رسالت رسول صلی الله علیه و آله در شب معراج [illegible] خطاب [illegible]
صادق [illegible] [illegible] راس الدین [illegible] الورع
الورع یقرب العبد الی الله تعالی حاصل معنی [illegible] ورع [illegible]
و بیان [illegible] اقرب [illegible]
[illegible]
[illegible] یا احمد ان الورع زین للمؤمنین و عماد الدین ان الورع مثله مثل سفینة [illegible] الآخرة حاصل معنی [illegible] ورع
[illegible]
[illegible] از [illegible] هلاک نجات نیابد [illegible]
[illegible]
[illegible] و دیگر [illegible] العبادة عشرة اجزاء تسعة منها طلب الحلال [illegible]
[illegible] منصوص [illegible] عبادت [illegible] طلب [illegible] حلال [illegible] طعام و شراب
[illegible] شیطان [illegible] جهنم [illegible]
[illegible] حضرت ابی جعفر محمد باقر علیه السلام [illegible]
[illegible] آنحضرت
[illegible] شکم و فرج [illegible] در [illegible] عالم صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] شهوات دنیا [illegible]
[illegible] در [illegible] حضرت امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]
لقمة حلال احب الی الله من الف رکعة [illegible]
[illegible]
[illegible] قناعت [illegible]
[illegible] شکم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حکایت [illegible] طعام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] حرام [illegible]
[illegible]
[illegible] آه [illegible]
[illegible] ذرهم یاکلوا و یتمتعوا و یلههم الامل فسوف
یعلمون [illegible]
[illegible]
و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون انما یؤخرهم لیوم تشخص فیه الابصار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] طعام [illegible]
[illegible]
[illegible] یا ابن آدم [illegible]
[illegible]
[illegible] یا ابن آدم [illegible]
[illegible] اللهم ارزقنی من الحلال و جنبنی من الحرام [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible] گوید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ساحت قدس جفای شاکرات مهیا کرده قال الله تعالی فی سورة المرسلات إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ وَفَوَاكِهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ
كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ حاصل معنی آنکه این آیه سرا بهدایت بقبول مقتضیه اینکه بعد رسیدن که متقیان و پرهیزکاران
در سایهای بهشت باشند و در کنار چشمهای آب روان و در میان میوهای آنچه میل کنند و خواهند در حالتی که خدای بهشت
خطاب بایشان کند که بگوید بخورید و بیاشامید خوردنی و آشامیدنی گوارنده بجزای عملهای صالح که در دنیا میکردید
و میوهای بهشت لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ دیده انتظار را بر راه آن و بشارت [illegible] وسعت وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا
كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ آتش اشتیاق [illegible] طریق آرزومندی میسازد مطلبا آبی چون جهان [illegible] بدر شربت
[illegible] از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام منقولست روایتی که حاصل مضمون شریف اینست که حق سبحانه
وتعالی روز قیامت [illegible] بنظر لطف [illegible] ایشان [illegible] میکند و میگوید قسم بعزت و جلال من [illegible]
دنیا [illegible] شما نه از جهت [illegible] بود که شما در نزد من خوار [illegible] آنچه خواهید [illegible] شما
پس هر که در دار دنیا [illegible] احسان کرده باشد [illegible] آن امروز دست [illegible] دامن [illegible]
[illegible] دنیا [illegible] وقت [illegible] زبان [illegible] بر روشنی [illegible] الذین [illegible]
[illegible] سوار [illegible] کنون [illegible]
[illegible] آفرینش دنیا [illegible]
با اهل دنیا [illegible] و در کافی از سعد بن حسین بن کثیر مرویست که حضرت ابی عبد الله علیه السلام [illegible] گفت که أَمَا تَدْخُلُ السُّوقَ أَمَا تَرَى
الْفَاكِهَةَ تُبَاعُ وَالشَّيْءَ مِمَّا تَشْتَهِيهِ حاصل معنی آنکه آیا داخل بازار نمیشوی و نمی بینی که میوه میفروشند و چیزها آنچه آرزو میکنی
[illegible] گفتم بلی پس فرمود که ان لک بکل ما تراه فلا تقدر علی شرائه حسنة یعنی [illegible]
[illegible] یکی حسنه [illegible]
[illegible] و از آن [illegible] دنیا
[illegible] داشت [illegible] از نعیم [illegible] کرده و [illegible]
[illegible]
و اولیا [illegible]
و در بعضی از اخبار آمده است که حضرت عیسی علیه السلام فرموده اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي غُدْوَةً رَغِيفًا مِنْ شَعِيرٍ وَعَشِيَّةً رَغِيفًا مِنْ شَعِيرٍ وَلَا تَرْزُقْنِي
فَوْقَ ذَلِكَ فَأَطْغَى حاصل معنی آنکه ای خداوند [illegible] روزی کن [illegible] جوین و [illegible] جوین و [illegible]
روزی [illegible] طغیان و [illegible] و در [illegible] صاحب [illegible] دین و دنیا [illegible] خاتم الانبیا
صلی الله علیه وآله [illegible] چندان [illegible] از دنیا رحلت نمود و بعضی از ازواج آنحضرت
حکایت نموده [illegible] صلی الله علیه وآله وسلم از وقت بعثت تا هنگام رحلت نان که از جو
پخته باشند تناول نفرموده [illegible] سیر شوند تا از دنیا رحلت نمودند گویند هرگاه [illegible] خورش نزد آنحضرت
جمع شدی آنرا یکی تناول کردی و آن دیگر را تصدق نمودی و از [illegible] روایتی نقل کرده الا که ملخص معنی

این است که بخدمت سالار سالکان طریق حضرت علی مرتضی علیه السلام رفتم طبقی از پوست خرما بود
چند قرص جوین که سبوس جو بر روی آن ظاهر بود در پیش آن حضرت نهاده بود و آن حضرت قرصها را
بر زانوی مبارک گذاشته و میشکست و با نمک مرشت تناول میفرمود و دیرا گذاشتند بود
او را گفتم چرا آرد آن نان را جهت امیر المؤمنین نبیخته آنحضرت خشم کرده فرمود که من او را ما مور
باین ساختم گفتم چرا یا امیر المؤمنین فرمود نفس را از ترخ [illegible] داشت و مؤمنان
چون مرا بدین صفت ببیند طریق افضل سلوک داشته همت را به اتصاف این صفت خواهند داشت
و عبد الله بن رافع گوید بخدمت آنحضرت رفتم انبانی نزد او بود که سر او را مهر کرده بودند پس سر او
را گشوده در آن نان خشک بود که خورد کرده بودند پس کفی از آن تناول کرد و من نیز مشارکت کردم
آنگاه سر او را مهر کرده بخادم سپرد گفتم یا امیر المؤمنین سبب مهر کردن چیست فرمود میترسم
که حسن و حسین از شفقتی که بمن دارند روغن زیت بآن ممزوج کردانند و من اول بخورم و
نفس من سرکشی کند مشهور است که در بعضی از دعوات خود میفرموده اند که اللَّهُمَّ تَوَفَّنِي فَقِيرًا
وَلَا تَوَفَّنِي غَنِيًّا وَاحْشُرْنِي فِي زُمْرَةِ الْمَسَاكِينِ یعنی خداوندا مرا فقیر بمیران نه غنی و مرا در زمره
مساکین محشور گردان و نیز در بعضی از خطب خود فرموده است که كَيْفَ أَشْبَعُ وَحَوْلِي بُطُونٌ
غَرْثَى وَكَيْفَ أَرْضَى بِأَنْ أُسَمَّى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَلَا أُشَارِكَهُمْ فِي خُشُونَةِ الْعَيْشِ وَشِدَّةِ
الْفَقْرِ وَالْبَلْوَى خلاصه معنی آنکه چگونه سیر خورم که در حوالی من جا بجا شکمهای
ایشان گرسنه باشد و چون باین راضی شوم که نام من امیر مؤمنان باشد و در تنگی معیشت ایشان شریک نباشم
و در خبر است که روزی یکی از مخالفان طبقی از حلوا بر سم هدیه بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آورد و آنحضرت انگشت
مبارک در آن فرو برده بیرون آورد و در آن نگریسته فرمود که رنگ و بوی خوش و نیکوست [illegible] که حلوا و [illegible] طعم خوش
مونست پس انگشت مبارک از آن پاک کرده فرمود این از پیش من بردارید گفتند یا امیر المؤمنین حلوا بر شما حرام
است فرمود نه و لیکن روا نیست که در حوالی من جمعی باشند که از گرسنگی و فقر و فاقه باشند و من شکم خود را از حلوا آکنده سازم
پس فرمود أَبِيتُ مِبْطَانًا وَحَوْلِي بُطُونٌ غَرْثَى وَأَكْبَادٌ حَرَّى یعنی آیا شب بروز آورم با شکم پر حال آنکه در گرد من باشند شکمهای
گرسنه و جگرهای تشنه باشند آنگاه فرمود که من سیر خوابم پس مانند کسی باشم که شاعر در حق وی گفته شعر وَحَسْبُكَ
دَاءً أَنْ تَبِيتَ بِبِطْنَةٍ وَحَوْلَكَ أَكْبَادٌ تَحِنُّ إِلَى الْقِدِّ یعنی همین درد ترا بس است که شب بخوابی و در حوالی تو جگرها باشند که از غایت گرسنگی
[illegible] آرزوی پوستی داشته باشند که در آن بجوشانند و در بعضی از کتب آثار معجزات سید الابرار صلی الله علیه وآله بنظر رسیده
که اعرابی از قبیله بنی سلیم در بیابان سوسماری میدید و در آستین داشت که باشیوه از تکوین دین حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه وآله ملاقات کرده چون هنوز شرف اسلام در نیافته بود و بر توفیق رشید هدایت بر ظلمت کده دلش نتافته بود زبان
[illegible] گشوده گفت یا محمد [illegible] آن ساحری که تا آسمان سبز [illegible] سایه را فکنده و زمین غبرا بر پشت نشسته صاحب [illegible]

دروغ کو تو از تو نه بیدم الکلبی [illegible] از من نمیکردم که قوم من مرا بجز [illegible] نام کنند با این شمشیر [illegible] اعرابی را بساختم
و در میان اهل عالم الوای بر سر کسی بر افراشتم بعضی از حضار مجلس از جا جستند که او را بکشند و بریزند آنحضرت ایشان را
منع فرمود [illegible] که حلیم و بردبار [illegible] نزدیک بجلد [illegible] بیشه و جواب آنکه [illegible]
با این همه [illegible] فرمود که ای برادر [illegible] سلیم [illegible] چنین نمیکنند [illegible] آمد [illegible] و بجنبانید و [illegible]
بدرستی [illegible] اعرابی [illegible] مرا بحق [illegible] پیغمبری فرستاده که مرا [illegible] و از آتش [illegible]
مبین [illegible] اعرابی [illegible] بحق [illegible] فرستاده که [illegible] آسمان [illegible] صادق [illegible] سلمان [illegible] آتش
ملامت [illegible] اعرابی در خشم شده گفت بحق لات و عزی که ایمان نیاورم تا این سوسمار [illegible] ایمان آورد [illegible] آستین افشانده
سوسمار از آستین اندا[خت] سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم بسوسمار خطاب کرد و فرمود ای سوسمار [illegible] کیستم
بسته زبان [illegible] شهادت گشت و بزبان فصیح گفت تو محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف
آنحضرت فرمود که ای سوسمار [illegible] کفت آنکه [illegible] آفتاب [illegible] و نبات از [illegible] صورت آدم آفرید و
ابراهیم را خلیل خود گفت و ترا [illegible] خود اعرابی چون آن معجزه را دید و آن شهادت ظاهر بگوش هوش خود شنید گفت
واعجباه سوسماری که در [illegible] کرده ام و در آستین نهادم [illegible] و نه عقلی [illegible] یا محمد [illegible] سخن
میگوید [illegible] اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله گفته القصه آفتاب
عالمتاب [illegible] خاور [illegible] کشت [illegible] اعرابی [illegible] زبان از سوسمار
[illegible] خواب غفلت بیدار گشت [illegible] صاحب [illegible] بن حنیفه و [illegible] صلی الله علیه و آله و اصحابه
فرمود تا سوره [illegible] آموختند [illegible] بر اعرابی گفت [illegible] فرستاده که [illegible]
هزار درهم [illegible] ایشان کسی [illegible] آنجناب [illegible] فرمود که کیست که [illegible] اعرابی [illegible]
ضامن شوم [illegible] عبد الرحمن بن عوف گفت [illegible] ناقه [illegible] دارم [illegible] سرخ موی
[illegible] فرمود که [illegible] ناقه [illegible] عبد الرحمن
ناقه [illegible] از یاقوت سرخ و [illegible] سبز [illegible]
[illegible] اعرابی [illegible] تاج [illegible] که
[illegible] تاج [illegible] علی مرتضی علیه السلام [illegible]
خیر البشر صلی الله علیه و آله [illegible] اعرابی [illegible] سلمان فارسی رحمة الله
علیه [illegible] فاطمه [illegible] خیر النساء فاطمه زهرا علیها السلام [illegible] گفت
سلمان فرمود [illegible] سلمان [illegible] اعرابی [illegible] فاطمه علیها السلام [illegible]
یا سلمان [illegible] محمد [illegible] حسن و حسین [illegible]
[illegible] ای سلمان [illegible] یهودی [illegible] فاطمه [illegible]

میکرید بسا

میکرید بساعی خرما و ساعی جو بقرض بمن ده سلمان چنانکه مامور شده بود پیراهن را نزد شمعون یهودی برد و آن
پیغام رسانید شمعون پیراهن را گرفت و در دست میگردانید و میگریست و میگفت ای سلمان [illegible] در
اینست [illegible] رفت [illegible] که حضرت موسی علیه السلام [illegible] خبر داده
است اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله [illegible] پاک شده و برکت آن
پیراهن [illegible] اسلام [illegible] خرما و ساعی جو تسلیم کرد و نزد حضرت خیر النساء آورد
و از زلال سرچشمه رسالت [illegible] علیهم السلام [illegible] دست مبارک خود آرد کرده و
نزد سلمان آورده سلمان گفت یا فاطمه [illegible] حسن و حسین علیهما السلام [illegible] سلمان [illegible]
[illegible] سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] حضرت که این
[illegible] خیر النساء [illegible] طعام [illegible] فاطمه علیها السلام
آمد [illegible] سید [illegible] گفت [illegible]
که طعام [illegible] حسنین [illegible] آنحضرت [illegible]
دست [illegible] خیر النساء [illegible] حضرت امیر المؤمنین [illegible]
حایل [illegible] دست [illegible]
آمد [illegible] عالم صلی الله علیه و آله [illegible] اهل بیت [illegible]
[illegible] حضرت خیر النساء [illegible]
و دست [illegible] محمد [illegible] حسن و حسین [illegible]
[illegible] ابن عباس گفت [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام [illegible] فاطمه [illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] مریم بنت عمران [illegible] زکریا [illegible]
محراب [illegible]
او را [illegible] اعرابی [illegible] بقبیله بنی سلیم رفت [illegible]
[illegible] اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله [illegible]
[illegible] سلیم [illegible] محمد [illegible]
خدایان و محمد [illegible]
[illegible] حکایت [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] سالک [illegible] بطریق [illegible]

و تمام مذکور است که سلیمان ... نبی الله ... هر که ... در پیش خود ... [illegible]

[illegible] ... سلیمان ... [illegible]

[illegible] ... تحصیل آن ... فارغ شد ... محمد ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... مقصود اصلی ... [illegible]

[illegible] ... بحکم قضا از ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... شیخ ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... سخن ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... الحمد لله رب العالمین ... یا ارحم الراحمین

مجلس ... در رنگینی لباس ... و رنگینی لباس و رنگ آن

[illegible] ... رنگینی لباس ... [illegible]

[illegible] ... لباس ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... لباس ... پوشیده ... [illegible]

[illegible] ... لباس التقوی ذلک خیر ... لباس التقوی ... [illegible]

[illegible] ... لباس تقوی است ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... ان اکرمکم عند الله اتقاکم ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... حکیم ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... خاتم الانبیاء ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... امیر المؤمنین علی ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... حکیم سنائی ... [illegible]

[illegible] ... علیه السلام ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آن فریفته شود و دامن قبای پای او [illegible] گرفت که حضرت رسالت پناه [illegible] در شریعت محمدی صلی الله علیه و آله [illegible]

است بر چند قسم است یکی لباس حریر و باف [illegible] بعضی [illegible] لباس حضرت سید الانام صلی الله علیه و آله [illegible]

کفر بوده اند و حدیث اتکلمان علی رجال امتی یعنی پوشیدن طلا و حریر بر مردان امت من حرام است و در کافی از حضرت امام

جعفر صادق علیه السلام ماثور است که لا یلبس الرجل الحریر و الدیباج الا فی الحرب حاصل معنی آنکه مرد حریر و دیبا نپوشد مگر

در جنگ و نهی از آنحضرت علیه السلام مرویست که خدای تعالی [illegible] زینت زنان کرده است پس حرام ساخته است

بر مردان پوشیدن انواع حریر که زینت زنان است و در کتاب اکمال الدین و تمام النعمة مذکور است که [illegible] علی

مرتضی علیه الصلوة و السلام در خطبه فرمود سلونی ایها الناس قبل ان تفقدونی [illegible] صعصعة بن صوحان [illegible]

صعصعة بن صوحان برخواست و پرسید وقت خروج دجال [illegible] کمال [illegible] و آنحضرت [illegible] علامات آن وقت

بیان فرمود [illegible] خروج دجال [illegible] علامات [illegible]

[illegible] و [illegible] بلند گردد و [illegible] کار بدست [illegible]

[illegible] و [illegible] زنان در کار [illegible] و [illegible] کرده [illegible]

و [illegible] شوند و [illegible] فاسق باشند و [illegible] ظاهر شود و فسق

و فجور [illegible] و [illegible] و طغیان [illegible]

[illegible] مساجد را [illegible] و [illegible] و [illegible] کلام [illegible]

مجید را [illegible] و [illegible] خروج دجال [illegible] تشبه النساء بالرجال و الرجال بالنساء یعنی زنان

خود را شبیه به مردان [illegible] و [illegible] جابر بن یزید جعفی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که حضرت

رسول الله صلی الله علیه و آله لعن کرده است مردانی را که تشبه به زنان کنند و زنانی را که تشبه به مردان نمایند [illegible]

که پوشیدن حریر و طلا بحکم شریعت غرا مخصوص زنان کرده و قسمی [illegible] و تشبه به زنان بحکم سیاق حدیث

[illegible] حدیث [illegible] حضرت نبوی [illegible]

که در احادیث مذکوره بنظر تامل [illegible] و پوشیدن لباس زنان [illegible]

[illegible] نفس [illegible] خود [illegible]

[illegible] و [illegible] و اطوار [illegible] نظر [illegible] و [illegible]

و در [illegible] مردان [illegible] پوشیدن حریر و طلا [illegible] حضرت

شارع [illegible] و [illegible] زنان [illegible]

ایشان [illegible] و [illegible] در این باب وارد گردیده است از جمله در کتاب

من لا یحضره الفقیه از حضرت صادق صلی الله علیه [illegible] حضرت امیر المؤمنین

علیه السلام [illegible] دوست میدارم برای تو آنچه برای خود دوست میدارم و مکروه میدارم

برای تو آنچه برای خود

برای تو آنچه برای خود مکروه میدارم پس [illegible] مگر [illegible] زینت تو خواهد بود [illegible]

[illegible] که [illegible] شیطان است [illegible] و [illegible]

[illegible] شیطان است [illegible] خدای تعالی [illegible]

[illegible] برپشت و لباس [illegible] آتش است [illegible]

[illegible] قباهای [illegible] آتشین [illegible]

عذاب آخرت [illegible] باللباس [illegible]

[illegible] ان المتقین فی جنات و عیون [illegible]

[illegible] یلبسون من سندس و استبرق متقابلین [illegible] زینت

[illegible] صلی الله علیه و آله منقول است که لو ان ثوبا من ثیاب اهل الجنة القی الی اهل الدنیا

لم یحتمله ابصارهم لماتوا من شهوة النظر الیه حاصل مضمون آنکه اگر جامه از جامه های بهشت به اهل دنیا افکنند

چشمهای ایشان تاب دیدن [illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] آستین هم

[illegible]

تن [illegible] لباس [illegible] پوشیدها [illegible]

[illegible] دنیا [illegible]

[illegible] لذت پوشیدن

[illegible] و [illegible] لباس [illegible] خدا و رسول [illegible]

[illegible] و [illegible] نظر خلق

[illegible] خداتعالی [illegible] او را [illegible]

دیگران [illegible] و [illegible]

[illegible] که [illegible] لباس [illegible]

[illegible] ریسمان [illegible]

[illegible] درویشان [illegible] ایشان

[illegible] حضرت مصطفی و مرتضی علیهما الصلوة و السلام

[illegible] التموات [illegible] درویشی [illegible]

[illegible] لباس [illegible]

[illegible] شیخ صدوق رحمة الله علیه در کتاب [illegible]

٤٩

نجد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله آمد و دوازده درهم آورد و جامه آنحضرت کهنه شده بود امیر المؤمنین علیه
السلام فرمود که یا علی این درهم‌ها را بگیر و ببازار برو و جامه برای من ابتیاع کن که بپوشم آن جناب فرمود که ببازار رفتم و پیراهنی
بدوازده درهم خریدم و نزد حضرت پیغمبر آوردم گفت یا علی غیر این نزد من خوشتر است آیا صاحبش راضی میشود که فسخ بیع
کند گفتم نمیدانم لیکن بیرون شدم نزد صاحبش آمدم و گفتم که رسول الله این پیراهن را نپسندیده فسخ بیع کن پس درهم‌ها را
بمن داد و نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله آوردم آنحضرت همراه من ببازار آمد که پیراهنی بخرد جاریه دید که در کناری
نشسته و میگریست از او احوال پرسید گفت یا رسول الله اهل من چهار درهم بمن داده بودند که برای ایشان چیزی بخرم گم شد
جرأت نمیکنم که بسوی ایشان بازگردم حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله چهار درهم بوی داد و فرمود که بسوی اهلت بازگرد آنحضرت
دیگرباره ببازار رفت و پیراهنی بچهار درهم خرید و پوشید و حمد و سپاس الهی بتقدیم رسانید و از بازار برآمد مردی برهنه دید که
میگفت هر که مرا بپوشاند خدای تعالی او را از جامه‌های بهشت بپوشاند آنحضرت پیراهنی که خریده بود از بر بیرون آورده بدان سایل
پوشانید و بعد از آن ببازار برگشت و چهار درهم دیگر که مانده بود پیراهنی خرید و پوشید و حمد خدای عز و جل کرده
بسوی منزل خود بازگردید همان جاریه را دید که بر سر راه نشسته بود و میگریست پرسید چرا بسوی اهلت
نمیروی گفت یا رسول الله دیر کرده‌ام و میترسم که مرا بزنند جناب مقدس نبوی صلی الله علیه وآله فرمود که در پیش
باش و مرا باهل خود دلالت کن آنحضرت آمد تا بر در خانه ایشان بایستاد پس فرمود السلام علیکم یا اهل الدار اهل خانه جواب
سلام آنحضرت نگفتند حضرت سلام را اعاده کرد جواب نفرمودند بار سیم اعاده فرمود گفتند و علیک السلام یا رسول الله
و رحمة الله و برکاته آنحضرت فرمود که باعث چه بود که در سلام اول و ثانی ترک اجابت نمودید گفتند یا رسول الله
سمعنا اول سلامک فاحببنا ان تستکثر منه یعنی سلام تو را شنیدیم جهت آن اراده جواب نکردیم که دوست
داشتیم که سلام تو بر ما بسیار و دعای تو بر ما مکرر واقع شود پس آنحضرت فرمود که این جاریه دیر کرده است او را
مؤاخذه مکنید گفتند یا رسول الله هی حرة لممشاک یعنی بجهة قدوم مبارک تو او را آزاد کردیم پس آنحضرت فرمود که
الحمد لله هیچ دوازده درهم ندیدم که برکتش عظیم‌تر از این باشد خدای تعالی دو برهنه را باو پوشانید و بنده را آزاد گردانید
و از خرقه پوشان صومعه تسلیم و رضا حضرت علی مرتضی علیه السلام مأثور است که در زنجیر برهنه بود
و بشرف قدم مبارک پایه منبر را سر مباهات بر عرش میسود و جامه کهنه پر پینه در بر داشت و بدست زبان
حکمت بیان تخم شقایق و حقایق و ریاحین مواعظ دلنشین در مزرع زمین دلهای مستعدان میکاشت
از انجمله فرمود که لقد رقعت مدرعتی حتی استحییت من راقعها ما لعلی و زینة الدنیا افرح بلذة
یفنی و نعیم لا یبقی خلاصه معنی آنکه بلا رسی که چندان رقعه و پینه بر پیراهن دوزانیدم جامه مرقع
خود را که از دوزنده آن شرمنده شدم علی را با زینت دنیا چکار و چگونه شاد شوم بلذتی که انجام آن
فناست و بنعمتی که ناپایدار و بی بقاست و نیز از آن حضرت علیه السلام مرویست که در ایام خلافت
پیراهنی بسه درهم خرید و آستین و دامن او را آنچه از مقدار کفاف زیاده بود برید و از سبب

[illegible] فرمودند

پوشیده نفرمودند که این بطها اقرب است و بتواضع انسب و باقتدای مسلمانان الیق ای درویش اگر درویشی و ولی دلگیر جامه‌ها
پاره خویش هر گاه سرور خلایق را پیراهنی که بچهار درهم خریده لایق باشد صحیح که کسان از [illegible]
ما [illegible] بنام و نشان [illegible] و اقامت مرقع [illegible]
و کمال خویش نشناسد حاجت [illegible] آنست که بقسمت الهی خورسند و شاکر باشد و در هر فوت آرزوی غالب
کدورت بخود راه ندهد [illegible] قناعت غنا جوی و از جامه‌های پوشیدنی [illegible]
بپوش چشم ز وضع جهان و عشرت کن [illegible] کاینات [illegible] ز عیب لباس [illegible] بجامه کرباسی
صد قناعت کن [illegible] دیگر از جمله لباسها که در شریعت بیضا و طریقه حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله پوشیدن آن ممنوع
است لباسیست که آدمی او را مشهور و انگشت نمای خلایق کند چنانکه در کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام منقول
است ان الله یبغض شهرة اللباس یعنی بدرستی که خدای تعالی دشمن میدارد شهرت لباس را و در همان کتاب از جناب
رسالت صلی الله علیه وآله مرویست که کفی بالمرء خزیا ان یلبس ثوبا یشهره او یرکب دابة تشهره یعنی [illegible]
بس که جامه پوشد یا چارپا سوار شود که باعث شهرت او گردد و نیز [illegible]
حضرت امام حسین علیه السلام روایت کرده‌اند که من لبس ثوبا یشهره کساه الله یوم القیمة ثوبا من النار یعنی کسیکه جامه
پوشد که باعث شهرت او گردد بپوشاند خدای تعالی او را در روز قیامت جامه از آتش مخفی نماند که لباسی که باعث شهرت
میشود بر چند قسم است یکی آنکه بسیار نفیس و گرانبها باشد و از [illegible] زیاده [illegible]
بیرون رفته انگشت نمای مردم گردد دویم آنکه از غایت زشتی و کثافت و کمال [illegible] پوشیده [illegible]
مشهور [illegible] چون پلاس و نمد بجای قبا بپوشد [illegible] و ریسمان عوض کمربند بر میان
بسته و امثال آن چنانچه رسم متصوفه [illegible] است و ممکن است که احادیث مذکوره
شامل این هر دو قسم باشد [illegible] دوست از
ضابطه اعتدال [illegible] و اقران [illegible]
ابنای جنس [illegible] گویند (?) عمر بن عبد العزیز که از خلفای [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رحم الله امرأ عرف قدره یعنی رحمت کند خدای تعالی
مردی که قدر [illegible] دیگر از جمله لباسها که [illegible]
در آیین ملت [illegible]
[illegible]
مانند [illegible]

هوس بر شوخ حرمت آلوده که بانش در دست هر ابری کوته شهوت بوده باشد پوشیدن آن در نظر پاک دامنان
مانند کشف عورت قبیح و ناسزا و اعتبار ای الی که بخشم از دواعی بیهوده و نالی بی بیعت کشیده باشد در نظر سوختگان تقوی
آتش سوزانست و جامه که لکونی که چون دل جمع حی آب و رنگ پذیر بود در دیده مرد ای الخفای التحفظ زنان اهل
قبایحی که بسوزنکی بیند دل افتاده و خرم شود و مناهی از جامه که از بیجا ندامی با خلق خدا اندوخته کرد حیرت بود که
این قوم شوخ و شنیده چنانکه در سبب آب و رنگ جامه ساعی بوده حلیت و اباحت آن معنی بوده اند ایشم سعی
و کلاش کرده بخیه طرح و قماش مینمایند همه بیکار در سالکه معنی میشود ندای که شر دیده بصیرت این قوم را هیچ
بعض الکامی و رش شدی تلبیسا انکه بغلت ظاهر مبیند بحاجت باطن را بزر دید ندید بحرکتی کثافت صورت عین در
داده داسن بخیار الالبیه صوری بر چیده ندی **حکیم سنائی** دید حقیقی بکی بر کند ۰ ننهند بر جامه زرنگاه ۰ گفت این جامه
خلقانست ۰ گفت هست این چنین از آن ۰ چون بچیم حرام و نم بهر دین ۰ جامه لاید نباشد بر این ۰ هست پاک و حلال
و شکم بری ۰ حرام و پلید در مکین در و ۰ چون نمازی چه حلال بود ۰ آن قبا جوش حلال بود **مجلس هفتم در شومی مجالست**
حریفان طرف خود مصاحبت غفلت پیشگان بی آب روکه بغیر از شماتت جهت بسط اوقات و پرسش خود تیر و
بطول نکروه شرح حلم ویلاهی بجلیت ساقی سعادت نشاط باقی بی انتسابی بیشتر فرمایند تا طالب حقیقت را تحقیق سعادت
ان الله ولیا نامین الحق و التوفیق که آدمیه مدنی الطبع است بحیثیتی که بر کوشش بکار ایجی نفس سعی و در انشای وی که نفس بر دی
خلایق الکیه پستی متعدد است بحکم ... مندرست ... هر کس در امر معاش و معاد با عوان و انصار احتیاج در اخلاط با
جمعی از خواص و عوام ناچار و بی علاج است لیکن ... وهو شمند صاحب کمال است میباید که نظر تحقیق و تعین
کشوده از کافه انام قرینی و از فرق خاص و عام همنشینی اختیار کند که مصاحبتش سبب تفریح ... و سبب بر
و آسایش ... بیکار ... در تعمل نکرد بلکه بحسن اتفاق و فیض مصاحبت در اصلاح حال ایکس
سعی و ترک نفس بهوا ... باشد **ازین جهت** ... در همه باب صحبت
سید الانام علیه افضل الصلوة و السلام منقولست که حواریون بعیسی علیه السلام گفتند من نجالس قال من یذکرکم الله
رؤیته و یزید فی علمکم منطقه و یرغبکم فی الآخرة عمله حاصل مضمون که حواریون که خواص حضرت عیسی علیه السلام بودند
با حضرت گفتند که یا روح الله با که همنشینی کنیم فرمود با کسی که از دیدن او و ملاحظه اوضاع و اطوار او خدای را یاد
شما افزاید و گفتار او بر علم و دانش افزاید و کردار او شما را بر آخرت ترغیب نماید **حدیث** از آن جناب صلی الله علیه و آله روایت
که مثل الجلیس الصالح مثل الداری ان لم یجدک من عطره علقک من ریحه و مثل الجلیس السوء کمثل الکیر ان
لم یجدک من شرار ناره علقک من دخانه مختصر معنی آنکه همنشین صالح مانند عطار است اگر از عطر خود بتو
ندهد از نجالست او معطر و خرسند میشوی و همنشین بد مانند حداد که دمه است چون حداد و حقار و امثال آن اگر
بشراره آتش خود تو را نسوزد از دود و دودش بتو رسد **نظم** دمه گذار کو ز ایهگران ۰ که آتش در در دیده رسد از آهنگران بود
بر عطار که بوی او ۰ جامه معطر شود از بوی او ۰ و بر ظاهرست که مانا سالکان طریق عقبی و طالبان بند ... بر ...
منازعت بکسی ...

منازعت بکسی ... روزه زندگی نیست چنانکه آدمی روز و شب ... از حوادث روزگار ... محبت
اگر چه از آن ... و داغ ملال ... چون ... بکسی ... سر ... نگی ... از آن ... نفس و هوا و ایشان
همه بر بی ... معاونت ... شود ... هر فسق ... اغفاء ... کند ... دست تاسف بر هم
ساید و این ... خطیه ... که هر ... و نظیر ... صحبت ... عظیمت ... مجالس الجاهلین
... آدمی ... احوال ... کرد ... از اطوار ایشان باشد ... بر ... لطایف و خوش
آید ... طبع ... و ادراک ... افعال و اقوال ایشم ... کوشش ... در ... از ... نوم بعکس ...
خود کشیده ... تقوی و ورع را بقا
هوا و هوس بازی حریفان در باخته است **مولوی** ای برادر ... بیار ... بیار ... تنها بی بر جان
زند ... بجان ... ایمان زند ... محمل ... دست ... بتوسط آن یا
خلاص ... دوست ... از تاثیر ... این دشمنان دوست نما
... مصاحبت ... میشود ... کار ... بجز دیدن آثار صنع کردگار
در کاستی روز کار ... کلهای ... آمده ... هوسهای نفسانی ... که لا ابو که
شوا ... مواعظ و نصایح ... سخنان ... علیهم السلام و اکابر
دین و ... بالطو ... ذکر الهی تکلم ... نعمای نامتناهی ... اختصار
... لطف و مطالب ... میشود ... سبب
... خاموشی ... از هر خیر ... مردم ... و از هر زه
کو ... دست تاسف ... بر داین مجالست از نتایج ... شقاوت آثار و مفاسد
این طایفه ... تفصیل این ... که ... است ... مصاحبت مردم بد
مترتب میشود ... سبب ... میشوانه که ... اول ... کو ...
... خاموشی ... عافیت دین
و دنیاست محروم میشود ... از جمیع ... ملا میکند **مولوی** ... سخن
سخن ... ب ... حضرت ... در سورة ق میفرماید ما یلفظ
من قول الا لدیه رقیب عتید حاصل معنی آنکه ... آدمی ... سخنی ... کلامی که تکلم کند
ملکی ... ضبط آن ... کوید ... در آن ... و دنیا ... آدمی
جای دارند ... و اقوال او را ضبط ... حضرت امیر المومنین علیه السلام از جناب مقدس
نبوی صلی الله علیه و آله روایت کرده ... علی ... قلمها ... مدادها ...
انت تجری فیما لا یعنیک و لا تستحی من الله و لا منهما یعنی ... بود و ... تشد

زبان تو کلام انسانست و آب دهن تو همه اولیاء ایشان و تو خاک محشری در آنچه بکار نمی آید ترا یعنی بیهوده سخن مکو و بیهوده مشنو
بیهنار خندان و آنها ایشان و در خبر امام زین العابدین علیه السلام ماثورست که لسان بنی آدم یشرف کل یوم علی جوارحه فیقول
کیف اصبحتم فیقولون بخیر ان ترکتنا یعنی زبان آدمی مشرف میشود هر روز بر اعضای او و میگوید چگونه صباح کردید
میگویند صباح کردیم بخیر یعنی اگر تو ما را بگذاری یعنی حال ما خوش است اگر از جانب تو ما را ناخوشی و آسیبی نرسد و شیخ سعدی
سر بر باد دادست : زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد است : عدوی خلق خنجر تیز کرده : تو از خصم برون پرهیز کرده : نشد خاموش
هوش کیفتر کو هشیاری : از آن شد طوطی بازیکاری : اگر طوطی زبان بستی در کام : نبودی در قفس همیشه بند دام
خموشی پرده پوش راز باشد : نماند سخن همراز باشد : شاهد حسن اخلاق بی زیب همت بچشم اهل نظر نیاید و صحف
خوبی الهوا بی مهر خموشی محکم نشانی ارباب تمیز اعمال را نشاید و از جمله فواید خموشی هفت فایده است که هر یک ازان
متضمن چندین فایده است اول آنکه عبادتیست بی رنج و عناد دویم زینتی است بی تلبس بزیور که انبیا سیوم هیبتی
است بی شوکت حکومت سلطانی چهارم حصاریست بی احتیاج و محافظت و باستان پنجم آنکه آدمی را از منت عذر گفتن
فارغ سازد و نیز حرفهای ایشان مستغنی میسازد ششم آنکه کرام الکاتبین را از رنج نوشتن معذور میدارد هفتم آنکه
پرده زشتیها و عیبهاست و خازن کنج خانه قلوب از حضرت خاتم صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که طوبی لمن
انفق فضلات ماله و امسک فضلات لسانه حاصل معنی آنکه خوشا حال کسی که خرج کند زیادتیهای مال خود را نگاه
دارد زیادتیهای زبان خود را مرویست که من حفظ لقلقه و بطنه و فرجه دخل الجنة یعنی کسیکه محافظت کرد زبانها
و شکمها و فرج خود را داخل بهشت شد و چهار دانا سخنی که مضمون از چهار پادشاه ضبط کرده اند که الحق یکانکوهر
بیت معانی جانها از زنده و کرانمایه در تهی کوش هوش هارا زیبنده یکی گفته هر که پشیمان نشده ام از آنچه نگفته ام و دیگری
گفته ام که از پشیمانی خود را بخاطر خود گفته ام و دیگری گفته که قدرت من بر آنچه هنوز نگفته ام بیشتر است از آنچه گفته ام چرا آنچه نگفته ام
میتوانم گفت و آنچه گفته ام دیگر نمیتوانم نهفت و دیگری گفته که بیشتر از گفتن سخن اشعار از پریشانی نهفتن و دیگری
گفته هرچه گفته از زبان من جست از دست تو رفت و آنچه نگفته در بسته در حرف که گفته ام مالک اویم خواهم گفت خواهم نگفت
مصیح این کلمات خیر حضرت سید کاینات است صلی الله علیه و آله که در حدیث معراج در باب حکمت یا صاحبی که در آنحضرت صلاة الله
کردند فرمودند که رسول الله شنیدم که کلام نبی که از انجا سرش آمد و صفات که بجای خود و غیر ان صلاة اسلام از حضرت
جبرئیل علیه السلام پرسیدم که کفت این مثل مردیست که سخن بی فایده از دهان بیرون میاندازد و پشیمان شود و خواهد
که باز بخود باز گرداند نتواند از جمله وصایای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که با ابوذر غفاری رضی الله تعالی عنه
علیک بحسن الاخلاق کرد چنانکه عالمیان کرده اند که فرموده اند علیک بالصمت الا بالخیر فانه مطردة الشیطان
عنک و عون لک علی امر دینک ملخص معنی آنکه بر تو باد بخاموشی مگر آنکه سخن خیر بگوئی که خاموشی شیطان را از تو
میراند و در امر دین یاری میدهد که وقت ابوذر گوید گفتم یا رسول الله زدنی آنحضرت فرمودند ایاک و کثرة الضحک
فانه یمیت القلب و یذهب بنور الوجه یعنی خنده بسیار مکن از بسیار خنده که از دل را میمیراند و نور رو را زایل میکند

میکردانند

میکردانند و در جیحون حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام منقولست که عجبت لمن ایقن بالموت کیف یفرح لمن ایقن بالنار
کیف یضحک حاصل مضمون آنکه عجب است از کسیکه یقین داند که خواهد مرد چون خرم و شادان میشود و کسیکه یقین داند که
در آتش جهنم خواهد بود چگونه خندان خواهد بود و در آمالی شیخ طوسی رحمة الله علیه بنجاشی روز پرسش و ساقی کوثر
امیر المومنین علیه السلام منقولست که خنده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تبسم بود یعنی از حد لب
تجاوز نمیکرد روزی جمعی از جوانان انصار گذشت که با هم گفتگو میکردند و دندانهای خود را بسبب خنده مینمودند
آنحضرت فرمود که ذکر یا هولاء من غرته نفسه و قصر به فی الخیر عمله فلیطلع فی القبور و لیعتبر فی النشور و لیذکر
الموت فانه هادم اللذات حاصل معنی بحسب ظاهر آنکه ای جماعت از شما هر کرا املش فریب ساخته و عملش
بسبب آن در عمل خیر تقصیر نیکی ها نکرده بس باید که بر قبور نگرد و از آن نظر کند و در حشر و نشر کان انسوی اعتبار بگیرد
باید و مرگ را که بیاد خود میرساند که مرگ یاد کرده و برای کشندهٔ بنای لذات است و در عمومات سلمان فارسی
رحمة الله علیه رضی الله عنه منقولست که ثلث اعجبتنی حتی اضحکتنی مومل الدنیا و الموت یطلبه و غافل لیس بمغفول
عنه و ضاحک ملا فیه و لا یدری اساخط رب العالمین علیه ام راض حاصل معنی آنکه سه کس همچنین تعجب آورده است
که مرا از آن خنده آید یکی کسیکه در آرزو و امید دنیا کامیاب است و غفلت نشیند هست بالکمال هیچ طلب او است و کسی که از مرگ
غافل است او را کسی از مرگ غافل نیست و کسی که خنده و سرشار کند بالکمال نداند که پروردگار عالم بر او خشمناک
است یا از او راضی است و خنده که بجا هست و شمند آنست که چنانکه سرشتی بهشتی بر سیل فرح در بهشت که جای شادی و خرمی است
کال تعجب دارم در خنده بیعنی اهل دنیا در دنیا که محل اندوه و غم و سرای محنت و ملامت نهایت استبعاد و تعجب دارد و در
کافی از حضرت امیر المومنین علیه السلام نقل کرده اند که حضرت فرموده اند که لا تبدین عن واضحة و قد عملت الاعمال الفاضحة و لا تامن
البیات و قد عملت السیئات حاصل معنی آنکه دندانهای خود را از هم بکن بخنده بحال آنکه کرده عملهای که بآن رسوا گشتی
و در دنیا یا در آخرت و ایمن مباش از غافل رسیدن غضب الهی سطوت پادشاهی بحال آنکه مرتکب کنا هان شده و از حضرت
امام حسین علیه السلام مرویست که پیغمبر را میکفت که محنت دیدم آنحضرت تبسم کنان زبان حکمت بیان در معرض و از خواب
کران نغفلت علیه در آخرت کرده این مضمون ادا فرمودند که ایا از پل صراط گذشتی گفت نه فرمودند میدانی بهشت خواهی رفت یا بدوزخ
گفت نه فرمودند فیما هذا الضحک چرا از پل صراط نگذشته و ندانسته که به بهشت و دوزخ فارغ البال گشته بس این خنده چیست که مینمائی
آنجوان ازین مدار آن نصیحت کسی خندان ندیدند و در خبر آمده که حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله از جبرئیل علیه السلام پرسید که
مالی لم ار میکائیل ضاحکا قط حاصل آنکه سبب چیست که من هرگز میکائیل را خندان ندیدم فقال ما ضحک میکائیل
منذ خلقت النار یعنی خندیده است میکائیل از آن وقت باز که آتش جهنم آفریده شده است منقولست که حضرت
عیسی علیه السلام بقومی از جوانان گذشت که بشادی و نشاط مشغول بودند فرمودند این چه الفت است بیکار نمیشود
که بیهوده و بیکاری چندان شما را کار هست که اگر بآن مشغول شوید یکساعت فارغ نباشید و از حضرت سید الانام
صلی الله علیه و آله ماثورست که لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا و لبکیتم کثیرا یعنی اگر میدانستید شما آنچه من میدانم

هر آینه کم سخن بباید بود و بحال خود میکوشید بیاید چه وقت بهتر است سفر عقبی از آن تنگ تر که راه دور عمر
دراز و بی بدرقه تر است که اعضا و ارکان فرصت بار بستن باشد چه جای بعیش و عشرت نشستن آدمی بیچاره که هیچ
عدم راه هولناکی در پیش دارد و مانند اجل رسنده و شتابنده در قفا و چون اطوار اصلاح چاهی در راه و منزلگاه ایمن
با عیب و شر و همچون شیطان راهزنی در کمین ندارد مجرد دست دلی که از نشاط از چه انبساط تواند چید و یکدم در خوشی
خنده و شکفتگی با بلبل آشنا تواند کرد بیت ملا آغه در این باغ چون غنچه هر دم زخنده ؛ دل خویش را بر شکفتن نهید ؛ زشاخ
مزن دست بر هیچ برگ ؛ که خونریز باشد دست ؛ بیاید الا زبرگ که بیخبر ؛ هم از غیبت خویش کس و تنه
که چون تاک بادیه خون نیچکان ؛ بسازیم برگ ره ایجوان ؛ چو برگ حنا تر او خجالتی کنیم ؛ برون زینچنین شاخ کامی کنیم ؛ درین گلشن
از دیده اعتبار ؛ بگرییم برخود چو ابر بهار دیگر از جمله مفاسدی که بر شر تنبیه آمیزش بدان و کلمه خارستان صحبت بیخردان
است غیبت مؤمنان و بدگوئی مسلمانانست و آنچه از این قبیل باشد چون گمانی بد در حق مردم بردن و در پی کردن
عیوب کسان و تجسس و تفتیش اشخاص و دروغ گفتن و افترا بستن و بناحق فتنه انگیختن و سخن چینی خاطر برادران
دینی خستن بدانکه غیبت عبارتست از غالبا از تصریح یا اشعار بعیب کسان کردن بعنوانی که اگر آنکس شنود آزرده شود
و این صفت خبیثه ناپسندیده است که در این روزگار کما لا یخفی کمال انتشار دارد و نقل مجلس هرزه درایان گشته و منافی اهل ایمان بنص صریح
قرآن بمنزله خوردن گوشت مرده است قال الله تبارک و تعالی فی سورة الحجرات وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْ
كُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا حاصل معنی بقول مفسرین اینکه باید غیبت نکند بعضی شما بعضی را آیا دوست میدارد یکی
از شما اینکه بخورد گوشت برادر خود را در حالتی که مرده باشد یعنی غیبت کردن مانند خوردن گوشت برادر مرده
خود است و از جناب مستطاب نبوی صلی الله علیه و آله منقولست که مَنِ اغْتَابَ مُسْلِمًا أَوْ مُسْلِمَةً لَمْ يَقْبَلِ اللهُ تَعَالَى صَلَاتَهُ
وَلَا صِيَامَهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَلَيْلَةً إِلَّا أَنْ يَغْفِرَ لَهُ صَاحِبُهُ یعنی کسی که غیبت کند مردی یا زنی مسلمانرا قبول نکند
خدای تعالی نماز و روزه او را چهل شبان روز مگر آنکه آن کسی که غیبت او کرده او را بحل کند و نیز از آن سرور صلی الله
علیه و آله منقولست که إِيَّاكُمْ وَالْغِيبَةَ فَإِنَّ الْغِيبَةَ أَشَدُّ مِنَ الزِّنَا إِنَّ الرَّجُلَ يَزْنِي ثُمَّ يَتُوبُ فَيَتُوبُ اللهُ عَلَيْهِ وَإِنَّ
صَاحِبَ الْغِيبَةِ لَا يُغْفَرُ لَهُ حَتَّى يَغْفِرَ لَهُ صَاحِبُهُ یعنی حذر کنید از غیبت که بدرستیکه غیبت سخت تر است
از زنا زیرا که مردی که زنا میکند و بعد از آن توبه میکند خدای تعالی توبه او را قبول میکند و غیبت کننده را نمی آمرزد
تا آنکه کسی که غیبت او کرده او را حلال کند و هم از آن سرور در حدیث است که مَنِ اغْتَابَ امْرَأً مُسْلِمًا بَطَلَ صَوْمُهُ وَنُقِضَ
وُضُوؤُهُ وَجَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفُوحُ مِنْ فِيهِ رَائِحَةٌ أَنْتَنُ مِنَ الْجِيفَةِ يَتَأَذَّى بِهَا أَهْلُ الْمَوْقِفِ یعنی کسی که غیبت کند مرد
مسلمانی را روزه او باطل میشود و وضوی او شکسته میشود و می آید در روز محشر در حالتی که بوی بد از دهان او بوی کند متعفن تر از
بوی مردار که اهل محشر از رسیدن آن بو از آنکس آزرده و متأذی گردند و نیز از بهای هوای سبحان الذی اسری بعبده
نشین محفل افگان قاب قوسین او ادنی صلی الله علیه و آله حدیثی منقولست که حاصل مضمونش اینکه در شب
معراج مرا بآسمان بردند بر قومی گذشتم که گوشت بدنهای خود را بناخنهای خود میخراشیدند از حضرت جبرئیل علیه السلام پرسیدم

از ایشان پرسیدم که

که ایشان چه کسانند گفت این کسانند که غیبت مردم میکنند و از آن جناب صلی الله علیه و آله مرویست خلاصه
مضمون آن اینست که در روز قیامت بنده را میآورند و در پیش خدای تعالی در معرض خطاب الهی باز
میدارند و نامه اعمال او را بدو میدهند نظر در نامه خود کرده حسنات خود را که در دنیا کرده نمی بیند
میگوید الهی این نامه عمل من نیست چه طاعتهای خود را در آن نمی بینم در جواب گوید إِنَّ رَبَّكَ
لَا يَضِلُّ وَلَا يَنْسَى ذَهَبَ عَمَلُكَ بِاغْتِيَابِ النَّاسِ یعنی بدرستیکه پروردگار غلط نمیکند
و فراموشی براو روا نیست عمل تو بسبب غیبت کردن مردمان باطل شد و بعد از آن دیگری
را میآورند و نامه عملش را باو میدهند طاعات حسنات بسیار در آن می بیند میگوید الهی این
نامه عمل من نیست چه این طاعتها که در اینجا ثبت شده من نکرده ام میگویند فلان کس غیبت تو کرده
پس حسنات اوست که بتو داده شده گویند شخصی غیبت یکی از زهاد کرده چون خبر به آن زاهد
رسید طبقی از خرمای رطب برای او فرستاد و رقعه نوشت که شنیدم که تو حسنات خود را به من
هدیه کرده خواستم تلافی احسان تو کنم چیزی که با هدیه تو برابری کند مقدور نبود معذور خواهی
داشت عجب از ابنای زمان و بسیار عجب که با کمال بخل و خست و نهایت پستی همت که از غم دیناری
سالها پایمال بدو از نعمت در همه عمر خاطر مردم یکدم و چون بدوستان هرگز نکشیده اند و اندیشه کردند تا کجا خاطرشان نکند شکسته
است چگونه از طاعات و حسنات خود که حاصل همه عمر زندگانی و سرمایه سعادت آنجهانیست مفت و رایگان از دست میدهند
و کیسه عمل را بیجا بباد دستی نسبتهای لغو هرزه و رسوایی از نقود حسنات تهی ساخته در روز بازار قیامت متاع حسرت و
ندامت میخرند گویند یکی از ارباب هوش شخصی که یکی از دشمنان و بدخواهان خود را غیبت کرده بود و از وی نصیحت و
نیکوخواهی خطاب کرده گفت ای مسکین دست از دنیای خود و دوستان بحال کرده بر سیکه نیاز در آخرت بدو ریا بلکه
آخرت خود بدشمنان خود مضایقه نکرده مجوز و سخاوت ورزیدی عقلا را از آن بخل و صحت و ثبت نمیدانند این سخا
انجیل که بیانست نمیشمارند محققان که چنانچه غیبت کردن حرام است و در موضع خود بیان کرده اند در آیین شریعت
مذموم و ممنوع است و شنیدن آن نیز حرام و ناسزا است چنانکه بر انگشت زبان را نیز بر خود شنیدن غیبت
مردمان نمیباید آلود و حضور گوش را از نطق و مزخرفات باطل و سخنان بیهوده لاطایل محافظت میباید نمود چنانکه از حضرت
سید الانام علیه افضل الصلوة والسلام روایت کرده اند نَهَى عَنِ الْغِيبَةِ وَعَنِ اسْتِمَاعِ الْغِيبَةِ فَإِنَّ الْقَائِلَ وَالْمُسْتَمِعَ لَهَا
شَرِيكَانِ فِي الْإِثْمِ یعنی منع فرمود که گوشهای خود را از شنیدن غیبت بدرستیکه گوینده و شنونده آن هر دو در گناه
شریکند و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که السَّامِعُ لِلْغِيبَةِ أَحَدُ الْمُغْتَابِينَ یعنی شنونده غیبت
یکی از دو غیبت کننده است بزرگی گوید که شبی در خواب دیدم که شخصی مرده نزد من آورده گفت بخور گفتم چون
مرده را بخورم گفت چرا آنکه غیبت او میکردی گفتم بخدا که نام او را نبردم بخیر و شر گفت استماع غیبت او میکردی
و بآن راضی بودی گویند آن بزرگ بعد از این واقعه هیچکس را نگذاشت که در حضور او غیبت کند تا وفات نمود جلاله

از این قبیل روایات و احادیث در مذمت این خوی زشت بیش از آن وارد است که در حصر بیان از استقصا آید و آن میسر نخواهد
باشد و قطع نظر از آن بر هر عاقل صاحب شعوری ظاهر و معلوم است که خلق عالم همه اسباب یکدیگرند و معین و نصیر اند و
در تمشیت امور و مهمات از یاری هم ناچار و ناگزیر و این معنی بی نشئه مصاحبت و دوستی و وداد و تاکید قواعد مصادقت
و اتحاد صورت نمی بندد و دوستی و محبت بملاحظات شیوه حفظ الغیب و احتراز از گفتگوی معیب جوئی میان دو کس بهم وا
نمی بندد بلکه بنای دوستیهای کهن از این صفت نامستحسن زیر و زبر و آتش عداوت و کینه در کانون سینه های دو کس مشتعل
میگردد و بسی سر خط بندگی که از این صفت از هم دریده است و بسا ابواب آشنائی که از تیغ خیالات [illegible] کرده و بسی که دیده
بسوی یاران [illegible] برخاسته الفت بریده از هم گسسته اند و بسیار دوستان قدیم که بشومی و دورنگی با هم یکرنگی
کمتر [illegible] بسته اند [illegible] حاصل این خوی زشت ناپسندیده دوستان را دشمن میسازد و دشمنان را دشمن تر و هرگاه تو عیوب ایشان
گوئی ایشان نیز عیب تو خواهند گفت چنانچه تو عیب ایشان می پوشی ایشان هم عیب تو خواهند پوشید پس فی الحقیقت عیب کوئی
کسان پرداختن بخود دمار رسوائی انداختن و تیغ زبان بر یکدیگران آختن بر خود مواخذه است مرد عاقبت اندیش میباید بحفظ
ناموس خویش نماید و بکلید زبان درازی قفل دهان بسته در ها بر خود نگشاید لمؤلفه عیب تو خواهی
نگوید خصم عیب او مکن تا خموشی میتوان خاموش کن هر کوه را [illegible] که چه عیب از برای دیگران
اثبات میکنی که خود بعید مثل آن الوده نباشی و اگر هیچ نباشی سهمی ترا بس که اوقات شریف را
بکار بیهوده [illegible] آن این در میان [illegible] چون کرکسان بر دار خواری عیب کسان [illegible]
میان عیب جوئی راه خود میدانی و نقص مردمان کمال خود میشماری و نمیدانی که هنر و کمال
است که دیده تفحص و تفتیش از عیب و ننگ عالم پوشیده بگیری و باصلاح حال خویش بپردازی و دست [illegible]
از گریبان احوال خلایق کوتاه کرده آئینه ذات خود را بصیقل مجاهدات از زنگ عیوب مجلا و مصفا
سازی لمؤلفه هر که گفتی عیب دیگران بسته زبان باشی پر خوب خود عیب نمای دیگران باشی و اما بدگمان
در حق مردمان بودن و افعال و اقوال هر کسی را بمحملهای بد حمل نمودن و عیوب خفای خلق را دست
آویز بودن و این را زیرکی و حد سهم شمردن نشان بد ذاتی و بد طینتی است و دلیل شرارت نفس
شیطان سیرتی اهل ایمان را اجتناب از این طریق بتوسل بصواب واجب و لازم است و منشا از ناحیه وجود آن
لوث این صفت نامحمود ظن و تهمت قال الله تبارک و تعالی فی سورة الحجرات یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا
کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم و لا تجسسوا حاصل معنی آیه سراپا هدایت بقول مفسرین آنکه ای آنکسانی
که ایمان آورده اید اجتناب کنید [illegible] بسیاری از ظن گفته اند مراد از ظن بد است در حق برادر مومن بدرستی
که بعض ظن گناه است و تفتیش مکنید امور مخفی [illegible] از عیوب و مساوی مردمان وارد است از جانب یقین
حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله روایت که ان الله حرم من المسلم دمه و عرضه و ان یظن به ظن السوء
یعنی بدرستیکه خدا حرام ساخته از مسلمانان خون او و عرض او و اینکه گمان بد در حق او برده شود از جمله

امام جعفر صادق علیه السلام

امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که اذا اتهم المؤمن اخاه انماث الایمان من قلبه کما ینماث الملح فی الماء یعنی
چون تهمت کند مومن برادر مومن خود را [illegible] ایمان از دلش چنانکه گدازد نمک
در آب و از آنجمله است کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] حاصل مضمون آن اینست که کار برادر
دینی خود را به بهترین وجوه حمل کن تا ظاهر شود بر تو چیزی که ترا از آن بگرداند و بسخنی که از برادر مومن
تو سر زند [illegible] که محمل نیکی برای آن یابی گمان بد مبر و منقول است که حضرت ابی عبد الله علیه السلام در توضیح معنی حدیث
مشهور عورة المؤمن علی المؤمن حرام فرموده که ما هو ان ینکشف فتری منه شیئا انما هو ان تروی علیه او تعیبه یعنی
مراد آن اینست که کشف عورت اسافل بدن او شود و تو چیزی از او ببینی [illegible]
محال آن مومن [illegible] اورده اند که حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام [illegible]
[illegible] حضرت روح الله [illegible]
مراد آن حضرت از این کلام تادیب آن جماعت و تادیب و تنبیه [illegible] نظر [illegible]
محاسن اخلاق خلق [illegible] باشد و انگشت بر عیوب [illegible] از عیب
جوئی [illegible] و از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام روایت که اقرب ما یکون العبد الی الکفر ان یواخی الرجل علی الدین فیحصی علیه عثراته و زلاته لیعنفه
بها یوما ما حاصل معنی آنکه نزدیکترین افعال بنده بکفر آنست که شخصی با شخصی برادری کند در دین [illegible]
و [illegible] ضبط کند اعمال ناشایست [illegible] و زلات او را [illegible] وارد است از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
حدیثی که حاصل معنی آن اینست که تتبع میکنند [illegible] مومنان و گناهای ناشایست ایشان [illegible]
کسی که تتبع کارهای ناشایست برادر مومن خود کند خدا تتبع افعال ناشایست او کند [illegible] اگر چه در درون خانه
باشد [illegible] علیه اللعنة و العذاب [illegible]
[illegible] الارض [illegible]
[illegible]
[illegible] و لا تجسسوا [illegible] و لا تاتوا البیوت
من ظهورها [illegible]
[illegible]
باشد صفت است که آدمی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

کرد و لب کبجی وفا دخور را بصفت راستی وصف اتفاق که حصار آهن و امانت و فانوس چراغ ایمان و کاشف خیانت
و راه گشای نجات هیکل کردن اتفاق است و شبه مزار روی اعتبار کلید سعادت و بقیه مرهم علم نفرت خانه گوهر آبرو
ست و صفت شکن معاملات گفت گو صریح زبانست و پیکان تیر سخنان آلت شکار مرغ دلهاست و ناخن گره مشکلها
مدار سر بازار شفا دلیست و قلم رقم آزادی بدرقه راه سلامت است و قفل دهن سنگ ملامت سکه راه کمان راست و کمند
کردن انقلاب عطای طریق معاش است و جاده سر منزل انتعاش و فراش بساط نیکی است و نهال گلشن شگفتگی آتش گرمی
خونخاست و چراغ شبستان درون نهاست اهل خرد و پرکرد است و مصحف گفتار نورد مشعل بیانست و خاتم انگشت زبان
مرهم دلهای ریش است و جاروب خاشاک تشویش شانه طره سخن گویست و آیینه جمال سفید رویی روغن چراغ
عزت است و دامن آتش جراحت صبح فحشاست از دروغ گفتن نیل سیاه رویی بر چهره میکشد و صبح دوم از راستی کلاه گوشه
خورشید انور بر کوه سر میکشد موج سراب دروغ گوئی آوارهٔ بیابان میگردد و جدول آب زلال صدق و صفا به کشت
گل و ریحان میغلطد و مکان از کجی نهادی در کشاکش این و آن است و تیر از راستی نشانگی دلنشین نشان هدف از کجی کمر
خانی راست است و عصا از راستی جانشین ید بیضا ... را از کج نهادی پا بر سنگ میآید و شمع از راست زبانی
بلعل زبان انجمن مینماید و نقد دو کمر را زمنافق بجنگی در آتش میشانند و مشعل ... از راستی زبانی سیم
و زرد رقم میافشاند چه شم احوال اوراق عیب صورتها کشته کر کج میبلد و میکوبید و آیینه صاف دل از آن رو که ...
همین سهل آن جا کرده که طریق صدق صفا میپوید بتخم نام و ننگ در مرز فرام هردو روشن دیده چون دست راستی نتوان
نکشت و رقم عزت و اعتبار بر صحایف لیل و نهار بر خط چلیپای کج روی نتوان نوشت خامه بیکانی بر قامت عمر گرامی
جز بسوزن راستی نتوان دوخت و چراغ اعتبار در شبستان روزگار جز براستی نتوان افروخت و حضرت ...
داناه اهل احوال درون و بیرون جل شانه در سوره توبه بعد از نعت طوایف توبیخ سیر افتقار ایشان امر بدین صورت آیت
یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین از اهل ... صدق و صفا حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
که علیکم بالصدق فانه یهدی الی البر و البر یهدی الی الجنة یعنی بر شما باد راستگویی که بدرستی که راست گویی هدایت
میکند انسان را بنیکی و نیکو هدایت میکند به بهشت ... و مصباح روایت میکند که یاران در مجلس حضرت ابی عبد الله
علیه السلام ... بمن گفت تعلموا الصدق قبل الحدیث و الحدیث احتمال دو معنی دارد یکی آنکه مراد از حدیث معنی
اصطلاحی باشد که عبارتست از کلام معصوم و چون راوی ... در مجلس اول بوده ... المحدث رسید
المحدث جهت تعلیم و تنبیه او کرتا اگر شنود چون بیرون رود بهمان روش بمردم نقل نماید و از تغییر و تحریف احتراز لازم دانسته
در روایت آن طریق کذب بنماید ... باشد که تعلموا الصدق قبل الحدیث یعنی اول راستگویی را بیاموزید و
آنرا پیش نهاد خاطر و ملکه خود سازید و بعد از آن سخنان ما را بمردم رسانید دوم آنکه صورت حدیث بمعنی لغوی
باشد که مطلق کلام است و مراد آن جناب آن باشد که احکام و سخنان شیوه صدق بحقیقتی که آدمی سخن ... گفته
میباید که راستگویی بیاموزد و هنوز بر زبان نیاید شمع زبان را بنور صدق برافروزد و از حضرت ابی عبد الله علیه السلام منقولست

لا تنظروا الی طول

لا تنظروا الی طول رکوع الرجل و سجوده فان ذلک شیء اعتاده فلو ترکه استوحش لذلک و لکن انظروا الی صدق
حدیثه و اداء امانته حاصل معنی آنکه نظر بطول دادن رکوع و سجود مردم مکنید و بان ... خوبی او ...
بدرستی که آن چیزیست که عادت بان کرده و پس اگر ترک او کند او را وحشتی رو میدهد و لیکن ...
و لیکن نظر کنید به صدق کلام و ادای امانت و از ین دو صفت خوبی و بدی او را دریابید و از [عالم] حضرت صلی الله علیه و آله روا
یت حدیثی حاصل مضمون آن اینست که چون مومن دروغ گوید بی عذری لعن میکند او را هفتاد هزار فرشته و او را بوی
متعفنی از دل او صعود میکند تا بعرش رسد و حاملان عرش او را لعن کنند الی آخر الحدیث مرویست که ان العبد اذا کذب تباعد
عنه الملک میلا من نتن ما جاء به حاصل معنی آنکه چون بنده دروغ گوید دوری میکند از او فرشته یک میل از بوی گندی که آن
دروغ گفته است و از آن حضرت صلی الله علیه و آله منقولست که دروغ دریست از درهای نفاق و از انس ... سوال
نمودند که آیا مومن جبان میشود گفت بلی گفتند بخیل میباشد گفت بلی گفتند دروغگو میباشد گفت نه روایت از علی بن الحسین علیهما
السلام منقولست که میگفت اتقوا الکذب الصغیر منه و الکبیر فی کل جد و هزل فان الرجل اذا کذب فی الصغیر
اجترأ علی الکبیر حاصل مضمون آنکه بپرهیزید از دروغ خواه کوچک و خواه بزرگ و خواه بعنوان جد باشد
و خواه بطریق هزل و مطایبه چه مرد هرگاه که جرات کند در دروغ کوچک سهل جرات میکند بر دروغ بزرگ و از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که ان الکذب هو خراب الایمان حاصل معنی آنکه کذب ویران کننده
بنای ایمانست و از جناب ولایت مآب حضرت امیر المومنین منقولست که لا یجد عبد طعم الایمان حتی یترک
الکذب هزله و جده یعنی نمییابد بنده مزه ایمان را تا ترک نکند دروغ را خواه در شوخی و بعنوان هزل و مطایبه باشد
و خواه از روی جد و از جناب مستطاب نبوی صلی الله علیه و آله منقولست که ویل للذی یحدث فیکذب لیضحک
به القوم ویل له ویل له حاصل مضمون آنکه وای بر کسی که سخن بگوید که بخنداند بان جما
عت وای بر او وای بر او و مخفی نماند که در چند موضع ارتکاب کذب جایز داشته اند و ضرورت شرعی که در اول
این بحث مذکور شد عبارت از آنها است و دیگر آنکه طالبی مقام آزار و صدد اهانت کسی باشد و ...
او را ... در آن وقت اگر کسی دروغی بر زبان آورد که ... از چنین ... آن به
نومید ... و متضمن خواهد بود دیگر آنکه میان دو کس ... اشتعال یافته و تنور خاطر ایشان
آتش کینه یکدیگر تافته باشد سخنی دروغی گوید که با آن سخن دامن ضمیر ایشان را از گرد غبار ... شوید و یکدیگر را در
وقت جنگ و جدال و اشتعال نیران حرب و قتال ... انتقام یکدیگر از آستین ... برآمده و دست
خشمها از ... آتش کینه برآمده باشد به مقتضای الحرب خدعة مکری بازند و بوسیله ... دروغ
خصم زیر دست و مغلوب خود سازند دیگر آنکه کسی حسب اقتضای وقت با اهل و کسان خود وعده که
فلان چیز برای شما خواهم خرید یا ... و امثال آن و قصد وفا بان وعده نداشته باشد و مصداق
این سمت ذکر یافت حدیثی که از امام بحق ناطق حضرت امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام منقولست

بحج بجامع الاخبار و دیگری در کافی مذکور است اما اول انکه فرموده الکذب مذموم الا فی امرین دفع شر الظلمة و اصلاح
ذات البین یعنی دروغ مذموم است مگر در دو چیز یکی دفع شر ظالمان و دیگری اصلاح میان مردمان دوم آنکه فرموده
کل کذب مسئول عنه صاحبه یوم القیمة الا کذب فی ثلثة رجل کائد فی حربه فهو موضوع عنه او رجل اصلح بین اثنین
یلقی هذا بغیر ما یلقی به هذا یرید بذلک الاصلاح ما بینهما او رجل وعد اهله شیئا و هو لا یرید ان یتم لهم حاصل معنی آنکه هر دروغ
گوینده در روز قیامت از آن خواهند پرسید و بسبب ارتکاب او مورد عتاب خواهند بود مگر در سه جا یکی مردی که
در حرب از روی کید و خدعه دروغی گوید پس آن دروغ از او عفو است و دیگر مردی که اصلاح کند میان دو کس بجهت آنکه
کار ایشان علاقات کند سخنی بدروغ گوید و غرضش از آن اصلاح باشد یا مردی که وعده کند با اهلش چیزی و اراده
انجام دادن آن نداشته باشد ثالثا آنکه تهمت بدترین اقسام دروغ است و در صفت آن همین بس که از حضرت ابی عبد الله
علیه السلام مرویست که من بهت مؤمنا او مؤمنة بما لیس فیه بعثه الله فی طینة الخبال حتی یخرج مما قال یعنی کسی که
بهتان کند مردی یا زنی را از اهل ایمان بچیزی که در آن نباشد مبعوث کند او را خدای تعالی در طینت خبال تا بیرون آید
از عهده آنچه گفته با بسعی که از گناهان پاک شود راوی گوید که گفتم طینت خبال چیست آن حضرت فرمود که چرک و خونیست
که بیرون آید از فرجهای زنان زناکار و اعظم افتراها بر خدا و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین صلوات الله علیهم
چنانکه شیوه جهلای علم و قاعده خود فروشان بازار شید و ریاست که در وقت سؤال و مسایل شرعیه و گفتگوی
دینیه از اقرار بجهل خود کردن عار داشته بتحمل در مقام افاده و جواب در می آیند و بدعوی دانش و کمال همت
بر فریب عوام و جهال مقصور ساخته و زبان هرزه گوی بچه پهلو تالی دادالطلب گوی فضیلت شناخته از مضمون
آیه و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون اندیشه نمایند و از حضرت امام همام ابی عبد الله علیه السلام منقول
است که الکذب علی الله و علی رسوله صلی الله علیه و آله من الکبائر یعنی دروغ بر خدا و رسول صلی الله علیه و آله
از جمله گناهان کبیره است و نیز مرویست که روزی در خدمت آن حضرت گفتگوی حایکی بمیان آمد مذکور شد که او ملعون است
آن جناب فرمودند که انما ذلک الذی یحوک الکذب علی الله و علی رسوله علیه السلام یعنی نیست و جز این نیست حایک
که ملعونست آنکسی است که پیوسته دروغ بر خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله اما سخن چینی پس آن انداختن یاران و برادران دینی در
کوره طبایع مفسدان آتشی است که از دبر ابلیس و خبث طینت آدمی زاده مینماید و زبان قبیحش ظاهر است
که سفله دریشت گوی مرد مان از غلامان آشنا بجان بسته و مرغ دلها را بآن از هم رمانیده ان و رشته سخنان را چون
چله کمان کوش کشی دو باره مینما نکرده و از دو جانب بهم رسانیده و در بل انگیختن غبار کینه میان دو مطا
حب بر بیشه طاقت کره و باد در تک و پوی بوده و در رسانیدن اخبار فساد انگیز بد و یار عزیز شاطر ابلیس
اختیار نموده نزد مردم خوش ذات پاک نهاد و شیوه ارباب طلوع و سعد است چنانکه در کافی از سید اخیار حضرت محمد صلی الله
علیه و آله مرویست که فرموده اند که الا انبئکم بشرارکم قالوا بلی یا رسول الله قال المشاؤون بالنمیمة المفرقون بین الاحبة الباغون للبراء المعایب یعنی آیا خبر دهم شما را از بدترین شما گفتند بلی یا رسول الله
فرمود
المشاؤون بالنمیمة المفرقون بین الاخوة الباغون للبراء المعایب یعنی اگر خبر دهم شما را کسانی اند که میان شما و مردم سخن چینی

مجلسه سخن چینی

مکتب سخن چینی و جدایی میان دوستان و مجعولات مشهور بعید از اهل ادوم در کتاب از حضرت ابی جعفر علیه
السلام منقول است حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که بهشت حرام است بر سخن چینان و در ارشاد القلوب مذکور است که روزی
بخدمت علی بن الحسین علیهما السلام گفت که فلان کس در باب تو چنین و چنان میگوید آن حضرت عبارتی در جواب فرمود که خلاصه
معنی آن اینست که بخدا قسم که حق برادری خود نگاه نداشتی که او از امین دانسته بودی و سخن او در حضور ما گفته بودی و توضیح آن
که در این سخن رسانیدی و حرمت ما را نیز نگاه نداشتی که سخنی که بجانب ما آید ما را شنوانیدی آیا ندانستی که سخن
چینان سگان آتش دوزخند بگو بآن کسی که در حق من چنین گفته که مرگ هر کس را در میگیرد و قبر هر کس را تنگ میکند و روز قیامت
میکند با مظلوم هم میعاد ریعنی ظالم و مظلوم هر دو در خاک خواهیم خفت تا قیامت و بعد از آن خدا حکم
میکند میان ما اورده اند که در زمان پیشین در قحط در دیار حضرت موسی علیه السلام قحط و خشکسالی شد
و از خداوند ربیع طلب باران نمود و اثری ظاهر نشد امتیه شان از باران اجابت سبب را پرسیده
حضرت کلیم الله در آن باب مناجات کرد و بدو وحی کرد ان فیکم نماما فلا استجیب لکم یعنی بدرستیکه در میان شما سخن
چینی هست که بشوم او دعا مستجاب نمیکردم در طلب شوم او بخبر و پروردگار استسلام مینماید که صاحب این صفت چون است
رحمت دو لهست که از شامت همراهی او دست دعا بدینه صدق او جمع نهاده و در فیض بر جمیع امت بکشاده است
قطع نظر از جنبه مذکور بوده ظاهر است که بهره تالی و دوستان از ایشان برهم زده نزد سخن چینیان در عزیزی محبی
شانه از حق خود برهانند شان آنچه آن زدن و خود را رسوا ساختن و عاقبت سبوت خجالت آتش
شر سخن چینی گداختن نتیجه بد او سخن هوشمند ان است که در میان دو دشمن چنان سخن گوی که گر دوست گردند شرمنده
نشوی و بیتی سخن چینی مبان دو کس جنگ چون آتش است سخن چین بد بخت هیزم کش است کنند این و آن
خوش دگرباره دل بوی اندر میان کور بخت و خجل میان دو کس آتش افروختن نه عقلست خود در میان سوختن
اما سخریه و استهزا بخلق پیدا نمودن در مقام اهانت و استخفاف مؤمنان بودن بتصریح یا کنایه در هر دو مقام بجا
آوردن و عبارت یا اشارت هر لفظ داوری شنی بعد آوردن و بر خویش از بد گوی و ستم ظریفی هر نفس جگری خسته
بساط سخنان بپهلو داده هر ساعت شیشه دلی شکستن و بتعدی مطایبات نخند کلهای شگفته اهل مجلس را بباد
دادن و این شیوه را خوش صحبتی و ایالتی و شوخ طبعی و لطیفه گویی نام نهادن چنانکه طور اینای زمان و تیره روی
ترکیسان این زمانست بلکه کمالات شان منحصر در آن مشکل که با صفت شرم و حیا بلکه خشیت و تقوی جمع توانند شد
این نقوص بی باک با چندین دعوی شعور و ادراک و آداب شرعیه و احکام قرآنی و احادیث ائمه طاهرین علیهم السلام
دوست انبیر نبرده اند یا بخلاف آن بهاله سهو و آنسته و تهدیدات و تخویفات ذهره شکاف کتاب و سنت را
بازیچه شمرده اند بر فرض اول سخن فهمیده کی یعنی و امضای وست و بر تقدیر ثانی دعوی مسلمانی مخالفی بصورت دانا معقول
قال الله تبارک و تعالی و هو اصدق القائلین ویل لکل همزة لمزة یعنی از مفسرین گفته که ویل کلمه عذاب است همزة
یعنی غیبت کننده است لمزة طعنه زننده در حضور یعنی وای بر غیبت کنندگان در خفیه و طعنه زننده در حضور و بعضی عکس

۵۱

این نوع را گفته اند که ... نام ... ماهیت در آن یعنی آن ذکر با آن جاه از برای کسانست
که بصفات مذکوره موصوف باشند و در سوره حجرات فرموده که یا ایها الذین امنوا لا یسخر قوم من قوم عسی ان
یکونوا خیرا منهم ولا نساء من نساء عسی ان یکن خیرا منهن ولا تلمزوا انفسکم ولا تنابزوا بالالقاب یعنی بعضی
سبب نزول و صدور این آیه و حاصل معنی آن چنین گفته اند که ثابت بن قیس بن شماس هرگاه بمجلس ... صلی الله
علیه و آله ... اصحاب ... نزدیک آن حضرت جای دادندی که کلام او را ... شنیدی روزی
بمسجد آمد وقتی که مردمان یک رکعت از نماز صبح گذارده بودند بنماز مشغول شد و چون ... مردمان از نماز
فرض و ادعیه و تسبیح فارغ گردیدند ... هر یک بجای خود ... ثابت ... بر خواست ...
تا بجائی رسید که میان او و پیغمبر صلی الله علیه و آله یک شخص بود ... گفت ... اصبت ...
فاجلس یعنی ... بنشین ... خشمناک شد ...
[illegible]

جمع شده قرار میگرفتند مبقعوعه کبوترهای آن خانه را می بستند و سر آن صبوحات میکشیدند و آنگاه
دعاهای بد میکردند و بعضی بمقام دعاهای خوف خطر بطلان بر قبحیات آن بیچارگان میکشیدند و بعضی فریاد
الامان بر داشته از غایت اضطراب بر هم می ریختند و جمعی کشاده جرئت از غیرت شمه از آن و ... بصفای
امن آباد نیست میگریختند و برخی بتخته پاره سخت تجانی افتاده و از آن قار مخون از خود ابرها انیدند
نوحه کنهای پی پادابران ده هیچ نخاطر محبان شاد و کشتزار جان ایشان را بحال عدم میکشانیدند و پادشاه
زاده تفرج آن شوم را عیش بسر برده تام کرده و نشاط مینمود آشفتگی آن جمع پریشان را وسیله شگفتگی و
ورفع ملال خاطر ساخته بیاد کره غم نخاطر قساوت نهاد خود میکشود و همین دستور شوخ طبعان و رنگ
وستم ظریفان بی وقت آنها در مجالس و محافل دست از دهن برداشته و سخنان نجان که فی الاطبا ... گفت
کوهر ... درنگین ... بلکه ... دمیاست سر بیچارگان میدهند و برای دلکشائی خوش
آنچه ... بد عبارت ها ... زبان ... درهندی ... میکنند و این خوش
بعد ... انیقوم ... حبابره ... مقام اهانت انبیا
و اولیا بود ... طریق سخریت و استهزا ... معجزات بخانه آن عصمت ...
کردن مباهات بطوق لعنت ابدی ... ابولهب ... حضرت رسول الله ...
ازغایت خبث طینت و ناپاکی ... آنجا آن حضرت ...
اهانت دل آزاری ...
باکی از ان ناپاکی ... کافی
ابی عبدالله علیه السلام روایت ... حضرت سید الانام صلی الله علیه و آله ...
بود ...
سپس ... اهانت ... ابوطالب ... یا عم کیف ...
چگونه ... ابوطالب ... یا ابن اخی ...
جامه ... ابوطالب ... حمزه ... شمشیر ...
و حمزه را گفت ... پیغمبر صلی الله
علیه و آله ... ابوطالب ...
حمزه را گفت ... ابوطالب ...
بعد از آن ابوطالب ... گفت یا ابن اخی ... منزلت ...
در کشف الغمه مذکور است ...
نوباوه بوستان آل هاشم حضرت امام موسی کاظم علیه السلام ... آن حضرت

بود چون خادم طبق

بود چون خادم طبق را آورد سرپوش از آن برگرفت تمام انجیر ها که زهر آلوده بود آن حضرت از آن تناول نمود بعد از
آن آورده بود تناول نمود و بعضی ... آورده اند که انجیر ...
اینچنین ... کاشف الغمه آورده اند که ... بنی العباس ... علیهم السلام ...
باری میکرد ... ملعون ... حضرت امام علی نقی علیه
السلام ... کرامت ...
شعبده کفت ... آن
نان ها را آورده ... حضرت امام ... آن حضرت ...
ارزانی داشته ... آن ... باز ...
بهای ... آن حضرت امام علیه السلام ...
... اهل مجلس ... لعنهم الله ...
... آن صورت
... سعادت ...
... کفت
... اسقط ...
... ابن ...
... حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام ... مامون الرشید علیه اللعنه ...
... صدوق رحمه الله علیه در عیون اخبار الرضا علیه السلام ...
آن ... مامون ملعون ... حضرت امام رضا علیه السلام ...
... حضرت امام رضا علیه السلام ...
... حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام ...
... مامون ... آن حضرت ...
...
... آن حضرت ...
...
...
...
باشد که از آنجا بازگشت ...

که حق را بجز بر پیغمبر که بر آنچه تحقیق کرد بادها را و هوا را ابرها را بهم پیوسته و برق بهم رسانیدند و مردمان بحرکت
در آمدند و بهانا می خواستند که از باران خود را بکشانند حضرت امام رضا علیه السلام فرمود بجای خود باشید این ابر برای شما
نیست که این ابر برای شما نیست از برای اهل فلان شهر است پس آن ابر گذشت و بعد از آن ابر دیگر آمد که مشتمل بر رعد
و برق بود دیگر باره مردمان حرکت نمودند و باز آنحضرت فرمود که بجای خود باشید که این ابر از برای شما نیست از برای
فلان شهر است تا چنین تا ده ابر آمد و گذشت و امام علیه السلام میفرمود که بجای خود باشید که این از جهت شما نیست
از برای فلان شهر است بعد از آن یازدهم ابر پیدا شد و آنجناب فرمود که ایها الناس این ابر را حق تعالی عز و جل برای شما
فرستاده پس شکر کنید الله تعالی را بر تفضل آن که بر شما نموده پس برخیزید و بمنازل و آرامگاه خود در روید که این
ابر در بالای سر شما ایستاده بر شما نمی بارد تا بمنزل خود داخل شوید و بعد از آن خواهد آمد بر شما از خیر آنچه
بکرم و بزرگی الله تعالی باشد و آنحضرت از منبر بزیر آمد و مردمان بازگشتند و آن ابر بر ایشان نبارید تا اینکه بمنزلهای
خود نزدیک شدند بعد از آن باران بسیار آمد چنانچه وادیها و حوضها و غدیرها و بیابانها همه پر آب شدند و مردم
میگفتند هنیئاً لولد رسول الله صلی الله علیه و آله کرامات الله عز و جل یعنی گوارا باد بر فرزندان آدم پیغمبر صلی الله
علیه و آله کرامتهای خدای تعالی و بعد از آن آنحضرت از منزل بر آمد جمعی کثیر از آن خلق حاضر شدند و خطبه مشتمل بر مواعظ
و نصایح دلپذیر ادا نمودند و … مستمعان ببارانِ آن سخنان احیا نمودند و بجهت غایت اختصار
و ایجاز و زبان خامه سخن پرداز … ذکر خطبه مذکوره … بدعای آنحضرت حق تبارک و تعالی
عظیم گردانید برکت او را در بلاد یکی از مقربان مامون که هوای ولیعهدی او در سر و خارخار امام رضا علیه
الصلوة و السلام در جگر داشت بمامون گفت یا امیر المومنین اعیذک بالله ان تکون تاریخ الخلفاء فی اخراجک
هذا الشرف العمیم و الفخر العظیم من بیت ولد العباس الی بیت ولد علی حاصل معنی آنکه استعاذه میکنم برای تو بخدای
تعالی که تو باعث شوی و نگاه داری از اینکه تاریخ خلفا شوی و مردمان عالم گویند که از خلفا مامون این شرف عمیم و فخر
عظیم یعنی خلافت و پادشاهی را از خاندان عباس بیرون کرده بخاندان علی نقل فرمود هر آینه تحقیق اعانت کردی بر خود
اهل خود یعنی اقربا و منسوبان خود دشمن خود یعنی که این ساحر که ابن فرزندان ساحر را آوردی و بتحقیق که بیقدر
و گمنام بود ظاهرش کردی و پست بود بلند مرتبه اش کردی و فراموش بود مذکورش ساختی و از این باب
مزخرفات که تفصیل آن در کتاب عیون اخبار رضا علیه السلام مذکور است مامون ملعون گفت این مرد پنهان
بود از ما و مردمان را ببیعت خود دعوت میکرد خواستیم او را ولیعهد خود سازیم تا مردمان را که بسوی ما
خوانده و پادشاهی و خلافت را اعتراف نماید تا کسانی که مفتون او گردیده اند یعنی بسوی … اند اعتقاد
نمایند که او در این ادعا دعائی کرده یعنی که امر خلافت اصلا حقی ندارد و او مخصوص است با … که اگر
او را همچنین بحال خود واگذاریم رخنه از وی در کار ما بهم رسد که او را اصلاح نتوانیم کرد و آنچه … از آنچه …
او نیابیم اکنون اگر در خطا کردیم و سبب تعظیم او مشرف بر هلاک شدیم و تهاون و سهل انگاری …

جایز نیست لیکن محتاجیم

جایز نیست لیکن محتاجیم باینکه اندک اندک مرتبه او را پست کنیم تا او را نزد رعیت چنان وانماییم که استحقاق
و اهلیت این امر ندارد و بعد از آن تدبیری در باب او کنیم که مواد بلای او را از ما منقطع و مندفع گرداند آن
مرد گفت یا امیر المومنین بمجادله و مباحثه او را با من بگذار که بحقیقت که او را و اصحاب او را ساکت سازم
و … قدر و مرتبه اش چیزی کم نمیکنم و اگر نه هیبت تو در دل من بودی و از تو اندیشه نمیکردم هر آینه فرو می آوردم
او را از مرتبه خودش و ظاهر میشد بر مردمان که او شایسته ولیعهدی نیست مامون ملعون گفت هیچ چیزی
نزد من خوشتر از این نیست که اینچنین کنی آن ملعون … و آن … و خبث و بغض و حسد گفت که جمع کن اعیان
اهل مملکت خود از سران سپاه و قاضیان و فقها را جمع ساز تا در حضور ایشان نقص او را ظاهر کنم تا باعث
خفت و حقارت مرتبه او گردد و آنجماعت بدانند که آنچه از اهانت و استخفاف او در نوبت باو …
خواهد شد صواب بمجالست پس مامون ملعون فضلا و اشراف رعیت را در مجلس وسیع جمع کرده خود
نیز نشست و حضرت امام رضا علیه السلام را … که از برای او … بود بنشانید پس آن حاجب لعین
که متعهد اهانت آن سلاله … شده بود شروع کرد با آنحضرت و گفت که مردمان از تو حکایتها بسیار کرده اند و …
… اند صفت تو را اینچنین دارم که اگر تو واقف شوی بر آن از آن تبری نمائی و انکار کنی … اینکه دعا کردی
خدای تعالی باران … با آنکه همیشه باریدن باران را از برای تو معجزه کرده اند و بسبب آن ترا مثل و نظیر در دنیا
قرار داده اند و امیر المومنین … مگر اگر … و ترا بمرتبه رسانیده است که …
حال حقوق او بر تو لازم است که جایز … که دروغ گویان … گویند حضرت امام
رضا علیه السلام … در جواب فرمود … که من منع نمیکنم … بندگان خدا … نعمتهای الهی …
داده است اگر چه … نشاط بیان کردن … نمیکنم اما اینکه … صاحب … مرتبه رسانیده است
او را … است که … یوسف صدیق علیه السلام را رسانیده بود که … او را آنحضرت …
باشد چنانکه ولیعهدی عزیز مصر … بحضرت یوسف رسید ولیعهدی مامون نیز … پس
در این وقت آن حاجب … بر آشفت گفت ای پسر موسی از حد خود … در گذشتی …
نمودی باینکه خدای تعالی باران فرستاد که وقت آن نگذشته بود و مقدر شده بود و از آن پیش و پس نمیشد و او را آیتی ساختی
گویا که … مبالغات میفرازی که گویا معجزه آورده مثل معجزه ابراهیم خلیل الله که سرهای مرغان را بدست گرفته
و اعضای … متفرق کرده … پس … آمدند و بسوی او پیوستند و بحرکت در آمدند
و پرواز نمودند و باذن خدای تعالی پس اگر تو راست میگوئی … کن این دو شیر یعنی آن دو صورت شیر که بر مسند مامون
نقش کرده بودند … مسلط گردان … معجزه باشد … آن …
… که این دعای … نیز در دین …
انگه … ایشان آن شیر … و آن …

علي بن موسى الرضا عليه السلام غضبناك گشته بانگ بر آن دو صورت شير زد كه بگيريد اين فاجر را و او را طعمه خود سازيد

از او [illegible] اثر نماند پس آن دو صورت شير گشته بامر خداي بجستند و آن خليفه ملعون را گرفته و پاره پاره

ساخته و اعضاي او را درهم شكستند و خوردند چنانچه خون او را ليسيدند و آن قوم [illegible] از آن [illegible] متحير

مانده مي‌نگريستند و چون از كار او پرداختند رو بجانب امام كرده گفتند يا ولي الله مامور بامر تو في الارض [illegible]

ديگر چه ميفرماييد ما را انچه با او كرده ايم با او نيز بكنيم يعني مامون را نيز چنين كنيم مامون از شنيدن او بيهوش گرديد امام

عليه السلام فرمود كه آب بر او افشانيدند تا بهوش آمد و آن دو شير بار ديگر گفتند يا حضرت امام اجازت است [illegible] كه او را نيز

[illegible] سازيم فرمود نه زيرا كه حق سبحانه و تعالي را با او تدبيري و كاريست او امضاي آن خواهد نمود شيران

را گفت باز بجاي خود رويد چنانچه بوديد ايشان بسوي مسند باز گشتند و همان صورت شدند كه بودند مجملا

سخن اينست كه [illegible] طغيان پيشه طغيان و [illegible] از [illegible] بسيار [illegible] از روايت و انبيا و اوليا بوده در آن

[illegible] و وسيلهاي [illegible] گفتند بود [illegible] حق [illegible] مشيت الله [illegible] نيز [illegible]

بر خلاف [illegible] يريدون ان يطفئوا نور الله بافواههم ويابى الله الا ان يتم نوره ولو كره الكافرون

بر همين منوال [illegible] پيشكان [illegible] شاهان [illegible] آدم [illegible] ايشان وفق و اهل الايمان [illegible]

[illegible] خواهد داد و [illegible] ايشان خواهد نهاد از جمله مفاسد [illegible]

مردم [illegible] كه [illegible] تقوي و ايمان [illegible] سعادت ديني و دنيوي

از آتش [illegible] انعقاد بغض و عداوتست [illegible] فتنه و فساد [illegible]

[illegible] و حسابت و [illegible] رستگاري [illegible] كرد [illegible]

و [illegible] بالا [illegible] طرق [illegible]

[illegible] و شرورات و خلل [illegible] عقل و شعور [illegible] آن [illegible]

[illegible] ام الفسق [illegible]

[illegible] بسكه [illegible] آن [illegible]

قال الله تبارك و تعالى في سورة المائدة يا ايها الذين آمنوا انما الخمر والميسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه

لعلكم تفلحون انما يريد الشيطان ان يوقع بينكم العداوة والبغضاء في الخمر والميسر ويصدكم عن ذكر الله وعن الصلوة فهل

انتم منتهون ظاهر معني و حاصل مضمون [illegible] مفسرين [illegible] آورده اند [illegible] كه شراب

هر چه [illegible] باشد [illegible] قمار [illegible] جاهليت [illegible]

[illegible] شيطان [illegible] در ميان شما

دشمني [illegible] شراب [illegible] خدا [illegible]

طريق [illegible] كه [illegible]

بيجه نموده كه [illegible]

[illegible] شمع [illegible] شيطان [illegible]

اسب دار ساخته و باد ديگر [illegible] فاسد [illegible]

طريق [illegible] الحق [illegible] انكه شراب [illegible]

در [illegible] حديثي كه از حضرت خاتم النبيين صلى الله عليه وآله ماثور است

والخمر [illegible] لعن الله الخمر و غارسها و عاصرها و شاربها و ساقيها و بايعها و مشتريها و

حاملها والمحمولة اليه يعني لعنت كند [illegible] و تعالي لعنت كرده است شراب را [illegible] و اشامنده

او را و ساقي او را [illegible] و [illegible] او را و [illegible] او را و [illegible]

[illegible] سرور صلى الله عليه وآله ماثور است كه من شربها لم تقبل له الصلوة اربعين يوما فان

مات وفي بطنه شيء منها كان حقا على الله ان يسقيه من طينة خبال وهو صديد اهل

النار وما يخرج من فروج الزناة فيجتمع في قدور جهنم فيشربه اهل النار فيصهر به ما في بطونهم

والجلود حاصل معنى آنكه كسي كه شراب خورد تا چهل روز نماز او مقبول نيست و اگر بميرد در [illegible]

[illegible] شراب باشد بر خداي تعالي لازمست كه بنوشاند او را از طينت خبال [illegible]

[illegible] و آن [illegible] زناكاران [illegible] جمع ميشود در [illegible]

و مي‌آشامند [illegible] اهل [illegible] و [illegible] ايشان

از سيد عالم صلى الله عليه وآله ماثور است كه اين مضمون ادا فرموده كه [illegible] كسي كه [illegible]

[illegible] شراب [illegible] روز قيامت در [illegible] باشد و چشمها

[illegible] باشد و [illegible] باشد [illegible]

[illegible] اين مضمون ادا فرموده كه سوگند [illegible] كسي كه [illegible] كرده [illegible]

[illegible] خواهد شد [illegible] كرده [illegible]

[illegible] و آن [illegible] باشد چون [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] آن [illegible] آن [illegible]

آن [illegible] چون [illegible] آن [illegible] يعني [illegible] الله [illegible]

[illegible] از آن سرور صلى الله عليه وآله مرويست كه حديثي كه حاصل مضمون آن اينست كه هر كه

[illegible] ملك الموت را ببيند [illegible]

خداي تعالي [illegible] حق تعالى [illegible] تا گويند [illegible]

[illegible] خداي تعالي [illegible] بيدار [illegible]

ودلیل کوثر چشمه ایست که از آن [illegible] روانست باشد [illegible] و شراب آن [illegible] ازان چشمه نیز ازان سرور
صلی الله علیه وآله منقولست که چون بنده جرعه اول از شراب بیاشامد دل او سخت میشود و در مرتبه دوم جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل و جمیع فرشتگان از وی بیزار شوند و در مرتبه سیم همه پیغمبران و امامان از وی بیزار شوند و در مرتبه چهارم خدای
تعالی جل جلاله از وی بیزار گردد و ازان جناب صلی الله علیه وآله مرویست حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که چون روز قیامت
شود بیرون آید از جهنم جنسی از عقرب که سر او در آسمان هفتم باشد و دم او در زیر زمین و دهان او از مشرق تا مغرب پس
گوید کجاست کسی که با خدا و رسول خدا محاربه کرده است پس جبرئیل علیه السلام فرود آید و گوید ای عقرب کرا میخواهی گوید
پنج نفر را میخواهم کسی که نماز را ضایع کند و زکوة را منع کند و شراب بخورد و ربا بخورد و قومی که در مسجد سخن دنیا گویند و نیز ازان
حضرت منقولست که کسی که مسلمان باشد بر شرابخوار سلام نکند و با او مصافحه [illegible] احتیاط کند [illegible] اعمال او را باطل
[illegible] کرده اند و نیز فرموده که سلام کنید بر یهود و نصاری و سلام مکنید بر شرابخواره و
دیگر فرموده که شراب خوار [illegible] کما [illegible] تصدیق [illegible] حرام
است و نیز این مضمون ادا کرده که عذاب [illegible] عذاب هم
[illegible] یهود و نصاری [illegible] شراب خوار هم [illegible] کسی که [illegible]
[illegible] ازان جناب صلی الله علیه وآله [illegible] خطاب کرده این مضمون ادا کرده [illegible]
[illegible] کسی که [illegible] قرآن باشد [illegible] آیه [illegible] از آن آیت در روز قیامت
و در حشر خدای سبحانه و تعالی با او خصومت میکند و کسی که قرآن خصم او باشد خدای تعالی خصم اوست و کسی که خدا
خصم او باشد در آتش جهنم خواهد بود و هم ازان حضرت صلی الله علیه وآله روایت کرده اند که [illegible] جهنم
وادی هست که [illegible] ازان وادی اهل آتش [illegible] هزار [illegible] خانه ایست از آتش
و در آن خانه چاهیست از آتش و در آن چاه تابوتیست از آتش و در آن تابوت ماری است که هزار سر دارد و هر سری
دهانست و هر دهنی هزار دندان و هر دندانی هزار [illegible] گفتم یا رسول الله از برای کیست این عذاب
فرمود از برای شراب خوارانی که حامل قرآن باشند و هم ازان سرور صلی الله علیه وآله منقولست که جمع شده است همه
شرها در خانه [illegible] است و کلید آن شرب خمر است و نیز ازان سرور صلی الله علیه وآله ماثورست [illegible]
شراب بخورد [illegible] ساعتی که [illegible] و در آن ساعت [illegible] و اصبغ بن نباته [illegible]
[illegible] حضرت امیر المؤمنین [illegible] علیه السلام روایت کرده است که الفتنة ثلاثة حب النساء وهو سیف
الشیطان وحب الخمر وهو فخ الشیطان وحب الدینار والدرهم وهو سهم الشیطان فمن احب النساء لا
ینتفع بعیشه ومن احب الخمر حرم علیه الجنة ومن احب الدینار والدرهم فهو عبد الدنیا حاصل کلام
صدق مشحون آنکه سه چیز است که آدمی مفتون آنها میشود دوستی زنان و آن شمشیر شیطانست و دوستی
شراب و آن [illegible] شیطانست و دوستی دینار و درهم آن نیز [illegible] شیطانست پس کسی که زنان را دوست دارد از زندگی

محمد [illegible]

خود بهره‌مند نمیشود و کسی که آشامیدن شراب را دوست دارد بهشت بروی حرامست و کسی که دینار و درهم را
دوست دارد پس او پرستار دنیاست و هم ازان جناب صلی الله علیه وآله مرویست که فرمود که لو وقعت قطرة من
الخمر فی بئر فبنیت مکانها منارة لم اؤذن علیها ولو وقعت فی بحر ثم جف فنبت فیه الکلأ لم ارعه یعنی اگر قطره
شراب در چاهی افتد و در جای آن چاه مناره بنا شود بران اذان نگویم و اگر قطره شراب در دریائی چکد بعد از آن آن
دریا خشک شود و در آن گیاه روید [illegible] و در کتاب من لا یحضره الفقیه از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
منقولست که شارب الخمر ان مرض فلا تعودوه وان مات فلا تشهدوه وان شهد فلا تزکوه وان
خطب الیکم فلا تزوجوه فان من زوج ابنته شارب الخمر فکانما قادها الی النار حاصل مضمون بعضی
اینکه شراب خوار اگر بیمار شود بعیادت او مروید و اگر بمیرد بجنازه او حاضر مشوید و اگر خواستگاری زن از شما کند
باو زن مدهید بدرستی که کسی که دختر خود را بشرابخوار دهد چنانست که کشیده باشد او را بسوی آتش
مجملا ازین قبیل اخبار و آثار بسیار [illegible] و عیوب و مظالم
دختر رز [illegible] صلی الله علیه وآله ام الخبائث [illegible] شهوت [illegible]
احتیاج بذکر و بیان [illegible]
[illegible]
[illegible] شراب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شراب [illegible]
[illegible] شراب [illegible]
[illegible]
[illegible]
و الاخبار و الاحادیث [illegible]
[illegible] شراب [illegible] ارباب عقل و خرد [illegible]

نیست و به همان بایستی که پرهیز و احتراز از این آتش عقل و هوش که از واجبات است نماید و سر خود را از شر خود ارتفاع

بازی و فتنه و فساد این شعله خوری بهر ... بهتر است نگاه دارند و چه عقل اشرف اشیا و سرمایه سعادت دین و دنیاست

و آدمی باز آن او و خدمتان و نجابت و والای و قفه کفایتی از کمت قوی و سیافراز استخراج فایده قطره در سفینه بدین

جز آبیاری عقل بر وجه ... نیست الانی ... وجود انسانی جز آب عقل ... پنجه جمیل قوی باز و بی

بقوت عقل نتوان تافت و کوه معرفت را در ظلمت که منفعت جز بچراغ عقل راه نتوان برد طریق خیر و صلاح

را جز به آلات عقل نتوان گشت و ... سار شد و ... جز بعطای عقل و ... نتوان گذشت امور مملکت را

جز بکار داری و تدبیر عقل نتوان ... سلطنت و اعلام شوکت و سلطنت در کشور ... و اعلام جز بیمن الا

عقل نتوان برافراشت عقل ... تحصیل سعادت و سلسله اوصاف کمالات ... نکامی است و وسط ...

دوستکامی ... و ... دیده بصیرت ... و ... مصباح شبستان

و مفتاح گنج خانه دولت ... توفیق است و ساقی ... تحقیق آب آسیای معاش است ... استغنا

ستون خانه دین است و اساس کاشانه یقین و در کافی از محیط دانش حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد

الصادق علیه السلام روایت کرده که دعامة الانسان عقل والعقل منه الفطنة والفهم والحفظ والعلم بالعقل یکمل

وهو دلیله ومبصره ومفتاح امره خلاصه معنی بحسب ظاهر آنکه ستون آدمی که بنای کمالات او بران برپاست عقل

است و از عقل ... زیرکی و فهم و نگاه داشتن ... و بعلم بعقل کامل میشود آدمی و عقل راهنمای او

و ... و کلید کار ... است ونیز در کافی از ... عقل و ... خاتم الانبیاء صلی الله علیه

منقول است که ما قسم الله للعباد شیئا افضل من العقل یعنی قسمت نکرده است خدای تعالی برای بندگان چیزی بهتر

از عقل و هم در کتاب مذکور ... است از سلیمان دیلمی که گفت بحضرت امام ابی عبد الله علیه السلام ذکر کردم از عبادت

و دین و فضل او ... بصفات مذکوره ... عقلش چونست گفتم ...

... بنی اسرائیل در جزیره ... بسیار و آب پاکیزه

بندگی خدای تعالی میکرد فرشته ... گفت ... ثواب این بنده ... سبحانه و تعالی

ثواب او را باو نمود ... آمد خدای تعالی ... بصورت انسانی نزد او آمد

عابد ... گفت مردی عابدم ... مکان تو ... آمدم تا با

تو خدای را عبادت کنم پس ... فرشته گفت مکان تو جای خوشست و ... برای بندگی

خوبست عابد گفت این مکان ... عیب دارد گفت چیست آن عیب گفت ... ما را چارپایی ...

و اگر ... در این موضع ... فرشته گفت نیست ...

خری ... گفت ... پس خدای تعالی وحی کرد بان فرشته که انما اثیبه

علی قدر عقله ... ثواب ... عقلش و هم در آن کتاب ... ارتضا

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام منقول است که صدیق کل امرء عقله وعدوه جهله یعنی دوست هر مردی عقل اوست

و دشمن او بی عقلی او ای برادر عزیز ... دوست خیرخواهی ... از خود راندن

و دشمن بد اندیش ... بی عقلی را بجای ... تمام بسوی خویش ... شعور و فهم ...

... است ... عقل را ... طلاق ...

است ... عقل را ... و ... دماغ ...

کشیده ... مطلق العنان ...

لب ...

...

...

از ...

کوهر عقل ... سلیمان که ...

بیجاست چون ... آن خاتم را ...

... ملکی از دام اطاعت جسته ... انقیاد ...

... ملک ایمان ...

حدیث نبوی صلی الله علیه و آله در شرح حدیث جعل کل شر فی بیت وجعل مفتاحه الخمر

کرده ... حکایتی نقل کرده که حاصل آن اینست که مردی از زهاد ...

شهر ... سخنان درشت گفتی و طریق ...

است از دست ... آن زاهد را ...

بدرون خانه برد ... شراب ...

کشید گفت یکی از این چند کار را باید اختیار کنی یا این طفل را بقتل رسانی یا با این زن زنا کنی یا این جام شراب را

یا شراب خوری و اگر نه ترا ... زاهد ... کتاب ...

و زنا و لواط ... گناه ...

نمود القصه چون شراب خورد و چراغ عقلش ... آب ...

افتاد و از ...

پس ... زاهد ...

خواست ... تحصیل ...

تا این ... القصه ...

شراب چند امر شنیع ناصواب از ارتکاب نموده با انهم امتناع کر نخست آن دانستن ضابطه عقل انسانی بر خواست
و شتاب بسطافی بجز اعمال زشت بلکه گویند شراب ام الخبائث طریق اقدام از همه قبایح را بقدر رغبت بهم داده است
معنی حدیث نبوی صلی الله علیه و آله الخمر جماع الاثم و ام الخبائث مجملا دلایل و براهین عقلی شواهد و شده
بلفت نقل بیانکه هر قوم قائم ... تقدیم کرده به قباحت این عمل علامت اثر و شامت این نتیجه شقاوت ثمر آن کلام هم
تر و صریح است که چشم از آن قوانین پوشیده جمیع بیباکی و سو خفت و کره ... جاهل و نیز بحث که فریب بنیک
باده گلرنگ خورده در حریم ارتکاب این کارها به حالت خراب رفته اند که نظر ایشان از آن ترتیب دماغ و لذت
نفسانیست خاصه او کلا که ادعان حقیقت کلام الهی و تصدیق اخبار و سنن حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله
که باور داشت اینهمه تهدیدات هوش بر دار و تهدیدات ذهن بر دار از لذت آن عیش و نشاط ابر کسی که او العیاذ بالله
شد سروری که باعث عقوبت یوم النشور شود و مشتعل در آتش قهاریت الهی از آن شعله ور سرگرم و نصیب دشمنان
باد اگر شراب خور رند و در میخانه ها ابریشم ... و در کوچه و بازار است کشند و از ایشان او سپکار افتان و خیزان کف
شسته و در عالم صلاح ... و بی باکی زده و این شیوه را بی تکلفی و وسعت مشرب نام نهاده با اعتقاد این
قوم بیهوده هنریست از انجز و کمالات خود میشمارند نمیدانند که دیوانه شدن و نعره زدن و هرزه و نامربوط
گفتن و کج راه رفتن و هر دم بیکی دشنام دادن و هر قدم بر سر راهی افتادن و هر لحظه در دوش کسی بودن و
هر ساعت بیکی عربده کشی نمودن و در کوچه و بازار روز و شب مست و بعبث تاختن و در خانه هر شب فرش
پاکیزه را به قی آلوده کردن و هر لحظه بکیفیتی گوی سهل ... بزبان کار و حنجر کشیده بر سر قصه نشسته ... بوده
عرض و ناموس خود را دیدن انگاه از غلبه مستی سر بجای پای گذاشتن و سر چشم ... آنگاه ... و
سیاهی انباشتن ... تلخیات ... مست و لا یعقل بودن و خراب ... و کالکشت ... صبح
سیه ... سفید ... مستی کند ... انگاه چشمی ... کشوده ... و معترض ... بودن
چگونه کمالیست که ... دانش ... کی ... بکمال ... مرتبه بینش و صلاح ... چه ... میرسد ... وشی
کرده ... شراب شور انگیز ... چنان ... کرده ... از شور و ... ناپیدا ... همیشه چشم حسرت
شان چون پیاله ... بی ... مستی ... شان مانند حباب در عالم
آب ... حضرت ... الهی است آن خودستانی که ... تعالی ... قرائت نعوذ
بالله من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا دیگر از جمله مفاسد ... غفلت ... تا ... مقید ... ترتیب ...
استماع غنا ... از خواب غفلت ... و ... نفس ... معاصی ... لحدیث
و شعله آواز ... مستی ... کسوی ... ابلیس ... طنبور بر ...
الملاهی ... مستی است ... و موسیقار ... خواب غفلت ... و ... حلقه ... شیطان کنند
است ... ایمان ... سوختن ... صد ... آتش

شهوت نفسانی

شهوت نفسانی ... و نطق ... مغنیان ... دلها ... زبان ... و زیر و بم سازها
در ... دلها ... بیکی ... از ... و در پیچ ... است
و نیز ایشان برای تایید ... خیالات فاسد ... دیگر ... از مقننی قانونی دین حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله نقل کرده که الغناء رقیة الزنا یعنی غنا افسون زناست که آتش شهوت
را اشتعال ... از انجناب صلی الله علیه و آله روایت کرده که ما رفع احد
صوته بغناء الا بعث الله شیطانین علی منکبیه یضربان باعقابهما علی صدره حتی یمسک ... معنی
آنکه ... احدی ... شیطان ... شهای او سوار
شوند و ... بر سینه او زنند تا وقتی که ... باز ... نیز از آن سرور صلی الله علیه و آله
کرده اند که ... صاحب طنبور در روز قیامت سیاه رو و در دست
او طنبوری از آتش باشد و بالای سر او هفتاد هزار فرشته باشد ... طنبور ...
باشد ... صاحب غنا ... میشود ...
کار ... بطبع اولی ... فرمود حضرت امام جعفر
علیه السلام ... من بقی فی بیته طنبور اربعین صباحا فقد باء بغضب من الله عز و جل یعنی کسی که
در خانه او طنبوری چهل صباح باشد بتحقیق که مستوجب غضبی میشود از جانب خدای عز و جل
علیه ... حضرت امام جعفر صادق علیه السلام حدیثی روایت کرده که حاصل مضمون
آن اینست که مردی بخدمت آنحضرت آمد و بعرض رسانید که همسایگان ... و ایشان کنیزکان مطرب دارند
... مشغولند و عود مینوازند و هر گاه که به بیت الخلا میروم برای نشستن را طول میدهم
آنحضرت ... ایشان را ... آنحضرت ... ایشان ... نمیروم ... تقصیر
آنحضرت فرمود ... امام علیه السلام فرمود تالله انت اما سمعت الله
یقول ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا حاصل معنی ... چشم و دل
هر یک از ایشان ... خواهد شد ... تفصیل کرده اند و ... گفت
که ... از کتاب خدای عز و جل ... من ... و من ... کتاب
آنحضرت ... فاغتسل و صل ما بدا لک فلقد کنت مقیما علی امر عظیم ما کان اسوء حالک لو مت علی
ذلک استغفر الله و اسئله التوبة من کل ما یکره الا القبیح و القبیح دعه لاهله فان لکل اهلا یعنی ... خیر
کن ... تحقیق ... عظیمی ... حالت ... آمرزش خواه
از خدای تعالی ... توفیق ... قبیح را ... اهلش گذار
... هر کاری اهلی دارد ... هر بزم و انجمن ... قانون ... از ...

شنیدن ناکن

۵۰۸

شعله آواز ای پرنده هوا و هوس یابی ولی ... سوز مستی و جوانی ای ... چنگ کار مسمل ولی تار طنبور ساز امل

نیکو اندیشی کی که هر گاه پیش از نقد ما مقابل در بیت الخلا نشستن از بعلی شنیدن سرود و آواز غنا کرده خانه نشسته

باشد این قدر را بجا بداند و آنرا گناه عظیم شمرند و مرتکب آنرا این حد تخویف و ملامت نمایند و در حق او

گویند که ما کان اشقوا خلائق لو بنت علی ذلک و از آن توبه و استغفار فرمایند آیا چون خواهد بود حال جمعی که

اکثر اوقات به ایام در خانه‌های خود از اصناف خوانندگان سازندگان جمع نمایند و صبح و شام ایام

خویش را که خلاصه اوقات عمر و محل دعا و اوراد است ... با صنف و صفا و هنگام که هر وسوسه که از سو شکال آتش

خوف و تقوی است باستماع آواز ... دف و نیگان میبازند و ... چون ابریشم ساز و جاده

آمده ... نغمات میکنند در خانه دل که صد کونه ... آن ساکن خفته ... مزاج طنبور

چون خانه ... بهم میزنند و دو ... گوش را که برای طاعت ... سخنان بخانه را کشوده شده دود

کش کالحن مجالس لهو میسازند و کاخ دماغ را که شاه نشین قصر وجود است ... سودای محبت حق معبود است

از جوش نغمات پر شور مانند کاسه طنبور ... کاسه که انچه ... شب باده غفلت بیخودی

بجانیند و انفاس ... صبح و شام مانند نی ... میکنند و ... ساختن جان نجات ... راه

کوشند و در ... حسینی و دوگاه ... و ... شنیدن فرمان معبود جلگی ... و در استماع آواز چنگ

و عود ... گوش ... غافل از ... و سرود شنیدن مصحف ... و طنبور ... شنیدن ... وزن

کالی ... آواز مطربان ... نسخه حیات خود خط بطلان کشیده ... و آواز کوش

روز ... اعمال خواهند بود و از ... حمل ... و تلف کردن عمر ... خلاف ... سیم ... تاسف

بدم خواهند سود ... باشد ... صدق ... انتقال ... آینه احوال ... کشکال خواهند دید

و اگر گوش ... بنوش ... راستی این نوا را ... این ... شنید ... فرداکه ... اطلبند

از ... و ... اطلبند ... آواز ... افکنده کار ... اینها همه صوت ... اطلبند ... از جمله مفاسد صحبت

اینقوم ضایع روزگار ... در بلندی ... حرکت ... که شغل ... کودکان ... بیچاره ... پیشه ... نافع

نکبت شغال ... طفلان ... خسیس است و منصوبه چشم ... بساط ... نکشا

نشسته ... شش ... قسم ... و ... بی عاقبتی ... حکم ... اشکال ... ضرر

خرجه ... در مذمت ... سبحانه و تعالی ... انما الخمر و المیسر ... چنانکه ... سبق ذکر ... انوا

باشواب ... بسته ... نین ... سوره بقره فرموده که یسئلونک عن الخمر و المیسر قل فیهما

اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما یعنی ... تو یا محمد از حکم شراب و قمار ... بگو در آنها گناه

بزرگست و فائده ... برای مردم و گناه آنها بزرگتر و بیشتر است از فایده آنها و بعضی گفته‌اند که فیهما اثم

کبیر اشاره است ... شرب خمر و باختن قمار ... کبیره است و مراد آن ... دو نهاست فواید ... شیوع

است مثل ... و ترتیب دماغ ... سالنین ... و ... مال ... که فی الجمله از شعور ... باشد

معلوم است که انچه

معلوم است که ... سعی ... غافل بر ... میکنند تا که ... بجا ... خدای تعالی از مرده که

اثمهما اکبر من نفعهما و در کتاب من لا یحضره الفقیه مذکور است که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند

از قول خدای عز و جل که در سوره حج فرموده است فاجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزور

آنحضرت فرمود که رجس از اوثان شطرنج است و قول الزور ... غنا است ... بدانکه شطرنج است ...

... آن ... است و بازی کردن او ... کبیره ... است و سلام کردن بر

آن معصیت است و کردانندهٔ آن ... گوشت خوک ... و نظر کنندهٔ آن ... بفرج مادر خود

و بازی کنندهٔ نرد ... قمار مثل او کسی است که گوشت خوک خورد و مثل بازی کنندهٔ آن نرد ... مثل

کسی است که دست در خون و گوشت ... و کذا ... بازی کردن با نکشت ... و اربع عشر ... قمار

بوده ... اینها و هر چه ... شبیه باشد قمار است حتی بازی کودکان ... قمار است ... اینکه هر کونه

بازی که در آن برد و باختن باشد ... داخل ... است ... شامل ... باختن ... کار

مستقیم ... روایت ... بیان آن کرده‌اند و در کافی ... مذکور است که حضرت ابو الحسن علیه السلام ...

... و ... غلام ... تخم مرغ ... و ... آن قمار ... آنحضرت ... او

... نکفت ان فی القمار یعنی با این قمار ... پس آنحضرت ... و ... از ... کرد

... از روایة ... مذکور ... قمار ... بکنند ... بیجمع ... و ...

... تا ... از حضرت سید انبیا صلی الله علیه و آله ... ودر جامع الاخبار ...

شطرنج ... ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون این آیه از سوره انبیاست و حکایت

از قول حضرت ابراهیم است علی نبینا علیه السلام که با قوم خود که بتان بصورت انسان و بهایم و ... بصورت

کواکب ... گفته‌اند که بصورت ... ساخته بودند و ... پرستش آنها قیام مینمودند خطاب کرده

فرمود چیست این شکلها و صورتها که شما ... یعنی بعبادت آن ... قیام مینمائید

حضرت سید الانام ... در این مقام ... است ... آلات شطرنج بمنزله بتانند و باختن آنها

بمنزله بت پرستی است و در بعضی ... مضمون حدیثی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نیز روایت

شده ... آیه ... فقد عصیتم الله و رسوله یعنی بتحقیق که ...

شطرنج ... و در جامع الاخبار از حضرت سید مختار صلی الله علیه و آله

منقول است که من لعب بالنرد فقد عصی یعنی کسیکه نرد باخت بتحقیق که از فرمان خدای تعالی بیرون رفت

و ... همان از جناب صلی الله علیه و آله حدیثی روایت ... حاصل مضمون آن اینست که ملعونست کسیکه

شطرنج بازد و نظر کند و نظر کننده بآن مثل خوردن گوشت خوک است و در خبر دیگر چنین است که

نظر کننده بآن مثل نظر کردن بفرج مادر خود است و در کنز العرفان از سید عالم ... صلی الله علیه و آله

۵۹

روایت شده که اللعب بالنرد کمن یغمس یده فی لحم الخنزیر و دمه یعنی بازی کننده نرد مثل کسی است که فرو برد دست
خود را در گوشت خوک و خون او و نیز در جامع الاخبار نقل کرده که شخصی از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل
حدیثی کرده مضمون آن اینست که وقتی که سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام را بشام بردند یزید پلید
لعنة الله علیه گفت از بهر او سفره گذاشتند و با اصحاب خود فقاعی آشامید و چون از فقاع فارغ شد گفت تا آن
سر را در طشتی نهادند در تحت سریر او یا در زیر او گذاشتند و بساط شطرنج بر روی تخت گسترده و بشطرنج بازی
نشست و ذکر حضرت امام حسین علیه السلام و پدر و جد او و جده علیهم صلوات الله علیهم اجمعین میکرد و
نسبت بایشان تحقیر و استهزا مینمود و هر گاه بر حریف خود قمار میباخت و فقاع میگرفت و سه مرتبه میآشامید
و ته مانده او را بجانب طشت بر زمین میریخت پس کسی که شیعه ما است میباید که از شراب و فقاع و شطرنج بازی اجتناب
کند و کسی که ببیند فقاع یا شطرنج را باید که حضرت امام حسین علیه السلام را بخاطر بیاورد و بر یزید و آل زیاد لعنت
کند که خدای تعالی محو مینماید از برای این کار گناهان او اگر چه بعدد ستارگان باشد ای برادر هوشیار و ای عزیز بر روزگار
کرا محبت اهل بیت علیهم السلام بقدم صدق میپوئی و در دعوی شیعگی و یکرنگی ایشان از همه پیشی میجوئی چگونه
راضی باین میتوانی شد که بعد از شنیدن خبری چنین از قبیح و شنیع بارتکاب [illegible] و دامن خاطر را بلوث آلایش
همکاری یزید پلید آلائی لا اقل پیروی اهل بیت عصمت نمیتوانی نمود بقدم دشمنان ایشان میگذاری برای اینهمه
کجا کرسی ولایت شعار یزید پلید برپای داری که آنچه لعین یزید [illegible] تو بیچاره که کوششی در فقاع
حق جو [illegible] طریقه اهل بیت علیهم السلام دعوی بندگی خدای تعالی [illegible] از دست [illegible] آیات و الحادث
و اسودگی ایشان از هیچ شماری خود کو که روز نسب نزد مخالفت اختیار نمودی و دل کعبتین آسا از دست انداختی تو
داغ یکرنگی بر دل هر دم نقش مهره [illegible] که ایشان در قمار و آن قمار فریب دادن [illegible] مردم با مکین
وقاحت و غیر [illegible] و پشت دست بدندان گزیدن چه نتیجه خواهد داد و عنقریب زنده پیل او را از تخته
پیاده کرده رخ بر خاک فنا خواهی نهاد و [illegible] روز کار بهره در تخت [illegible] اسپ چاره جوئی
بمعیت فرزین و [illegible] خواهد انداخت [illegible] از دولت میر و وزیر [illegible] و رخت حکم
فقاع چون اوراق گنجفه در میان وارثان قسمت خواهد گشت و عاقبت نقد دین باخته و سر بر عجز [illegible] ساخته
دامن افشان و آه حسرت کشان از بساط زندگی خواهی در گذشت و هر یک از دغا بازان افعال [illegible] که جا
سیلیان بسیار گشت [illegible] در بساط تفصیل هر یک از [illegible] نقد [illegible] قدم اهتمام [illegible] است
خانه دین و ایمان را سوزنده و دامن [illegible] غضب الهی را بر افروزنده [illegible] کار
از او سالک آن قطعی نمودن بغایت ضرور است و او [illegible] آمیزش مردم [illegible] دامن الفت
از آلایش صحبت [illegible] چه اخلاق و اطوار [illegible] شقاوت سرشت [illegible]
برص و جذام سرایت [illegible] و بالاختلاط [illegible] مسلم بسیار مستبعد است و قطع نظر از [illegible]

دلدادگی زنان

دلدادگی زنان و سر خود مبتلا میگردانند و هر شب بروز میآورند و باین طبقه معاشرت نمودن و در مجالس
فساق و اهل معاصی با خبر بودن [illegible] و باین [illegible] مذموم و منهی عنه است چنانچه در کافی از حضرت ابی
عبد الله علیه السلام روایت کرده انه لا ینبغی للمؤمن ان یجلس مجلسا یعصی الله فیه و لا یقدر علی تغییره
یعنی سزاوار نیست مؤمن را که در مجلسی نشیند که در آن نافرمانی خدا کرده باشند و قدرت بر تغییر آن نداشته
باشد میباید که اهل مجلس را از ارتکاب آن نافرمانی باز دارد و الا خود در آن مجلس ننشیند
صلوات الله علیه منقولست که من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یجلس مجلسا فیه ینتقص امام او یعاب فیه
مؤمن خاص یعنی آنکسی که ایمان بخدا و روز قیامت دارد نمی نشیند یا میباید که ننشیند در مجلسی که در آن
امام را نقص پیدا می کنند یا عیب مؤمنی گویند و نیز از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده که من کان یؤمن
بالله و الیوم الآخر فلا یقوم مکان ریبة مخصوص یعنی آنکسی که ایمان بخدا و آخرت آورده نمی ایستد در مکانی
که مردم بد اندیش اند و در حق او بد گمان کردند و [illegible] از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
ماثور است که ان الله لیعذب الجعل فی حجرها بحبس المطر عن الارض التی هی بمحلتها بخطایا
من بحضرتها و قد جعل الله لها السبیل الی مسلک سوی محلة اهل المعاصی قال ثم قال ابو جعفر علیه السلام فاعتبروا یا اولی
الابصار خاص یعنی که بدرستی که خدای تعالی عذاب میکند جعل را در سوراخش بسبب آنکه [illegible]
نیاز [illegible] که آن جعل در آن مکان کرده بشومی گناهان بندگانی که در آن موضع میباشند چه خدای تعالی
آن جعل را قدرت داده که از میان آن قوم عاصی بیرون رود و بجای دیگر رود و لکن مع هذا بیرون نرفته و از
گناه نمود [illegible] بشومی آن جماعت و بعذاب [illegible] گرفتار میشود و بعد از آن حضرت [illegible] که عبرت گیرید
ای صاحبان [illegible] که هر گاه جانوران [illegible] بسبب مجاورت اهل معاصی معذب شوند و ببلای ایشان مبتلا گردند حال بنی
آدم [illegible] آمیزش [illegible] چگونه خواهد بود [illegible] مناسب این مقام
بود اکتفا نمود و نیز حدیثی در کافی مذکور است که ملخص مجمل آن اینست که حضرت ابو الحسن علیه السلام
شخصی را از مجالست [illegible] عبد الرحمن بن یعقوب که از اهل ضلالت بود منع فرمود جعفر که راوی این حدیث
است گوید گفتم هو یقول ما شاء و ای شیء علی منه اذا لم اقل ما یقول یعنی عبد الرحمن آنچه خواهد گوید و چه
اعتقادی که خواهد باشد مرا از آن چه زیان هر گاه آنچه او گوید من قائل آن نباشم آن حضرت فرمود که آیا نمی ترسی که
بلائی بر او نازل شود و بشما نیز برسد آیا ندانستی احوال آن شخص را که از اصحاب موسی بود و پدرش از اصحاب فرعون بود
تا آنکه لشکر فرعون از دنبال حضرت موسی علیه السلام رسیدند آن شخص از موسی جدا گشته توقف کرد که پدر
خود را نصیحتی نموده و بحضرت موسی علیه السلام ملحق سازد پس پدرش رفت و او از روی درشتی گفتگو میکرد
تا آنکه هر دو بدریا رسیدند و هر دو غرق شدند و این خبر بحضرت موسی علیه السلام رسید فرمود که او در رحمت خدا است
و لیکن چون بلا نازل شود تا جان کسی که نزدیک گناهکار است میرسد [illegible] آشنائی بیگانگان درگاه عزت هرگز

دوسه کرد آن جهت که یوسف در عوض غضب آن که غرض بهمام سطوت پادشاهی انجمن آتش ایشان سوخته تنبیه نماید
و حضرت خالق بیچون و بی نیاز از هر آشنا و بیگانه عزت شانه با بستگان زنجیر علایق و خستگان بزهر آمیزش خلایق را
از همه بیگانگی و با خود آشنایی کرامت فرماید و در بتخانه دلهای ما را از سنگ هر پیکر و غبار کثرت و تلبیس
بکلید نجات نفحات عنایت بگشاید و الله الکریم نعمت از ماده بنوعی جهل و نیاز [illegible] که هر که بر دل غبار کینه ما را

مجلس هشتم در مذمت صفت خبیثه کبر که سر دفتر رذایل است و موجب [illegible] عجب و خود پسندی که از جمله فروع شجره ملعونه حب دنیاست چنانچه سابقا مذکور شد و تشریح آن بعبارت بیان واضح و کذا [illegible] یافت و تصویر آن بکلک تقریر
دلپسند نگارش پذیرفت و این مجلس مشتمل بر دو فصلست **فصل اول** در مذمت کبر بر مصروعان سودای جاه و دولت و مستقبا
باده غرور و نخوت و متکلان آیینه خود بینی و بیقلمان [illegible] بالاشیفه کام و زبان [illegible] خود ستایی ناقص
خود پرستی ساخته و از سلوک در علم مخالفت بلبنا ما الا الملک بما [illegible] **نخوت** بحکم الکبریاء ردائی و
العظمة ازاری عظمت و کبر بالخصوص ذات پاک خداوندیست جل شانه که کمند وحدتش دست تعدی
هر شریکی از تصرف دلهای آگاه فرو بسته و یاد هستیش هر گونه شایبه حدوث در خلق [illegible] قلمی [illegible]
شیخ سعدی کسی را رسد کبریا و منی که ملکش قدیمست و ذاتش غنی عدم زادگان یتیم و [illegible] و [illegible] خاک
غیبان دیار وجود و خوش [illegible] کشو و در [illegible] شهرستان کمال فرزند بکوی آن [illegible] السبب و ز [illegible]
قدم [illegible] اعتبار [illegible] موج [illegible] و [illegible] که عمر ها سر [illegible] بیابان نیستی بوده و در [illegible]
عدم باعتقاد آشنایی نموده و در مطفکی سالها از جهت [illegible] در پس پرده [illegible] پنهان کرده و در مضغکی از
[illegible] مدتها در ظلمت رحم [illegible] بسر برده از [illegible] مشیمه با شعور نکوشیده و از الوان نعمتهای روزگار
بخون حیض مادر تعیش نموده از نجاست سیاه چال رحم بجان رسیده و در شکنجه قبول هستی چار میخ عناصر کشیده
کوچه کردی [illegible] که دو بار از [illegible] دو چشم کسافت نهاده سر برآورده و در وقت که یکی خوناب حسرت
از دیده چکانیده و در [illegible] بطن [illegible] الجنبانیده و در [illegible] پوست بنجاست خود غلطیده
و در سن شعور روز و شب [illegible] مدام سر بخط [illegible] جابجا دویده و در [illegible] بتقصه [illegible]
خدمات همیشه در برابر نفس اماره بنده وار دست بر سینه [illegible] و [illegible] از غایت ضعف و ناتوانی
دیوانه [illegible] کسستی [illegible] بجهت عطا بر داشته [illegible] چهار طبعشان [illegible] نمود و
در هر [illegible] بجهات [illegible] کز طوق ادب عبودیت [illegible] کشی نموده دعوی بزرگی
نمایند و از اندازه گلیم خود بیرون نهاده با حضرت آفریدگار عالم در [illegible] طریق منازعت و [illegible]
و از جناب مستطاب نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که یقول الله تعالی الکبریاء ردائی و العظمة ازاری فمن نازعنی
فی واحد منهما القیته فی جهنم حاصل معنی آنکه خدای تعالی میفرماید که بزرگی و عظمت مخصوص بحضرت منست پس
کسی که منازعت کند با من در یکی از این دو صفت می‌اندازم او را در جهنم **و نیز** از آن سرور صلی الله علیه و آله مرویست

خبر است که لا یدخل

خبر است که لا یدخل الجنة من کان فی قلبه مثقال حبة من خردل من کبر یعنی داخل بهشت نمیشود کسی
که در دل او باشد و در دل او بوزن یکدانه خردل از کبر **و از حضرت** ابی عبد الله علیه السلام مرویست که ان فی جهنم لوادیا للمتکبرین
یقال له سقر شکا الی الله عز و جل شدة حره و ساله ان یاذن له ان یتنفس فتنفس فاحرق جهنم حاصل معنی
آنکه بدرستی که در دوزخ وادی است مهیا از برای اهل تکبر که او را سقر میگویند و سختی غضب و گرمی آن وادی
بحدیست که از شدت حرارت خود بخدای تعالی شکایت میکند و سوال کرد که او را رخصت دهد که نفس کشد پس
دستوری یافت نفسی کشید پس بحرارت نفس خود سوخت جهنم را **و همچنانکه** از حضرت جناب صلی الله علیه و آله
و سلم ماثورست که ان المتکبرین یجعلون فی صور الذر یطاهم الناس حتی یفرغ الله من الحساب حاصل
مضمون اینکه روز قیامت بصورت مورچگان کرده شوند مردمان پای بر ایشان میگذارند و همچنان پایمال مردمان
خواهند بود تا وقتی که خدای تعالی از حساب مردمان پرداخته **و نیز در کتاب** از جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله خبر است
ثلثة لا یکلمهم الله و لا ینظر الیهم یوم القیمة و لا یزکیهم و لهم عذاب الیم شیخ زان و ملک جبار و مقل مختال حاصل
معنی آنکه سه کس‌اند که خدای تعالی در روز قیامت با ایشان سخن نگوید و بنظر رحمت در ایشان نظر نکند و از ذنوب و آثام
قبایح افعال ایشان را پاک نمیکند و عذاب ایشان الیم است یکی پیر زناکار و دویم پادشاه جبار و سیوم درویش
صاحب تکبر **و نیز** در کتاب [illegible] از حضرت امیر علیه السلام باین مضمون ماثور است که از جمله آنچه خدای تعالی بحضرت داود
وحی فرموده اینست که یا داود کما ان اقرب الناس الی الله المتواضعون کذلک ابعد الناس من الله المتکبرون یعنی چنانکه
نزدیکترین مردمان بخدای تعالی متواضعانند همچنان دورترین مردمان از خدای تعالی متکبرانند **و در جواهر** [illegible] از حضرت
سید الانام صلی الله علیه و آله مرویست من جر ثوبه خیلاء لم ینظر الله الیه یوم القیمة یعنی کسی که دامن جامه
دامن خود را بر زمین کشد از روی تکبر و شفقت نمیکند خدای تعالی بسوی او در روز قیامت **که** [illegible] متکبران بر آن بود
که جامهای دراز میپوشیدند و دامن را بر زمین میکشیدند و آن شیوه ایشان بر ازکوی رفعت شان خود می‌شمردند
آن معلم سنن و آداب آن عادت ناصواب را که طریقه متکبران بود در حیث مذمت فرموده اند چنانچه حق تعالی
نیز در سوره مقدسه بنی اسرائیل در نظم کلام [illegible] بر چیدن دامن [illegible] کردن و مامور [illegible] بنا بر این
که او را [illegible] جامه چرک کردن دامان [illegible] کرده نان آن باشد چنانکه بعضی از مفسرین گفته اند که [illegible] باشد برین
سوده و [illegible] نجاسات و امثال آن آلوده میکرده دور [illegible] سوره بنی اسرائیل حضرت سید عالم را صلی الله علیه و آله خطاب
مخاطب میکند که [illegible] است که و لا تمش فی الارض مرحا انک لن تخرق الارض و لن تبلغ الجبال طولا
ملخص معنی آنکه در رفتار [illegible] خرام که تو نیز آنچنان که رفتار توزمین شکافته شود و در بلندی قامت با کوه
کوه در فرازی بالکوهها برابری توانی کرد بلکه بنده و ذلیل و حقیری و از تو جز تواضع و فروتنی نشاید **و در** [illegible]
صاحب بصیرتی یکی از سیاه مستان شراب نخوت را دید که با جبه از خز میپوشید و از روی تکبر میخرامید گفت ای بنده
این رفتاریست که خدا و رسول خدا آن را دشمن میدارند آن شخص گفت آیا مرا نمیشناسی گفت اعرفک اولک نطفة قذرة و آخرک

٧٠

جیفة میتة وانت بین ذلک تحمل العذرة یعنی ابتدا نطفهٔ آب پلید بودی و آخر مرداری خواهی بود و درین میان حامل نجاستی
کسی این خود بینی است متصل بان تو کشیدن کش است حدیث دوم از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم منقولست که من
تعظم فی نفسه واختال فی مشیه لقی الله وهو علیه غضبان یعنی هر کسی که خود را بزرگ شمارد و در رفتار از روی
تکبر برود ملاقات کند با خدای تعالی در حالتی که او بر او خشمناک باشد چه لایقست اخبار و آثار در مذمت کبر و
نخوت واستکبار خارج از شمار است و غضب کردن کار اشقیا و تکبر کردن کشتی و غرور شیوهٔ اهل ضلالت و نکال یوم النشور ثمرهٔ
بلکه در دنیا نیز این صفت زشت ناپسندیده صاحبان خود را از نظر اهل دل عاجز افکند و آنچه مقصود این قوم منظور
این طایفه است که در نظر ها معزز و مکرم و مخدوم و مطاع اهل عالم باشند هرگز حاصل نمی شود بلکه شهرت
و اعتبار ایشان خوار تر ازانست و مقامات شان منحرج و حقیر می باشد چنانکه حضرت صادق علیه السلام در کافی
نیز این معنی را نقل فرموده که ما من عبد الا وفی راسه حکمة وملک یمسکها فاذا تکبر قال له اتضع وضعک الله فلا یزال
اعظم الناس فی نفسه واصغر الناس فی اعین الناس واذا تواضع رفعه الله عز وجل ثم قال له انتعش نعشک
الله فلا یزال اصغر الناس فی نفسه وارفع الناس فی اعین الناس یعنی بر سبیل اجمال اینکه بنده ای نیست مگر اینکه
در سر او حکمت است و فرشته ای است که او را نگاه میدارد و حکمه در اصل لغت حلقهٔ دهنه لجام است که برای منع دواب
از سرکشی موضوع است و حاصل معنی همانا اینست که خدای تعالی بهر بنده فرشته ای گماشته که چون توسن نفس سرکشی
بادغرور در مغز او افکنده از اطاعت شیوهٔ تواضع و فروتنی سرکشی آغاز نماید و از طریقه آداب بندگی و خاکساری
کناره جوید مهار آنکه عنان انحراف ورزید نتیجه اش اینست که این متکبر از خود بر انداز د و برو اسکوب و مغلوب و
مخذول کند و شان نخوت و سرکشی در هم شکند پس چون بنده تکبر نماید آن فرشته او را گوید پست
مرتبه شو که خدای تعالی ترا پست مرتبه گرداند پس همیشه آن بنده در پیش خود بزرگترین مردمان و در نظر
مردمان کوچکترین و حقیر ترین مردمانست و چون تواضع و فروتنی کند خدای تعالی آن حکمه از سر او بر
دارد چرا او را احتیاج بان نیست و بعد از آن فرشته او را گوید بلند مرتبه شو که خدای تعالی ترا بلند مرتبه کرد
پس همیشه در نظر خود کوچکترین دست [illegible] و در چشم مردمان بلند ترین مردمانست و از فرمودهٔ الله
این باشد که چون بنده فروتنی و سر افکندگی کند خدای تعالی آن حکمه را بالا کند و این کنایه ازین باشد که او را
عزیز و سر بلند و مرتبهٔ او را رفیع و معزز و ارجمند سازد و قریب باین روایتی که در ارشاد القلوب مذکور است
که ان الملکین الموکلین بالعبد ان تواضع رفعاه وان تکبر وضعاه مضمون آن اینست که آن دو فرشته که بر بنده موکلند
اگر تواضع کند او را بلند مرتبه و سربلند می گردانند و اگر تکبر کند و پست مرتبه و بی قدر می سازند مخفی نماند
که آنچه اهل دنیا غرور با و بر آن می نازند و موجب آن در میان خلایق کردن مباهات و افتخار می افرازند غالب اوقات
از چند چیز بیرون نیست اول زادگی نسب دوم حکومت و منصب سیم حسن صورت که عبارت از حسن و جمالست
چهارم حسن معنوی که عبارتست از دانش و کمال پنجم کثرت مال و ثروت ششم قوت و توانائی و هیچیک از اینها منشاء
مباهات و افتخار

مباهات و افتخار نتوانند بود اول زاد گی که از آن بنجابت تعبیر میکنند خود ظاهرست که کافه بنی نوع انسان
پسر و مادر آدم و حوا است و در نیعنی همه با هم برابرند و همگی با هم برادر اند چنانکه حضرت که کافه بنی نوع انسان از پدر
و مادر آدم و حوا است و در نیعنی همه با هم برابرند و همگی با هم برادر اند چنانکه حضرت رب العالمین و اصدق القائلین
در سورهٔ حجرات فرموده است که یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی وجعلناکم شعوبا وقبائل لتعارفوا
ان اکرمکم عند الله اتقیکم در سبب نزول این آیه آورده اند که چون روز فتح لوای پیغمبری بفتح اقلیم دین
و دنیا صلی الله علیه وآله فتح مکه نمود بلال را فرمود که بر بام مکه معظمه رفته اذان گفت جمعی از اهل کتاب و نخوت کرده
از ظاهر بینان بجهت اینکه او را نپسندیده زبان طعن بروی گشودند از آنجمله حارث بن هشام قدح در نسب
بلال نموده گفت یا محمد صلی الله علیه وآله کسی دیگر نبود که بانگ نماز کند بغیر ازین کلاغ سیاه دیگری گفت
الحمد لله که پدرم زنده نیست که تا این را شنود و دیگری گفت که اگر خواست خدا باشد این را تغییر دهد یعنی
بو طرف نماید ابو سفیان گفت من هیچ نمیگویم چه میترسم که خدای آسمان محمد را باو خبر دهد فی الحال جبرئیل
آمد و پیغمبر صلی الله علیه وآله را از ان اخبار نمود آنحضرت ایشانرا طلبیده فرمود که شما چنین و چنان گفتار یا و ایشان اعتراف
کرده پس این آیه مذکور نازل شد حاصل مضمون بقول مفسرین آنکه ای گروه مردمان بدرستیکه ما آفریدیم شما را از
مردی و زنیکه آدم و حوا است یعنی همه از یک پدر و مادر بید پس بانسب بر هم افتخار نمودن و دیگری را بدنسب نا
منسوب ساختن و زبان طعن و تعییر بر ایشان گشودن وجهی نداشته باشد و گردانیدیم شما را شعبها و قبیلها تا بشناسد
یکدیگر را یعنی شما را متفرق قبایل و شعب گردانیدیم تا بدان یکدیگر را شناخته و از هم ممتاز گردید و در هر
هر یکی نام موسوم باشد چون باسم قبیله و طایفه مذکور گردند اشتباهی نماند و از هم شناخته شوند نه از کثرت نسب
آن بر هم مفاخرت نمایند و بدرستیکه گرامی ترین شما نزد خدای تعالی پرهیزکارترین شما است بعد از گرامی بودن در
دین بقوی پرهیزکاری است و بعضی در سبب نزول این آیه مذکور گفته اند که ثابت بن قیس شخصی از مجلس
گفت انت ابن فلانه یعنی تو پسر فلانه زنی بودی ازو یاد نمودی و مراد ازان بود که مادر او را در جاهلیت بسبب شنیعی
رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم رسید فرمودند کیست که فلانه را نام میبرد ثابت گفت منم یا رسول الله آنحضرت
فرمود که در رخسار این مردمان نظر کن چون نگاه کرد فرمود چه دیدی گفت قومی مختلف الوان دیدم بعضی
سیاه چهره و بعضی سفید چهره و برخی سرخ رنگ و جمعی ازرق فام فرمود فانک لا تفضلهم الا بالتقوی
والدین یعنی ترا بر ایشان زیادتی و رجحان نیست مگر به پرهیزکاری و دین داری و چون این آیه نازل شد
شعر نیز گفته اند که روزی حضرت سید الانام صلی الله علیه وآله از بازار مدینه میگذشت غلام سیاهی دید که میگفت
هر که مرا بخرد باین شرط بخرد که مرا از گذاردن نماز پنجگانه در عقب رسول الله منع نکند چون
نماز پنجگانه در عقب رسول الله گذارده ام و در هیچ جای دیگر با آن اقدام ننموده ام مردی او را باین شرط خرید وقت
رسول الله صلی الله علیه وآله هر وقت نماز آن غلام را میدید که می آمد و اقتدا بآنحضرت میکرد بعد از چند روز آن غلام

تعدیل از احوال او استفسار نمود بعرض رسانیدند که بنظر آن حبشی بیمار آمد و آن سرچشمهٔ لطف شفقت ورزیده بعیادت
وی قدم مبارک رنجه داشتند بعد رسیدن قدوم منزلت آن حبشی آزاد کردهٔ ابو بصیر ارجمند گردید و بعد از سه روز دیگر
که احوال او پرسیدند مولای او گفت که وفات نمود آن جناب بر خواست بنفس نفیس متوجه و متولی تغسیل و تکفین وی گردید
مواجه و انظار از [illegible] این بیان نسبت بغلامی سیاه تعجب کردند حق سبحانه و تعالی آیه من کرم و افتخار و در آن بیان [illegible]
کرد از کسی و نسب و اثر تعریف و فضیلت و کرامت بتقوی و پرهیزکاری است و شیخ صدوق روایت کرده از حضرت ابی عبد الله
جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام ماثور است و در کنز المطالب مذکور است و ما حصل مضمون آن اینست که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله در میان جمعی از اصحاب خود بود ناگاه سیاهی از بخار عربیه چند نفر از زنگیان بر داشته بجانب
قبر شریف آن جناب فرمود که علی بالاسود یعنی این سیاه را بیارید از دمن آوردند پس او را دید چشمی گشوده گفت
رو بوی کشوده و خطاب بحضرت امیر المؤمنین کرده فرمود که یا علی هذا رباح غلام آل النجار [illegible]
باشد بر رای بی نقطه مفتوح و یای یک نقطه و الف و حای بی نقطه نام آن غلام باشد یعنی یا علی این رباح است غلام آل النجار
که قبیله از انصار بوده اند و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که ما اراني الا [illegible] و قال یا علی انی
احببتک میتواند بود که آن غلام را عجز [illegible] آن [illegible] باشد یا این حاصل کلام حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام این باشد که هر وقت این غلام مرا میدید [illegible] نزد من آمده میگفت
یا علی من ترا دوست میدارم پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بغسل او فرمان داد و [illegible] از جامه های خود او را
کفن کرده و بر او نماز گذارده و مسلمانان تا لب قبر تشییع جنازه وی نمودند و در همان آوازی سخت مانند آواز زنبوری
با دیدار آواز پر و افغان در آسمان شنیده شد جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله فرمود که قد شیعه الف
قبیل من الملائکة کل قبیل سبعون الف قبیل والله ما نال ذلک الا بحبک یا علی [illegible] و تحقیق که
تشییع جنازه این سیاه کرده اند هزار گروه از فرشتگان و هر گروهی هفتاد هزار فرشته بوده اند بخدا قسم که [illegible]
نصیب وی این شرف و کرامت در دنیا مگر بدوستی تو یا علی و مروی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بجنازه او [illegible]
فرمود و بعد از زمانی روی از وی بر تافت پس از زمانی دیگر [illegible] بر وی جست پس اصحاب چندان جناب گفتند یا رسول الله
دیدم ترا که ساعتی روی از وی بر تافتی و بعد از آن نشست بر او [illegible] آری بدستی که دوست خدا از دنیا
گرسنه رفته بود و تشنه بوده پس زنان او که از حور العین باشند آمدند بهشت بسوی او شتافتند پس دوست
خدا غیور است و ناخوش داشتم که او را سبب نظر بسوی زنانش آرم [illegible] پس این روی از او گردانیدم
در زهرة الریاض حکایتی بنظر رسیده که ملخص مضمون آن اینست که در وقتی در مکه معظمه قحط شد و اهل
مکه بجهت دعای باران بعرفات رفتند و از نخل دعای ایشان اثر اجابت ندیدند و در کشت امید [illegible]
[illegible] راوی میگوید که هفته دیگر بعرفات رفته در میان آن جمع مردی سیاه فام ضعیف [illegible] دیدم که آمد
و دو رکعت نماز گذارده و دعا کرده بسجده رفت و گفت بعزتک لا ارفع راسی من السجود ما لم تسق عبادک یعنی

خدا [illegible]

خلق و خدا بعزت [illegible] که [illegible] بحجره بر [illegible] تا [illegible] پس قطعا [illegible] پیدا شد قطعات
دیگر با آن پیوست و باران بارید تا گفتم [illegible] آمدی [illegible] و من بر اثر او رفتم تا بخانه
فروشی رفت و من باز گشتم روز دیگر دینار و درهمی چند با خود بر داشته بدر خانهٔ آن برده فروش رفتم گفتم که
میخواهم [illegible] شخص غلامی بر من عرض کرد و من منتظر آن غلام بودم و [illegible] نیاورده گفتم جز این غلام غلام دیگر داری
گفت [illegible] غلام [illegible] بر من عرض [illegible] ناگاه گفت نزد من غلام سیاه [illegible] که با کسی سخن
نمیگوید گفتم او را بمن بنما آن غلام سیاه [illegible] آن [illegible] حسن و [illegible] آورده بر من عرض کرد گفتم
این غلام را چند درهم [illegible] گفت بهفت دینار [illegible] لیکن [illegible] دینار نمی ارزد پس هفت دینار بوی داده آن دست
[illegible] غلام گفت ای مولای من [illegible] و من خدمت تو [illegible] کنم گفتم ترا [illegible]
نخریدم که تو خدمت من کنی بلکه برای اینکه من خدمت تو کنم گفت چرا گفتم برای [illegible]
و آنچه از وی مشاهده کرده بودم مفصلا [illegible] گفتم انت حر [illegible] الحکمة لله هذا عتق
مولای الا [illegible] فکیف یکون [illegible] یعنی آزادی آقای مجازی بود آیا آزادی آقای حقیقی چگونه شود
بعد از آن وضو ساخته دو رکعت نماز گذارد و دست بر داشته گفت الهی [illegible]
شناخته ام [illegible]
[illegible]
[illegible] آورده [illegible] نبر تجهیز و تکفین او
[illegible] نماز گذاردم و لیکن [illegible] نمود [illegible] سید الانبیاء و سید
[illegible] حضرت ابو القاسم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم [illegible] و شیخ
[illegible] در پهلوی او بود [illegible] و دست مبارک [illegible] آن شیخ بود پس
[illegible] گفتم تو کیستی گفت من محمد صلی الله علیه و آله
[illegible] ابراهیم است [illegible] گفتم [illegible] صلوات بر [illegible]
[illegible] ابراهیم [illegible] بهشت خواهد بود
[illegible]
[illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] امام زین العابدین علیه السلام [illegible]
[illegible] الجنة لمن اطاع الله [illegible]
[illegible] الله تعالی [illegible]

[illegible]

انکس بنده حبشی باشد کویند نبی طواف خانه کعبه میکردم شبی ناکاه دیدم که جوانی حلقه در کعبه را کرفته میکفت شعر امن
یجیب دعاء المضطر فی الظلم ❊ یا کاشف الضر والبلوی مع السقم ❊ قد نام وفدک حول البیت وانتبهوا ❊ وانت یا
حی یا قیوم لم تنم ❊ ادعوک ربی حزینا هائما قلقا ❊ وارحم بکائی بحق البیت والحرم ❊ ان کان جودک لا یرجوه ذو
سفه ❊ فمن یجود علی العاصین بالکرم ❊ حاصل معنی این کلمات در حنین وملخص مضمون این ابیات نوحه انکه کیم
هر که بنده عشر از بوستان خوف خشیت تعالی جهره رجع ایشان براي تنبیه صفها بطبل بر که کوشها دو ای
مینوانند این باشد که ای انکس که اجابت میکند دعای بیچاره بکار خود درمانده را در تاریکیهای شبها ای زایل
کننده ناخوشیها و بلاها و رنج بتحقیق که خفته اند کسانی که بحضرت تو آمده اند و در کرد خانه کعبه و بیدار است و تو ای
ای زنده پاینده تخفته میخوانم تو را ای پروردکار من اندوهکین و شوریده حال و مضطرب الحال پس رحم کن بر کریستن من
بحق خانه حرم کعبه اکر سفیه سبک مغز و بیهوده امید نداشته باشد پس کرم میکنند بر کناه کاران بکرم ریزکرده
و بعد از این مناجات دیکر فرموده شعر الا ایها المقصود فی کل حاجتی ❊ شکوت الیک الضر فارحم شکایتی
❊ الا یا رجائی انت تکشف کربتی ❊ فهب لی ذنوبی کلها واقض حاجتی ❊ اتیت باعمال قباح ردیة ❊ وما فی الوری
عبد جنی کجنایتی ❊ اتحرقنی بالنار یا غایة المنی ❊ فاین رجائی ثم این مخافتی ❊ حاصل مضمون این سخنان خوش بیان
انست که ای انکس که بنده کان در هر حاجتی رو به درکاه تو می آرند شکایت آوردم از ناخوشیهای احوال خود پس رحم
کن بر شکایت من ای امیدکاه من تو زایل میکنی اندوه و غم من پس ببخش برای من همه کناهان مرا و حاجت مرا روا کن آورده
دوام بدرکاه تو عملهای زشت تباه و نیست در میان خلق بنده که کناه کاری من از آنجمله بود ای آیا سوزانی مرا باتش ای نهایت
آرزوهای بندکان پس کو امید واری من بر رحمت تو و کو ترسیدن من از غضب تو ناکاه افتاده و بیهوش کردید
نزدیک وی شدم حضرت سید العابدین علی بن الحسین علیهما السلام بود من جاء الذی یحکم علینا کیست انکه بر
سر من آمده کفتم بنده حقیر توام ای سید من این کریه و بیتابی چیست و تو از اهل بیت نبوت و معدن رسالت
و خدا تعالی در حق شما فرموده انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا یعنی خدا تعالی در این آیه اهل بیت
پیغمبر صلی الله علیه و آله را پاکیزه فرموده و تو از جمله ایشانی پس چرا چنین کریه و زاری و از جحیم بی نهایت ترسان
مستطیر غمناک شده بمانا الصمعی پنداشته که مناط اعتبار طهارت و عصمت و قرب بنبی پیغمبر و اهل بیت او بود
نسب و هر که از اولاد خاندان او باشد بمحض همان در این آیه داخل و شرف طهارت و عصمت او را حاصل خواهد بود
آن حضرت فرمود هیهات ای اصمعی بدرستی که الله تعالی خلق کرده است بهشت را برای کسی که فرمان او برد اکر چه آن کس بنده
حبشی باشد و خلق کرده آتش را برای کسی که نافرمانی او کند اکر چه شریف و قریشی باشد حق تعالی میفرماید که فاذا
نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتساءلون فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون ومن خفت موا
زینه فاولئک الذین خسروا انفسهم فی جهنم خالدون حق تعالی این آیه در سوره مؤمنون و مفسرین در تفسیر این
آیه فرموده اند که پس چون دمیده شود در صور پس نباشد نسبها در میان شما آن روز یعنی که منفعت از روز

دو مر یافه ز نیشان ... [illegible]

و منزلتی خویشان را منقطع خواهد ساخت و اقربا و خویشان بخود درمانده و باحوال یکدیکر نخواهند پرداخت
یا یا یعنی که از دهشت نسبها تفاخر که آن تفاخر میکنند امروز کسی را سود نخواهد بود و بهیچ نسب دادرسی و پناه
نباید علی جانب بعضی نخواهند نمود و بهیچ نسبی کس بکار آن کس نیاید همه مشغول بحال خود پس هر که را
آیه تقوی و یعنی بایمان و اعمال صالحه بیرون آن کرده ایشان نه نسب کار آید و هر که سبک باشد میزان او یعنی بواسطه
عدم ایمان ایشان و اعمال صالحه پس آن کروه اند آنانکه زیان کرده اند بر خود در دوزخ جاوید آن خواهند ماند
پس بحکم آیات و اخبار مذکوره شرف آبا و اجداد بیشتر کرم نباید بود و بنسب تنها هر چند پیغمبر زاده کی
باشد بر خلق خدا بچشم حقارت نظر نباید کرد بلی بر یکدیکران واجب و لازم است که در تعظیم و توقیر
ذریات کرام و عرض کاه از خاندان عصمت و کرامت یادکار نمایند کوتاهی نکنند بمضمون مولوی
چونکه کل رفت و کلستان شد خراب ❊ بوی کل را از که جوییم از کلاب ❊ زیرا که مدت ائمه طاهرین که
بعضی در فراش رحمت الهی خفته اند و بعضی جهت ظهور سر در پرده غیبت و خفا نهفته و با دایکه ملازمت
سادات خود را تسلی دهند بجمال یکانکی و لطیف اسایش دمان آنست که با سادات کرام طریق احترام مسلوک
دارند و فیه سادات نیز آنست که از طریقه تواضع و انکسار که شیوه جد آن بزرکوار ایشانست پا بیرون نکذارند
و با از طریقه پرهیز و زهادت نمود و شکسته است و بر سیرت آبا و اجداد جهان داده و در وقت مفاخرت نسب
بپیغمبرزادکی و دعوت احکام سروری نسبت بجبابره و ملوک درست نمودن از باد غرور و نخوت میوه آفت زده شجر طیبا
بودن نبوت اهل بیت رتبه آزادکی و ولایت بوستان سیادت و بزرکی زادکی است حکایت عمر بن عبد العزیز علوی برادید
آزرده کی کبر برادر را بمیرفی کفت انکس که خود را نسب باو میکنی یعنی حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله رفتار
چنین را دوست میداشت و با بطریق هر کز راه نرفت و در اخبار و آثار که در شرح تواضع و انکسار ائمه اطهار علیهم السلام
بطریق سرور ایشان بالفرق خواص و عام وسعت یافته است ان شاء الله تعالی در فصل ستوده صفت تواضع
انکشت قلم صدق رقم کوشش کشف مستمعان خواهد کشت و از کلمات هدایت سمات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
است الشرف بالعقل والادب لا بالاصل والنسب حاصل آنکه بزرکی بعقل و ادب است نه باصل و نسب
بسند یعنی است نزد اهل و نسب مولانا نسب چه سود دهد چون تو بی بهره کشتی ز آب جوی چه بهره که تشنه بمیری ز اشعاریست
که بکمال این حاکی از شریف باعتبار بحق الحمد عدم نجابت سر نشد که بقراط کفت الیک انتهی اشرف قومک که
وفی ابیات شرف قومه کان تبحیح عالی شریف نموده است مقوم کسی یعنی شرف آبا و اجداد تو هیچ بنو بت سعید طی
شد و شرف اولاد من از من ابتدا شده پس من فخر اولاد خودم و تو ننک اجداد خود مولانا چه فقط ابیات
که مضمون ایشان از عنایت لطیف ❊ کسی که فخر کند بر نسب ز بیخردیست ❊ سلمان فارسی رضی الله عنه جه خوش فرموده
است شعر ابی الاسلام لا اب لی سواه ❊ اذا افتخروا بقیس او تمیم ❊ یعنی چون بنی قیس و بنی تمیم افتخار نمایند
بقیس و تمیم پدر من اسلام است از جنس مسلمانی و دین حق پدری ندارم و از اسلام شرف و سعادت دو جهانی را دو روزکار

٦٥

خود حیثیتها هم و در امالی ابن بابویه رحمة الله علیه مذکور است که میان سلمان فارسی رضی و شخصی خصومتی واقع شد و آن
شخص گفت تو کیستی ای سلمان فارسی یعنی ترا حسبی و نسبی نیست سلمان در جواب گفت وانچه مضمون آنرا اینجا میآورد
که اول من و تو نطفهٔ بود و آب نجسی بودیم و آخر من و تو مرده و جیفهٔ گندیده خواهد بود و چون قیامت شود و
ترازوهای اعمال نصب کنند هرکرا ترازو زیاده آمد کریم باشد و هرکه سبک باشد لئیم خواهد بود گویند
در زمان صاحب بن عباد درجهٔ را با علوی معامله بود آن علوی برآن تعدی و ستم مینمود آمد و شکایت و رفع
دیوان نزد صاحب بن عباد برد این دو بیت نوشت نزد علوی فرستاد شعر لعمرك ما الانسان الا بدینه فلا تترك
التقوی اتکالا علی النسب فقد رفع الاسلام سلمان فارسی وقد وضع الشرك الشریف ابا لهب یعنی بزندگی
تو که انسان نیست مگر بدین داری و شیوهٔ تقوی و پرهیزکاری پس بمجرد اعتقاد بر نسب دست از تقوی
برمدار و طریقهٔ دینداری از کف مگذار که اسلام مر سلمان فارسی را با وجود دنائت نسب بلند ساخت
و شرك ابولهب را با شرافت از درجهٔ بلندی و عزت انداخت منقولست که در عهد حضرت موسی علیه السلام
دو مرد با یکدیگر مفاخرت کردند یکی گفت من پسر فلان بن فلان بن فلانم تا نه نفر از پدران خود را شمرد که جمله کافر بودند
و آن دیگر گفت من پسر فلانم اگر پدرم مسلمان نبودی او را نام نبردمی پس بحضرت موسی وحی آمد باین مضمون که آنکه نه
از پدران نسب خود را شمرد لازمست بر الله تعالی که او را با ایشان که کافر اند در آتش و لیکن پدر مسلمان مقرر شد
لازمست بر الله تعالی که او را با پدر مسلمانش در بهشت برد مجملا از مشرب اخبار و آثار مذکوره آفتاب این معنی
بر ساحت خاطر ارباب شعور پرتو صدق می افکند که مناط سعادت و کرامت ایمان است که خود دانست نه فلان
بن فلان بودن و پیشوای متکبران ابلیس لعین چون بسجدهٔ ابو البشر مامور گشت بهمین شبهه مستند شده گفت
خلقتنی من نار وخلقته من طین مراد آن ملعون آنکه خدایا مرا از آتش نورانی آفریدهٔ و آدم را از گل ظلمانی
و اصل من از اصل او شریفتر است چرا سجده وی کنم پس بسبب تفاخر باصل و نژاد گردن از تسلیم و انقیاد از طوق فرمان
الهی کشیده خود را بلعنت ابدی گرفتار ساخت و شآمت خودپسندی خود را از اعلا علیین بر انداخته باسفل درکه
شقاوت سرمدی انداخت آن شقی ازل و ابد خود باین شبهه مستند بود بی علم شرافت آتش بر خاک مغالطه
و سبلاهات بر حضرت آدم علیه السلام میجوید نمیدانم که زمرهٔ آدمیان که جملگی از خاک آفریده شده اند از چه اصل اند و از
چه شیوه رجال ندیده میدانند احتمال التفاخر را در بیخ و اصل شان لا مینهند و در نسب و نژاد شان مجال التفوق و التشبه
چگونه زبان معنی با هم مفاخرت میجویند و بچه خیال خود را از زمرهٔ اقران و امثال ممتاز می شمرند طریقهٔ پیروی ابلیس یعنی
میپویند ضلیل ای عزیز کبر و عجب مکن تا مقبول عالم شوی سیرت ابلیس مگذار تا آدم شوی؛ مرویست که شخصی از
عیسی علیه السلام پرسید که کدام از مردمان افضلند آن حضرت دو قبضه خاک برداشت و فرمود که هیچکدام از این دو
قبضه بر یکدیگر ترجیح نیستند بلکه همه و مساوی اند مردمان چون همه از خاک مخلوق شده اند و در اصل خلقت
هیچکدام رجحان ندارند پس اکرم ایشان آن کسی است که پرهیزکارتر باشد شیخ سعدی ز خاک آفریدت خداوند پاک

پس ای بنده افتادگی

پس ای بنده افتادگی کن چو خاک بیت حریص و جهانسوز و سرکش مباش ز خاک آفریدت چو آتش مباش و اما غرور
که آن نیز اسباب غرور و نخوت است در مجلس اول که جهت تنبیه اینها داخل موضوع گشته زبان قلم مو نظر شیم کفار ... یافت
بمطالعه سفینه که متضمن نگارش پذیرفت که این طایفه را پیوسته چشم طمع بر دست درویشان و دست تعدی دراز
ایشان میباشد بر یکیشان از دولت کم چیزی کمالست و حصول مرادشان از همت نامرادان و درویشان این قوم ستمکر و کلاه
بان و در بعد قرب چرا این نیست که گدایان بزلیف و عجز میکنند و حکام بر هم از آزار صاحبان شعور و فرهنگ دارند
بالنهم عار و ننگ را چگونه مناط اعتبار و سرمایهٔ افتخار می پندارند و خلق خدا را بچشم حقارت دیده و فقرا و در
ویشان را پادشاهان اقلیم فنا و شهریاران کشور تسلیم و رضا اند از خود کمتر میشمارند گویند یکی از ملوک بر
سقراط گذر کرده و در خواب بود سر پای باو زده گفت برخیز سقراط برخواست و از که که پادشاهی بود و انکار
و التفات بوی ننمود پادشاه او را نشناسی گفت نه ولیکن در تو طبع بهایم را یابان تو را بهایم دیده ام چرا که زدن
کار ایشان است پادشاه گفت با من چنین گستاخی حرف میگوئی تو بندهٔ و رعیت منی سقراط گفت نه چنین است
بلکه تو بندهٔ منی گفت چون گفت برای آنکه شهوت و آرزوها تا بندهٔ منند و فرمان بردار خود ساخته ام و من شهوات
بندهٔ و محکوم خود ساخته ام گفت من پادشاه نظام و پدرانم جملگی پادشاهان صاحبقران بوده اند و از بلاد
و دیار عالم فلان کشور و فلان دیار در تحت تصرف و قبضهٔ اقتدار منست سقراط گفت آنچه تو بر آن مفاخرت
نازیدهٔ کردن افتخار به اوصاف اجنبیه امور خارجیه و اعتبار دیرانهٔ بود و همه عاریت چند روزی با تو خواهد
بود و نفس را از آن کمال حاصل نمیگردد و اگر خواهی بر حقیقت این سخن مطلع گردی بیا تا مال و توهر و جامها
از بر کنیم بدرون آئیم و هم بلباس آب مستلبس گشته با هم گفتگو نمائیم تا علم و جهل و کمال و نقصان هریک ظاهر گردد
پادشاه ازین سخن خجل شد و از آن مقام در گذشت و در حکایت شده مذکور است که واعظی بمجلس هارون
الرشید رفت و هارون وی را گفت مرا پندی بده واعظ بنا بر سؤال هارون فتح سلسلهٔ این مضمون را از
شاخسار زبان بشکافت که ای هارون اگر تو را تشنگی بر تو غالب آید و تحصیل آنچه آتش عطش را فرو
نشاند هیچگونه نتوانی کرد در آن حالت دم آبی بچند میخری گفت بنصف پادشاهی خود گفت بعد از
آنکه آن آب را آشامیدی اگر بمرض حبس البول گرفتار گردی و دفع آن نتوانی کرد چه میدهی بکسی که علاج
نماید و ترا از آن بلیه رهاند گفت نصف دیگر پادشاهی خود را واعظ گفت پس مغرور مباش
بپادشاهی خود که قیمت آن آشامیدن آبی بیش نیست اما غرور جمال و دلربائی و خط و خال که باعث ناز
و کلرخان خوش نگاه و سرمایه خود فروشان صاحب جاه و دستگاه است بر ظاهر است که چیزیست غا
نی و مستعار از عمر بعاریت زود گسل و بی اعتبار چه شکفتگی و طراوت گلشن جمال در فصل بهار شباب است
پایه گلرخ حسن صورت و طراوت بنای خانهٔ آینهٔ بر آب و چون بهار جوانی گذشت و خزان پیری رسید
ارکان تناسب اجزای صورت بزلزلهٔ عشره پیری منهدم گردید پرده دار زندگی دامن بپردهٔ شکنج پرده چینی

عو

حلقی بشت افکنده و کرده باد رفتن هم نخل رعونت قامت را از ریشه بر کنده ترکتاز سفید بهمری سر چشمه
خوش حسن را بخاشاک شکسته انباشته و مشاطه نشو و نمای جوانی دست از غازه کاری چهره ارغوانی بر داشته
الحاصل معلوم کرده که سرخی گونه و لب نقشی بر آب و پیچش زلف و کاکل پیچ اصلی تر از موج سراب بود و قابل
آن نبود که آن قدر بر آن نازند و از آن اسباب اعتبار و مایه افتخار سازند و کشش مباحث نوجوانی را آیتی عظیمت
پیری و ناتوانی عموم را نیست که جویبار ابدان را از آب طراوت خشک میسازد و سیل ویرانی اقامت خوشحالی ها را
بر خاک نیستی می اندازد و بسیار صحیفه گوش نوخطان را مستوفی قضا و قدر بر باطل رقم هستی ساخته
و بسی لوح سینه بر تاب سیمین بران را [illegible] بر جبین علم شکست نکوده سار بخاک و چون اند اختند بلاد اجل
سبزه الصبر تاب ابروی عیخونریز چه تیغها که در بخاک کرده و آتش افسون فنا از سبزه مزارها چه دودها که
از دودمان زلف خط و خال الخوبرویان بر آورده چه حلقه معاد بیعتهای دندان که دست بازی حوادث دوران
بکشاکش شستجانش از هم پاشیده و چه سبز خطهای ریحان که باغبان مشیت ربانی بداس مرور زمان تراشیده
درهم خورد دیده دهقان قضا از نقطه خال المحبوبان دانه چه تخمهای اعتبار که در بخاک هر دیار کشته و کاتب قدرت
در بیاض گردن ساعدان سیمین بر چه فصیحت نامها که بخط غبار نوشته کدام کل زینت که چون دامن کوهسار
کلها اعتبار از تربت غنچه دهانی نشکفته و کدام سر منزل است که مانند کان لعل بدخشان لعل لب شیرین سخنی در خاک
نهفته کدام مکان است که [illegible] حسرتی شاهد آشنا از من و آتشین رخساری نجسته و کدام موضع است که صفای چهره
آیینه صفت از سنگ سختی دوران در هم نشکسته کدام سرزمینیست که از شبنم جای طره عنبرین سیاه ماری بکین
نه پیچیده و کدام کف خاک است که سالها در روی دلان نوخط در ان خوش حوران نگرده بیت چشمه چشم میزآلهه
از بن خاکدان دلا شت مقیمان دل افکار در آن مرکس شعلها نبود هر چهار دلا اکه بر هر بدلب حور باد چشم بیاد است که
کرده و دود دلا برسر حجب آورده از کار روزن فتحهایی است این امورظاهریه و اعتباریه بغایت سبک و خیز
و بی بقاست و متاع حسن و صوت در بازار معرفت شناسی کاسد و نارو ا بلکه بهای سعادت در سنجش حسن سیرت
نه حسن صورت حقیقت آورده کا عالم الحق آنشاد از نظر جز نکه به دولت نه پیچیش شکل و رعونت قامت نا متناهی آب در کمی و کدوی
از ملکات اخلاق زکیه و فنون عقلیه و نقلیه و آنچه از آن بقابلیت و استعداد تعبیه میکند این جمله و تقی کماله و مایه
سعادت و اقبال اند که بهیچ عرض زوال فاسد نگردد و قلم سهو بغی و تا از حسن عیار آن را بخط بطلان بر آن نکشیده باشد و چون
آدمی در تحصیل علوم و کسب کمالات نفسانی خطوه بهیچ نه دید تمام کمال از مکارم اخلاق و اطوار آن بعد از نسبت که دولت جاوید کرده
و در این ره میدان اعتبار نه و هیچ سکه اند مثل نقوش معارف و کمالات نشان که نه در روز جهان ازهر خط دل اکاشته اشتغال آکشته به محقق و
محمود نکرده نکته همچو رعونت باطل و تا چیزی کرد اند چه بالجمله هست که از فنون علوم انجیر که بکار آید و طلب آن تعظیم و توقیر ما بیشاید
علوم دینیه است و آنچه سعادت تحصیل آن نتواند بود و غرض اصلی از تحصیل علوم دینیه تهذیب اخلاق و عمل و تقرب به درگاه
منان عز و جل است از آنجمله تحرز از لباس عار و منی و تحلی بحلیه تواضع و فروتنی است که از اعظم اعمال و اشرف عبادات الطاعات

و بجهت تنقیح مضمون سخن درنه

وچون غرض ومدعی که بر علم مرتب نشود و شجر دانش بکمال میوه های اخلاق و اعمال بار نیاورد در ملحنه ایران
آن را فایده چندانی نخواهد بود و مضمون این حدیث مثل الذین حملوا التورية ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا ادا
خواهد بود بیت علم کز تو ترا نبستاند جهل از آن علم به بود صد بار آب حیوان که چشمه کرد حلق نبرد هر کشت
او چه بود نوشکوار نه بطلان لعنت بر ابلیس بکند آنچه هر بین بی پیار [illegible] او که آن لعنت کانه دین بعلم دارد
بعلم نکند و گفته ارکیت حضرت باری وصف مشتی هست نخاکسار اعنی جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله مطابق
است که اشد الناس عذابا فی یوم القيمة عالما لم ینفعه علمه حاصل معنی آنکه عالمی که از علم خود منتفع و بهره
مند نباشد عذاب او در روز قیامت سخت از عذاب مردمان دیگر خواهد بود و نیز از آن سرور صلی الله
علیه و آله در خبر است که شر الناس العلماء الشرار یعنی بدترین مردمان علمای زشت سیرت اند و نیز از ابی عبد الله
علیه السلام منقولست حدیثی که مضمون ما حصل آن اینست که بعضی از علما دوست میدارند که علم خود را مخزون
تا او را اخذ نکنند یعنی در تعلیم آن بخل میورزند و خواهند که آن علم مختص او و از دیگران امتیاز داشته باشد
پس آن عالم در درک اول جهنم خواهد بود و بعضی از علما کسی اینست که چون وعظ بیند کسی نیکو عارض آید
و چون او کسی را پند نکوید بدرشتی نماید و این عالم در درک دویم جهنم باشد و بعضی از علما کسی است که مخواهد
اظهار علم خود در نزد صاحبان مال و حشمت کند نه فقرا و مساکین و این عالم در طبقه سیم جهنم باشد و بعضی از
علما کسی است که در علم خود طریقه جبابره و سلاطین را مسلوک دارد و بعضی متکبر و مغرور است پس اگر چیزی
از سخن او رد شود یا در چیزی از فرمان او تقصیر بود بر آشفته گردد و عالم چنین در درک چهارم جهنم
باشد و از آتش دوزخ و بعضی از علما تتبع احادیث و سخنان یهود و نصارا میکند تا علمش را داشته خود را بان افزا
ید و جلوه در در درک پنجم جهنم خواهد بود از آتش و بعضی از علما خود را بر مسند فتوی نشانید میگوید
احکام دین از من سوال کنید و شاید که یک حرف درست نکوید خدا تعالی مکلفان را مقتی بر خود ثبت باشد و از ا
بی جهت باشد دوست ندارد پس جای او در طبقه ششم باشد از آتش و بعضی از علما کسی است که علم خود را
وسیله و بعضی از امور و نیل مقاصد دنیوی میسازد جای او در طبقه هفتم است از آتش و نیز از حضرت ابی جعفر علیه السلام
اینمضمون مرویست که هر که طلب علم کند برای آنکه بر علما مباهات کند یا با آن با سفها جدل و بحث نماید
تا روهای مردمان را بآن بسوی خود بگرداند پس باید نزول نماید در منزلی که آماده گشته برای او از آتش
یعنی جای او در جهنم است و در کافی از ابی عبد الله علیه السلام ماثوراست که اطلبوا العلم و تزينوا بالحلم و
الوقار و تواضعوا لمن تعلمونه العلم و تواضعوا لمن طلبتم منه العلم و لا تکونوا علماء جبارين فيذهب
باطلكم بحقكم حاصل معنی آنکه میفرماید این باشند که طلب علم نمایید و بآن خود را بصفت حلم و وقار زینت
بیارایید و با شاگردان و استادان خود طریق تواضع مسلوک دارید و از علمای جبارین و متکبر مباشید
که تکبر شما فضیلت آن علم شما را زایل و فواید آنرا باطل میگرداند و نیز در کافی مذکور است حدیثی که مضمون

آن اینست که حضرت عیسی علیه السلام بر خواست و پایهای ایشان را شست گفتند ما سزاوار تریم بکه این خدمت یا روح الله
فرمودند بدرستیکه سزاوار ترین مردمان بخدمت عالمست بدرستیکه من تواضع برای همین کردم که تواضع کنید بعد از
من در میان مردمان چنانچه خدمت عالم کردم مثل تواضع من برای شما یعنی برای من تعلیم بود و بعد از آن حضرت عیسی ع
فرمود بالتواضع تعمر الحکمة لا بالتکبر کذلک فی السهل تنبت الزرع لا فی الجبل یعنی بتواضع آباد میشود
حکمت نه بتکبر و همچنین در زمین هموار و نرم میروید و سبز میشود کشت نه در کوه آنچه میگویند اینکه تواضع چون زمین نرم
هموار است و تکبر مانند کوهسار و چنانکه تخم در زمین نرم و هموار سبز میشود نه در سنگستان و کوهسار حکمت و
دانش نیز از شیوه خاکساری و فروتنی نشو و نما میکند نه از تکبر و خودنمائی در حدیث آنجناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله
مضمون روایت که علما دو قسمند یکی عالمی که بعلم خود عمل کند آن ناجیست و دیگر عالمی که دست از علم خود برداشته یعنی
آنکه عمل نکند بعلم خود هالک است بدرستیکه اهل آتش یعنی اهل جهنم از بوی عالمی که بعلم خود عمل نکند
در اذیت میشوند و سخت ترین اهل جهنم در ندامت و حسرت کسیست که بنده را بسوی خدا بخواند و آن بنده
اجابت او کرده و از او قبول نموده و طریق فرمانبرداری و اطاعت الهی مسلوک داشته باشد پس خدا او را به بهشت
برد و آنکس خوانند را بعلم خود عمل ننموده و تابع هوای نفس طول امل بوده بجهنم واصل سازد نظم چه علت
خلق میکنی چه علمای گفتند ... [illegible] ... بعلم آموختی از بهر آنکه ترسی کاندر
شب ... [illegible] ... کالانعام بل هم اضل ... [illegible] ... و شرح بی اعتباری آن
در مجلس دوم ... [illegible] ... احوال آن بر لوح بیان ... [illegible] ... ارباب تمیز و شعور
... [illegible] ... بالعزائم ... [illegible]
... [illegible] ... آن سخنان که در مجلس ... [illegible] ... کاری کارها
... [illegible] ... مجلس ... [illegible]
... [illegible] ... بصیرت ... [illegible] ... چشم ... [illegible]
روشن سوادان ... [illegible] ... آفتاب روشن ... [illegible] ... دنیا از دست ... [illegible]
... [illegible] ... درد ... [illegible]
... [illegible] ... بوستان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... بنیاد ... [illegible]
... [illegible] ... دنیا ... [illegible]
... [illegible] ... متاع الدنیا قلیل
... [illegible] ... الدنیا ... [illegible]

از یاد نموده رسالت کو ... [illegible] ... طریق توصیف از اهل
باشد ... [illegible] ... صلی الله علیه و آله
... [illegible] ... دنیا ... [illegible]
... [illegible] ... بیت ... [illegible]
... [illegible] ... دنیا ... [illegible]
دنیا ... [illegible]
و آنچه دوستان خدا ... [illegible] ... دشمنان ... [illegible]
دست ... [illegible] ... روایت ... [illegible] ... از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت ... [illegible]
... [illegible] ... خدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله ... [illegible]
... [illegible] ... صلی الله علیه و آله ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... یا رسول الله ... [illegible] ... شیطان ... [illegible]
... [illegible] ... تحقیق ... [illegible]
... [illegible] ... رباعی
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

بازوی بیابان نشینان که ﴿الم تر﴾ بیانکه شب یلکن بیل ... وکوست نقش آخر بیادغو ... بذر فتحک این روحی مرد بیمانی
چه سان خود آخر شش لرهوان نیست شوکت و شان اول اسباب ... شان زو ... وجه بیان ... چشمه زلال رضا آن
بار شکیبی چه سان ... سیر ... ماسب تهمتن ... ازو ... پیمانه ... چون ... که آمد بیرون بیژن
از چاه و بند ... باز ... ماکوش و ... زدوده زمان نگذرد اندکی که ... اسباب ایشان یکی اصل ...
ازامور ... معنکوس که ... ایشان بر ... اعتبار یکان یکان خط بطلان کشیده ... صاحبان حقل ...
... و ... تحقیق این مقام و ... این کلام ... حضرت خیر الانام صلی الله علیه و آله ...
معنی سبیل ... انفجار در آن ... دنیا ... روح ... سقیم ... اصل ... نمال
... شش پادشاهی ... الله تعالی ... وجوههم النار یعنی
... قیامت ... اهل محشر ... کان ... فلا انساب
بینهم یعنی چون ... ایشان ... بیکی از دو معنی ... و بیکو ... کسی
که بمال ... یوم لا ینفع مال و لا بنون یعنی روزی ... هیچ مالی ... و پسران
و بیکو ... ملایکة غلاظ شداد ... آتش جهنم ... کلام
بادست ... آن ... تعذیب دوزخیان ... ایشان ... رهائی ...
امکان نداشته باشد و بیکو ... پادشاهی ... کند ... لمن الملک الیوم لله الواحد القهار ...
... روز ... تیغ ... مردمان ... پس اول چیزی که آن ... غاید
این باشد ... ایشان ... لمن الملک الیوم یعنی از آن کیست پادشاهی و فرمان روائی ...
لله الواحد القهار ... است ... بی‌شریک ... غالب ... و مدعیان ...
... چون ... لمن الملک ... از اهل محشر ... جواب ... لا ... خود ...
خود ... جواب ... که لله الواحد القهار ... است ... بی‌شریک ... میان ...
... باشد که ... جواب ... ذات ... باشد و هم خود در
جواب ... لله الواحد القهار و این قول ... سیاق کلام مقتضی آنست که این سؤال و جواب در
روز حساب باشد چنانچه ... لاحق آن ظاهر ... وادی ... دستان ... انتقام
... منزل ... سیه ... که ... خود ... از ... اند
... کرده اند ... کمال ... خود ... نقصان خود
... مجلس ... غیر ... خاک
خاصان ... نیست ...
... عیب ... وجود ... خالی ... ایشان ...

کمالیست بعضی از اهل هنر ... خود ... و خود پسند ... دعوی کمال ...
... کمال ... خود ... سودن ... بنهایت ... خود ...
... داشتن ... بی‌فضلی ... محض ... بیکبار ...
... بکمال ... عیسوی ... دعوی ... بنیاد ... ایشان ... نفس
... با ... خود ... کرده ... آورده ... باد ...
کی ... سودن ... با وجود ... خود ... بکمال ... معشوقان ...
و ... باین ... زبان ... در ... با ...
یکی ... خود ... است
... از ... عقلا ... خود ... است ... سلامتی
﴿المرالله﴾ ... خود ... ﴿مصورهم﴾ ... صفت ...
و ... خاکساری ... کمال
... آنست ...
خود ... آتش ... ایشان ... برهان
... آتش ... است ...
کتاب ... انتخاب ... پادشاه ... ایست ...
... موافق ... توان ... دشمن ...
... خاکساری ... عافیت ... توان ... است ...
خود ... توان ... از ... نفس اماره ...
... دعوی ... بستان ...
است ... مجاهدات ... عیب ...
... قدم ... تیغ ... بار ...
میکنارند ﴿المرالله﴾ ... خاکساری ... مصداق این مقالت
... آله افضل الصلوات ... ان التواضع لا یزید العبد
الا رفعة فتواضعوا یرحمکم الله ... تواضع و انکسار ... بلندی
... خاکساری ... نادان ...
... مجلس ... اعتبار ... میدارند ...
... بیان رفعت شان ایشان
طالب ... از زهد

قصوری و بیچوا ایشان بکسته خود از ایشان فتوحی داد یا بکر که حجاج بن ارطاة کفته چون بنماز جماعت نبی الحی و ان
فضیلت ثواب بیچینی خود را محروم میکرد ابی کفت مرا دشوار می آید که مصاحبت قصاب و بقال کنم بهمانا آن که روبه فنا
با کناراک فرعون و شداد [illegible] انه کبر [illegible] خوشتا الا [illegible] بحق [illegible] جناب مستطاب حضرت
صلی الله علیه و آله رفیق طعام تناول میفرمود شخصی سیاه فامی که آبله بر آورده بود و اعضایش پوست افکنده بود در آمد و
در پهلوی هر کس که می نشست از کنار او بر میخاست آن فرستاده ربانی از سر شفقت و مهربانی
وی را در پهلوی خود جای داد و نیز در خبر است که آن جناب با جمعی از اصحاب بر خوان خود طعام میخوردند سایلی بود را استاده
بمرضی که باعث کراهیت و تنفر طبایع میکشت مبتلا بود و آن سرور انبیا [illegible] داد [illegible] شده بر جای
خود نشانید و فرمود که طعام بخور مردی از قریش ازان واقع [illegible] سایل منقبض شده کشت از علتی که در وی
بود که کراهیت نمود آمد تا خود بیش [illegible] علتی مبتلا کرد و در [illegible] سعادت و لاله بوستان شهادت امام حسین
علیه السلام میکذشت جمعی درویشان را دید که نشسته بودند و نان پاره ها که از دست ها [illegible] بودند میخوردند کفتند
ای فرزند رسول خدا در چاشت خوردن یار ما شو آن شهسوار قلمرو اخلاق و سابق مضمار حسن و اخلاق ازان
اسب پیاده شد و فرمود که حق تعالی متکبران را دوست نمیدارد و با ایشان نان و بعد از آن فرمود که شما را نیز اجابت
کنید پس با آن حضرت بخانه رفتند و طعام خوردند و در کافی روایتی منقولست که حاصلش اینست که مهر سپهر کرامت
و احترام حضرت علی بن الحسین علیهما السلام بر جمعی که بعلت جذام مبتلا بودند کذشت که در [illegible] داشت
سوال بودند [illegible] میخوردند و بر او دعوت نمودند آنحضرت [illegible] فرمود که اکر روزه نبودم شما را
اجابت میکردم پس چون بمنزل خود رسید فرمود طعامی ساختند و امر کرد که او را نیکو و پسندیده سرانجام نمایند
و بعد از آن ایشان را طلبید و با ایشان طعام تناول نمود و در بحارالانوار آورده که حضرت سلیمان بن داود علیهما السلام
چون صباح میکرد از جوانب و اطراف وجوه اغنیا و اشراف را بنظر در می آورد تا بمساکین و درویشان میرسید
چون با ایشان می نشست و میفرمود مسکینا مع المساکین یعنی درویشم و مسکینم و با مسکینان می نشینم و در کافی
آمده که چون نخل حیات جناب ولایت مآب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بتیغ کین ابن ملجم لعین از پای در آمد و داغ
فراق بر جکر عالم و عالمیان نهاد آن دو سید کونین یعنی حضرت امام حسن و امام حسین نعش والد بزرکوار
خود را بموجب وصیت وی از کوفه بیرون بردند و آن کنج بزرکی و شرف را در زمین نجف بخاک سپردند و آن
دو یتیم بجانب شهر چون [illegible] خود باز کشتند چون بویرانه [illegible] رسیدند ناله و زاری شنیدند
و بر اثر آن ناله رفتند و غریب و ناتوانی دیدند که در خرابه بر خاک افتاده و [illegible] در زیر سر نهاده بسوز و
زاری مینالید و اشک حسرت از دیده میبارید کفتند چه کسی کفت مردی غریب و بیمارم عاجز و بی خویش
و تبار کفتند چند تیمار تو که میکند کفت یکسالست که جوانی درین شهر مرا هر روز می آمد و بر بالینم
می نشست و جویای [illegible] و غمخواری من میکرد کفتند که میدانی کیست کفت نمیدانم

فرمودند هرکس

فرمودند هرکس [illegible] کفت [illegible] فرمودند بابا من [illegible] تعهد حال او از برای تقرب میکردم بپرسید
که کفت [illegible] او [illegible] بود کفت نمیدانم [illegible] ایشان [illegible] روایت که من [illegible]
تفقد احوال من نمود [illegible] آمد باشد کفتند [illegible] پیر [illegible]
تقبیل میکرد و چون [illegible] میکفت مسکین جالس مسکینا و غریب جالس غریبا یعنی درویشم با درویشان
می نشینم و غریبم با غریبان همنشینی میکنم فرمودند که آن پیر علی بن ابی طالب علیه السلام بود وصی رسول الله بود
کفت آنحضرت را چه شد که درین سه روز پیدا نیست کفتند بدبختی او را شهید کرد و از دنیا رحلت فرمود
اکنون ما از دفن وی باز می آییم پیر از استماع آن واقعه جانکداز خروشیدن آغاز کرد و خود را بر زمین میزد
و میکفت مرا چه قدر بود که امیرالمؤمنین تعهد حال من کند و حضرت حسنین آن پیر غریب را تسلی میدادند
و او اضطراب میکرد پس کفت بحق جد بزرکوار و پدر [illegible] شما اعظم [illegible] که مرا بر سر قبر
مبارک او ببرید تا زیارت کنم آن دو امام رهنمای [illegible] دو دستی هر کدام یک دست او را
کرفتند بر سر تربت آن سرور آوردند و پیر خود را بر سر قبر آنحضرت افکند و زاری بسیار کرد و کفت
خداوندا بحق صاحب این قبر که جان مرا [illegible] که من تاب مفارقت آنحضرت ندارم دست دعای آن پیر صاحب
اعتقاد بر [illegible] آن [illegible] حسنین [illegible] اخلاص [illegible] آن [illegible] خاص و عام [illegible]
نموده از وی [illegible] تجهیز
و تکفین او پرداختند و در حوالی [illegible] مشهد مطهر [illegible] انبیا و اوصیا [illegible]
[illegible] که خدای تعالی [illegible] اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم از زمان [illegible]
پادشاهان ایشان بوده [illegible] ایشان [illegible] میشود از همنشینی [illegible]
[illegible] ولایت ایشان [illegible] دعوی [illegible]
و عزت شیوه تواضع و شکستگی [illegible] ابواب سعادت
کونین [illegible] تقرب الهی
نهاده اند چنانچه در کافی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که خدای عز و جل وحی کرد بسوی موسی علیه السلام
که یا موسی اتدری لم اصطفیتک بکلامی دون خلقی [illegible] الی [illegible] خلوتی [illegible]
[illegible] بکلام خود اختصاص دادم حضرت موسی کفت یا رب چرا خدای تعالی وحی کرد که یا موسی انی قلبت عبادی ظهرا
لبطن فلم اجد فیهم احدا اذل لی نفسا منک یا موسی انک اذا صلیت وضعت خدیک علی التراب قال
علی الارض [illegible] حاصل معنی آنکه ای موسی بدرستی که من بندکان خود را پشت و رو کرده ام یعنی بجمیع احوال ایشان
نظر کردم و در میان ایشان هیچ کسی نیافتم که نفس خود را پیش من ذلیل تر و متواضع تر کند [illegible]
از تو ای موسی بدرستی که چون تو نماز میکذاری [illegible] خود را بر خاک [illegible] بزمین میکذاری [illegible]

سجاز

و در معنا الذی منقول است که الله تعالی حضرت موسی علی نبینا علیه السلام را فرمود که از برای مناجات من بر فراز کوه برو و در آن مقام کوه‌ها
بودند که هر یک به نوعی طمع نمودند که حضرت موسی بر فراز وی برآید مگر کوهی که [illegible] تواضع خود را حقیر شمرد
گفت من که باشم که پیغمبر خدای تعالی برای مناجات حضرت رب العالمین بر فراز من آید پس حق سبحانه و تعالی به موسی وحی فرمود که
اصعد ذلک الجبل فانه لا یری لنفسه مکاناً یعنی برین کوه برای که او برای خود مرتبه قرار نداد و خود را به نظر حقارت
می‌بیند و نیز مرویست که حضرت نوح علی نبینا علیه السلام بعد از آنکه مدتی به جهت [illegible] آنکه در کشتی بود خدای تعالی وحی
فرمود به کوه‌ها الی اتی واضع سفینة نوح عبدی علی جبل منکن یعنی [illegible] که من میخواهم که ذات کشتی نوح بنده خود را بر کوهی
از جمله شما پس کوه‌ها تطاول نمودند و گردن کشیدند مگر کوه جودی که تواضع و فروتنی کرد پس کشتی بر کوه جودی قرار گرفت و
امده و مضمون مسطور است از [illegible] که دلالتی تمام بر این شده و در معنا الکریم از جناب مستطاب نبوی صلی الله علیه و آله و
روایت کرده که حاصل مضمون آن اینست که هر صفت که زیاده میکند خدای تعالی [illegible] و خوبی را مگر تواضع و زیاده
میکند خدای تعالی [illegible] وسیله نبی و دیگر [illegible] زیاده میکند [illegible]
بالکل [illegible] خدای تعالی [illegible] سیتین مقول [illegible] احوال حضرت یوسف علی نبینا و علیه السلام که [illegible]
خود را [illegible] و [illegible] مبارک [illegible] ایشان [illegible] عالم کسی [illegible] شود که قیمت [illegible]
و [illegible] کرده [illegible] فی الاقوال [illegible] عزیز
اول [illegible] آواز حسن و جمال آن آفتاب سپهر کمال [illegible] مصر [illegible] یاد
[illegible] یوسف [illegible] ساخت و آن که هر [illegible]
مصر [illegible] انکه [illegible] بودند که [illegible] لطیفا [illegible] یعنی که بحجز بنده [illegible]
[illegible] در این وقت یوسف [illegible] گفته بود که [illegible] است که
[illegible] و طریق تو [illegible] گفت [illegible]
یعنی که [illegible] نزاع [illegible] غلام [illegible]
[illegible] مصر [illegible] قیمت [illegible] که خود را [illegible]
عزیز مصر او را [illegible] تواضع [illegible] سعادت
کجا است و [illegible] که [illegible] عزت [illegible]
دولت [illegible] است [illegible] الله [illegible] خدای [illegible] مسکن [illegible]
[illegible] سید عالم و فخر بنی آدم صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] زینة الحسب یعنی [illegible] است کریمه [illegible]
گفت که ان التواضع [illegible] لا [illegible] یعنی [illegible]
[illegible] ان [illegible] الله [illegible] حسبه [illegible]

تعرف فیهما الکبر و استبعی فی خالقه و تواضع فی نفسه [illegible] خلاصة الله [illegible] مختصر معنی آنکه کسی را خدای تعالی
او را در خلقت حسن [illegible] و در حسب [illegible] و در مال و [illegible] کرامت کرده باشد و او در جمال عفت [illegible]
و امین باشد [illegible] شیوه [illegible] اشعار خود ساخته باشد [illegible] دوستان [illegible]
مرتبه یابد و در حسب طریقه تواضع را مسلوک داشته باشد که افتخار [illegible] و فروتنی [illegible] در دیوان
آنکه از زمره خاصان خود نوشته میشود [illegible] دولت و کاغذ [illegible] و این کلمات [illegible] خود نوشت
و یکی از شعرای عرب تمثیل بس عجیب در این مطلب گفته شعر تواضع تکن کالنجم لاح لناظر علی صفحات الماء وهو رفیع
ولا تک کالدخان یرفع نفسه الی طبقات الجو وهو وضیع مضمون معنی آنکه تواضع [illegible] و [illegible]
[illegible] عالیشان چون [illegible] ستاره است در آب و چنانکه [illegible] ستاره [illegible] سبب [illegible]
[illegible] باعث [illegible] تکبر مردم [illegible] پایه [illegible] است
چنانکه [illegible] کتب [illegible] تعلیم [illegible] تواضع [illegible] اکابر
که تواضع از جمله طبقات [illegible] اغنیا [illegible] تکبر از جمله [illegible] مردم [illegible] است
[illegible] که [illegible] خیر و شر [illegible] است که [illegible]
[illegible] عقل و شعور [illegible]
احوال و اوضاع خود [illegible] از صفت تکبر [illegible] بسیار
[illegible] صفات [illegible]
[illegible] صفت [illegible] تکبر و فضیلت تواضع [illegible]
[illegible] صدق [illegible] قلم [illegible]
صدق [illegible] معانی [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] نفس [illegible]
[illegible] صفت [illegible] اوضاع و اطوار [illegible]
[illegible] اولیا [illegible] طریق [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] تواضع [illegible]
[illegible] مجلس [illegible]
[illegible] دوست و دشمن [illegible] تقدیم [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] تعظیم کند [illegible]

ترجیح دهد و چون با سلاطین و ارباب دولت ملاقات نماید کوید ... معلوم حقیقی است ... او بر من پوشیده
و شبه شاید که مرتبه او نزد خدا زیاده از من باشد و این در باب کسی است که از خود بهتر داند و چون بیند که کسی تعظیم وی میکند
با او طریق تواضع مسلوک میدارند کوید این از عادت اشفاق و حسن اخلاق ایشانست نه از جهة لیاقت و استحقاق من و
چون بیند که با او بی التفاتی میکنند و بنظر خواری میکنند کوید این از جهة زشتی و بدیهای منست که از نظر مخفیست و جاهل
ایشان چون از خود مخفی تر بیند کوید که حکیم علی الاطلاق و بیرا لیاقت و لایق آن دیده بود و چون معصیت تری از خود بیند کوید
که معصیت ایشان از روی نادانی کرده و من از روی دانائی کرده‌ام دیگر آنکه در جامه و پوشش چندان اهتمام و کوشش لازم ندانسته و بر جمع روی دهد
و ... چون ... روزکار و ... دیوار ... آن
شمرد و از لباس ... منتقل کردن ... و طایع حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بابوذر رحمه الله
خطاب فرموده ... تفصیل ... ترک لبس الجمال و هو یقدر علیه تواضعا
لله کساه الله حلة الکرامة مضمون آنکه کسی که ترک پوشیدن لباس فاخر کند با آنکه قدرت بر آن داشته باشد
و غرض او تواضع و فروتنی باشد حق تعالی او را حله کرامت بپوشاند ... از سلمان فارسی رحمة الله علیه ...
... کفت ... انما انا عبد فاذا اعتقت ... یعنی ...
... است ... دیگر آنکه ...
خود ... خود ... ایشان ... ایشان را ...
... از تفضلات الهی ... بر ... ادب
... دست
... ادب
... دیگر آنکه یکی از ادب ... رسوم ... وقت طعام ...
... بسفره خوش ... رسوم ... باب ... ملاقات کرد و کفت
غلامی که ... ضایع ... روزکار ... ادب ... آیه کفت چنین
است ... ادب ... حضرت آفریدکار دیگر
آنکه ... آن زجر کند و ... نفس
... خودی ... چنانکه جناب
مستطاب نبوی صلی الله علیه و آله ... من حمل بضاعته فقد برئ من الکبر
آنکه کسی که خود متاع ... بردارد از کبر بری ... در حدیث است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعضی
از حوائج خانه ... خود برداشته بود ... یا امیر المؤمنین ... برداریم
ابو العیال احق بحمله یعنی پدر عیال ... برداشتن بار ... دیگر

نفس مغرور ... است ... باعث مفاسد ...
اقارب و اباعد باشد چنانکه در حدیث مذکور است که حضرت ابی عبد الله علیه السلام ... انا اهل بیت ... برای
عیال خود چیزی خریده بود و خود بر داشته ... بسوی ایشان ... حضرت ... کشیده ...
اشتری لعیالک ... فقال ... لولا اهل المدینة لاحببت ان اشتری لعیالی الشیء ثم احمله الیهم حاصل معنی
آنکه ... لعیال خود ... بسوی ایشان ... اهل مدینه ...
... دوست ... عیال خود ... خود بر داشته
بسوی ایشان ... امثال ... بحفظ ... زبان ...
... باشد ... تواضع ... شعر ...
دیگر آنکه ... خود ...
... چنانکه در حکایت آورده اند که حضرت
... صلی الله علیه و آله ...
... کفت ...
است ... طبع ...
... امیر المؤمنین علیه السلام ...
... خلافت ... بازارها
... حالم ...
... دیگر آنکه ...
... ملاقات ... سلام ... تواضع ...
... جناب ... نبوی صلی الله علیه و آله ...
از ... سلام ... حضرت ... علیه السلام ... التواضع
... یعنی از تواضع است ... سلام ... امیر المؤمنین علیه السلام
... سلام ... جواب ...
... دانش ... عالم ... غایة ...
علمای ... مقام ...
...
... شعبی ... کفت ...
... سبحان الله

لا علم لنا الا ما علمتنا و چون شیخ شد نشود تا ... بجلالت ... ارتکاب ... نمود دیگر اگر کسی

در صحبت درویشی و دلنوازی ... روی دهد باید تحقیق بوده ... پر چشم بودن سخن خود بکار برد و از قبول سخن حق کرده

که دلیل خود ... بیاید ... باشد و ... کردن راستی کار ... شمارد که انه لا یحب المتکبرین و دیگر از

عبد الاعلی روایت کرد حضرت ... صلی الله علیه و آله گفتم ... بعد ترین کبر ... اعظم الکبر ان تسفه الحق و تغمص

الناس ملخص معنی آنکه بعد ترین اقسام کبر آنست که حق را ... سبک گیرد ... ان الحق ... گفتم سبک گرفتن

حق کدام است فرمود ... بجهل الحق و الطعن علی اهله ... بود ... این باشد که سبک گرفتن حق آنست

که حق را ... و ... که حق ... طعن کنی و قول ایشان ... قبول ... ببهر ... عارف ... کردن حق

خود نمائی خلق را ... و ... از ... عجب ... چنانکه با پدر ... است ... که اهل

حق را در جمیع امور تابع ... قبول ... ان ... باشد ... در سخن خود محقق ... باشد ... خصم

از قبول ... امتناع و ... در ... تشنه ... و ... کرده ... و ... است و ... است

... دیگر از جناب ... نبوی صلی الله علیه و آله ... است ... که مضمون آن اینست که هر صفت که هر کدام

صفات بلند ... نماید داخل بهشت نشود از هر کسی که خواهد ... که ... نیکو باشد ... غیبت ... و حقوق

مردم ... و ... و مجادله ... باید ... محقق باشد دیگر اگر از اهل عبادت باشد ...

بحسب زهد و ورع ... بر ... و طمع ... و بآن مغرور ... گشته از ... و ... ایشان را

بخود ... القاسی ... استعلا ... یعنی ... شیطان نخوت ... از ... خود ... معاصی

عجب ... بکسی ... حق ... و کسی ... شیوه تواضع و ... تو

... و ... آورده ... رفقی از ... اوقات ...

... و اضطراب ... تخصیص ... و ...

... که ... کرد ... الجهد الکربت هلاه

لکم یعنی ... باعث ... و ... من ... طالب ... منزلت

صفت ... الله ... دیگر اگر ... مسکینی ... بیماری ... پیش آید عیادت ...

... ایشان خود ... و ... عقیده ... است حکایت

... صحبت ... جناب ... شیخ طوسی رحمة الله علیه ...

عالم صلی الله علیه و آله ... روایت ... آن اینست که ... روز قیامت ...

... ان تعودنی ... بیمار شدم ... عیادت ... کنی

بنده میگوید ... انت رب العباد ... و ...

... و ... عیادت ... بجهت ...

عیادت درویشی کردی هیچ

عیادت اشکردی ... حق ... مراد ... کشته ... مرحمت ...

... و رحیم ... این ... معلوم میکرد که عیادت ... و اقامت ... غایت

مهم است که ... عیادت خود کرده ... که ... خود ... است

دیگر اگر ... و ... خود تکلیف ... خود ... نادیدن

... خود ...

... ایشان ... ایشان ...

... ایشان ... بستی ...

... ایشان ... آسودگی و خوشحالی ...

... اجابت ... عظیم ...

... خوب ... از اخلاق انبیا و اولیا و از آداب شریعت ... چنانکه دیگر از

شیخ طوسی رحمة الله علیه از ابن عباس روایت که کان رسول الله صلی الله علیه و آله یجلس علی الارض و یاکل

علی الارض و یعقل الشاة و یجیب الدعوة المملوک علی خبز الشعیر ملخص معنی آنکه حضرت رسالتمآب صلی الله علیه و آله

... بر زمین ... و ...

... اجابت ...

... از قبول و اقناع ...

... و ...

...

...

... از حضرت سید الانام صلی الله علیه و آله روایت

... لا اراکم ... علاوة العبادة یعنی ... عبادت ...

... تواضع ... دیگر ... تواضع ... متکبر ...

...

...

...

التواضع ... و اذا رایتم المتکبرین فتکبروا علیهم فان ذلک لهم مذلة و صغار ...

...

...

77

حب دنیا و فخر نمیشد آن عجز شد و آن است که برخورداری از [illegible] دنیا و مسالک [illegible] که پوشیده نماند که
دو صفت است که [illegible] اعمال ابرار [illegible] و ازینجاست خصوص صفات کمال را آتش سوزان و آن دو صفت نیست یکی
ریا و دیگری عجب است که هر یک ازین دو صفت که در طاعت [illegible] در میزان اعتبار کم از کاهیست و اینکه کدام ازین دو عیب
عالم علم کردار از نظر قبول حضرت پروردکار [illegible] کشتی [illegible] دو دشمن خانگی چون پشت به پشت هم دهند محبت بنیاد
دستکار بنده و این دو صفت دینی و ایمانی چون زبانه کشند مقام فروشند امید و [illegible] نکرده و ویران کردن خانه ایمان
بیاری هم نیز احتیاج ندارند و هر یک بتنهائی [illegible] در نهی [illegible] بیان [illegible] این دو صفت
و طریق دفع هر یک ازین دو واقف محتاج باید دو فصل است فصل اول در مذمت ریا و سمعه [illegible] که خواهی که او را
شنوند تا او را [illegible] کویند یا نفع دنیوی [illegible] و این قصد منافی نیت قربت و اخلاص است که از شروط
صحت عبادت است و مذمت این دو صفت طاعت سوز در آیات و اخبار بسیار است و از آن کتاب و سنت برای
[illegible] ظلمت [illegible] اهل ریا از سند ملامت [illegible] از انجمله حق تعالی [illegible]
در سوره ماعون میفرماید که فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون الذین هم یراؤن [illegible] معنی آنکه وای
مر نماز کذارندکان [illegible] که ایشان از نماز خود فراموش کاران و غافلانند آنکسانی که ایشان ریا میکنند یعنی طاعت خود را برای
دنیا یا ثنا یا فایده از فواید دنیوی بخلق می نمایند و در نظر ایشان جلوه میدهند و نیز در سوره کهف فرموده است
و عز من قائل فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادة ربه احدا حاصل معنی آنکه
هر که امید میدارد که ادراک ثواب پروردکار خود کند یا از عذاب او [illegible] علی الاختلاف پس باید که
عمل شایسته کند و شریک نسازد بعبادت پروردکار خود احدی را [illegible] از حضرت امام همام ابی عبد الله
علیه السلام در بیان این آیه منقولست روایت کرده اند که الرجل یعمل شیئا من الثواب لا یطلب به وجه الله انما
یطلب تزکیة الناس یشتهی ان یسمع به الناس فهذا الذی اشرک بعبادة ربه [illegible] معنی آنکه آدمی طاعتی
که میکند و طلبش از آن تحصیل رضای الهی نیست [illegible] میخواهد که مردم او را صالح و نیکو دانند و آوازه طاعت
او بشنوند و شخصی که باین صفت موصوف باشد آنکسیست که کسی را بعبادت پروردکار خود شریک
ساخته [illegible] حضرت سید عالم و فخر بنی آدم صلی الله علیه و آله ماثور است که فرموده من صلی صلوة یرائی بها فقد
اشرک یعنی کسی که نمازی برای ریا کذارد پس بتحقیق که برای خدای تعالی شریکی قرار داده است و بعد از آنحضرت
[illegible] و از آنحضرت صلی الله علیه و آله منقولست که فرموده است ان اخوف ما اخاف علیکم الشرک الاصغر گفتند شرک
اصغر چیست یا رسول الله گفت ریا و سمعه [illegible] از آن سرور [illegible] ان اخوف ما اخاف علیکم [illegible] یعنی
خوفناکترین آنچه میترسم بر شما [illegible] گفتند شرک اصغر چیست یا رسول الله گفت ریا [illegible] مضمون
ادا فرمود که خدای عز و جل در روز قیامت در وقتی که پاداش عمل بندکان را میدهد باهل ریا میکوید اذهبوا الی
الذین کنتم تراؤن فی الدنیا فانظروا هل تجدون عندهم ثواب اعمالکم یعنی بروید بسوی آنکسانی که

میکرد [illegible] خود را در نظر ایشان بقصد انتفاع جلوه میداد [illegible] دنیا پس ببین [illegible]
[illegible] پاداش [illegible] در کافی از حضرت صادق علیه السلام مرویست که گفت کل ریاء شرک انه من عمل للناس کان ثوابه
علی الناس و من عمل لله کان ثوابه علی الله یعنی هر ریائی شرکست [illegible] کسی که [illegible] برای مردم [illegible] ثواب
آن بر مردمانست [illegible] و کسی [illegible] برای خدا [illegible] است و از جناب مقدس [illegible] صلی الله
علیه و آله [illegible] روایت کرده اند چنانچه [illegible] مضمون آن اینست که روز قیامت [illegible] کسی [illegible] خدا [illegible]
که قرآن حفظ کرده باشد [illegible] خدای تعالی [illegible] باشد [illegible]
خدای تعالی [illegible] یعنی [illegible] ترا توفیق دادم [illegible] قرآن آموختی کوید بلی ای خداوند من [illegible]
من [illegible] کوید [illegible] و در اثناء اللیل و اطراف النهار تلاوت نمودم حق تعالی فرماید [illegible]
است [illegible] قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible] پس [illegible]
[illegible] شجاعت [illegible]
[illegible] شجاعت [illegible]
پس از آن [illegible] نصیبی نباشد [illegible]
صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] آسمان [illegible]
[illegible] آسمان [illegible]
[illegible] آسمان [illegible]
این عمل [illegible]
[illegible]
[illegible] آسمان دوم است میکوید [illegible]
این عمل [illegible]
[illegible]
[illegible] آسمان [illegible]
[illegible] آسمان است میکوید [illegible] این عمل [illegible]
[illegible]
[illegible]

چون ستاره درخشنده در آسمان و او را انوار نیر و زمین ضیا باشد به سبب تسبیح و روزه و حج پس میکنند آن عمل را تا آسمان
چهارم پس ملک موکل آن آسمان میگوید بایستید و بزنید این عمل را بر روی و شکم صاحبش و من ملک عجبم
این عمل معجب خود پسندی بود و طاعت کرد و خود پسندی نموده پروردگار من مرا مامور ساخته است
که عمل او نگذارم که از من تجاوز کند بسوی غیر من پس فرمود حفظه را الا ببرید عمل بنده را طاعت و حج بسوی آسمان
پنجم پس میرود صیقل یابد تا او را مثل آسمان پنجم میرسد آن عمل مشتمل باشد بر جهاد و صدقه مابین الصلوات و او را
روشنی آفتاب باشد پس آن ملک میگوید توقف کنید که من فرشته حسدم بزنید این عمل را بر روی صاحبش
او زاهد بود و شرو عیار کنید برای آنکه او حسد میبرد بر آنکه کسی که علم می آموخت و عمل برای خدای تعالی میکرد به سبب
طاعت وی چون میدید که احدی را در عمل و عبادت فضلی حاصل گشته بر او حسد میبرد و در عیب وی میگفت
پس حفظه آن عمل را بر روی صاحبش بار کنند و عملش را لعن کنند و دیگر فرمود که حفظه الا ببرند عمل بنده را با نماز
و زکاة و حج و عمره و از آسمانها در میگذرانند تا باسمان ششم میرسد فرشته آن آسمان میگوید که بایستید که من
صاحب رحمتم بزنید این عمل را بر روی صاحبش و کور کنید چشمهای او را برای آنکه صاحب این عمل رحم نمیکند و چون
بنده از بندگان خدای تعالی بگناه افتد و بلای دنیوی مبتلا گشت بر وی شماتت مینماید و من فرشته ام که [illegible]
از من در نگذرد و فرمود حافظان اعمال عمل بنده را بالا میبرند با فقر و اجتهاد و ورع و او را آوازی باشد مانند آواز رعد و
روشنی باشد مانند برق و آن عمل سه هزار فرشته باشد پس حفظه با آن فرشتگان میروند تا از فرشته آسمان هفتم آن
فرشته میگوید بایستید و بزنید این عمل را بر روی صاحبش من فرشته حجابم و من منع میکنم هر عملی را که برای خدا
نباشد و مراد صاحب این عمل جز این نبود که در نزد امیر و امرا بلند مرتبه شود و در مجالس ذکر او کنند و آوازه او
در شهرها منتشر گردد و پروردگار من مرا امر کرده که نگذارم عمل او را از من در گذرد پس بسوی غیر من دیگر فرمود که
حفظه الا ببرند عمل بنده را به سبح و سیر با آن عمل از نماز و روزه و حج و عمره و خلق نیکو و خاموشی و ذکر بسیار
ملائکه آسمانها او را و آن هفت ملک که بر هفت آسمان موکلند جملگی مشایعت آن عمل میکنند پس از همه حجابها در
میگذرانند تا در نزد حق سبحانه و تعالی ایستند پس گواهی میدهند برای آن بنده که چنین عملی نیک و طاعتی
شایسته کرده است و حق تعالی میفرماید که شما حافظان عمل بنده امید من نگاهبانم در آنچه در ضمیر اوست بدرستی که
بنده قصد نکرده مرا باین عمل یعنی مرادش از این عمل تحصیل رضای الهی نبوده بر او باد لعنت من پس فرشتگان
میگویند بر او باد لعنت تو و لعنت ما و حدیث مذکور طولی است از او آنچه در این مقام محتاج علیه بود اکتفا
شد پس بحکم این آیات و اخبار ذهن که او هوش بر داشت برای قبول عمل در [illegible] و کثرت نماز و روزه
و خواندن دعا [illegible] روز به روز [illegible] و محض [illegible] ظاهر کردار و پاکیزه که جبه و دستار و [illegible]
بزرگ دارد [illegible] از شما [illegible] عمل [illegible] یقین [illegible] خلاص شود
و در [illegible] به آن [illegible] طریق [illegible] اغراض دنیوی [illegible]
سالک

بنفکند در آن حفره

نیفکند در آن حفره تا از عیب غرور خلاصی [illegible] طاعت را [illegible] استقامت بی آب [illegible] خلاص
چیزی نهانی [illegible] عمل الصدق [illegible] حضرت ذو الجلال بالا [illegible] خواهش تحسین خلق جز دست [illegible] بر
نمیند [illegible] که بجویبار [illegible] آب اخلاص سرکشیده [illegible] خجلت و ندامت بر رحمت الهی
نگشاید و حسن کرداری که چون شاهدان [illegible] نظر این و آن جلوه خودنمائی کند [illegible] آغوش
قبول حق را نشاید و شرک خفی گرفتن [illegible] بغایت مخفی [illegible] چنانکه از حضرت سرور عالم صلی الله علیه
و سلم منقولست [illegible] ان الشرك اخفى في امتي من دبيب النمل على الصفاة في الليلة الظلماء یعنی [illegible]
باشید [illegible] شرک خفی [illegible] از [illegible]
تا روزگاه باشد که از غلبه خفی بر صاحب خود نیز پوشیده باشد و بصیرت ادراک آن نتواند کرد
که [illegible] خود عمل [illegible] اند و [illegible] چشم امید بر ادراک [illegible] اند و چون پرده از روی کارها
برداشته شود خواهد دانست که آن صلاح و تقیه [illegible] شیا آلوده است و بسیاری از زهاد و عباد که
[illegible] مثاع ثواب [illegible] روز [illegible] رکوع و سجود [illegible] آماده ساخته اند [illegible]
قبول [illegible] معلوم خواهد گشت که آن جمله [illegible] اند و حسن عمل بوده
مثل این قوم عاقبت [illegible] بسیار [illegible] روز [illegible]
[illegible] ساخته [illegible] روز [illegible] ماند [illegible]
از [illegible] احوال [illegible] غافل [illegible] و از کمین [illegible] دینار [illegible] بود [illegible]
ریزه و خزف پاره چند بجای آن [illegible] کیسه [illegible] بیند [illegible] خیال کند تا روز
[illegible] کیسه [illegible] بازار آید [illegible] کشوده [illegible] و سفال [illegible] خروش و فغان
بر دارد و [illegible] حسرت [illegible] بازار [illegible] کم
انگشت [illegible] طاعات [illegible] اعمال [illegible] کمال سعی و جهد [illegible] خلق
بکرد [illegible] و در [illegible] خود لازم [illegible] خواب [illegible]
طول قیام شبها امید [illegible] و آتش تشنگی [illegible] روزهای دراز بر خود [illegible]
[illegible] انواع طاعات [illegible] لیالی و ایام [illegible] قیام و صیام [illegible]
[illegible] طاعات [illegible] متاع نجات [illegible] روز [illegible] سرمایه [illegible]
[illegible] دنیا [illegible] الشان [illegible] حسنات [illegible]
از شهوات [illegible] خلق [illegible] بازار قیامت [illegible] سفالت [illegible] مسکین [illegible]
دل خوش دار که ذخیره طاعت [illegible] سعادت [illegible] اند [illegible]
[illegible] وعد و وعید الهی [illegible] ثواب و عقاب [illegible] عمل [illegible] عباد را بضمون

الیوم تجزون بما کنتم تعملون لطیفهٔ ایمه مشتمل بر نا امیدی طالب دنیا از متاع نعیم سرمدی انجلی یعنی به نقود دنیا
حالانکه میرسند که در ربع کاانّ وعد اللّه حقّ فرموده بنابراین آگاه خواهند شد که دیگر هیچ وسعی جمله ایام
بعده که بحضور اهل دنیا بسیاری شده و بسا سعی از اعمال نیکو را کنند تمام بیهوده است پس در آن
وقت بحسرت حسرتاه نا امیدی بر سر خواهند کرد و با افسوس بگویند یا حسرتا علی ما فرطت فی
علی ما فرطت فی جنب اللّه … آورده رباعی فرخ آنکه طاعات هر فن بلند حسن عمل از شیخ و برهمن بلند
آنها که درو مجری نشانند آنها که بکشت نیغ حسن بلند قال اللّه تبارک و تعالی فی سورة الهود من کان
یرید الحیوة الدنیا و زینتها نوف الیهم اعمالهم فیها وهم فیها لا یبخسون اولئک الذین لیس لهم فی الآخرة
الا النار وحبط ما صنعوا فیها وباطل ما کانوا یعملون حاصل معنی این کلام صدق نظام بنا بر قول بعضی آنست
که هر که از اعمال حسنه اراده تحصیل دنیا و زینت او نموده طاعات و عبادات خود را وسیلهٔ حصول مرادات دنیوی
گردانند و منظور شان از آن تحصیل ثواب و تقرّب بجناب رب الارباب باشد پاداش عمل ایشان بالتمام در دنیا
بایشان برسانیم و هیچ نقصان در پاداش ایشان نمیکنیم و آن گروه آنانند که نیست در آخرت برای ایشان هیچ چیز
آتش دوزخ و نا چیز شده آنچه کرده بودند در دنیا یعنی از اعمال حسنه و باطلست آنچه بوده که میکردند از ریا و سمعه در رقعهٔ
شیخ صدوق رحمة اللّه علیه از حضرت رسالت پناه صلی اللّه علیه وآله مرویست که ان المرائی یدعی یوم القیامة باربعة
اسماء یا کافر یا فاجر یا غادر یا خاسر حبط عملک وبطل اجرک ولا خلاق لک الیوم فالتمس اجرک
ممن کنت تعمل له حاصل معنی آنکه کسی که عمل بریا کند خوانده میشود بچهار نام در روز قیامت ای کافر یعنی … ولی نعمت
نعمتهای الهی … فاسق … در عهد … غادر یعنی … خاسر یعنی ای زیانکار … اعمال تو فاسد و باطل
شده امروز ترا نصیبی از ثواب نیست و اجر خود را از آنکس بخواه که عمل برای او میکردی باید دانست که چنانچه هریک
از علل و امراض بدنی علامات و اسباب … آن علل … و سعت نبض و امثال آن است … مرض عوده
در دفع امراض و اسباب آن میکوشند علت ریا و سمعه را نیز که از مهلکات امراض دل است … از آن جان بدر برد غایت
مشکلات و علامات و سبب است که طبیب عقل بعد از ادراک علامات در دفع اسباب آن حذاقت بکار بردن
و در علاج دادن دردمندان از آن مرض کشنده قدم سعی و اهتمام افشردن بسیار ضروریست و امّا علامات مرض ریا
در کافی از طبیب دار الشفای دین مبین حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام منقولست که فرموده ثلث علامات للمرائی
ینشط اذا رأی الناس ویکسل اذا کان وحده ویحب ان یحمد فی جمیع اموره حاصل مضمون آنکه مرائی را سه علامتست
یکی آنکه در نظر مردمان چون عبادت کند … نشاط باشد که عبادت را از روی شوق بجا آورد دوم آنکه چون تنها باشد
در عبادت کاهلی کند و … آن بروجهی که … نماید سیوم آنکه دوست دارد که مردمان او را
بستایند و ثنا گویند … که از علامات مذکوره در خود دانستی باید که خود را
بمرض ریا مبتلا دانسته باستعلاج آن شتابد و لیکن بسیاری از مردمان را علامت دریافتن در خود دشوار است

وموقوف با

و موقوف بامتحان نظر و تأمّل بسیار است … سبب آنکه … هیجان سودای جهله و ضلال و غلبه حب دنیای بی حقیقت
سریع الزوالست چه ریا و سمعه چنانکه گذشت شرک بالله است عبادتی است که بندهٔ عابد میکند و خواهد که مردمان بدانند
یا بشنوند بر آن مطلع گشته و بر او ثنا خوانند و از صلحا و اخیار شمرند و از این راه کسب اعتبار و تحصیل جاه و منال
کند … وضیع و شریف … سازد بکمند … وعید … نموده بالطبع آوازه صلاح
و علم بدمیدن نام … دلهای … و حطام … مشتهیات و مستلذات نفس … گردد
و مرادات متمنّیات او باسهل وجوه بحصول پیوندد غافل از آنکه کلید ابواب مقاصد … بدست مشیت الهی است و هر راه
روزی کیر مسلمان موقوف بر تقدیر و اراده سبحانیست و جز او هر کس اینجا محتاج در و بیچاره ها
مانده کار خویش است امید عطای این و آن سرمایه سرگردانی است و دست سخا خود شان
… وسعت دستگاه شان از دعوی های دروغ بی بنیاد سرابی و خیالی … تشان
از تواضعات رسمی … از طرف … از چشمه نظر التفات شان خراب … مزابل …
کلید زبان چاپلوس … ابواب بستگی بر روی دلهای نگشاید حکیم سنائی دل از فضل
و فضول خالق بند ؛ دل دروبند که رستی از غم و بند ؛ کار تو جز خدای نگشاید ؛ عجل
کز خلق کار ناید ؛ تا توانی جز او تو یاد مکن ؛ خلق را هیچ در شمار مگیر ؛ …
که … ؛ هرچه اندهی اوست که او است ؛ او گر فرضا پادشاهان روزگار و سلاطین هر دیار
با خیل و حشم بلکه همه خلق عالم جملگی با هم اتفاق کنند و خواهند که چیزی بایکی … بکسی رسانند …
الهی به … اذن و مشیت پادشاهی نتوانند و در کافی منقولست ان اللّه عزّ وجلّ یقول و عزّتی
وجلالی ومجدی وارتفاعی علی عرشی لاقطعنّ امل کل مؤمّل غیری بالیاس ولا کسونّه ثوب المذلة عند الناس
ولانحینّه من قربی ولابعدنّه من وصلی ایؤمّل غیری فی الشدائد والشدائد بیدی ویرجو غیری ویقرع باب
غیری وبیدی مفاتیح الابواب وهی مغلقة ملخص معنی آنکه خدای عزّ وجلّ میفرماید که قسم بعزّت و
جلال من و بزرگی و سلطنت و اقتدار من که هر آینه کسی که بغیر من امید دارد قطع امید او
کرده نا امیدش میگردانم و جامهٔ مذلّت و خواری در نزد مردمانش میپوشانم و از مقام
قرب خود دورش میگردانم و از کمال نزدیکی خود دورش میگردانم ایا امید بغیر من میدارد در سختیها
که دیگران رهاند و حال آنکه سختیها بدست منست یعنی جز من کسی رفع آن قادر نیست و
نمیتواند و امید بغیر من میدارد … یعنی حاجت خود را از دیگری میجوید
و حال آنکه کلید درهای بسته در دست منست و گشاد کارها در قبضهٔ قدرت من روایت مذکور
طویلست و از آن بآنچه در این مقام مناسب بود اکتفا نمود و تمام آن در گفتگوی توکل انشاء اللّه
تعالی مرقوم قلم صدق رقم خواهد شد مجملاً منشاء صفت خبیثه سمعه و ریا

حرص و طمع و فرط تعلق بالدنیا و صحبت فسق و شیعه ... عقبا بر عمر و وفیه است و نشوند
آگاه بیچاره این درد را چنین جست و طبیبان امراض قلبیه نسخه علاج این مرض را چنین نوشته اند که بیچاره
که باین مرض مبتلا باشد و باید که بصحبت متصفات تامل در عواقب امور نموده فانی که دنیای پرشر و شور و مکر
نماید و برای ارح فکر و بدن و ... تجربان کند تا قطع مواد حرص و از ... اخلاط آرزوهای دور و
دراز که دماغ دل را از سودای ... و ... الرجال تنقیه فرماید و بدوای ... که صحبت یاران طاهر و مشفق
بمجربات مواعظ دلنشین تسکین داده ... بپرهیز سازد و چون دفع هوا ... دل از یاد
... اهل زمانه ... ابداً ... انتقال ... اند ...
دل را تشویش بفرح دل ذکر الهی ... دوستی ... ایشان
گاه الهی تسکین بخشد المحاصل ... کتاب ... نظر
کرده و شرح احوال کشتگان از طبقه پادشاهان ... و اصناف و در ویشان
بیچاره یکباره بر نفس اماره ... که و من یتوکل علی الله فهو حسبه ... آیت ...
کرده ... انشاءالله تعالی ... خواهد گشت از ... امید
این و آن ... عنایت حضرت رب العالمین داده ... و ... حاجت
کند ... مضامین مذکوره در ... خاطر از دفع التفات
خلایق خالی گشت بتوفیق الهی مرض مذکوره روی به بهبودی میگذارد و لیکن ... دیده
می باید که بهمین خاطر ... کمال ... تحسین
و ثنای مردمان ... چه تحسین و ثنای خلق اکثر طبایع را خوش می آید و باعث ...
ریا و سمعه میگردد ... ثنای خلق آنست که ... عمل خود کوشد و طاعات
حسنات خویش را در نظر اطلاع غیر پوشیده دارد چنانکه در بعضی ... حضرت عیسی علیه السلام
... اذا کان یصوم احدکم فلیدهن راسه و لحیته و یمسح شفتیه لئلا
یری الناس انه صائم و اذا اعطی بیمینه فلیخف عن شماله و اذا صلی فلیرخ ستر
بابه فان الله یقسم الثناء کما یقسم الرزق حاصل مضمون آنکه روزه دار باید که اگر احدی از شما روزه
باید که سر و ریش و لبهای خود را چرب کند تا مردمان در نیابند که او روزه است و چون بدست
راست صدقه دهد چنان مخفی دهد که اگر کسی در جانب چپ او باشد واقف نگردد و چون نماز
گذارد پرده در را فرو افکند که خدای تعالی چنان رزق را در میان خلایق تقسیم فرماید و مدح
و ثنای نیز بدستور در میان ایشان تقسیم نموده و بهر کس نصیبی میرساند یعنی در تحصیل ان احتیاج
بان نیست که کسی اظهار زهد و عبادت بر مردم کرده ... نماز و روزه را وسیله قرب این و آن کند

و همچنان کتاب ...

وهمچنان کتاب ... جناب ... نبوی صلی الله علیه و آله منقول است که ان فی ظل العرش ثلاثة یظلهم الله
بظله یوم لا ظل الا ظله رجلان تحابا فی الله وافترقا علیه و رجل تصدق بیمینه واخفی عن شماله
و رجل دعته امرأة ذات جمال فقال انی اخاف الله رب العالمین حاصل مضمون آنکه سه کس اند که در
روز قیامت هیچ سایه غیر سایه رحمت الهی نیست خدای تعالی ایشان را در سایه عرش و سایه حمایت خود جای
داده ... آن دو مرد که ... محافظت نمایند ... که با هم دوستی کنند و آن دوستی
برای خدای تعالی باشد نه بجهت حصول مقاصد دنیا و همچنین بر آن دوستی از هم جدا گردند دوم
مردی که بدست راست خود تصدق کند و از دست چپ خود پنهان دارد چنانکه مذکور شد
سیوم مردی که زن صاحب جمالی او را بخود خواند و او گوید که من از خدا میترسم یعنی از خوف
الهی و اندیشه مواخذه پادشاهی بکردار عمل نکرد و از نهایت کرامت دعات الحضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام
منقول است که ... المستطرف الطاعة و لا تکن مضیعها فان البنة اذا اخفی نبت و اذا اظهر لا ینبت
مضمون یعنی آنکه طاعت خود را از خلق پوشیده دار و اظهار مکن ... این و آن عمل خود را ضایع و ناچیز مکن
که تخم را چون در خاک پنهان کنند میروید و چون از خاک بیرون افکنند نمیروید یعنی بنده ... چون
مخفی باشد ... ثواب و منفعت رستگاری ... و حسابت چون ظاهر کنی ... بیرون افکنی
ضایع و باطل ... روز قیامت که هنگام ... است بیفایده و بیحاصل خواهد بود و در ... شیخ
طوسی رحمة الله علیه ... حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله بخطاب ابی ذر غفاری
رحمة الله علیه فرموده اند که ... یا اباذر ان صلاة النافلة تفضل فی السر علی العلانیة کفضل
الفریضة علی النافلة یعنی ... نماز سنتی که پنهان گذارده شود زیادتی دارد چنانکه نماز واجب بر سنتی
دارد یا اباذر ما یتقرب العبد الی الله بشیء افضل من السجود الخفی یعنی ... بنده بخدای تعالی
و چنین ... یا اباذر اذکر الله ذکرا خاملا یعنی ذکر کن خدای تعالی را ذکر خامل ... خامل یعنی
... خفی و نیز ... از کلمات مذکوره است ... ملخص مضمون آن اینست که یا اباذر ... که
... مباهات میکند ... که ... یعنی ... نبی ... در مکانی
خالی و خارجی باشد پس اذان و اقامت گوید ... نماز گذارد پس ... تعالی ... میگوید
ملائکه که نظر کنید بسوی بنده من که نماز میکند و هیچکس غیر از من او را نمی بیند پس هفتاد هزار فرشته
فرو میفرستد که در عقب وی نماز میکنند ... استغفار میکنند تا فردای ... قیامت
دوم مردی که ... از شب برخواسته ... نماز گذارد پس سجده نماید و همچنان در سجده باشد که
بخواب رود الله تعالی فرماید که نظر کنید بسوی بنده من که روح او نزد من است و جسد او در ... گذشته
من ساجد است سیوم مردی که در لشکری باشد ... قدم ... کند

در عیون اخبار حضرت رضا علیه السلام از ابو الصلت عبد السلام بن صالح منقول است که حاصل مضمون آن
اینست که شنیدم از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام میفرمود که خدای عز وجل وحی کرد به پیغمبری
از پیغمبران خود که چون صباح کنی هر چه اول پیش آید بخور و دویم را بپوشان سیوم را قبول کن چهارم را
نومید مگردان پنجم را بگریز از آن پیغمبر چون صباح کرد روان شد کوهی سیاه عظیم پیش آمد توقف نمود گفت
پروردگار من مرا مامور ساخته که این کوه را بخورم و متحیر گشته دید که کوه را چگونه تواند خورد چندان
که او نزدیک شد آن کوه کوچک شد تا بآن رسید آن را لقمه یافت او را اکل نمود و خوشترین طعامی از طعامها
یافت و بعد از آن روان گشته طشتی دید از طلا با خود گفت پروردگار من مرا امر کرده که این را بپوشانم پس گودی
کنده آن طشت طلا را در آن نهاد و خاک بر آن ریخت و روان شد و بر قفا نظر کرده دید که آن طشت از
بیرون افتاده است گفت من امتثال امر الهی کردم و آنچه امر کرده بود بجای آوردم پس دیگر باره روان شد
مرغی دید که بازی در دنبال آن نهاده و آن مرغ گرد وی میگردید گفت پروردگار من مرا امر فرموده
که این را قبول نمایم پس آستین خود را گشوده آن مرغ در آستین وی در آمد باز گفت تو صید مرا گرفتی و من چند روز است
که در دنبال آنم باز گفت پروردگار من مرا امر فرموده که این را نا امید نکردانم پس قطعه از گوشت ران خود
بریده بسوی باز انداخت و بعد از آن روان گردید گوشت مرده گندیده دید که کرم در آن افتاده گفت
رب من مرا امر کرده که از این بگریزم پس از آن گریزان گشت و بمقام خود مراجعت فرمود در خواب دید که
گویا بوی گفت که انچه مامور گشته بودی بجای آوردی اما میدانی که حقیقت آن چیست گفت نه
گفت کوه صفت خشم است و بنده چون خشمناک شود از شدت غضب خود را نمی بیند و قدر و مقدار
خود را نمیداند و چون خود را محافظت نمود و مرتبه خود را دانست و غضبش فرو نشست عاقبتش مانند
لقمه طیبه میگردد حاصل آنکه چون غضب بر آدمی مستولی شد اوّلاً او را حالتی عارض میگردد که در غضب
وخشم خود را فرو خوردن بر نظر وی چون خوردن کوه ممتنع مینماید و چون لحظه دست تامل بر خاطر نهاد و
آتش هیجان خشم را بآب صبر و تحمل تسکین داد میداند که آن نه کوه بلند و عظیم بود بلکه لقمه خوشگوار دل
پسند بوده است و اما آن طشت طلا عمل صالح است که چون بنده او را پنهان از نظر میکند خدای تعالی او را ظاهر میگرداند زینت
برای ثواب اخروی و اما آن مرغ مردی است که نزد تو می آید به نصیحت خواهی و نصیحتی میکند پس نصیحت او را قبول کن
و اما باز مردی است بحاجتی نزد تو می آید او را نا امید مکن و اما گوشت مرده گندیده غیبت است از آن بگریز پس بلا
این حدیث شریف انچه تبادر بذهن میرسد آن است که پیغمبر در اظهار ... صلاح توقع ... کرده نزد
مردم ... مشهور شود ...
و ... خلاص کرد ... عبادات
و ... از آن اصلا بهره نیست چنانکه در کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مرویست که من اراد الله عز وجل
بالقليل من عمله

بالقليل من عمله اظهره الله له اكثر مما اراد ومن اراد الناس بالكثير من عمله في تعب من بدنه وسهر من ليله ابى الله عز و
جل الا ان يقلله في عين من سمعه حاصل مضمون آنکه کسی که طاعت کند و مقصودش از آن تحصیل رضای الهی
باشد خدای تعالی او را پیش از آن در نظر خلق جلوه دهد و کسی که عمل بسیاری کند و تن خود را
در تکلف و مشقت آن ریاضت فرماید و شب خود را بر بیداری گذراند و مرادش از آن شنیدن مردم باشد خدای
تعالی آن عمل را بسیار در نظر هر که بشنود کم و اندک نماید در عدة الداعی مذکور است حکایتی که حاصل مضمون
آن اینست که مردی از بنی اسرائیل از برای آنکه در میان مردم شهرت کند و از کثرت عبادت در میان مردم مذکور باشد بر
آورد مدتی را تحمل مشقت عبادت نمود و ... ریاضات و عبادات را بقدم اهتمام
و مبالغه می پیمود و هیچ کس وی را ... هر که میگفت ... تا آنکه
وقتی ... بآب توفیق ربانی از خاک غفلت ... و خاطرش ...
بجانب ... طریق آن عزیمت ... باز آمده و با خود گفت که ای نفس ... خود را بعبث رنج
کذرانیدی ... حاصل ضایع و تلف ساختی اکنون ... آنست که چندی حسن
عمل ... اخلاص ... و از ...
بر ... از ...
طریق اخلاص ... بعد از آن ... که نامش ...
و ... و از مؤیدات این گفتگو است آنچه جناب الهی بعضی از پیغمبران خود وحی
است که عملك الصالح ... يعني بر ... عمل صالح خود را از خلق بپوشان
و بر ... که او را اظهار ... و ... که اخفای عمل همین نیست که در خلوت کند ... آن
مطلع نکردند بلکه میباید که نفس از پس طاعات خود را چون ... در ... از
نفس ... امانت ... در حرم سرای ... پوشیده که ... و ... آن
نزد ... نقل ... نکرد ... شب ... بر خواستم و ... روزه دا
... فلان مبلغ دادم و در فلان موضع فلان مسجد ... و ...
خود ... و آن ... در کافی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که الابقاء على
العمل اشد من العمل یعنی رعایت نگاه داشتن آن دشوارتر است از عمل پرسید که نگاه داشتن
عمل چیست فرمود يصل الرجل بصلة وينفق نفقة لله وحده لا شريك له وتكتب له سرا ثم يذكرها
فتكتب له علانية حاصل مضمون آنکه شخصی ... مؤمن ... بجای آورد ... در
... میکند ... تحصیل رضای الهی ... و ...
پس آن ... برای او عمل ... و عبادت پنهانی نوشته میشود بعد از آن که ذکر او میکند یعنی در حضور خلق

میگوید که وصلی چنین کردم و نفقه چنان نمودم پس از ظهور ثواب و فضیلت نهفتگی را باطل میسازد و آن صد و نفقه
که برای او عبادت پنهانی نوشته شده از نامهٔ اعمال او محو میگردد و در نامهٔ عمل ریا نوشته میشود و مخفی
نماند که در صحیفهٔ الهیه نیز از حضرت صادق علیه السلام مأثور است الحاصل در گنجینهٔ کردار از نقارهٔ
اطلاع خلق روز بازار سوختن بقفل خموشی بر بستن بود و مهر بر ابنای زمان و زبان و سوداوی
آشنا و بیگانه را در جنب عنایت الهی موج سراب و نقش بر آب دانستن بسیار دشوار است
حفظ یکی از چون و اقتضا حال ابر عفو و صون از ابر جمع سالکان طریق بندگی آسان کرده که [illegible] اعمال
[illegible] بعد از سموم ایمان سوز محفوظ و صیانت ایمن کرده و تواعد حسنات [illegible] را بر بهره
تکلی توفیق خویش از عقبات پر خوف و خطر شهوات نفس و هوی کیش که [illegible] سلامت بمنزل قبول رسانا
بمحمد و آله الامجاد **فصل دویم** در معرفت عجب بدانکه در اثنای مقام خود پسندی و غرور است که ثمرهٔ او ان
پسند اعمال و صفات و بسیار دانستن خیرات و حسنات خویش در کاخ دماغ بهم رسید و بدان سبب خود را
از بندگان خواص خدای تعالی و سرآمد اولیا و اتقیا می شمارد و این صفت چنانکه سابقا اشعار بر آن رفت
از اعظم اسباب کبر و [illegible] است مثل قیام و قعود و از آثار این صفت [illegible] مراد
و کثرت رکوع و سجود [illegible] **در حدیث الداعی** [illegible] هستی و معرفت آل
حق پرستی [illegible] از جناب رسالتمآب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم منقول است حدیثی مضمون این که [illegible]
کننده است [illegible] بمقتضای آن عمل کند و دیگر هوا و هوس که [illegible] آن نماید و دیگری عجب و خود
پسندی و آن باطل کننده ثواب عملست و باعث خشم خدای عز و جل **و در رسالهٔ [illegible]** علی بن موسی علیه التحیة والثنا
روایت [illegible] و آن [illegible] باعث عجب [illegible] **و نیز** مأثور است که حضرت امام
علیه السلام [illegible] خطاب کرده که [illegible] کم من ساجد اطفاته الریح و کم من عابد افسده العجب [illegible]
چنانکه چراغ [illegible] عبادت [illegible] **در کافی** از عبد الرحمن بن حجاج
منقول است که بحضرت ابی عبد الله علیه السلام گفتم الرجل یعمل و هو خائف مشفق ثم یعمل شیئا من البر
فیدخله شبه العجب [illegible] یعنی اگر شخصی کاری شایسته کند و از آن خائف و ترسان است و بعد از آن
عمل صالحی میکند و عجب کند و از آن بهم میرسد این دو حالت نسبت بهم چگونه اند آنحضرت فرمود که هو فی
حالته الاولی و هو خائف احسن حالا منه فی حال عجبه یعنی حال اول آن شخص که خائف باشد از کرده خود
بهتر است از حال کسی که بحسنه خود مغرور باشد **و در [illegible]** از جناب رسالتمآب نبوی صلی الله علیه و آله [illegible]
خدای عز و جل بحضرت داود علیه السلام گفت یا داود بشارت ده گناهکاران را و بترسان صدیقان را حضرت داود گفت
چگونه [illegible] گناهکاران را بشارت دهم [illegible] و صدیقان را بترسانم
صدیقان را که باعمال خود معجب و مغرور نشوند [illegible] حسنات [illegible] هلاک

کرده و عملها را

کرده و عملها را [illegible] کند هرچند در عبادت معبود خود کوشد و شاهد عمر زندگانی را
حسن عمل پوشیده چون ترازوی [illegible] در میان آید و حساب عدل و داد حسنات او را
الهی که [illegible] این انفاس را از ادای حق شکر و سپاس هر یک از انعام [illegible] موازنه [illegible]
تقصیر عرق خجلت باریدن و از انفعال تهی دستی [illegible] **آورده اند**
که یکی از زهاد هفتاد سال عبادت بندگی نموده و پای سعی در طریق عبادت فرسوده اعتماد تمام بر طاعات
خود داشت و قلم وار از سر عجز بر رکوع و سجود خویش [illegible] تحقیق
حکیم علی الاطلاق [illegible] لطیف شامل [illegible]
بجایی افتاده [illegible] و غلبه کرده [illegible] آتش عطش [illegible]
بهلاک انجامید در آن حال فرشته [illegible] آب [illegible] کشته زاهد از
وعده آبی طلبید گفت بجای [illegible] گفت چیزی [illegible] ندارم فرشته گفت طاعات و حسنات خود را
به زاهد گفت ده سال طاعات خود را بتو دادم فرشته گفت تا همه طاعات خود ندهی آب ندهم زاهد
دیگر که [illegible] جان عزیز است ناچار هفتاد سال طاعات خود را داده و دم آبی آشامید و
هستی خود را از آن مخمصه خلاص [illegible] فرشته گفت عبادتی که بهای قدح آبی باشد شایسته آن ایست که
آن نازی و از عجب و خود پسندی چندین باد غرور در دماغ اندازی [illegible] غفلت [illegible]
باده پندار [illegible] طرح [illegible]
[illegible] خوف [illegible] عجب [illegible]
[illegible] آلهی [illegible]
بوستان حیات چشمهای [illegible] کلام [illegible]
بستان احسانش [illegible] است [illegible]
[illegible] خاص و عام [illegible] است و باران عطای بیشمارش [illegible]
[illegible] چنان [illegible]
آب [illegible] شکر [illegible]
عطایی از آن خالق [illegible]
[illegible] **و در [illegible]** شیخ صدوق رحمة الله علیه [illegible]
الساجدین علی بن الحسین علیهما السلام مرویست که این دعا [illegible] الهی [illegible] و عظمتک
لو انی [illegible] من اول [illegible] عبادتک دوام خلود [illegible] بکل شعرة [illegible]
[illegible] بحمد الخلائق و شکرهم اجمعین لکنت مقصرا فی بلوغ اداء شکر اخفی نعمة من

نعمك علي ولو اني كربت معادن حديد الدنيا بانيابي وحرثت ارضها باشفار عيني وبكيت من
خشيتك مثل بحور السماوات والارضين دما وصديدا لكان ذلك قليلا من كثير ما يجب من حقك
علي ولو انك يا الهي عذبتني بعد ذلك بعذاب الخلائق اجمعين وعظمت للنار خلقي وجسمي و
ملأت طبقات جهنم مني حتى لا يكون في النار معذب غيري ولا يكون لجهنم حطب سواي لكان
ذلك بعدلك علي قليلا في كثير ما استوجبته من عقوبتك حاصل معنی این کلمات تبارک الله
و مضمون این مناجات هوش‌ربا [illegible] الحمد لله [illegible] بجرئت و بی‌سکوتی [illegible] از
انکار [illegible] آفرینش [illegible] از عدم بوجود آوردی و از ابتدای زمان یعنی روز الست بنده [illegible]
چند [illegible] تو [illegible] و [illegible] در هر چشم بر هم زدنی عبادت
و دائم [illegible] و شکر [illegible] باوجود این هر آینه در ادای شکر نعمتهای تو که
بوقت [illegible] بودم [illegible] خود میکردم [illegible]
خود ختم میکردم [illegible] آسمان [illegible] آینه این اندکی
بود از خوف [illegible] معبود من بعد از این [illegible]
[illegible] جهنم و طبقات [illegible] آتش [illegible] جهنم [illegible]
جز من نباشد هر آینه [illegible] عقوبت [illegible]
ادراک [illegible] این سخنان [illegible] استشمام روایح معانی [illegible]
[illegible] بیشتر [illegible] معلوم میکند که حقوق خدای [illegible]
[illegible] ناقص [illegible] آن [illegible]
است که [illegible] شکر [illegible] طاعت [illegible]
[illegible] حق [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] انجام [illegible]
[illegible] حق بنده [illegible] سعی و کوشش [illegible] قطع طریق
[illegible] بستان [illegible]
[illegible]
و القبول و القبول [illegible] یوم الحساب [illegible] اعتماد [illegible]
[illegible] رباعی [illegible]
[illegible] طاعت [illegible]
[illegible] حاصل مضمون آن [illegible] عبادت [illegible]

شب نماز میخواند

شب نماز میخواند پس [illegible] بوقت [illegible] از شفقت [illegible] پس [illegible] تا صبح [illegible]
و چون [illegible] از خود [illegible] معاتبه [illegible] یعنی بسبب آن [illegible]
از سعادت بندگی خود [illegible] میکند [illegible] یعنی [illegible]
هر آینه [illegible] عجب [illegible] و بسبب عجب و خودپسندی هلاک میکرد پس [illegible]
[illegible] و سعی و اجتهاد خود [illegible] کنند [illegible]
[illegible] میکند [illegible] بسوی [illegible]
هر چند [illegible] باشد [illegible] امید [illegible] گناه [illegible]
باشد لیکن [illegible] رحمت [illegible] امید [illegible]
چون [illegible] الانسان [illegible]
در [illegible] از مسلم [illegible] حضرت جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام منقولست که فرموده
اند علیک بالجد ولا تخرج نفسک من حد التقصیر في عبادة الله وطاعته فان الله تعالی لا یعبد حق
عبادته [illegible] یعنی [illegible]
ایشان [illegible] طاعت [illegible]
و [illegible] بر ایشان [illegible]
ملامت خود میمود [illegible] عبادت [illegible]
بجا نیاورده اند مشهور است که سید اولیا صلی الله علیه و آله [illegible] عجز و انکسار [illegible] ما عرفناک حق
معرفتک وما عبدناک حق عبادتک یعنی [illegible] ما [illegible]
حق بندگی کردن [illegible] سید عالم و فخر بنی آدم صلی الله علیه و آله [illegible] عجز و انکسار [illegible]
آید و [illegible] اعتراف [illegible] طاعت [illegible]
[illegible] عجز [illegible]
در [illegible] افعال و اعمال [illegible]
[illegible] عجب خود [illegible] ملامت [illegible]
[illegible] نفس [illegible]
روی [illegible] خاکساری
[illegible] المؤلف [illegible]
[illegible] هفتاد سال [illegible]
النهار و قیام اللیل [illegible] خود [illegible]

[illegible]

مِنْ قَبْلِكَ اَنْتِ لَوْ كَانَ عِنْدَكِ خَيْرٌ قَضَيْتِ حَاجَتِي حاصل معني آنکه اي نفس شوم از شومي تو هلاك
شدم اگر نيز در تو خيري ميبود حاجت من روا ميشد بعضي عرفا گفته‌اند يا ابن آدم
ساعة اي التي انت فيها على نفسك خير من عبادتك التي مضت مضمون آنکه اي فرزند
آدم ساعتي که نفس خود را از نفس بيرون کردي و سرگشته بودي بهتر است از عبادتي که در چندين مدت
کرده (فصل) اگر [illegible] در چند اعمال و افعال خود نظر بر امور ظاهر است که عبادت از محافظت
ظواهر چه بود و آداب رعايت دقايق وجوب و استحباب مثل آنکه در نماز جامه‌هاي سفيد پاك در بر
کند و تحت الحنك بند و مسواك کند و موضعي شريف از امکان مباح جويد و آذان و اقامت با بلندي
گويد و نماز را در اول وقت گزارد و در سجود و رکوع شيوه خضوع و خشوع از دست نگذارد و در قرائت
دقايق تجويد و قواعد ترتيل رعايت کند و در قيام و قعود از اذکار و ادعيه ماثوره غافل نگردد و جميع
افعال را بسکون و وقار بجاي آرد و در هيچ حالي نيز احوال يمين و يسار خود نکند و در اداي زکوة
و صيام نيز بهمين نظام در مناسك حج و غير آن نيز بهمين نهج عمل نمايد و اين جمله آداب ظاهر است و افعال جوارح
و اگر چه مردم را بانواع اهتمامي عظيم است و سزاوار است و بنده که حق تعالي و را ليکي اين آداب شروط ديگر است
که کدام متعلق باحوال باطن است و از آنجمله اخلاص است و آن عبارت از نيت کردن که از عمل بجز تحصيل رضاي
خداي تعالي مقصود ديگر نکند و متاع خود را بچيزي نفروشد که اين آن از اسباب قبول نيفکند و
سعادت عبادت را نقل اغراض دنيويه بهوا و هوس و دل بالايه و دامان دراز و نماز طول او را بدنس
و سمعت ريا آلايد و بنده را در تصحيح عبادت از اينمعني تحاشي است و تحصيل آن باخشکي درمش هوا و دل بستگي علايق
دنيا بسيار دشوار چنانچه گفته در فصل مذمت ريا بتفصيل مذکور شده موقوف بر مشاهده نفس اماره
و مجاهده و خود را از اين ديو مردود نگاه داشتن خواست و آن نه کاريست که نهادان بجوهر و نه در خور دست
و پاي راحت طلبان تن پروراست که هر کام را که آمد اين عمل از اغراض دنيوي و حاجت روحاني و سبهاست
خود را باکسير اخلاص رساند که از نتيجه عمل خود دل بسته از تشويش مواخذه روز جزا فارغ نشسته
اند ميدانند که ريا و سمعه امري بغايت خفي و پنهانست و ديده شعور از ادراك اکثر آن عاجز است
تو آن فرضا که ميزان عمل او در بازار يوم المعاد در دکان مکافات کشايد و نقد کردار هر يك و نيز دست از
محك قبول و رد هم بعيار انتقاد معلوم خواهد شد که هيچ خيره و خيره‌اند و متاع عمر که را اينها را بقلب
دو کش نماهاي و خيره‌اند پس از جمله آنها در دستان بي حاصل و در سفره الَّذِينَ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَهُمْ
يَحْسَبُوْنَ اَنَّهُمْ يُحْسِنُوْنَ صُنْعًا داخل خواهند بود (ديگر) از جمله آداب باطني عبادت حضور قلب است که روي
دل از فکرهاي باطل و خيالات بي حاصل تا فعه خود را متوجه بنده کي سازد و پرده فراموشي و نسيان بر ابواب
انديشه اين و آن فرو هشته در خلوت سراي خيال بنده کي جناب الهي پردازد و اين سعادت نيز کسي را ميسر

(margin) فصل

(margin) [illegible]

استکمال [illegible]

است که از دام تعلقات دنيا رسته و از خانه هستي دل بستگي با غير دامن کشيد از آنکه جميع باشد چه آدمي
بهر چه تعلق دارد هر چه در نماز آنست و از خاطر شريف در آن نوعي که بر چشم بين هر چه را از دنبال او ميدود و هيچ
در آداب بندکي نيز از او غافل نميتواند بود و آمده و سرشته خيال آن از خانه دل منع نميتواند نمود چنانکه صياد
دنيا بدام علايق گرفتار کشيده و قلاب لذت شيرين آن در کام ماهي دلش محکم گرديده باشد چگونه مستغرق
در درياي ذکر و محو لذت بندکي تواند بود (بعضي) از اکابر در اينمقام سخن متين و تشبيهي دلنشين ذکر فرموده اند
که خواهش دنيا مانند سرگين است که در زمين دل ريخته و فکرها و خيالهاي پراکنده مگسانند که از آن بهم رسيده اند
و بر سر آن هجوم مي آورند و هر چند ميراني باز مي آيند تا آن سرگين هست از جوش و خروش مگسان نميتوان
دست کشيد پس چاره آنست که پيکاره بهمت والا سرگين محبت دنيا را از خانه دل بر اندازيم تا ساحت
و اين ضميرها از مکسان خيالات و انديشه آسوده و فارغ گشته بر سر خوان حضور بکام دل تناول نعمت بندکي
پردازي و ليکن اين همت کجاست و طلب اين نعمت کو (ع) من خود نديدم تو اگر ديده بگو محمد شاه
حيا که بهمه صفت آداب و شرط مذکوره آراسته و از عيوب ظاهري و باطني بالکليه پيراسته باشد
بغايت نادر و کمياب و مخصوص بخاصان حق و نيز ديکان آن جناب است مارا هم و شان بي باك
و غريب خورد کان شاید و سواك را از آن بهره نيست بر فرضي که از بهر سعادت و اقبال احدي را
حاصل و حقا لا بد رکوع و سجود نا قص ش از نيز آن آفتاب تعميق به سر کار کرده چگونه ميتواند
که کرنا آخر عمر چنان خواهد بود و سيد ابن بخار ابي که نشاالله را در طريق بندکي ميباشد
خانه دين و ايمانش را از بيخ و بن بر نخواهد شد و چون نميتوان دانست که در راه زندگي غارت
زده راه زنان نفس و هوا نخواهند گرديد بار خانه حسن و عمل را کرده پر خوف و خطر اجل
بسلامت خواهد کذرانيد (شعر) غافل مشو که مرکب مردان مرد را در سنگلاخ بادیه پيها
بريده اند مکذشته که بابيد نکو هر آنچه نيز چشم انکه را نده در کار احدي و گفته‌اند لغت
ابدي کرد در سالها دست ميان ملا نکه بود و از طاعت و عبادت طرفة العيني نياسود که بيکبار يکبرد
هفت آسمان سجده کاهي نمانده که او سجده حق تعالي در انموضع نکرده باشد (صهيح الله) در خطبه
کرشهوريست بطاعت مذکور است که فَاعْتَبِرُوْا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللهِ بِاِبْلِيْسَ اِذْ اَحْبَطَ عَمَلَهُ
الطَّوِيْلَ وَجَهْدَهُ الْجَهِيْدَ وَقَدْ كَانَ عَبَدَ اللهَ سِتَّةَ اٰلَافِ سَنَةٍ لَا يُدْرٰى اَمِنْ سِنِي الدُّنْيَا
اَمْ مِنْ سِنِي
الْاٰخِرَةِ عَلٰى كِبْرِ سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ حاصل معني آنکه عبرت گيريد و پند گيريد بانچه خداي تعالي
با ابليس کرد که عمل دور و دراز و کوشش بسيار او را باطل ساخت و حال آنکه شش هزار سال خداي
پرا عبادت کرده بود و معلوم نيست که از سالهاي دنيا بوده يا سالهاي آخرت اينهمه عبادت او را
خداي تعالي باطل کرد بسبب تکبر نمودن يکساعت منقولست که هر روز بر ضريح از نفوس کله در زير ش

بوده بر آمدی و ملایکه را موعظه گفتی و مقصد هر اسم فرشته بپای منبر او حاضر شدندی و تقرب او در
پایه بود که یکی روز یکی از فرشته تعجب میکفتند که اگر عیاذاً بالله از من جریمه صادر شود و فعل
قبیح سر زند عزازیل را شفیع خود سازم تا برای من شفاعت کند و حضرت پروردگار آمرزگار
بشفاعت او از سر گناه من در گذرد القصه با عبادتی چنان و تقربی چنین عاقبت بسبب یک نا
فرمانی بداغ سیاه رو و محرومی بخطاب فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ
الدِّينِ از درگاه عزت و قرب الهی محروم گردید و بسیاری از زهاد و عباد بنی نوع انسان نیز
عمرها سالها طریق ریاضت بوده و قطع مراحل عبودیت بایکمها نموده اند و سرانجام باغوای نفس
و هوا پا از جاده هدی بیرون نهاده و سرمایه ایمان و ذخیره اعمال بخون دل اندوخته را بباد فنا دا
ده اند و در آن جمله برصیصا عابد بود که از دنیا و مال و نعیم آن کناره کرده و کثرت عبادت و طاعتش زبانزدها
را بشگفت آورده بود روزی ابلیس لعین مکر نهاد بقصد تخریب بنیان او و ست بنیاد بصورت عابدی
پلاس پوش بصومعه وی در آمد برصیصا پرسید که کیستی و چه میخواهی گفت من نیز از اهل عبادتم
و میخواهم که با تو همراه بعبادت حق تعالی پردازم و در عبادت معین و یار تو باشم برصیصا گفت هر که بندگی
حق تعالی کند هو مستحق تعالی یا برصیصا طلب صحبت پس ابلیس لعین بعبادت مشغول گشت سه روز اصلاً
چیزی نخورد و نخوابید و نیاشامید برصیصا چون آن بدید و کوشش بسیار از آن فساد چشم ابکار دید
تعجب کرد ابلیس گفت منشاء این ریاضت نخوردن و نخوابیدن آنست که گناهی کرده ام و هرگاه
بخاطرم میرسد از ندامت آن خوردن و خواب بر من تلخ میگردد برصیصا گفت چاره چیست همین مثل
تو شوم گفت برو گناه کن و آنگاه توبه نما که حق سبحانه و تعالی کریم و رحیم است تا حلاوت طاعت
دریابی برصیصا گفت چه گناه اقدام نمایم گفت زنا کن گفت نتوانم گفت پس مسکرات از آن سهل
است عابد گفت از کجا بهم رسانم گفت بفلان ده رو که در آنجا بهم میرسد القصه برصیصا بزودی
کمان آن ده رو بسوی آن قریه چون تیر روانه شد و چون رسید زنی صاحب جمالی دید و
بنقد و عوض از آن شراب خرید و بجهت بی تأملی بسر کشید چون اساس کاخ اجتناب او بسیلاب
شراب از هم ریخته و رشته آشنائی درگاه خداوندی بخنجر باده پر شور گسیخته با آن زن زنا
کرد اتفاقاً آن زن شوهری داشت و در آن وقت رسید عابد برخاست و برا نیز بقتل رسانید دا
نعال شیطان بصورت انسان نیز در حاکم رفته و شکایت کرد حاکم برصیصا را گرفته و هشتاد تازیانه
بجهت شراب خوردن و صد تازیانه برای زنا کردن بر وی زده آنگاه برای خون کردن بصلب
وی فرمان داد چون بر دارش کشیدند ابلیس بهمان صورت نخستین نزد وی رفته گفت
حال خود را چگونه می بینی گفت هر که اطاعت همنشین بد کند انجامش همین است ابلیس گفت دو
ست

و بیست سالست

بیست سالست که زحمت تو میکشم تا بر این حالت کشیدم اکنون میخواهی که ترا ازین بلیه برهانم گفت
میخواهم و هر چه اراده کنی بتقدیم رسانم ابلیس گفت مرا سجده کن برصیصا گفت چگونه سجده کنم
حالا که من بر دارم گفت با ایما سجده کن القصه با ایما سجده ابلیس کرد و بیکبار [illegible] کشته اند و غنچه
سالها بیکبار آتش سوختن بی زاد ایمان بسوی دیار عدم روان شد و نیز آورده اند که یکی از عباد بنی اسرائیل
چهل سال از خلق عزلت گزیده و از شغلهای دنیا بکنج تجرید و انزوا خزیده بود و صبح و شام
از چنین زنکیش کلهای بندگی میچید و سر و شب آب روان حیا آتش بر کل ریحان حسنات میغلطید
در شغل و عشق عز الا ان فرصت تیر و کمان قیام و رکوع را از دست نداده و در سر نرم کردن آهن سخت
روی نفس شوم [illegible] بسجود [illegible] نیفتادی و معه [illegible] بر سر خوان [illegible] که [illegible] چشمی [illegible]
از [illegible] تسبیح و تهلیل [illegible] آگاه [illegible] آرزوها [illegible] کرده و استخوان [illegible]
[illegible] بوده [illegible] در شتاب [illegible] از حلقه [illegible] خویش [illegible]
[illegible] کشتی استطاعت [illegible] روشنی روز
از چشم [illegible] نفس [illegible]
پای [illegible] پاک [illegible] دعایش [illegible] قبول [illegible]
برسید [illegible] استجابت دعای [illegible] آیات [illegible]
نیک [illegible] التماس دعا [illegible]
شفای ایشان میکرد و آن بیماران [illegible] دعای [illegible] فیض [illegible]
[illegible] خود [illegible] ابلیس [illegible] پنهان [illegible]
در کمان [illegible] دختری پادشاه آن دیار [illegible]
[illegible] دعای [illegible] کرد [illegible]
در [illegible] صومعه عابد [illegible] دعای [illegible] عابد [illegible] ایشان [illegible]
یافت گفت دعا [illegible] تمام کردم آن وقت [illegible] قبول [illegible] وقت [illegible] دعا [illegible]
[illegible] خواهر [illegible] وقت [illegible] صحرا [illegible]
از [illegible] ایشان [illegible] عابد [illegible] بر جمال دختر افتاد دل [illegible]
[illegible] ابلیس لعین [illegible] افتاد [illegible]
آن [illegible] ایشان [illegible] وسوسه شیطانی [illegible]
[illegible] شیطان [illegible] دختر [illegible]
و [illegible] نفس شوم [illegible] القصه عابد [illegible]

دستغایت بآن امانت دلند و ابواب بسیاری و محکم کینی بر روی خود باز کرده و بعد از مدتی در آن خطای فاحش
وخوی الکس آن خواهش شیطان بصورت پیری بر وعظ ظاهر گشته از سبب ستمگان اعمال پرسید زاهد تمام
می احوال باز گفت شیطان گفت از سر مباش که کرم الهی زیاده از آنست و در توبه گشاده است ولیکن ته
بیری باید کرد که برادران آن دختر مطلع نگردند عابد گفت چه سازم و در اخفای اینکار چه حیله پردازم گفت ابلیس
آنست دختر را بکش و در مغاک پنهان کن و چون برادرانش آیند بگو من گناه از بودم او بیرون رفت
نمیدانم چه شد عابد ضعیفا آن ضعیفه بیگناه را بکشت و در سیر و نحو معبد در زیر خاک پنهان کرد چون
برادرانش رسیدند و احوال دختر را پرسیدند زاهد جوابی که ابلیس تعلیم کرده بود گفت چون ایشان را
بزاهد اعتماد و بر تقویش اعتبار داشتند قبول کرده و برتافتند و در طلب خواهر بهر سو میشتافتند
در آنحال شیطان بصورت عجوزه خود را بر ایشان ظاهر ساخت از وی احوال پرسیدند گفت همانا دختر
پادشاه را مجوئید زاهد با وی زنا کرده و انگاه او را بقتل رسانید و در مغاکی پنهان ساخته از وی احوال
پرسیدند ایشان را بر سر آن مغاک آورد و چون مغاک را شکافتند خواهر خود را کشته و بخاک و خون آغشته یافتند
جامه‌ها چاک و خاک بر سر کرده و عابد را مقید ساختند و بشهر آوردند خلقی از وقوع آن
امر غریب متحیر و آب غلو در اعتقادشان در معنی ضمیر ابوی کنه آن متغیر کرده و جمعیت پایه
رضوی زاهد تبرک میجستند بخونش تشنه گشتند و کرهی که خاک پایش بجای سرمه در چشم میکشیدند
دامنها پر از سنگ کرده و بقصد سنگسار کردنش میدویدند چون داری نصب کردند زاهد را بدار کشیدند
در آنوقت ابلیس لعین بصورت پیری با عصا بر وعظ ظاهر گشته گفت ای عابد من خدای زمینم و آنچه
بنده العبادت و بندگی و نگری خدای آسمانست حق عبودیت چند سال تو این بود که تو را بر سر دار رسانید
ستاده مرا یک سجده کن تا ترا از این ورطه رهانم عابد باشارت ابلیس سجده کرد پس سنگسارش کردند و جان
ناپاکش بامان سنگها از جیفه کالبد شیطانیه بر گسته جهنم فرستادند چه گمان شیطان دین ربای ایمان شکار
هر هزیمی از اعصار از اینگونه مکر و فریب بسیار باخته و بسی اهل ابن صلوات سعادت و جلابیب سوالان میداد
عبادت را از مرکب حسن عمل نیز شبان سیاه طول امل بر مغاک هلاک انداخته و بر همین دستور همیشه
چنین غرور آن لعین از کمین بنی آدم پیچیده است و پیوسته اسب تلبیس جهت راه زنی سالکان
طریق صواب در زین زینی و انبعی تزویر میکند تخصیص تا نفس واپسین ایمن نتوان بود
و از شر شیطان سهل برش حبل نسوی کردن نکار اغنیتوان آسوده بس مرد حق بین میباید که در
سلوک راه دین حزم بیک عنایت الهی از بند و بهمانا صعوبت بسیار و بسکر به زلزی
بیسمار شبهاتی تار بر روی نفس اماره سخت و تعدی کرده از دامگاه مکر و حیله شیطانی
رهائی و متاع ایمان و اعمال را از دست برد طامی عقال جلد رامت بمنزل رسانی بالمنه الله لطفا نیسر کن

کهبادی که درتمام

وارشد اولاد بنی آدم

که بادی که در تمام عمر گذشته و صحیح عمل و عملی که بدست اهتمام وسعی فراهم آورده در حیثیت انبیا و
اوصیاء بی ابرحسنات مقربین اولیا خواهد بود مگر نشنیده که بهترین عالم صلی الله علیه و آله و سلم
بندگی را بتقدیم اهتمام چگونه نموده و در سر کنار رسش وظایف عبودیت و اقامت مراسم و آداب
سنت چه مقدار مبالغه فرموده مجملا از مفصل آن احوال و اوایحه آن کاملش اخلاق و اعمال اکمل موجود
و قیام از زیاده ملائکه علام دنیا غافل نگشتی و ز لا اوقات از حرمه مجاری احوال می ز
ذکر وسپاس الهی نکند شبی اوقات را سه قسم کرده قسمی را بادای وظایف بندگی کفر ساختی و قسمی را
بتفقد احوال اهل و عیال که آن نیز قسمی از عبادت است صرف کرده از خوان الطاف خود بهره مند نصیبی
ساختی و قسمی دیگر را بکارهای زندگی خلایق توزیع نموده قضای حوایج مسلمانان نمودی و تبلیغ
واجب و سنت و تبیین طریق مستقیم شریعت پرداخته آداب اجرای احکام الهی آیات که کاملش دین
فرمودی اکثر ایامش بروزه گذشتی و چشم غنچش از نعمت گرسنگی سیر گشتی پیوسته تنگی و قناعت
بسبب شدی و سیر و زحوالی آن گندم سیر نخوردی و از صواعی تی که در امالی شیخ صدوق مذکور است چنین
مستفاد میگردد که آن سرور را سه نان گندم هرگز تناول نکردی و از نان جوین هرگز سیر نخوردی چون دو
خوردی غلام خود را دران اختیار دادی که هر کدام را که خواهد بپوشد و آن دیگر را خود پوشیدی و چون
غیبان بر فرش حصیر خفتی چنانچه نقش حصیر بر پهلوی مبارکش جای گرفتی گویند روزی عمر بن
خطاب لعنة الله علیه در آن باب سخن گفت و حضرت فرمود که یا عمر اتظنها کسروی یعنی بس کن ای
عمر گمان میکنی که پیغمبری پادشاهیست که متنعم گردد از نعم روایت کرده که حضرت عبای وی بود با لیفی
خرمای اکنده شبی عبا را ته کرده بجهت آن جناب انداخته بودند صباح فرمود که القی منعنی
الفراش اللیلة الصلوة یعنی نرمی بستر امشب مرا از نماز باز داشت پس صباح فرمود که من بعد آن را یک
لا گنند و از غایت زهد در دنیا و عدم رغبت بنقد و جنس این عاریت سرا مرتبه جبرئیل
کلیدهای خزاین روی زمین را نزد وی آورد و انجناب در قبول ابا نمود که از مراتب اخروی چیزی
کم شود مخیر کردانید انحضرت قبول نفرمود و بسیاری از شبها احیا کرده داد بندگی دادی و لواجب
بیدار بیش بجمله سیاه خواب را بر استعدادی و ... کرده شبها از بس بعبادت قیام چنان کرده و بعضی
گفته اند که بسر انگشتان برین پاها استاده بود که پاهای مبارکش اماس کرده بود تا در شان وی
نازل شد که طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی حاصل مضمون بقول بعضی از مفسرین انکه ای
محمد ما فرو فرستادیم قرآن را بر تو برای اینکه تو مشقت و از ارکشی و کثرت عبادات و طاعات
آن سرور و شدت ریاضت آن دین پرور بر آن از تجاوز است که شرح آن احدی را مقدور تواند
بود و جمیع کتب اخبار و آثار علمای خاصه اوضاع و اطوار آن سید ابرار از بر ترکه سرانگشت قلم با رشته

نیفتاد ... بعضی از [illegible]

سخن کلامست بیدین آن نتوان نمود و بعبادت حضرت کسی که در کمال شرف سید کونین صلی الله علیه و سلم علم الیقین گشت
و علوای صیت خصایلش در مقامات ارتقا بسر حد یقین رسیده گذشته حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
که شبانه روزی هزار رکعت نماز میگذاردند و بروایتی از خلوت و شب هزار تکبیر احرام میشنیدند و اهتمام
در تعلیمات مراسم بندگی بحدی بود که در وقت اشتغال بآن یجنبه فقد الکتاب ابطال ... الجلد در سینهاء از زین
و رشید بیرون ... خطایای ثبات نه یعنی در میان دو صف جنگ توی قرشی میکند ... و وظایف عبادت
قیام مینمود و از تیر باران سپاه دشمن اندیشه نکرده طریق معتاد خود از نماز و اوراد تغییر نمیداد و در لیلة الهریر
که یکی از لیالی مشهور جنگ صفین است و آن شبی بود که شش هزار کس از طرفین کشته شدند و آنحضرت
خود پانصد و بیست و سه کس را بشمشیر ذوالفقار ... ابحر نم فرستاد و با وجود اشتغال آتش قتال چنین نماز شب
ان سال ... ترک ندید ... شیعه ... در عین اشتغال بحرب ... حال ... ماه اعظم آفتاب
میفرمود ... ابن عباس ... گرانی ... وقت نماز است ... مشغول ... بر می بود علی ما ...
تلهما ... علی الصلوة یعنی ما بر سر چه ... جنگ میکنیم جنگ ... با ایشان مکر برای این که نماز ...
داشته شود و ... انجام ... نزد و ... اوای ... حضرت رب العالمین
است و هر ... بکلی ... در ... نمود ... سبحانه و تعالی ... آزاد ... کرد پاس ... وقت
... القائمین ... تامیق ... زنان ... صفین و ... من الطعام
ما یقیم ظهره یعنی ... طعام ... عبادت ... داری ... ربیع ... منا
... حضرت امام محمد باقر علیه السلام و قتی نزد پدر بزرگوار خود حضرت علی ابن الحسین علیهما السلام
آمد آنحضرت ... از کثرت بیداری زرد گشته و چشمهای مبارکش از گریه ... کرده بود
و پیشانی ... از ... سجود ... مبارکش از بسکه
در نماز ایستاده ورم کرده ... امام محمد باقر علیه السلام چون آنحضرت را باین حالت دید خود را از گریه نتوانست
نگاه داشت ... بانجناب ... آنحضرت ... بعد از اندک زمانی
ملتفت حضرت امام محمد باقر علیه السلام گردید و فرمود ... بعض تلك الصحف التي فيها عبادة جدي
علي ابن ابي طالب عليه السلام یعنی بمن بده بعضی از ... صحیفه ... که عبادت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در آن نوشته است ... فرمود ... بگذاشت و فرمود ... من يقوى على عبادة
علي یعنی کجاست که عبادت پدر ... عبادت علی بن ابی طالب ... در ... که حضرت امام زین
العابدین علیه السلام ... هزار رکعت نماز کردی و چون بنماز ایستادی ... مبارکش متغیر
گشتی و چنان ایستادی که بنده ذلیل در نزد پادشاه جلیل ایستد و اعضایش از خوف الهی لرزیدی و چنان نماز کردی
که گویا آخرین وقت ... در ... افتاده است تا از نماز فارغ شد

بعضی از ... انسبیران

بعضی از ... لباس ... و ... در پیش که ایستاده بودم ... که یوسف
مصر ... و احترام حضرت امام محمد باقر علیه السلام ... بر سر چاه ... آنحضرت بود خون ... و بچه
افتاد ... وقت ... حضرت علی بن الحسین علیهما السلام ... و از واقعه اخبار کرد
آنحضرت در نماز بود و نماز را قطع ننمود ... تمام نماز ... اضطراب و تعجیل ... و ... بازگشته و بر سر چاه
آمد ... غلبه بیتابی ... ضعف ... اما این گستاخی ... جواب گفت
که ... ملکه جماعت بنی هاشم چون حضرت امام علیه السلام ... شنید ... انکه نماز ... تمام
کرد بر سر چاه آمد و دست مبارک ... حضرت امام محمد باقر علیه السلام را از چاه بر آورد ...
کف ... در کشف الغمه ملقب گشتن آنحضرت بزین العابدین ... وجه مذکور
است که آنجناب شبی در محراب خود ایستاده و باداء نماز تهجد قیام مینمود شیطان بصورت اژدها
خود را بر او ظاهر ساخت که شاید از هجوم ... خوف و هراس ... محکم الاساس ... قلبش
کند و ... تفرقه حواس ... غایب ... امام منصوص و آن بنیان مرصوص
... الکلمات ... انگشت ... پای مبارکش ...
کرفت باز آنحضرت ملتفت نشد ... آغاز ... آن حضرت ... قطع نماز ... چون از نماز فارغ گشت
بالهام الهی دانست که شیطانست ... ملعون پس آن لعین ناپاک را از آن مقام
... آنحضرت ... پس آوازی شنید و کسی ... نمیدید که ...
انت زین العابدین ... ملقب گردید و نیز در کشف الغمه آورده که
کودر خانه که آنحضرت ... بود آتش افتاد و آنحضرت در ...
بود ... یا ابن رسول الله النار النار ... مستغرق ... سر از سجده بر نداشت
تا وقتی که آتش فرو نشست بعد از فراغ ... سوال کردند ... مشغول ساخته بود که از آتش ...
... آخرت ... و تفقد احوال فقرا و تنکدستان ... شبهای ظلمانی از آفتاب
نورانی ... در آن کیسه ... طعام ... مبارک
داشته ... فقرا و مساکین ... وقت ...
... مبارک ... اینکه ... بودند ... که این کار
میکند تا وقتی ... وفات ... آن ... بود ... آنحضرت
علی بن الحسین علیه السلام بوده ... غسل ... آنحضرت ... مبارکش مانند پشت شتر ...
بود از بسکه طعام ... فقرا و مساکین بالپشت کشیده بود در کشف الغمه مذکور
است که آنحضرت ... داشت ... نشانه ... از ... میداد

۱۸

وازحکایات آنحضرت است که میگفت لکن علی بن الحسین کلا او اصل ابنی لا جزاه الله عنی خیرا یعنی تو این
ابن لسان یکی از آل الحسین نام برده حرکتی میکند بر احوال من نمیدانم بحضور او انعمی جزای خیر بدهاد
و آن جناب سخن نه شنید و تحمل آن نمود و مبلغی معهود عطوفت لاجیف السانیه تابعه از وفات آنحضرت
مقرری مقطوع شد از آن دانسته که آنحضرت علیه السلام بود پس بر سر قبر آنحضرت آمده می گریست و میگفت
مطلعی ازخود کم قسمی بالایتام است بر دوش داشت سایلی بر او و بالایتام آنکس و بالایتام
بان سایل بود که بر شت … بعیادت محمد بن اسامة بن زید قدوم مبارک رنجه فرموده محمد میگریست آنحضرت
سبب گریه پرسیدند گفت پانزده هزار مثقال طلا قرض دارم آنحضرت تعهد آن مبلغ کرد جناب این
کار قریب بوهزار تومان تبریزی بوده باشد نمود ادا فرموده … خانه و اوانی فقرای مدینه را
عالم بود ساخته تکفل احوال ایشان میفرمودند و حکایت حسنا بن محمد که روزی مینمودند از طعام
خود با والده خود با هم نمیخوردند گفتند یا ابن رسول الله تو شعار بر وصله رحم چشم … گرچه میکنی
سبب چیست که با ما طعام نمیخوری … انی اخاف ان یکون سبق یدی الی ما سبقت عینها الیه یعنی نا خوش
میدارم که دست من پیش کند سوی لقمه که چشم او پیش بآن افتاده باشد و بسبیح باید که ترک کرده
بود و شنیدنیاز بر وی بود … حقیقت او میگفتند آنحضرت … ان کنتم صادقین فغفر
یغفر الله لی وان کنتم کاذبین فغفر الله لکم یعنی اگر انچه میگفتید صادقید خدا تعالی مرا بیامرزد
وان عیوب بر ابر من نمیکرد واگر در آن کاذب بودید خدا تعالی شما را بیامرزد و آن کذب برشما نگیرد واز
کثرت نماز هر سال هفت پوست از موضع سجود آن یکارت محیط وجود می افتاد و آن را جمع میکرد تا بعد
از وفات با جسد مطهر آن والاگوهر دفن کردند و احوال عبادت وبندگی آن سرور …
و غلامی حضرت آنحضرت فاطر بود پرسیدند که … بالفطار … ایم گفتند اختصار کن که هر
از برای او روز طعام نبردم و هر گز شب بجای او رخت خواب نکستردم … چون وقت نماز میشد در زره
بر اندام مبارکش می افتاد … آسمان می ایستاد … و آن میگشت و اینمضمون ادا میفرمود
که … میکنند هر که از نماز روی … آنحضرت ابی عبد الله علیه السلام
مانقولست که چون وقت نماز میشد حضرت علی بن الحسین علیه السلام برهنه پای بزیر آسمان میرفت و نگاه میکرد
میکردید … شاخ درخت از باد … چون … بهشت میکردند و میشنید صدای
که … بهشت … میگفت و چون ذکر دوزخ میشنید اواز … دوزخ میرید
یکی از موالیان حضرت حکایت کرد روزی چون آفتاب عالمتاب آیه صحرا بیرون رفت من نیز از دنبال او بیرون
رفتم او را دیدم بر سنک درشتی سجده کرده ایستاده ام که … شمردم اکر هزار بار میگفت لا
اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا وتصدیقا … سر از سجده برداشت و محاسن شریف …
مبارکش … ازاشک … شده بود

بیاکسی از اشک چشم ترکرده بود گفتم ای سید من وقت آن نشد که اندوه شما بسر آید و گریه کم گردد آنجناب
اینمضمون در جواب فرمودند … یعقوب بن اسحق بن ابراهیم علیه السلام دوازده پسر بود و دعا
پسر داشت و خدا تعالی یکی از ایشانرا از نظر او غایب کرد موی سراو از اندوه سفید شد و پشتش از غم خمید و چشمش از گریه نابینا
و پسرش زنده بود در دنیا و من پدر و برادر و هفده نفر از اهل بیت خود را دیدم که در صحرای کربلا کشته و افتاده بودند
چگونه اندوه من تمام شود و گریه من کم گردد و در امالی شیخ طوسی رحمة الله علیه مذکورست …
فاطمه بنت امیرالمؤمنین علیه السلام چون دید که علی بن الحسین علیهما السلام از کوشش در عبادت … خود را میکند
جابر بن عبد الله انصاری رفت و فرمود ای صاحب رسول الله بر ما حقها است و از جمله حقوق ما بر شما است که
چون احدی از ما ببینید که از فرط اجتهاد نزدیک است که خود را هلاک سازد …
… علی بن الحسین که بقیه پدر حضرت امام حسین است …
… که کثرت سجود ورم کرده … جابر بن عبد الله …
… امام محمد باقر علیه السلام … خیر الانام …
… جابر … آن
حضرت … یا ابن رسول الله
اما علمت ان الله تعالی انما خلق الجنة لکم ولمن احبکم وخلق النار لمن ابغضکم وعاداکم فما هذا الجهد الذی
کلفته نفسک … یعنی ای پسر رسول الله مگر نمیدانی که خدا تعالی بهشت را برای شما و دوستان شما خلق
کرده و جهنم را برای دشمنان شما …
رسول الله اما علمت ان جدی رسول الله قد غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر فلم یدع الاجتهاد له و
تعبد بابی هو وامی حتی انتفخ الساق وورم القدم وقیل له اتفعل هذا وقد غفر الله لک ما تقدم من ذنبک وما تأخر
قال افلا اکون عبدا شکورا … یا ابن رسول الله … تحقیق
سابق و لاحق … خلاف … خدا تعالی … بود و باوجود
این اجتهاد و کوشش در عبادت برای خدا تعالی … شکر
… سابق و لاحق …
شکور نباشم …
… جابر … تحقیق … گفت ای
رسول الله … علی نفسک … یستدفع البلاء و یستکشف اللأواء و تستمسک السماء یعنی
… بلا …
… ایشان … ازآسمان … جابر … رسول

وعلاج تربیت می‌باشد و طریق نتایج پیروی ایشان صلوات الله علیهم وسلامه اجمعین آن وقتی که با ایشان ملاقات
نمایم چه آنچه بعد از اهل نبوت والا که از آن بحیط شریعت و کرامت بجهت بود و نوبت باقامت مراسم بندگی
پرداخته و آب سمات بخیلان و وجود بخلشان صحو و صحتگاری نشاطه‌اند و آنکه تعالی و تقی در ایجاد عبادت
این نجوم فلک سعادت باشد همانا از غیبت که عجایب اتفاقی هر وقت و ناز بعضی از شتهٔ تفقیه متوجه بدیشان
سکینه‌ها انجمن و خفا یا به امر بزرگ است و از یکی از اکثبار آنجاست آمیخته این و آن در جای سعادت بحار در بزرگی میکشاده الله
آتش سوز و کلند جود در موج نیافته که وقت بوده و نها که اختیار اعتماد از بلکه بیشتر صفت و تجواهر اقسام بیکبار خطا میه
و بعضی بی نجوم تقیه کماهو شیئه آسان از خیال کنفا چون ظهور نموده بی توقف هنگ آب بر سرکش تا کان نظام اغلب
می‌انداختند و بتعلیم فرمان و ترتیب منهاج دین وقت بجهت مقصد و کوشیده از بحر آتش بکلی با صواب
سوالعما خلایق تا لبریز جز اهل حقایق بیاختند و برین بیحیط طریق بندگی اهل هیئت بعضا بی بیهوده کردی سعادت
در عظم اعتبارات هر که رسید کلی بی از احاصل بجای که بحرص عجب بمتلا که در دیده و نه دیده اشیا و در ورثت
تا نفس بحر کرده باشد اگر به شعور به طاعت عبادت که بجای از آن بخیال قلم صدق رقم گشت و نثار بیان
برکت تفصیل آن نکته نمود و هنوز از هر اثر الفی بیکی گفت اگر چشم بصیرت بر کشاید علمابان برآید کرد از
خود دل بکوهها ایمان اعمال عقبی بمیزان انطاق صواب آن تا بینه‌ها آب به خواهد دانست که در سنت سعی جز ستی ستی چیزی
نیست و بربن تحقیق انتقال بحقایق رشتی عالی از آنرا بخواهند که بیشتر آنکه درود با حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله که ابو عقال رحمة الله علیه در آن خطاب خطبه گویست یا ایها الذین امنوا ان الله عز و جل هو الذی خلقکم فاعلموا من بینهم
لا یتعولون رؤسهم حتی ینفخ فی الصور النفخة الاخیرة فیقولون ربنا انجانک وحدک ما عبدناک
کما ینبغی لک ان یعبدوا کما کان ان خلق علی بعض نبیا لا یستقل علم من شی‌ما اراد بیو نخاص معنی
انکه خدا یتعالی از نشان هست که از تیرس او بر پا ایستاده اند و سر بالا نمیکنند تا وقتی که نفخه آخرین صور دمیده
شود پس همگی میگویند که پاک و منزه میدانیم خدا وندا ترا از عیب و نقصها پاک دانستیم و سپاس تمام
متعالم تجماتی بدانستند که تو را ...؟ نیکو چنان بندگی که ترا سزاوار است و لایق است و بعمل کرده است مرطاعت و مطلق فعل او حیات بجانب بیدند هر آینه
آن عمل که را جمیع آنها انجام دهند جمع خواهند شمرد به آن نسبت که جلال آن کرده و نجیب یعنی چون شق شعاب و صنادید
عنایت ...؟ شاهد ...؟ جمع بهراز فضل ...؟ آن و رضا از هر مشکل اعظم میکند مید... که از آن حقوق بندگی
نکرده و خود را از تقصیر بیاورد است جز شیعیت اعمال ناید که آن تعهد و طاعت و نوکیسگان که بقا باعمال آن
بعد و یک همیشه دس بیابان از این جست و چون از هر ده پیوسته آب بنجم شود تغیر رسد خاری چشمش پوشیده شده
سالک طیبه و بنج نخل هر چون که را در سحر یک نا ایشان و آن تعبد کشید عمیق تر تغافل اینها چون که پیوند ذات پیکان آن
عرش بخشیده سر کرده و آن در حالی که در هر شمش مانده تا کم اهلان کاهکاهی از دید گذرجا عجمی که نام آن نیز ... آید بیای خویش هر کس
تنه به چشمهٔ آب نهاده و دل آن بجز خویش ... نعطش آب ... آن بیفتاده معیلان صفت پای تعلق در بیابان کاشته وه

و رشتهٔ آبها پوسته

رشته آبها پوسته و حکمت آنجا بسر میرود بر که از بیش بعضی می‌بینند که از آن آب بالایی بسر می‌خورد متعال ضعیف
و ستعفر کرده بود و هی آن بیابان شامیه چون هر که از آنجا آن نمیده بود از انهایی بهشت کنان نموده با خود
گفت که اگر این آب بجهة خلیفه بغداد ببرم و بعثت بعض که همسر او از نعال انیابی یا نخواهند پس یکی از آن
آب پر کرده بعد از شیئها تمام اهتمام بر داشت و بیای سنات بغداد رسید که خلیفه گفت اتفاقا مخدولی بغداد رفتی
بسیدی خلیفه با فوجی از سپاه پیاده و سوار بعزم صید شکار از شهر بیرون آمده اعرابی چون آن کوکبه حشمت دید
دانست که خلیفه است پیش رفته و زبان بدعا کشود و آن تحفه را عرض نمود خلیفه جام طلبید چون از آن بیابان شامیه
از آن آب متعفن و بدبو که بعجز حال متفطن گشت اصلا اظهار کراهیت ننمود و جز تعریف آن آب و تحسین اعرابی بر
بانی کرد پس بحضور سوی از مشت خدا بالهمام تمام یکی از نختهٔ امر بیت اعرابی به خلعت فاخر و جوایز لا
بقر نواخته و هم از آنجا باز گردانید و بعد از آن جمعی از ندما و خواص که دماغ شعور شان از تلوث وکند کی آن آب
بو برده بودند از آن سوال نمودند خلیفه گفت این جمال که گفته و مادر دوستی آن نکرده آمده بود باعتقاد خود آن آب بهشت بود
کرم بیعلی او شد و آبی بجز این بود لبشوکر زمدت از آن آب آب بجهی ستیرم و خلا امیر که بلند سلطان شریح بر خود ... دهم
در همان موضع او بطیبت سالیدم و از طمع که آمده بود باز کردانیدم مر علیها این بود که نخواستم که با آمده شعث بغداد طامع
و از که دخو خجل کردد و از ... خود منفعل کرده و برهمین شیوه احوال اعمال بنده بالائی جل و عز ... آب تلخ و شور
هست از جا پا شا ... عیب و دنیای خو چشم پوشی نمود و چشم و بر سر سوانح احوال اعمال ... کالی بسبب ... جمیع شرایطانی رسیده
و ... ماهتی است انبیا و اولیا الله نمید بابت بکنند اعمال هم بحجب آلوده کاه صفات کاملا ... عالمی دنیا برداشته ایم بعدین بنیاد ها
و نازنیش دار ایم و از غایت سفاهت بخدمت از تحفه لایق و دست آوریز شایسته که از سمح رسول علیه السلام و کریم
را معلکا در کار برداشته شود و بر نسل اعمال ما کمال نمک ایشان نسبت معلوم میشود که چه کرده ایم و از آن ... دو شرح به تحفه بحضرت کبریا آورده ایم
و لیکن امید واریم که بادشاه بادشاهان و پرده پوش تقصیر سیاهان که صد هزار مرتبه بهیج خلیفه بغداد به تکلف جلال و شأن
جهانیان بعطا یافتن دریم بکمال کرم و احسان و لطف خیر سرشتی اعمال ما کسوه رحمه خوی کرده نا پسند یده ما نپوشد نمی‌شاید شانت منت
نیاورد للمؤلف حمد کمال لطف تو ای پادشاه : بیاورده ام تحفه ... ده : شرمنده و مستی آورده ام : مستاع تهی دستی آورده ام
تهی دست از آن آمده ام بر درت : که کیسه هم تو را آدمی مغفرت : بنام آم خود خویشی خریده : بجای عمل بسته بالامید : فقیرم
ندارم بجز احتیاج : حکیمی یکی بخشش علاج : اسیرم مرا از قفس ... آزاد کن : کریمی بیفضل خود شاد کن : ذلیلم سوی
خویش راهم بده : دیم بخشیدی ...م بده : بد سوخت شمع از خودم : گدایی تو ام پادشاه خودم : گدایی تو ام و ام از
خلق ... : نجویم زحسب کجا ... آدم زحسن ... : تهی دست را هیچ کس کو مباش : به جای کرم هست جز کو مباش : تو ام بی نیاز ده
ای بی نیاز : تو ام دستگیر ... ای کار ساز : حقیقی حقیقه ببین ز آه بم : بر ... که هیچ کس نیابیم : گر از خویش هستم و غرق
افتاده ام : عطای جوانی ... داده ام : بصد ... اعتقاد درست : که جان سنتهٔ پاستهٔ ... ام است : ... ستیم
تو ... بکرم ... : که در ... : ... ستیم ... : که با ... ستیم ... : از ... شستیم ... که ...

مجلس سیم در ذم صفت بغض و حسد که آن نیز از فروع شجره ملعون محبت دنیای دون و از اخلاق و اطوار دنیا
پرستان سیاه درونست و بیان این مطلب مشتمل بر یک تشریح و فصل است فصل اول در صفت بغض و مراد از آن درین مقام عداوت
که منجر به سوی از امور دنیویه باشد بر جمله و دینی چون عداوت طوایف کفار و مشرکین و اصناف مخالفان
و منکران امامت ائمه معصومین علیهم السلام از جهت کفر و مخالفت و ارتداد ایشان ... وسیله شکار نجات
معنوی ایمان بخدا و رسول محبت اینقوم نفوس بخواست آلهی ولاف ... اهل حق بغض بالفسق و کره البغض
عین نفاق و کراهیت خصوص حضرت سبحانه و تعالی در حق مومنان سعادت ... دشمنان دین منع نموده در سوره
ممتحنه فرموده است که یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء مفسرین در حیثیت نزول این آیه و آنی
الهدایه آورده اند که وقتی که رفع لوای ... فتح اقلیم ... سرور ... جناب رسالتماب نبوی صلی الله علیه و آله
بعد از مراجعت ... رسالت ... که شهری ... که به ... کتب ... آن
سر ... واقف ... و خاطبین ابی ... مشتمل بر آنچه اهل مکه نوشته ومصحوب زنی ... نام
کرده ... آنکه ... جبرئیل علیه السلام حضرت رسالتماب نبوی صلی الله علیه و آله باز آن واقف
کردانید و آنحضرت امیر المومنین علی علیه السلام را با جمعی از دنبال آن زن فرستاد و فرمودند که ... فلان موضع زنی ...
بیابید که با وی نامه ... جهت ... آنحضرت امیر المومنین علیه السلام ... آنحضرت ... بود
بهمان موضع ... رسیدند ... که از نامه ... و اول ... او ...
خواستند که باز گردند امیر المومنین علیه السلام فرمود بخدا قسم که هرگز ... دروغ ... و آنچه فرموده ... عمل
علیه السلام است پس شمشیر کشید ... ترسید و گفت ... بخدا قسم که اگر ... کردن ... زن ترسید
نامه را ... گیسوی خود بیرون آورده ... کرده بآنحضرت داد و آنحضرت نزد حضرت رسالتماب صلی الله علیه و آله آورد جناب
نبوت ... صلی الله علیه و آله ... خطبه ... که ... شما نامه ... نوشته که ایشان ... بر
اگر ... و آن ... فهو ... سوال کرد ... نامه ... حاطب
بر ... اعتراف کرد ... که ... عمل ... آن ... و ... ایشان ...
و ... که ... کرد ... مسجد اخراج کند ... دست
... و ... که ... پیغمبر صلی الله علیه و آله ... مسجد
... که ... سبحانه و تعالی آیه ... و حاصل معنی آن اینکه ای
مومنان دشمنان خود را دوست مگیرید ... ایشان محبت و ... در سوره مجادله فرموده است
الم تر الی الذین تولوا قوما غضب الله علیهم ما هم منکم ولا منهم ویحلفون علی الکذب وهم یعلمون اعد الله
لهم عذابا شدیدا ... این آیه ... که ... ایمان بودند و ... محبت و امین
... مضمون ... الیه ... که ... کرده ... دوستی ... ایشان ... کرده ... خشم

که غیر کسی نخست

گرفته نیست آنکه ... یعنی منافقان که با مغضوبان درگاه آلهی دوستی نمودند از شما که مومنانید و نه از ایشان
یعنی ... حکم ... اند و ... درگاه آلهی ... سوگند ... که
ما مسلمانیم و حال آنکه ... ایشان ... کرده است خدای برای ایشان عذابی سخت ...
سوره ... است که لا تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله ورسوله ولو کانوا
آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم اولئک کتب فی قلوبهم الایمان ... معنی ... مفسرین ... که
... ایمان بخدا و رسول ... دوستی ... مخالفت ...
و رسول ... یعنی ... مخالفان ... ایشان
... ایشان ... ایشان و آن ... مخالفان دوستی ... ثابت
کردانیده است ... ایشان ایمان ... و تنبیهات ... بیان ... نهایت
... خاصه ... است این آیات ... ها
... صحت اعتقاد ... است
... صحبت مخالفان ... دوستی ... دینی ... حکم
بغض ... تکرار ... صفات ... و ... ایشان ... و ... جمله
... خدا و رسول ... من حاد الله و رسوله ... ایشان ... تحقیق
المومنین و اولاد طیبین و طاهرین او ... علیهم الصلوة والسلام ... یا ایها الذین آمنوا
اتقوا الله وکونوا مع الصادقین ... علیهم السلام ...
الی الذین آمنوا ... مصطفی صلی الله علیه و آله ... ایمان ...
... مصطفی صلی الله علیه و آله ... دشمن بودن ... اعتقاد
اعتقاد ... نجات ... لازم و واجب ... دعوی ... ان کافران مسلمان
... نکرده قال الشاعر
تود عدوی ثم تزعم اننی صدیقک ان الرأی عنک لعازب شاه شجاع مظفر ... بلد ... حرام
... انکشت ... ولی ... العابدین زین العابدین ...
نیان و محبت ... و ایمان حضرت رسالت ... صلی الله علیه و آله ... حب علی ... عبادة والنظر الی علی
عبادة ولا یقبل الله ایمان عبد الا بولایته والبراءة من اعدائه یعنی دوستی علی بن ابی طالب عبادت
... ایمان ... دوستی ...
... دشمنان او ... صلی الله علیه و آله ... احب فی الله
وابغض فی الله وعاد فی الله فانه لا تنال ولایة الله الا بذلک ولا یجد رجل طعم الایمان وان کثرت صلواته وصیامه

[illegible marginal note]

شیعی گفته که لک الحق مضمون آنکه میباید دوستی و دشمنی تو با ما هم در رشته ... با شد که تبرا و تولا
نیست پس ان جماعت دوستان خود نمی کرد ... آنکه حق ایمان انرا نمی یابد که چه ... اوست ... باشد او حقیقی
کو شنیده این صفت بود انکه گفت یا رسول الله ... دوستی و دشمنی ... کردم و دوست خدا کیست یا
او دشمن ... که گفتم ... هذا ولي الله فانصره ... و عاد من عاداه
فعاده و وال ولي هذا ولو انه قاتل ابيك وولدك وعاد عدو هذا ولو انه ابوك وولدك یعنی دوست
علی ابن ابیطالب دوست خدا است پس با دوست علی دوستی کن و دشمن او دشمن خدا است پس با دشمن وی دشمنی کن
و دوستی کن با دوست علی اگر چه کشنده پدر و فرزند تو باشد و دشمنی کن با دشمن علی اگر چه پدر و فرزند تو باشد **توضیح**
مخفی نماند که روایات و احادیث کو مخصوصا که بنا بر احادیث ... عادیه ... و ان اتوا ابوک وولدک
بحسب ظاهر مناقض و منافی ... با اخبار ... و صله ارحام که ... مخالف مذهب حق باشد
و کشته **در کافی** حدیثی است که شیخ طلیف رحمة الله علیه ... باب صلة الرحم ... روایت کرده که سمعته یقول
یقول لا یجب الله علیه السلام ان ... من مخالفینی فقال ... المسلمین ... یعنی ایکه
شنیدم که مردی ... حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد که ... دارم که مخالف مذهب ... حضرت فرمود
که ایشان نیکو ... که ... و نیکو ... بکنی **و نیز** ... نقل شده که
گفتم بحضرت ابی عبدالله علیه السلام که ... لهم علی حق ... خویشان دارم که بر غیر مذهب حق اند ایا ایشانرا بر من
حقی هست که ... آری ... حق الرحم لا یقطعه شیء وإذا كانوا على امرك كان لهم حقان حق
الرحم وحق الاسلام یعنی قرابت و خویشی ... که ... مخالف مذهب ... و چون بر دین خود
باشند و از اهل ایمان ... ایشان ... که حق اسلام و امثال این ... حدیث
... انشاء الله ... که ... توفیق میتوان داد ... باشد که مراد ... محبت مومنان با مخالفان
... محبت باطنی ... بمنزله ... مخالفان ... و حرف محبت
... از صفحه خاطر ... اگر چه در میان ایشان ربط ... باشد ... یا
خویشی ... حدیث ... المخالفون ... و در ... مخالفان ... بیان کرده ...
باطنی باشد یعنی ... دشمنان اهل البیت ... اعتقاد ... کمال ... اتفاقا
بوده ... ایشان اگر چه ... مقصود از حق الدین و رعایت
حق ایشان ... بنظر ... باشد یعنی ... اگر
... بحسب ظاهر طریقه ... باید داشت و ... صله رحم از
دست نباید داد ... رعایت آداب ظاهری ... محبت باطنی ... آنها
و رعایت آداب ظاهری با ایشان ... باشد ... حقوق ... مخالفان ... از طریق خود

متفرق شدند و خود را

متفرق شدند و خود را بر زبان طعن و لعن ایشان نیندازند ... با ایشان چو طریق ... است که
... عقاب ... و ... عقوق ... مخالفان ... اخلاق ...
... صفات ... کمالات ... هدایت و نجات ...
در کافی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ... لِلنَّاسِ الخَيْرَ ... حاصل آنکه ...
... خیر و صلاح ... شما از ... صدق و ورع ...
... با ایشان ... **در مجالس** از ... رسول الله صلی الله علیه وآله ...
لا ... حتی یکون لجمیع امرنا متبعا ... الاولین من اتباع ... الورع ...
... الله ... یعنی ... تابع باشد و از ...
یعنی اجتناب از محرمات است ... و ... کرده ...
و ... دشمنان ... مجلس ... مخالفان
چون ... ایشان ...
... ایشان ... **در کافی** در باب ... از ... که ...
... اسلام ... حضرت ابی عبدالله علیه السلام ... داشتم که مادر
... ایشان ...
... آن ... حضرت ... و ...
... اخبار
... آمده ...
... حضرت ... اسلام
... داشتم و ...
... حضرت ... دین ...
... گفتم
... پیغمبر ... گفتم ...
... پیغمبر ... اوصیای ایشان ... پیغمبر ... و لیکن ...
... تعلیم کردم ...
... تعلیم ... دین
و آداب ... بر ... دین
آن ... شارع ...
... ایشان که از دین

بیگانه اند بنیکوئی بجهت قطع الرحم شد چون مشیخینی قابل است و این خود چنانکه مذکور شد منافی عقل و خبر باطنی نیست اگر کوهی

هم با خویشان کافر تا ع نیکوئی و بزرگی از جنبه ظاهر در علی [illegible] بسبب لفظ امیر المؤمنین علیه السلام در غزای بدر بعضی از

مشرکین را که از اقارب آن سرور [illegible] و مغالب بودند بقتل رسانید چنانکه او در آنکه کردند از جمله [illegible] بعضی از

کفار که پیشان کار از آمده مبارز طلبیدند یکی عتبة بن ربیعه و دیگر برادرش شیبه سیم پسرش ولید و سه جوان

از قضاة بقتال ایشان مبادرت نمودند قبول نکردند که ما بنی اعمام خود را میخواهیم بنا بر آن حضرت نبوی صلی الله علیه و

آله کرار غیر فرار و حمزه [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام و حمزة بن عبد المطلب و عبیدة بن حارث بن عبد المطلب

ایشان فرستاد عبیده را که چون کهن سال بود بمقابله عتبه که او نیز میان سال بود تعیین نمود و حمزه را که

سن کهولت بود بمعارضه شیبه که او هم میانه سال بود بمقابله او مقرر فرمود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

که در آن وقت بیست و هشت از سن شریفش گذشته بود هم آوردی ولید که او نیز جوان بود و زبان دراز القصه

این سه شیر غرّان بمجادله آن سگان [illegible] امیر المؤمنین و حمزه هم در [illegible] بتیغ [illegible]

زندگی شان [illegible] و عتبه و عبیده [illegible] مجروح کردند چون زخم عبیده [illegible] بود [illegible] و مغز بیرون

آمده بود از پای در افتاد و امیر المؤمنین و حمزه متوجه گشته عتبه را بتیغ گذرانیدند و عبیده را برداشته بخدمت سید

صلی الله علیه و آله رسانیدند عبیده چشم گشوده نظرش بجمال انور آن سرور افتاد گفت یا رسول الله الست شهیدا فرمود بلی

تو از شهدائی [illegible] سعد [illegible] عبیده [illegible] کشته [illegible]

[illegible] مقاتله [illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] شیبه [illegible] مسلمانان گفتند

یا امیر المؤمنین [illegible] ذو الفقار [illegible]

ای عم [illegible] شیبه زده [illegible] کشته

[illegible] باتفاق [illegible] سرور عالم صلی الله علیه و آله [illegible]

چنانکه مذکور شد القصه [illegible] بتیغ [illegible] افتادند و بعضی از

[illegible] حضرت نبوی صلی الله علیه و آله [illegible] المؤمنین [illegible] عباس بن عبد المطلب

و عقیل بن ابی طالب اسیر شدند [illegible] عباس فدیه خود [illegible]

عقیل [illegible] حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله او را بامیر المؤمنین علیه السلام تسلیم کرده فرمود

[illegible] امیر المؤمنین

دست عقیل را گرفته اسلام بر وی عرض کرد [illegible] عقیل [illegible]

[illegible] عقیل گفت ای برادر [illegible]

[illegible] حضرت فرمود [illegible] عقیل گفت اشهد

ان لا اله

ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و ان هذا الدین الذی هو دین الاسلام حق امیر المؤمنین

علیه السلام فرمود که ای عقیل [illegible] ترا باسلام [illegible] گفت

حقیقت [illegible] اسلام بود [illegible] دین [illegible]

[illegible] برادر [illegible] اسلام [illegible] عقیل کرده [illegible]

[illegible] برادر [illegible] ایشان [illegible] ظاهر [illegible]

و لایت [illegible] و شیبه [illegible] برادر

[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام

[illegible]

[illegible]

[illegible] دین اسلام [illegible]

[illegible]

[illegible] زنان و اطفال مسلمان

[illegible] احکام شریعت [illegible]

[illegible] حقوق [illegible]

آن بعضا از اهل ایمان لازم است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بسبب مغرب [illegible]

[illegible]

[illegible] در کافی از حضرت ابی عبد الله

علیه السلام منقولست که اذا کان یوم القیمة نادی مناد این الصدود لاولیائی فیقوم قوم لیس علی وجوههم

لحم فیقال هؤلاء الذین اذوا المؤمنین و نصبوا لهم و عاندوهم و عنفوهم فی دینهم ثم یؤمر بهم الی جهنم

[illegible] ایشان

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] که تا خبر [illegible]

[illegible] در کافی از حضرت [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

کیفیت ازل در سفینه کتاب

[illegible]

٩٤

کان جبرئیل علیه السلام یاتینی [illegible] بالحمد [illegible] الرجال [illegible] مضمون بحسب ظاهر اینکه هیچ

با جبرئیل علیه السلام [illegible] مکه گفت یا محمد [illegible] کسانی که [illegible] دشمنی [illegible]

و نیز در کافی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده که اذا اردت ان تعلم ان فیک

خیرا فانظر الی قلبک فان کان یحب اهل طاعة الله و یبغض اهل معصیته ففیک خیر والله

یحبک و اذا کان یبغض اهل طاعة الله و یحب اهل معصیته فلیس فیک خیر والله یبغضک والمرء

مع من احب حاصل معنی آنکه هرگاه خواهی که بدانی که در تو خیری هست نظر بدل خود کن پس اگر اهل طاعت

خدا یعنی کسانی که امر و نهی الهی را فرمان بردارند طی طریق بندگی بجا آورند دوست میداری

و با اهل معصیت [illegible] دشمنی پس در تو خیری هست و خدای تعالی ترا دوست میدارد و چه

اهل طاعت و صلحا را دشمن و اهل معصیت و فساق را دوست میداری پس در تو خیری نیست پس خدای

تعالی ترا دوست نمیدارد و با تو دشمن است و آدمی هر کرا دوست میدارد با او محشور با اوست

پس بحکم این روایات مذکوره اهل ایمان را با هم دشمنی و کینه ورزی نمودن و بنا بر اغراض نفسانی مطالب

دنیوی پیوسته بجهت هم نشستن بسبب خشم و نافرمانی و خلاف شیوه تقوی و دین داری است و اگر [illegible] اتفاق

بشریه میان دو برادر مؤمن احیانا الفت کدورتی در میان [illegible] اصلاح [illegible] دنیای [illegible]

واقع شود سالها آن را در دل نباید نگاه داشت و این صفت ذمیمه را در دل [illegible] نباید پسندید بلکه چنان

لحظه از آن فراموش [illegible] برادران ایمانی خوش باید بود و از کدورت صلح و کدورتی در آشتی ابواب فتوحات

دعوات برروی خود بگشاید [illegible] **و در کافی** از صفوان جمال منقول است روایتی که حاصل مضمونش آن است که میان

حضرت ابی عبد الله علیه السلام و عبد الله بن الحسن [illegible] واقع شد و شب همچنان گذشته از ایشان باز گشت صبح

من بجهت کاری بیرون آمدم حضرت ابی عبد الله علیه السلام را بر در خانه عبد الله الحسن دیدم که میفرمود

ای جاریه بگو با ابی محمد که بیرون آید پس عبد الله بن الحسن بیرون آمد گفت یا ابا عبد الله چه چیز ترا در این صبح

خانه بیرون آورد حضرت فرمود که دوش من آیه از کلام الله تلاوت کردم پس مرا با تو طالب آشتی کرد گفت آن

کدام است آن حضرت فرمود که قول حق تعالی الذین یصلون ما امر الله به ان یوصل و یخشون ربهم و یخافون سوء الحساب

این آیه در سوره رعد در وصف اولی الالباب است که قبل از این مذکور گشته حاصل مضمون آن بقول مفسرین

آنکه کسانی که وصل میکنند آنچه را که مأمور است بوصل آن یعنی رحم و صله قومان [illegible]

و میترسند از عذاب پروردگار خود و خوف دارند [illegible] و در نقلیات عبد الله گفت راست گفتی گویا من این آیه

در کتاب خدا هرگز نخوانده ام پس دست در گردن یکدیگر کرده گریستند **و هم** در کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام

روایت کرده که آن حضرت از پدر بزرگوار خود و او از جد اقدس سید ابرار صلی الله علیه و آله روایت نموده که [illegible]

تهاجر افترقا ثلاثا لا یصطلحان الا کانا خارجین من الاسلام و لم یکن بینهما ولایة فایهما سبق الی کلام اخیه

کان السابق

کان السابق الی الجنة یوم القیامة مضمون اینکه هر دو مسلمانی که از هم خشم گیرند و سه روز همچنان بر آن خشم باقی

بوده با هم آشتی نکنند از مسلمانی بیرون شده و میان ایشان دوستی نیست پس هر کدام از ایشان با آن دیگر زود

تر سخن گوید یعنی باشتی شفقت نماید روز قیامت زودتر بهشت خواهد رفت **و نیز** در کتاب کافی از امام

دین پناه حضرت ابی عبد الله علیه السلام منقول است که لا یزال ابلیس فرحا ما اهتجر المسلمان فاذا التقیا اصطکت

رکبتاه و تخلعت اوصاله و نادی یا ویله ما لقی من الثبور حاصل معنی آنکه چون دو مسلمان بخشم از هم

بریده شوند شیطان فرحناک و خوشحال است و چون با هم ملاقات کرده صلح کنند شیطان بر خود میلرزد چنانکه زانوهای

او بر هم میخورد و پیوندهای اندامش از هم جدا میشود و فریاد میکند که وای و ای بر من که هلاک شدم

و در بیان آنکه ایمان بجناب حضرت [illegible] لا یفترق رجلان علی الهجران الا استوجب احدهما البراءة واللعنة

و ربما استحق ذلک کلاهما یعنی هر دو برادر بخشم از هم جدا شوند مگر اینکه یکی از ایشان مستوجب لعنت گردد

و کا باشد که هر دو مستحق لعنت شوند معتب گفت یا ابن رسول الله [illegible] ما بال المظلوم

حاصل معنی آنکه فدای تو گردم از آن دو کس آنکه ظالم است روشن است [illegible] مظلوم [illegible] لعنت

و اما آن دیگر که مظلوم است چرا مستحق لعنت باشد آن حضرت فرمود لانه لا یدعو اخاه الی

صلته و لا یتغامس له عن کلامه [illegible] معنی بحسب ظاهر آنکه آن مظلوم برای آن مستحق لعنت است که نخوا

برادر خود را [illegible] و با او در صلح نمی زند [illegible] آنکه از پدر خود علیه السلام شنیدم که میگفت

اذا تنازع اثنان فعاد احدهما الآخر فلیرجع المظلوم الی صاحبه حتی یقول لصاحبه ای اخی انا

الظالم حتی ینقطع الهجران [illegible] حاصل مضمون آنکه چون دو کس با هم نزاع کنند و یکی از ایشان بر آن دیگری زیادتی و ستم

نماید پس باید که مظلوم است بسوی آن دیگر رجوع کرده بگوید ای برادر من بتحقیق که من [illegible]

[illegible] بجهت رفع [illegible] خاطر آن هاست [illegible] مظلوم [illegible] ظالم [illegible]

بجهت رفع کدورت آن است [illegible] پس باید که مطالب پوچ دنیوی از امر تقوی و دیانت [illegible]

[illegible] باید که بنا بر [illegible] مسلمانان غیبت [illegible] روایات [illegible]

[illegible] دل ها [illegible] پسندیده [illegible] بر دل [illegible] کینه [illegible] آشتی [illegible]

[illegible] میان دل [illegible] آشتی [illegible] اللهم [illegible]

[illegible] بعینه [illegible] الافعال و [illegible]

خط [illegible] دوستی از برای [illegible]

اندیشه باطل را بجا [illegible] مضمون [illegible] از خانه دل [illegible] انجیه هم

[illegible] شیطان [illegible]

نهاد که کفش و پاتابه گذاشت پس خسارت تمام نیست که پوست کرگدن بر عمل الکسل پوشیده و زور بسته که درین انگیس
نشسته اما شیطان لعین پس از هدایت کرده ما که آدم را دشمن دیرینه است و حیله و مکر بسیار دارد از جمله آدم همیشه
پوستین به کفش پوشیده و بچون دین کرده است و انواع حیله‌ها در شب و روز که آن کج نهادی به قصد ایمان پس سر کند
تسخیر شر جهت شکار طبعها و به نیز باز است و دشمن تهدید است برای راه زنی کاروان اعمال که گاه و بیگاه در کمین
ایستاده و لشکر یعنی ایمان بر اهل غفلت و شمشیر فتنه مشتعل بر فرق مسلمانان آخته و دست به تیر کشیده
سلطنتی قناعت هم ... ریخته است ... فتنه انگیختن و در بیان
و لیکن عناد ابلیس لعین همین بس که سوگند خورده که اولاد آدم را گمراه کند و از صراط المستقیم بند کند و فرمان بردار
سبب ایشان خوشنود معصیت ... چنانکه حضرت رب العالمین و اصدق القائلین در سوره ص از آن
خبر داده که قال فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین حاصل معنی آنکه گفت شیطان خدایا
بعزت تو قسم که هر آینه گمراه کنم تمام اولاد آدم را مگر بندگانی که خالص اند از جمله ایشان که پاک گردیده شده
باشند از لوث کفر و دنس معاصی که ابلیس ایشان دست نیست چون انبیا و حضرت ائمه معصومین صلوات الله و سلامه
علیهم اجمعین و جناب الهی ... شیطان لعین ... نسبت به بنی آدم عداوت ... فرموده از جمله در سوره
یس فرموده است که الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین و ان اعبدونی هذا
صراط مستقیم و لقد اضل منکم جبلا کثیرا افلم تکونوا تعقلون ملخص معنی این کلام هدایت فرجام بنا بر قول
مفسرین آنکه ایا عهد نکردیم و سفارش ننمودیم شما را ای فرزندان آدم اینکه عبادت و اطاعت شیطان مکنید که به تحقیق
که او شما را دشمنی است آشکارا و اینکه بندگی و فرمان برداری من کنید که به سبب این راهی است راست که سالک
خود را به منزل ... و فلاح میرساند و بعد از آن باوجود ظهور عداوت شیطان دیگر به بیان آن و تغییر ... کرده
سفره ... که هر آینه به تحقیق که گمراه کرد شیطان از شما آدمیان جمع بسیاری را آیا نبودید که تعقل کنید اضلال او را و
بد انجام ... اما نفس اماره ... این دیو ... لیکن ... ابلیس ... پهلوان پای
تخت آن ... آدمی را دشمنی است خانگی ... که پوسته آدمی ...
مناهی ... زورش ... افعال ... اهلاک ... چنانکه حضرت ملک علام
عز شانه در سوره یوسف ... از قول حضرت یوسف علیه السلام ... و ما ابرئ نفسی ان النفس
لاماره بالسوء الا ما رحم ربی و در حدیث ... اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک یعنی دشمن ترین
دشمنان نفس تست که در میان دو پهلوی تو جای گرفته است و از غایت قرب و کمال اتحاد ... پیدا
خفه است در کافی معتبر منقولست که جناب رسول ... صلی الله علیه و آله ... جهادی فرستاد
چون مراجعت نمودند ... مرحبا بقوم قضوا الجهاد الاصغر و بقی علیهم الجهاد الاکبر ... یعنی
... خوش آمدید ... که ادا نمودند جهاد کوچک را و باقیست بر ذمت

ایشان جهاد بزرگ

ایشان بزرگترین پس پرسیدند که یا رسول الله جهاد بزرگتر چیست آن جناب فرمودند که جهاد نفس یعنی بزرگترین جهادها
جهاد نفس است که چون سپهسالار نفس اماره با لشکر شهوت و آرزو و غضب به قصد تسخیر دار الملک ایمان در
حرکت آید و دست به نهب و غارت اعمال صالحه و اطوار حسنه برآورده ... دار الخلافه ...
در مقام دفع وی درآمده ... مجاهدت ...
از لشکر عقل ...
دشمن به خاطر آورد ... شیطان لعین ... نفس اماره ...
باشد ... دشمنی ...
طریق دشمنی ... ضابطه ...
...
دانش ...
...
...
...
...
...
...
و در باب ...
شیوه ... در کافی از حضرت ... که نبی رسول ... صلی الله علیه و آله ...
کرد ود المؤمن للمؤمن فی الله من اعظم شعب الایمان الا و من احب فی الله و ابغض فی الله و اعطی فی الله و منع فی الله
فهو من اصفیاء الله ... معنی آنکه دوستی ... مؤمن ...
...
نزد خدا ... صهبائی ... از جناب ... صلی الله علیه و آله ... ان اوثق عری الایمان ...
...
... الله و رسوله ...
زکوة و بعضی گفتند ... و بعضی گفتند جهاد ...
اوثق عری الایمان الحب فی الله و الموالاة لاولیاء الله و التبری من اعداء الله ...
... لیکن محکم ترین ... دوستی ... دشمنی ...
... دوستان خدا و ائمه معصومین و تبری ...

باشد و نیز در کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که ان المسلمین یلتقیان فافضلهما اشدهما حبا لصاحبه یعنی چون دو
مسلمان با هم ملاقات میکنند فاضلترین ایشان آنکس است که آن دیگری را بیشتر دوست دارد و هم در کافی از آن حضرت علیه السلام
روایت کرده اند که ان المتحابین فی الله یوم القیمة علی منابر من نور قد اضاء نور وجوههم و نور اجسادهم و نور منابرهم کل شیء حتی
یعرفوا به فیقال هؤلاء المتحابون فی الله حاصل معنی آنکه جمعی که از برای خدا با هم دوستی میکنند در روز قیامت
بر منبرهای نور خواهند بود و هر آینه روشن خواهد ساخت نور رویهای ایشان و نور بدنهای ایشان و نور منبرهای
ایشان هر چیزی را تا آنکه در محشر ایشان را شناسند پس گفته شود که این جماعت دوستی کنندگانند با هم در راه خدای تعالی
و در بعضی کتب از جناب مصطفوی صلی الله علیه و آله حدیثی که روایت شده مجمل المحصل مضمون آن اینست که آنانی که در راه خدا
با هم دوستی مینمایند در روز قیامت بر زمینی از زبرجد سبز در سایه عرش خدا [illegible] آن خواهند بود و رویهای
ایشان سفیدتر و روشنتر از آفتاب تابان تمنا بمنزلت ایشان کنند هر فرشته مقربی و هر پیغمبر مرسلی و مردمان گویند
که این جماعت کیانند در جواب گفته شود اینجماعت بعضی دوستی کنندگانند در راه خدای تعالی و هم در کافی از
[illegible] حضرت علی بن الحسین علیهما السلام مرویست روایتی که حاصل آن اینست که چون خدای تعالی جمع کند
خلق اولین و آخرین را در صعید منادی بر خواسته ندا کند چنانکه مردمان بشنوند و گوید کجایند آنها
که در راه خدا با هم دوستی میکردند پس گروهی از مردم بر خیزند پس گفته شود با ایشان که بروید بسوی بهشت بی حساب
پس ملائکه با ایشان بر خورند و گویند بکجا میروید گویند به بهشت میرویم بی حساب ملائکه گویند که شما از کدام طایفه
اید از مردمان گویند ما دوستی کنندگانیم با یکدیگر در راه حق سبحانه و تعالی گویند چه بود عملهای شما گویند دوستی
میداشتیم یکدیگر را در راه خدا یعنی کسانی که دوست میداشتیم پس فرشتگان گویند نعم اجر العاملین حاصل
معنی آنکه خوب بهشت جای است اجر برای عمل کنندگان و نیز در کتاب [illegible] از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه
و آله منقولست که ان اشد الناس [illegible] و اسلمهم قلبا لجمیع المؤمنین مختصر معنی آنکه عابدترین مردمان
کسیست که باطنش از شوب نفاق و کینه صاف تر و دلش از مرض بغض و حسد سالمتر باشد با همه مسلمانان و نیز در کافی
از مفضل بن عمر روایت کرده که گفت من در مجلس حضرت ابی عبد الله علیه السلام بودم که مردی داخل شد آنحضرت
بمن گفت که دوست میداری او را گفتم آری فرمود که لم لا تحب و هو اخوک و شریکک فی دینک و عونک علی
عدوک و رزقه علی غیرک یعنی چرا دوست نداری او را حال آنکه او برادر تست و شریک تست در دین تو و مدد
کار تست در دفع دشمن تو و روزی او بر تو نیست و بر دیگری است و هم از آن حضرت روایت کرده که المسلم اخو المسلم
هو عینه و مرآته و دلیله لا یخونه و لا یخدعه و لا یظلمه و لا یکذبه و لا یغتابه حاصل معنی بر سبیل اجمال آنکه
مسلمان بمنزله چشم او ست که با او عیب و شر و نیک و بد او میتواند دید و بمنزله آیینه او ست که با او بر عیب و هنر
خود مطلع میتواند گردید و بمنزله رهنمای او ست بطریق خیرات و حسنات میباید که با او خیانت نکند و مکر و حیله
نسازد و در حق او ظلم و ستم ننماید و با او دروغ نگوید و غیبت او نکند و نیز از صادق مناقب و مفاخر حضرت

امام محمد باقر

امام محمد باقر علیه السلام حکایتی نقل کرده اند که خلاصه مضمون آن اینست که چند کس از مسلمانان بسفر حج رفتند
که در [illegible] ایشان [illegible] که هر چند [illegible] گفتند [illegible] پوشیده [illegible] ما [illegible] کرده
بحالت [illegible] شخصی [illegible] سفید پوشیده نزد ایشان آمده گفت بر خیزید که بر شما باکی نیست و این آب
برخواستند و آب آشامیدند و سیراب گشتند پس گفتند تو کیستی که خدای تعالی رحمت کند بر تو گفت من از جماعت جنیانم
که بحضرت رسول الله بیعت کرده ام بسببی که شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه و آله که میگفت مؤمن برادر مؤمن
و بمنزله چشم او ست و راهنمای او ست [illegible] و هم
از معلی بن خنیس روایت نموده که بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفتم که حق مسلمان بر مسلمان چیست آنحضرت
فرمود له سبع حقوق واجبات ما منهن حق الا و هو علیه واجب ان ضیع منها حقا خرج من ولایة الله و طاعته
و لم یکن لله فیه نصیب مختصر معنی آنکه مسلمان را بر مسلمان هفت حق است که همه آنها واجبست فرمود یا معلی
انی علیک شفیق اخاف ان تضیع و لا تحفظ و تعلم و لا تعمل حاصل معنی آنکه ای معلی من بر تو مشفقم میترسم
که بیان آن حقوق کنم تو رعایت آن نکنی [illegible] گفتم لا حول و لا قوة الا بالله [illegible]
خدای تعالی [illegible] توفیق او [illegible] فرمود که اسهل حق منها ان تحب له ما تحب لنفسک الی آخر الحدیث
چون نقل تمام حدیث طولی داشت آن [illegible] حاصل معنی آن اکتفا نماید و آن اینست که سهلترین حقها از جمله
حقوق که رعایت آنها واجبست اینست که دوست داری برای مسلمانان آنچه برای خود دوست میداری و مکروه
داری برای او آنچه برای خود مکروه میداری و حق دویم اینست که [illegible] و سعی کنی [illegible]
[illegible] و حق سیم اینست که [illegible]
و [illegible] حق چهارم اینست که [illegible] چشم و [illegible] دلیل او [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible] بپوشانی
بعد [illegible] حق ششم آنکه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و دوستی او [illegible] دوستی خود [illegible] مسلمانان [illegible]

مرعایت حقوق مذکوره شود و شرایط آن بیش از آنست که بعمل آید یعنی دوستی لیست و دعوی برادری بجهالت ما
محض دعوی بی اصل است بلکه کذب و خلاف خواهد بود دهم از جمله حقوق که ثلث فضیلت دوستی و حقیقت حقوق کلمات توا
آشنایی والفت والتفات و احبابیت که در باب زیارت برادران مؤمن وارد گشته و از آنجمله در کافی از سرور عالم
صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که من زار اخاه مؤمنا فی بیته قال الله عز و جل انت ضیفی و زائری علی
قراك وقد اوجبت لك الجنة بحبك اياه یعنی کسی که زیارت برادر دینی خود در خانه وی کند خدای عز
و جل با او گوید که تو مهمان منی و زیارت کننده منی یعنی بجهت آنکه بزیارت من آمده باشی بصورت مهمان داری تو
بر و مهربانی و تحقیق که واجب گردانیدم برای تو بهشت را به سبب دوستی تو برادر مؤمن را و در کتاب مذکور از حضرت ابی
عبد الله علیه السلام منقولست حدیثی که مختصر مضمون آن اینست که مؤمن هر گاه بیرون می آید از منزل خود که برادر
خود را زیارت کند پس خدای عز و جل فرشته را بر او موکل میگرداند و آن فرشته بالهای خود را بر زمین یعنی در
زیر قدم او می افکند و بالی دیگر سایه بان او میگرداند پس چون بمنزل برادر داخل شود خدای تعالی جل جلاله
ندا میفرماید که ای بنده تعظیم کننده حق من و پیروی نماینده آثار پیغمبر من لازمست بر من که تعظیم تو کنم بخواه از
من تا عطا نمایم و بخوان مرا تا من اجابت کنم ساکت شو تا ابتدا بطلبت ترا ابر آورم پس خدای تبارک و تعالی چون
جمعیت نمود آن فرشته متابعت او کرده همچنان بالهای خود را سایه بان او میسازد تا بمنزل خود داخل شود و بعد از آن
خدای تبارک و تعالی ندا میفرماید که ای بنده تعظیم کننده حق من اکرام تو بر من لازمست بتحقیق که واجب
گردانیدم برای تو بهشت خود را و ترا اذن شفاعت دادم در بندگان خود و در بحار از حضرت رسالت مآب
صلی الله علیه و آله منقولست حدیثی که حاصل مضمونش آن اینست که حبیب شکر برای من جبرئیل علیه السلام گفت خدای
عز و جل فرود فرستاد فرشته بر زمین پس آن فرشته میرفت تا بدری رسید که مردی ایستاده و از صاحب آن داخل شدن
فرشته گفت بطلب این خانه چه کار داری گفت برادر مسلمانم منست در راه خدای تبارک و تعالی بزیارت او آمده ام
فرشته گفت برای همین آمده و جهت دیگری نه گفت برای همین آمده ام فرشته گفت بدرستی که من فرستاده خدایم
بسوی تو و حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید که بهشت از برای تو واجب شد فرشته گفت بدرستی که خدای عز و جل
میفرماید که هر مسلمانی که زیارت مسلمانی کند آن زایرست که او را زیارت کرده بلکه مرا زیارت کرده است و ثواب آن
بر من و بهشتست و شیخ کلینی رحمة الله علیه حدیثی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در کافی ذکر کرده که حاصل
معنی آن اینست که هر مؤمنی که از منزل خود بیرون آید که زیارت نماید مؤمن خود را عارف بحق او باشد
بنویسد خدای تعالی بهر گامی حسنه و محو کرده شود سیئه و بلند کرده شود برای او درجه پس چون در خانه را
کوبد گشوده شود برای او درهای آسمان و چون با هم ملاقات نمایند و مصافحه کنند و دست بر دست یکدیگر گذارند حق
الله تعالی متوجه گردد و بعد از آن با ملائکه مباهات کند و فرماید که نظر کنید بسوی این دو بنده من که از
برای من زیارت کرده اند و با یکدیگر دوستی نمودند سزاوار است بر من که عذاب نکنم ایشان را بآتش و در جهنم بعد

ازین بیرون از کرده

از بیرون از کرد و فرشتگان بعدد انفاس او بعدد تمام ایام عمر بعد از آن او را متابعت کرده او را از بلاهای
دنیا و شداید آخرت محافظت مینمایند تا مثل آن وقت از سال آینده چنانکه در اثنای اخبار بسیار از صاحب
و دفع قیامت مضاعف باشد اگر آن مؤمن زیارت کرده شده نیز عارف بوده باشد از حق آن زیارت کننده
بانجام و عاقبت از حق وی او اینهمانند بجا آن زیارت کننده باشد و دیگر از جمله اخبار و آثاری که از مضمون
مؤمنان سعادت توجه اند الفت دیگر بتوفیق عملی و سکان مؤمنان از هم حدیث و ابن خواند
این صفت باهلاک این نعمت عظیمی تکلیف میفرماید اخلاق حسنه که مصافحه و معانقه و بوسیدن
از آنجمله در کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که ان المؤمنین اذا التقیا و تصافحا ادخل الله یده بین
ایدیهما فصافح اشدهما حبا لصاحبه حاصل مضمونش آنکه چون دو مؤمن با هم ملاقات کنند و مصافحه نمایند خدای تعالی
دست خود یعنی دست رحمت ایشان داخل کرده با آنکه محبت او با دیگری بیشتر باشد مصافحه میفرماید مراد اینست
که مصافحه بر او بیشتر دوستی محبت فضل و ثواب بمنزله مصافحه با حق تعالی است و در کافی از
ابو عبیده حذا روایت شده که حاصل مضمون آن اینست که من با حضرت ابی جعفر علیه السلام هم کجاوه بودیم اول
اول من سوار میشدم بعد از آن آنحضرت چون درست می نشستند آنحضرت سلام میکرد و پرسش میفرمود و مصافحه
پرسش کسی که از خود دارد میکرد باز نمیباشد و مصافحه مینمود و هر وقت که از وی جدا شدیم و چون بزمین فرود می آمدیم و چون
بر زمین فرود میآمدیم بسلام میکرد و پرسش مینمود مثل پرسش کسی که مدتها از خود جدا شده باشد
گفتم یا ابن رسول الله شما کاری میکنید که در میان ما کسی این را نمیکند و اگر یکبار کند او را بسیار می شمارد آنحضرت
فرمود که آیا نمیدانی که در مصافحه چه فایده ایست بدرستی که دو مؤمن که با هم ملاقات کنند پس یکی از ایشان برادر
دیگر مصافحه کند پیوسته گناهان ایشان فرو میریزد چنانکه برگ از درخت میریزد و خدای تعالی نظر
بسوی ایشان میکند تا از هم جدا گردند و در آن کتاب ابو عبیده از آنجناب حکایت نموده که فرمودند ینبغی
للمؤمنین اذا توارى احدهما عن صاحبه بشجرة ثم التقيا ان يتصافحا یعنی اگر هر دو در حالتی در میان
دو مؤمن حایل گردد و بعد از آن با هم ملاقات کنند سزاوار آنست که با یکدیگر مصافحه نمایند یازدهم در کافی
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که تصافحوا فانها تذهب بالسخيمة یعنی مصافحه کنید که
کینه را از دل زایل میسازد دوازدهم در آن کتاب مرویست که مصافحة المؤمن افضل من مصافحة الملائكة یعنی مصافحه
مؤمن بهتر است از مصافحه ملائکه سیزدهم در کافی از حضرت امام ابی عبد الله علیه السلام حدیثی نقل کرده شده که حاصل
معنی آن اینست که جناب مقدس نبوی صلی الله علیه و آله با حذیفه الیمانی ملاقات فرمود و دست مبارک
خود را دراز کرده که با وی مصافحه نماید حذیفه دست خود را دراز نکرد آنحضرت فرمود ای حذیفه من دست
خود را بجانب تو دراز کردم و تو دست خود را از من نگاه داشتی گفت یا رسول الله من دست
تو رغبت بود ولیکن جنب بودم و نخواستم که با جنابت دست من بدست تو ملاقی شود آنحضرت فرمود که آیا

سببش این است بعد از آنکه چون دو مسلمان با هم ملاقات کنند پس البته یکی مصافحه نمایند فرو میریزد گناهان ایشان
چنانکه فرو میریزد برگ از درخت **شیخ** در آن کتاب در باب مصافحه از اسحق بن عمار حدیثی روایت کرده که حاصل مضمون
آن اینست که گفت مشرف شدم بخدمت حضرت ابی عبد الله علیه السلام پس آنحضرت ترش رو و چین در ابرو بسوی من دید گفتم
چیزی فرمانی [illegible] از من [illegible] پس گفتم که آن چیزی که با برادران تو [illegible]
یعنی بسبب تغیر که از دیدن من در تو اینست که تو با برادران خود تقیه و سلوک داری این حدیث است ای اسحق که تو بر
خانه خود [illegible] که [illegible] یعنی [illegible] گفتم فدای تو گردم
من از شرف توسیم [illegible] إذا التقيا [illegible]
إن المؤمنين إذا التقيا فتصافحا أنزل الله عز وجل الرحمة عليهما فكانت تسعة وتسعين لأشدهما حبا لصاحبه
فإذا توافقا غمرتهما الرحمة وإذا قعدا يتحدثان قالت الحفظة بعضها لبعض اعتزلوا بنا فلعل لهما سرا
وقد ستر الله عليهما [illegible] یعنی [illegible] که دو مؤمن چون با هم ملاقات کرده باهم
مصافحه نمایند [illegible] رحمت بر ایشان [illegible] و آن رحمت از آن یکی است که محبت ایشان
دیگری بیشتر دارد پس چون با هم رفیق شوند رحمت [illegible] و چون بنشینند و با هم سخن کویند حفظه
یعنی فرشتگان که حافظان و ضابطان اعمال اند با هم کویند [illegible] کریم که شاید این دو مؤمن سری با
و تحقیق که خدا [illegible] ایشان [illegible] که کسی بر ایشان مطلع کردد اسحق کوید که گفتم
عز وجل میفرماید ما يلفظ من قول إلا لديه رقيب عتيد یعنی بیرون نمی فکند آدمی از دهن خود هیچ سخنی
مکر [illegible] نزد او [illegible] حق نکهبانست [illegible] ضبط او [illegible] اسحق [illegible] که نکهبان [illegible]
که از فرشتگان باشند آنحضرت فرمود که یا اسحق إن كانت الحفظة لا تسمع فإن عالم السر يسمع ويرى یعنی
اگر فرشتگانی که حافظانند سخن ایشان را نشنوند [illegible] ضبط کنند جناب الهی [illegible]
وانفعال [illegible] **روایت** [illegible] مضمون روایت که [illegible] شیخ محمد بن یعقوب در کافی در باب
معانقه هم از اسحق بن عمار نقل نموده و او از [illegible] امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده که
حاصل معنی آن اینست که دو مؤمن چون با هم معانقه نمایند [illegible] دست در گردن هم کنند رحمت الهی ایشان را فرو
میگیرد و چون [illegible] که [illegible] فرمود [illegible]
یعنی از جناب الهی که مغفور [illegible] یعنی آنکه گناهان شما آمرزیده شد [illegible] پس چون
[illegible] یکی کرده اند فرشتگان که حفظه اعمال اند [illegible] شوید از ایشان که ایشان را سری
[illegible] بر ایشان یعنی [illegible] که کسی [illegible] ایشان مطلع کردد اسحق کوید گفتم فدای تو کردم
پس [illegible] نوشته نمیشود بر ایشان حال آنکه [illegible] ما يلفظ من قول إلا لديه رقيب عتيد
آنحضرت [illegible] بر آورد چنانکه [illegible] متغاطف [illegible] چنانکه [illegible]

از آنجهت [illegible]

از آنجهت [illegible] يا اسحق إن الله تبارك وتعالى إنما أمر الملائكة أن تعتزل عن المؤمنين إذا التقيا إجلالا لهما وإن كانت
الملائكة لا تكتب لفظهما ولا تعرف كلامهما فإنه يعرفه ويحفظه عليهما عالم السر وأخفى حاصل مضمون آنکه حق سبحانه که
[illegible] که برای تعظیم این دو مؤمن فرشتگان را امر فرموده که از ایشان کناره کنند و چون با هم ملاقات نمایند
اگر فرشتگان عبادت ایشان را ننویسند [illegible] السر وأخفى [illegible] ضبط میکند
از جمله [illegible] آنکه [illegible] ضیافت و ثواب عیادت و اجابت دعوت و تعزیت اهل مصیبت
[illegible] در کتب معتبره مذکور است [illegible] شایع است ترغیب [illegible]
باشد که مؤمنان با این [illegible] با هم ملاقات نموده [illegible]
[illegible] مذکوره کلش [illegible] و دوستی [illegible] و از یکدیگر [illegible] آخر [illegible]
[illegible] الحاصل [illegible] و التمام مؤمنان [illegible] با هم [illegible] حقوق اخوت
دینی و ایمانی [illegible] [illegible] طریق دین [illegible]
[illegible] مذکور [illegible] یافته [illegible]
مؤمنین [illegible] حضرت رب العالمین [illegible]
[illegible] از ایشان [illegible] طریق [illegible] واقع شود [illegible]
[illegible] جهان [illegible]
[illegible] تعظیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ضعیف [illegible]
[illegible] **در کافی** [illegible] علی بن [illegible]
[illegible]
ایشان [illegible] غلام [illegible] کفت
در خانه [illegible] غلام [illegible]
[illegible] غلام [illegible] از ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ضعیف الحال [illegible]
[illegible] ابو عبد الله [illegible]

۹۸

شاید نعمت کافی که در نه کرامات بشناختند و چون این بر سر ایشان است ایشان را بالله متاثر از حرف آن این بد کرد
کرای آتش بر کیا ایشان و من بر ... از رشته ... آتش از حرف آن این بجهت آن سر ... سوخت و آن ... دیگر ایشان
مانند از آنچه از آن ... است ... نعمت که ... و آن ... بر شر ... بر شیخ بن ... علی بن
علیه السلام ... و ... خالی است ... و آنچه ... بود و ... شیخ کفت الله ...
بیعلی ... که از ایشان ... بود و آن ... بی کرامت ... آنکه کفت ... چه کرده و ... شیخ
آنچه که شنیده بود برای او و حسد ... از ... من ایشان ... ایشان ... کفت این ... که
چشم ... ایشان را ... و ... الا ... شد
فلیه ... که ... ایشان ... نعمت ... ایشان
از ... مضمون این حکایت ... اهل بیت ... استحقاق ... روایح ... این خبر ... استشمام
میتوان نمود که شان مومنان در ... بجای ... و خاطر ایشان ... غرض
و ... است که ... ایشان ... ایشان واقع شد ... حتی
بر ... شعله ... جماعتی ... است ... الا ... که بر ... و علماء این عالم
خیال ... اهل دنیا ... زبان ... از ... کشیده بر ...
و ... عرض ... که ... باشد ... الفت ... مستفاد ... کامله
عن ... اهل ایمان ... درست و ... سازد و آن ... مومنان سعادت ... بحق توفیق آن
... **فصل دوم** در منفعت صفت حسد و آن عبارت از شدت بردن بر کیفیت ... بنعمتی
که ... باشد ... که طلب زوال آن نعمت ... نماید ... آن نعمت ... از آن ... خواهد
و مثل آن نعمت برای خود آرزو نماید و او حسد ... بلکه ... و آن ... ایمان و ... مستوجب
منفعت برای او نیست بلکه ... از آفات دین و از صفات منافقین است و نبی حضرت صادق علیه السلام در
کافی ... روایت ... ان المؤمن یغبط ولا یحسد وان المنافق یحسد ولا یغبط یعنی مومن
غبطه میکند و حسد نمیکند و منافق حسد میکند و غبطه نمیکند حاصل آنکه از روی نعمتی مثل نعمت کسان
بی آنکه زوال آن از ایشان منظور باشد در مومنان ... بایمان ایشان ... اما طالب زوال
نعمت از دیگری ... که او حسد میکند ... که ... از خواص منافقانست ... احوال مومنان
سعادت ... این صفت ... پاک و مبراست و نقص ... این ... سیل ... این خصلت عادت
اثر خاص ... مقالت دوم در آن کتاب از آن جناب علیه السلام مرویست که ان الحسد یاکل الایمان کما تاکل
النار الحطب یعنی ... که حسد میخورد ... ایمان را چنانکه میخورد آتش هیزم را ... اعتقاد
حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین ... است که ... از ... خاطر ... نوشته

... از ... اولاد ... است که اعمال ... ایشان میکند ... آسمان ... از زمین بکند ... آنقدر
و آن ... ایشان ... القلوب ... و از ... چون نور ... و ... سبب
اکه ... حسد بود و ... و ... یعنی ... بر دوش ... که ... باشی
ابو ... شیخ ... در حدیث ... مفضل ... کنار ... یافت ... **و در امالی** شیخ صدوق رحمة الله علیه مذکور است
از حضرت ابی عبد الله علیه السلام ... سه خصلت ... صفات ... حسد ... از کلمات حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام است که الایمان بریء من الحسد یعنی ایمان از حسد بیزار است ... بر کنار پس بحکم
... حسد دشمن ایمان ... حسد ایمان ... از اعظم
ارکان ایمان راضی بودن بقسمت ... بقضا و قدر حضرت حکیم علی الاطلاق است ... از ... حرم
... عطای او ... علم ... بجا ... لاشیاء ... کلمات ... و ... حضرت ... امام ...
... که ... مقسوم ... باب ... کان ...
عدم رضا ... و قضا ... و اطاعت انقیاد و امتثال ... و انکشاف ... خلاف ... ولاینال
ثالم ... **المولم** ... از ... جهتی ... شده ... بر احوال
... بعدن و ... آن نعمت ... ایشان ... و ... تسلیم و ... که بی
... در ... حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله منقولست که قال الله عز و جل لموسی بن
عمران یا ابن عمران لا تحسدن الناس على ما آتيتهم من فضلي ولا تمدن عينيك الى ذلك ولا تتبعه نفسك فان
الحاسد ساخط لنعمي صاد لقسمي الذي قسمت بين عبادي ومن يك كذلك فلست منه وليس مني
... که ... خدای عز و جل ... علی نبینا و علیه السلام ... ای پسر عمران ... حسد ... بر آنچه
... ایشان ... و چشم ... آن ... یعنی ... حسد ... باطن ... از ...
... که ... حسد ... اشتباهات ... قسمت ... که ... میان بندگان
خود کرده ام ... باشد ... و او از من نیست **و از من** ولا ... حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ... است
که الحسود غضبان علی القدر یعنی صاحب حسد ... در تقدیر الهی ... و از آن ... است ... انفعال
... حسد ... که ... است ... و ...
... که ... دیگر ... و ... عزت ...
... است ... اولاد ... بقضای الهی ...
... است اعتقاد ... آن ... میکند ...
... عالم ... از طریقه ... باشد ...
آن شعله آتش و ... خود ... اختیار کفتند ... آنها ...

تا نیکو و منصوص که خلاف شان پیغمبری است از اطلاقات شروع کرد آن کمال که هر چند مستعمل بر کفر [illegible] باشد
رد و سیاه آن تیکنارند که با آسمان در جنگ اند و از اینچنین کج [illegible] خیال بی باد [illegible] رسالت و خطاب نه کرده از احکام
ایشان بر بنیاد و بعضی قضا و قدر و تسلط [illegible] و بعضی بر حرص و کبر و [illegible] بر ممدوح خود میشمرند و کرمی
هر چیز [illegible] الصورت [illegible] وجهی بوقت حفظ فی الناس [illegible] که نکرده [illegible] خدا
و شان [illegible] محکم که بنیان آن بالاخرت که طبیعت با آن بنیان و شان [illegible] که سلطانان ایشان [illegible]
آورده و کاسبان قضا و قدر و کاسبان زمین [illegible] ترتیب امور و نظم و نسق مهمات عالم و مطلق العنان
و خود رستن که برایشان [illegible] خواهش جاهلان بخشند [illegible] اسناد ظلم و خطا به [illegible] نیم کرد بلکه
کردش [illegible] حکیم [illegible] خلاف [illegible] علیم عظیم سلطان است
که دقایق حقایق امور [illegible] است [illegible] در کار [illegible] و وجود ما از مصالح
از خیال مفاسد بیرون [illegible] حکمت [illegible] است [illegible] و بسط نظام و تقسیم هر چیز که در دست اوست
و مشیت بجانی [illegible] که این عالم علوی و سفلی در آن محکوم [illegible] باشد [illegible]
بر ایشان فی الحقیقه اسناد جهل و اعتراض بر کار کنان [illegible] ایشان خواهد بود تعالی الله عما یقول الظالمون
علواً کبیرا پس حسودان [illegible] و کردن [illegible] طوق تسلیم فرمان بر دارند و باید که [illegible] حق تعالی از دولت و نکبت و
ملک و [illegible] عزت و [illegible] صحت [illegible] بوده و دیده [illegible] چشمی بر حال و نعمت
کسی ندارند [illegible] و دل [illegible] این و آن [illegible] کتاب نموده هر حفظ که بر خاطر
ناخن حسد بخراشند گفته اند که اگر [illegible] ناز و نعیم دنیا [illegible] شود [illegible] مومن [illegible] که از آن اندیشه
و در بیم نکرد وجه دیگر اگر آدمی [illegible] این صفت [illegible] استقامت و اعتدال [illegible] نهاده و از
تکاب [illegible] کهر [illegible] بر [illegible] دین و ایمان [illegible] است میتماید
[illegible] این خصلت [illegible] ندامت [illegible] آتش خود [illegible] شرارت کینه [illegible] ابواب سخط
الهی [illegible] چنانکه از قابیل ابن آدم علیه السلام برادرش هابیل [illegible] پیوست که بسبب حسد [illegible]
[illegible] بقتل او [illegible] مستوجب لعنت الهی گردید [illegible] تفصیل حکایت ایشان در [illegible] و [illegible]
[illegible] مضبوط است [illegible] احتیاج [illegible] باشد و من [illegible] این کلام [illegible]
برادران حضرت یوسف علیه السلام است که [illegible] حسد [illegible] این [illegible]
[illegible] زبان [illegible] از کتابه [illegible] نه آنکه [illegible] نشانیدند و
بر بیابان [illegible] و [illegible] اعتبار [illegible] اندختند [illegible] ستم [illegible] فرودند [illegible]
[illegible] اقدام نمودند [illegible] قبایح [illegible] حسد شوم [illegible] این صفت مذموم است
و [illegible] در کتب تواریخ و سیر [illegible] آن مذکور گشته و وقوع امثال این قبایح در وقایع دهر [illegible]

[illegible]

از افعال [illegible] که [illegible] کم [illegible] بخاطر [illegible] مقصود باشد [illegible]
[illegible] مجلس [illegible] و [illegible] خود [illegible]
حکایات [illegible] و [illegible] صفت [illegible]
[illegible] بانواع [illegible] و [illegible] میکند [illegible]
[illegible] بوستان [illegible] آدمی [illegible]
آن [illegible] صفت [illegible]
[illegible] محسود [illegible]
[illegible] آیه [illegible]
[illegible] امیرالمومنین علیه السلام است که الحسود لا یسود یعنی [illegible]
[illegible] این صفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] این آن [illegible]
[illegible]
[illegible] محسود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لا یحصل [illegible] الحسود [illegible]
[illegible] حسود [illegible]
[illegible] امیرالمومنین علیه السلام [illegible] الحسود [illegible]
[illegible] الحسد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الحسود [illegible]
[illegible]
[illegible] الحاصل [illegible] حسد [illegible]

اخروی

اخروی محکم و پایدار ماند و ملال اخروی است و آدمی وقتی از این نا پسندیده تر و درد بیچاره [illegible] این کشته [illegible]
خود چشم را کجا بیند [illegible] امان و جود و از دوستان [illegible] محمود دوستی را ز درد [illegible] عنایات ربانی و توفیقات سبحانی
دوای این مرض [illegible] بغایت [illegible] رفع آن [illegible] بجا [illegible]
نافع است یاد [illegible] و تامل [illegible] الغرض [illegible]
از کثرة الرجاء [illegible] ذکرات [illegible] رفع این [illegible] بیت ذکر [illegible]
[illegible] روز [illegible] دولت و اقبال [illegible] خود [illegible]
[illegible] یاد [illegible]
[illegible] منقطع [illegible]
[illegible] شکست [illegible]
اخلاص و استغراق خود بجان کوشیده و خود را از آن [illegible] نشان [illegible]
دوری از [illegible] ودر اشارات القلوب [illegible] حاصل معنی آن اینست که حضرت
موسی علیه السلام [illegible]
[illegible] الله تعالی [illegible]
[illegible] آن اینست [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] از اهل بهشت [illegible]
پس سلام کرد [illegible]
[illegible] عبد الله ابن عمر [illegible] آن حضرت
[illegible] شب [illegible]
[illegible] گفت چنین
[illegible]
[illegible]
[illegible] کفتم که
[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] شنیدم و خواستم که عبادت
[illegible] اهل بهشت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الله گفت اینست [illegible] این صفت
[illegible] آن نیست و تحصیل آن [illegible] تنبیه [illegible] لا یعمی الابصار [illegible] الالباب [illegible]
[illegible] مستفاد [illegible]

از وصفی این [illegible]

از وصفی این صفت [illegible] از [illegible] حضرت سید الانام صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] لا یجتمع فی قلب مؤمن [illegible] و الطیرة و الحسد [illegible] صفت که هیچ کس
از آن خلاصی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لا یجتمع [illegible]
[illegible] المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
آن [illegible]
[illegible] ایمان [illegible]
[illegible] اهل ایمان [illegible]
تکفل [illegible] محمد و آله الامجاد و الله اعلم بالصواب [illegible]
[illegible] طبعشان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حافظ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تکفل

طبعشان

١٠١

طبیبان محتاج طرق استعلاجش [illegible] که هر [illegible] طمع از خزانهای شهرستان امکان چون نه
[illegible] عقده مشکلی که گشادنش بناخن تدبیر مردم حوالت شود زمین [illegible] که سبب گردنش بدامن صحرای
وسعت احوال خلق [illegible] امیدی که [illegible] وفای وعده کسان نشیند و بحاصل نهالی که [illegible]
[illegible] تمنائی که [illegible] بنا نهند و افتاده دیوار عملی که بر پشتی [illegible]
خلق [illegible] تکیه دهند مؤلف [illegible] که [illegible] الیس الله بکاف
عبده نشنیده [illegible] ومن یتوکل علی الله فهو حسبه اعتماد نموده روی طلب بدرگاه صاحب عطا
[illegible] الهی [illegible] آشنائی مردم را [illegible] عنایت الهی محکم [illegible]
[illegible] سلطان سلیمان حشمت [illegible] عالم [illegible]
[illegible] عالم امکان از آن [illegible] سد یاجوج غمهای
روزگار [illegible] بجام [illegible]
بلا آمیخته مؤلف زهر است عطای خلق هر چند [illegible] باشد [illegible] حلاوت [illegible] که خدا باشد گویند یکی از
خلفای بغداد [illegible] گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] وقت
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
قطع نمائی شیخ سعدی [illegible] بعضیان [illegible] این مقالات
[illegible] پادشاه زمان [illegible] پادشاه [illegible] میگفت [illegible]
زاهد گفت [illegible] اکرم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] گفت [illegible]
[illegible] علیها [illegible] یعنی حوایج خود [illegible]
رفع [illegible] پادشاه [illegible]
عطا [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] والله [illegible]

[illegible] قلیل [illegible]

فما [illegible] قلیل یعنی [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] طمع [illegible] پادشاه پادشاهان [illegible]
[illegible] صبح و شام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آبرو
[illegible] خلق [illegible]
گویند که یکی از عباد [illegible] اهل [illegible]
[illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] مؤلف [illegible]
[illegible] پریشانی [illegible]
[illegible]
[illegible] پریشانی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پریشانی [illegible]
[illegible]
[illegible] گویند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۲

میگفتم مینالید و میترسید که بر خاک میمالید و درویش از آن متغیر گشته با خود گفت ای نادان خلعت خود را بچه کسی
آوردی که او نیز خلعت خود را از دیگری طلب میکند و حصول مراد خویش از نادادن آن طلب میداری که وی نیز گفت میدونت
نزدیکی بیگشایی چرا عرض حال خود پیش آنکسی نبری که خواجه نیز محتاج اوست و از گنج عطای او کامجوی است
بلکه همه خواجگان عالم از کمال او در درگاه او سرمایه توانگری اندوخته و جمله شاهان روز نامه کرم عنایت چراغ کمالها
ی برافروخته اند بیت بهر دست رویی در عالم تو شاهی کم شو جهان بکدامید در است تو که این گدا که نیز پادشاه و گدا بدست
دعا از بهر انفال بخداوند متعال مستغرقند و کبیره و مسکین بازبان حال بکمال او در درگاه جلالش مفتقر هر دو سوت محوا الی
بیاید امن عطای او بهشت باز و عد رای ابر بسوی محیط کرمش کرد نیه بدین جوییا العمال الاسخیا الغیفیان عطاها از سرچشمه
قبول انعام اوست سمند همت گدایان لعرق افشانی طلب باز نماند توفیق و الهام و پنج خورشید وجودش بر کاه لحظ
وجود هر ذره تبریز نیک خلق تافته است و غواص بی غایت حضرت از محیط امکان هو شبی گوهر احتیاج جز بدکان
امتی نجی دیده امید و ارعی از کوه عطای بیرون مکاری بجستن و کوه هر آید خویش از شیر یابید و آن بوسکی ابلی تمنا
جستن نیک کوهی و نهایت بیشعوریت و هر آینه که مفتی درویشی تنک تحتی بد خانه میتی طلب چیزی نیز گفت که ع
کمالی خدا کرد بکرد رسا لعفی شتعابد بدرویشان دهی اکرد از آن شیوه باشد ستونی نبود خواجه گفت آری یعنی ت
امثله کرم ام که آنچه نوام توکو نیست درویش گفت ای خواجه کرم حقیقی مردم در کار خدای کریم است گفتی بحکم
چون تو کدایی لیم آمده ام این درویشی از آن مرتبه است خواجه از آن سخن متاثر گشته و از دنیا الوری شافت هر چند کو
شید که دو چیزی دهد قبول نمود و آمی بهمت بر روی مفت و نیالود الحاصل هفت خصیه طمع و سوال از اداب
در که عزت حضرت ذو الجلال لا در شرح و عرف بغایت مذموم و اغنیا و الا هلیت اشام در منقصت این هفت
خفت تمام در کتب معتبره بسیار مذکور است از انجمله در مجمع الدعاء مذکور است که منقول است که علی بن الحسین علیهما السلام روز
عرفه جمعی را دید از مردمان که سوال میکردند فرمود هؤلاء و الناس شر الناس من خلق الله الناس مقبلون علی
الله و هم مقبلون علی الناس المحصص معنی آنکه این جماعت بدترین خلق خدایند جمیع مردمان در مین روز رو بجانب
او آورده و حوائج خود را از آن درگاه طلب مینمایند و این جماعت رو به مردمان آورده و نزد ایشان زبان سوال میگشایند و در عدة
الداعی از عالم محکم خبیر از حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله و سلم مروی است که فرمود لا تقبل الشهادة السائل فی کفه
حاصل معنی آنکه گواهی آنکسی که دست بپیش کسی دراز کرده سوال الکند مقبول نیست و در مجمع و در اسم از آنحضرت منقول است که لا
نام صلی الله علیه و آله منقول است که لو یعلم السائل ما فی المسئلة ما سئل احد احدا و لو یعلم المعطی ما فی العطیة
ما رد احد احدا خلاصه مضمون آنکه اگر سائل بداند شناعت و مفاسد سوال را هیچ کس از هیچ کس سوال نکند و هر آینه
و اگر عطا کننده بداند فضایل و فواید عطا را هیچکس هیچکس را محروم نکرداند و نیز در مجمع مذکور است از جمله کتاب
دلیل احکام که آنحضرت در تفسیر این آیه کریمه ... معنی آنکه حاصل مضمون آن آیه آنکه قوم بخدمت حضرت رسول
الله صلی الله علیه و آله ... از رسول الله تفصیل میشود ... یا بهشت آن جناب به نسبت شرط انکه از اعم کنند

بطلوا سجود آن قوم

بطلوا سجود آن قوم شرط را منکر شدند آنحضرت برای ایشان بهشت ضامن کردید بدین خبر بقومی از انصار
بیعت نمودند آنحضرت فرمود تا ترک کنند دست طاعت زبان بهشت بشنود و خود ندانند جناب اقدس نبوی صلی الله علیه و آله
فرمودند باین شرط ضامن بهشت از برای شما میشوم که از هیچ کس هیچ چیز طلب نکنید ایشان قبول آن شرط کردند
و آنحضرت برای ایشان ضامن بهشت گردید و بعد از آن چنین بود که هر یکی از ایشان در حالت سواری تازیانه
بیفتاده خود را فرود آمده برمیداشت و چنین بزرگی همچو است که از کسی سوال کنند که او برداشته بوی دهد و بند نعلین مردی
اگر پاره میشد حکم میکردند که از کسی بپرسد بند نعلین طلبد و در عدة الداعی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که فرمود
اقسم بالله لهو حق ما فتح رجل علی نفسه باب مسئلة الا فتح الله علیه باب فقر حاصل معنی آنکه سوگند
بخدا اینکه میگویم حق است و هیچکس بر خود در سوال نگشاید مگر اینکه خدای تعالی بروی در فقر را بگشاید و نیز از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده که من سئل من غیر فقر فکانما یاکل الجمر یعنی کسیکه سوال کند بی
آنکه فقیر و محتاج باشد چنان است که شراب خورده و آتش از آن سوال چون کمان کشودن و زنده روی طلب برمعشوق
شکفتگی طبع شوم بی مردی مطلقا مذموم است خصوصا از کسیکه نه افلاس و پریشانی بوده بسیار مرد و سلطان
نفس احتیاج باین کار آن امر قبیح شرعا و عقلا نکرده باشد بلکه مطلب بی از قبول صدقات و امور کی بعدد
رعایت از جهت استحقاق بقدر غایت بر که محتاج و مستحق نباشد قبیح و مذموم و با استحقاق نیز هر که دهد آن
از شرایط بوجهی آن گشته شان آزادگی آنها را ... باشد و قبول آن دلیل بر رتبتی و نشان دون
همتی است و لهذا متقیان که عزت و نقد شان فالغه همت بر طریق مضمون اللهم لا تجعل لاحد من الناس علی
ید و لا منة ... است بهمت از زیر بار منت عطای دیگران فرار میکنند بدون هیچ آنها از زیر بار منت جبا
بره و ... منه در مجموعه و رام مذکور است که ... بوستان دین و دولت مقیلان بعضی
و کین عثمان عفان لعین و قتی دو دیست دینار دینار را بنظر بمعالی خود داده از جمله ابی ذر غفاری رحمة الله علیه
فرستاده و از بی زد نها نا کمان نکرد و بو کر از بیت المال و از جمله اموال است که ساعیه مسلمین را بر آن حق است فرستاد که
آنکه عثمان باحدی از مسلمانان داده است انچه من داده نه فرموده یا آن رجل من المسلمین یعنی طیع
المسلمین یعنی غیر این نیست که من هم مردی از جمله مسلمانانم انچه کنجایش آن دارد که بمسلمانان دیگر داده شود
بمن نیز همان کنجایش دارد گفت عثمان میگوید که این از مال خاص اوست قسم با بکسی که جز او الهی نیست که مال
حرامی باین مخلوط نکردیده جز از حلال برای تو نفرستاده است ابوذر گفت که ما را احتیاج بدین مال نیست
حقیقی من صباح کرده ام و امروز غنی تر از همه مردم گفت عما گفتا که الله ما در خانه تو از انچه در امر معاش و قطع
آن آن توان برد نه کم و نه بسیار چیزی نمی بینم یعنی چگونه خود را غنی ترین مردمان میشماری گفت زیر
این بالین نرمی بیند و کرده جریب که چند روز است بر آن کذرانیده با معاش چنین این دنیا را چه
میکنم نه بجهت قسم که ... تا خدا تعالی داند که من قادر بچیزی از قلیل و کثیر نیستم و آنچه صباح کرده ام

خالق کیفی و بی‌نیازم بولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و عترت او یعنی نعمت دوستی آن جناب و اولادش که مرا از
هلاکت نجات بخشیده ساخته و [illegible] ولا [illegible] فانه لم [illegible] آن [illegible] دنیوی [illegible] است پس ابو
عبدالله علیه السلام [illegible] فضل و کمال آن [illegible] کان [illegible] ذو الجلال [illegible] و فضل [illegible]
ایشان [illegible] که ایشان که از جناب اقدس نبوی صلی الله علیه و آله [illegible] بودند و بعد از آن [illegible]
بعثمان [illegible] که [illegible] بمال [illegible] او [illegible] تا [illegible] ملاقات کنم
کرا [illegible] من و عثمان [illegible] ذکر [illegible] مجمل [illegible] که در کتاب مذکور مسطور است
محمل [illegible] بودن و ایمان [illegible] عطای [illegible] که [illegible] بی خجلت بخود [illegible] برادر
باعضه [illegible] دشوار است تا بطمع [illegible] الهم [illegible] بودن [illegible] و ای [illegible] در بعضها
[illegible] و منها که از جمله [illegible] و مفاسد طمع و سؤال که [illegible] خصالت است [illegible] آدمی
[illegible] آن در نظر [illegible] خفیف [illegible] که [illegible] نظر آنکه
حضرت ابی عبدالله علیه السلام منقول است که طلب الحوائج الی الناس [illegible] للعز [illegible] الحیاء والیأس مما فی ایدی
الناس عز المؤمن فی دینه والطمع هو الفقر الحاضر مضمون آنکه رفع حوائج خود بمردمان و طلب [illegible] از
آنها ازیشان موجب خواری [illegible] و بی‌حیائی [illegible] ناامیدی از مال مردمان و قطع نظر کردن
از [illegible] موجب [illegible] دین [illegible] و طمع فقریست حاضر [illegible]
فقر [illegible] بخلق [illegible] چشم [illegible] داشتن و آنچه [illegible] اهل طمع [illegible] تحقق است [illegible]
طلب [illegible] که چشم توقع از احسان خلق [illegible] هر کس [illegible] استغنا [illegible]
مفلس [illegible] در شمار اغنیا و در سلک توانگران خواهند بود چنانکه از حضرت سید عالم صلی
الله علیه و آله و سلم مرویست لیس الغنی بکثرة العرض انما الغنی غنی النفس یعنی بی‌نیازی [illegible] بسیاری مال نیست
[illegible] بی‌نیازی نفس [illegible] طمع است و [illegible] حاتم طائی اذا ما عرفت الیأس
الفته الغنی اذا عرفته النفس والطمع الفقر [illegible] لقمان [illegible] است [illegible]
اغنی الناس من قطع [illegible] وافقرهم من [illegible] الی ما فی ایدی الناس و علیک بالیأس مما
فی ایدی الناس والوثوق بوعد الله [illegible] یعنی [illegible]
توانگرترین مردمان [illegible] چشم طمع بمال مردمان [illegible]
و بوعده الهی [illegible]
[illegible] فی [illegible] الناس [illegible] علیهم [illegible] اسئل الله من فضله [illegible]
ای پسر [illegible] چنان کن که [illegible] بخشش و طمع نوازش از کسی [illegible]
[illegible] احتیاج خود [illegible] اظهار آن [illegible] اعتبار [illegible]

خود را از فضل الهی [illegible] مستغنی [illegible] خود را [illegible] محض [illegible] و خلق
[illegible] نفس [illegible] سؤال [illegible] و کردن طمع [illegible] انعام
[illegible] چگونه خواهد بود [illegible] خلق [illegible] زبان [illegible] طلب [illegible]
[illegible] در وقت طلب [illegible] [illegible] والقرآن [illegible]
[illegible] الاذلال اعظم من الطمع [illegible] ان [illegible] است [illegible] اذل
من الطمع [illegible] فرموده که لا ذل کالطمع [illegible] مضمون این کلمات [illegible] که هر [illegible]
[illegible] که هیچ خواری [illegible] عظیم [illegible] دشوار [illegible]
طمع [illegible] آن [illegible] است [illegible] خواری [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله و سلم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] المال [illegible]
[illegible] آبروی خویش [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]

[illegible] الطمع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شیطان [illegible]

[illegible] سخن [illegible]

[illegible] خادم [illegible]

[illegible] الله تعالی [illegible]

[illegible] طمع [illegible]

[illegible] رسول صلی الله علیه وآله [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible]

[illegible] مقصد دوم [illegible]

حیات آدمی بآن تقویت یابد لیکن می باید درون که نان این استقامت بر اهل ایمان درود از خیالات باطل کرده یار
حرمان مشتمل میشود لا اشبعنا چنانچه از اوضاع و اطوار طالبان این مستنبط و مشاهده میکردم که بر ایشان
عاید کرد هر بلا و هلاک میشوند و در طمع جامه اللباس ... رسول ... میشود ... در وعده در بختی
در بادیه حیرت استطاعت سرگشته میباشند و در تحصیل منتهی سؤال ... طمع بلغت حسرت میخواهند برای کلاهی
دستاری میبازند و جهت نعلی کفشی بار میباشند و هر جا دو کس باهم رازی میکنند باهم انکه شاید تمهید
عطائی باشد گردن طمع میکشند و هر سخنی که در آن حرف نفعی بود هر چند محال باشد باور میکنند انتهی
طامع را باین صفت حکایت در عالم امثال است پرسیدند که طمع تو در چه پایه و حرص تو تا چه غایت گفت هر گاه
از خانه کسی دودی بر می آید من نان ... میکنم شاید که از آن مطبخ حصه بمن نفرستند و اگر دو نفر را بینم که
باهم مشورت میکنند جزم میکنم که مرا وصیتی میکنند و پیوسته دامن گشاده دارم که اگر کسی از بالا چیزی
اندازد در دامن من افتد ... باشد ... میکنند ... سفله ... میکنم ... بقوت
تا گویند نادان و ... کرده ... که امید ... طمعی ... آورد ... و مجملا امثال
این افعال البلهاء ... طمع ... بعضی از اکابر ... در این مقام ذکر
نموده اند که وقتی صیادی مرغی گرفت ... صید کرده مرغ انقیاد ... کرد ... گرد
گفت تا ذبح کرده گوشت ترا خورم گفت گوشت من ... ترا سیر کند ولیکن من ترا سه خصلت یاد
دهم که آن ترا بیش از خوردن گوشت من بکار آید یکی از آن سخنان اکنون میگویم که در دست توام دوم آنکه مرا
رها کنی بر شاخ درخت بنشینم سیوم را چون بر قله کوه مقام کنم صیاد گفت آنگاه خصلت اول بگو گفت
لا تصدقن بما لا یکون یعنی آنچه نتواند شد باور مکن صیاد ... مرغ را رها کرد چون بر شاخ درخت
نشست گفت آنچه محال باشد ... مکن ... از آنجا ... صیاد آن ... میکردی
هر آینه در ... من دو ... که هر یکی ... بیست مثقال بود ... آنجا
سفاهت و نادانی افسوس و پشیمانی آغاز نهاد ... مرغ ... گفت خصلت
سیوم را بگو گفت ... که ... آموختم ... گفتم که بر آنچه از تو فوت شود افسوس
مخور ... نصیحت ... که ... محال باشد باور مکن ... گوشت ... به
مثقال ... در ... مثقال ... امثال ...
کرد ... طمع ... از ... عقل ...
کرد چنانکه جناب ولایت مآب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند اکثر مصارع العقول تحت بروق المطامع
حاصل معنی آنکه جاهائی که عقلها ... بر خاک هلاک ... افتد ...
درخشان طمعهاست ... عقل آدمی ... تباه ... سبحان ... آنچنان ...

بحالها دیگر از طمع بالجمله

نمی کرد که از طمع بالجمله مفاسد بسیار متفرع میشود ... رسول الله ... بعقل ...
نام و ننگ از جمیع آن ... است و طمع ... که ... صدق ... بانجا ...
حرص و طمع را ... امید ... که از ... خلق ...
طول امل ... امید ... هر چند ... آن ... است که شیخ ...
رحمة الله علیه ... حسین بن علی ... ذکر ... که وقتی برای طلب علم در ...
درس بودم ... از ... شده بود یکی از یاران ... پریشانی ... امید
داری ... گفتم ... گفت ... است ... طلب ...
از ... گفتم ... گفت ... علیه السلام ...
... الله ... و ... و لا ...
... الیأس و لا ... الناس لا ...
منکر ... نیست ... حاصل معنی ...
مضمون ... است ... آن ... طمع ... میکنم
امید کسی ... امید ... باشد ... امید ...
... امید ... است
... کسی ... آن ... بعضی ...
... دست ... است ...
... امید ... داشته باشد ... امید ...
... من ... امید ... امیدهای ... خود ... حفظ کرده ...
بعضی از ... ایشان ... دنیا ... داشته باشم ... ایشان ...
داشتن ... کسانیکه ... از ...
از ... ایشان ...
... کسی ... باشد ...
آن ... امید ...
... سؤال ... بعضی ...
من سؤال ... سؤال ...
و بعد از آنکه سؤال کرده ...
من ... امید ...

مخبر پس که قطع آن می‌کند چنین قطع امید [illegible] از خلق [illegible] از جانب حق [illegible] امید [illegible]
داشتن [illegible] امید [illegible] آنچه از اهل آسمان و اهل زمین [illegible] امید و آرزوها [illegible]
بعد از آن [illegible] از ایشان [illegible] آنچه [illegible] آرزو کرده‌اند [illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] پادشاهی [illegible] فلا الی الحکام [illegible] امید [illegible]
وازین اندیشه [illegible] کتب معتبر [illegible]
[illegible] تجربه نموده معلوم است [illegible]
[illegible]
[illegible] آدمی [illegible] یقین [illegible]
[illegible] من یتوکل علی الله فهو حسبه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت سلیمان علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلیمان [illegible]
[illegible]
[illegible] الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت سلیمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]

متوالی این کتاب

[illegible] الله [illegible]
[illegible] اللهم [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] من یتوکل علی الله [illegible]
[illegible]
پس حضرت خواجه عالم صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
[illegible] حکیم سنائی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تبارک الله احسن الخالقین [illegible]
[illegible]
[illegible] حکیم سنائی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قال الله تبارک و تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بنده را آن امکان داشته باشد از آنجمله در مصباح مذکور است که جناب مقدس الهی در بعضی از صحیفه‌های آسمانی
فرموده که یا ابن آدم خلقتک من تراب ثم من نطفة ولم اعی بخلقک ایعیینی رغیف اسوقه الیک فی حینه
حاصل معنی آنکه ای فرزند آدم آفریدم ترا از خاک و بعد از آن از نطفه خلق کردم پس در آن عاجز نگشتم آیا عاجز
خواهد کرد مرا گرده نانی که او را بسوی تو رانم در وقتش تو جا کنم و در مصباح از حضرت امیر المؤمنین صلی
الله علیه و آله که ابوذر غفاری رحمة الله علیه در آن [illegible] منقولست که یا اباذر لو ان ابن آدم فر من رزقه
کما یفر من الموت لادرکه رزقه کما یدرکه الموت مضمون آنکه اگر فرزند آدم از روزی بگریزد چنانکه از مرگ میگریزد خود
هر آینه در می یابد او را روزی چنانکه گفته اند که وقتی حضرت کلیم الله علی نبینا و علیه السلام گفت [illegible]
وهو یحیی [illegible] یعنی [illegible] آیا روزی [illegible] و دعوی خدائی میکند [illegible]
[illegible] روزی ده دوست و دشمن [illegible] اگر فرعون ترک عبودیت [illegible] من ترا [illegible]
مؤلفه نیدیم [illegible] بنده [illegible] خدای [illegible] بالتصدیق
ایمان [illegible] خاطر جمع [illegible] بر ایشان [illegible] و اضطراب میباشد [illegible]
[illegible] که الحق [illegible] و صحیح و شافی [illegible]
کریم المتعال [illegible] روزی [illegible] برای معاش [illegible]
میباشد مؤلفه دایم [illegible] روزیست [illegible] روزی [illegible] احوال آدمی [illegible]
[illegible] که [illegible] و هر [illegible]
[illegible] در [illegible] بعضی از مفسرین [illegible]
کریمه ان الانسان خلق هلوعا گفته اند که [illegible] منکر است که [illegible] آدمی [illegible]
و اندیشه روزی [illegible] کرده است و بعضی [illegible] الشجر [illegible]
[illegible] کرده اند [illegible] روزی [illegible] احسان [illegible] روزی رسان
[illegible] [illegible] که [illegible] طمع [illegible]
[illegible] و لیکن [illegible] هر کس شایسته [illegible] از آن [illegible] بالفراش [illegible]
[illegible] پس اگر [illegible] روزی [illegible] نفس باشد و معاش
[illegible] آن در کف کفایت حضرت علیم است [illegible]
و از [illegible] و شکر [illegible] خود را [illegible] بطالان [illegible]
[illegible] و [illegible] کار خود [illegible]
از دست [illegible] کار خود را در [illegible] کفایت حضرت مسبب الاسباب [illegible] مؤلفه [illegible]
و محکم [illegible] کار [illegible] نظم [illegible] آدمی [illegible]

رزق کشیده بوای طالبان

رزق کشیده بوای طلبکاران [illegible] در کنج آسایش [illegible] بکنج [illegible] روزی [illegible]
نشسته این [illegible] آیین [illegible] مقصد امید و محروم [illegible]
چنانکه در کتاب دعای کافی مرویست حدیثی که مضمون آن اینست که [illegible] که دعای ایشان [illegible]
[illegible] کنند [illegible] روزی [illegible]
[illegible] بعد از آن بگوید یا رب [illegible] خداوند روزی ده [illegible] گفته شود که آیا روزی
[illegible] ندادم [illegible] پس گفته شود که الم اجعل [illegible]
طلاق [illegible] و [illegible] خدا روزی ده [illegible]
او گفته شود الم اجعل لک السبیل الی الطلب [illegible] یعنی آیا [illegible] طلب روزی [illegible]
[illegible] ترا داده شد [illegible] در کتاب معیشت کافی از علی بن عبد العزیز منقولست [illegible]
آن اینست که حضرت ابی عبد الله علیه السلام احوال عمر بن مسلم [illegible] گفتم [illegible] عبادت
آورده و ترک تجارت کرده است [illegible] اما علم ان تارک الطلب لا یستجاب له دعاء یعنی [illegible]
آیا [illegible] که دعای [illegible] طلب روزی مستجاب [illegible] اصحاب رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب نازل شد
[illegible] درهای خود بستند [illegible] عبادت آوردند
و گفتند [illegible] یعنی خدای تعالی [illegible] روزی [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] یا رسول الله تکفل لنا بارزاقنا فاقبلنا علی العبادة یعنی [illegible]
متکفل روزی [illegible] عبادت [illegible] که [illegible]
ذالک لم یستجب لهم علیکم بالطلب [illegible] از طلب [illegible]
خواهد دعای او مستجاب نمیکرد [illegible] طلب [illegible] طریق [illegible] معاش [illegible] آدمی
در کسب معاش فی الجملة [illegible] عالم جل جلاله [illegible] تحصیل آن [illegible]
چشم [illegible] از [illegible] که [illegible]
زیت و تخم [illegible] حاصل [illegible] معیشت [illegible]
پریشانی و افلاس [illegible] حواس [illegible] و سر چشمه [illegible]
مکارم [illegible] و قناعت روزیست و آبا
[illegible] بوستان [illegible] در کتاب معیشت کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام منقولست که [illegible]
[illegible] در آن کتاب از [illegible] علیه السلام [illegible] یوم القیامة

احسن الناس مقاما واقربهم منزلة يدعون المباركين يعني زراعت كنندگان در روز قيامت بحسب جاه و
و مقام از مردمان نيكوترند و بحسب قرب و منزلت از ايشان نزديكترند و خوانده مي شوند
صاحبان بركت ونيز در همان كتاب از حضرت امام جعفر صادق ابي عبد الله عليه السلام روايت شده كه
ميگفت كه خير الاعمال الحرث تزرعه فياكل منه البر والفاجر اما البر فما اكل منه شيء استغفر
لك واما الفاجر فما اكل منه شيء لعنه وياكل منه البهائم والطير حاصل مضمون آنكه بهترين كارها
زراعت وبيان اين آنكه زراعت ميكني و ميكاري و بعد از آن ميخورند و از جمله نيكان ميخورند براي تو
استغفار ميكنند و آنچه بعد از آن ميخورند ايشان لعنت ميكنند و نيز چهارپايان و مرغان از آن
ميخورند و منتفع ميشوند ونيز در كافي از علي بن جعفر مرويست كه حاصل معني آن اينست كه ديدم حضرت ابي الحسن
عليه السلام را كه كار ميكرد در زميني كه متعلق بحضرت آن حضرت بود و قدمهاي مبارك آن حضرت بعرق فرو رفته
بود گفتم جعلت فداك اين الرجال يعني فداي تو گردم ملازمان و چاكران كجا اند و فعله [illegible] كجا اند كه
عمل نمايند بكار و متحمل اين آزار و مشقت شوند يا علي قد عمل باليد من هو خير مني في ارضه ومن ابي
يعني بتحقيق كه كار كرده است باليد در زمين خود كسي كه بهتر بود از من و از پدر من گفتم كيست [illegible]
است فرمود رسول الله صلى الله عليه وآله وامير المؤمنين عليه السلام و پدران من همه كار ميكردند بدستهاي خود [illegible]
عمل النبيين والمرسلين والاوصياء والصالحين است ونيز در كتاب كافي از حضرت ابي عبد الله عليه السلام حديثي منقول است كه حاصل
مضمون آن اينست كه حضرت امير المؤمنين عليه السلام بيل ميزد و زمين [illegible] ميكرد و رسول الله صلى الله عليه وآله خرما
بدهان مبارك [illegible] ميكرد و [illegible] و بهمان ساعت سبز ميگشت و [illegible] امير المؤمنين [illegible]
آزاد ميكرد ودر همان كتاب از ابي عمرو شيباني روايت شده كه گفت حضرت ابي عبد الله عليه السلام را ديدم بيلي در دست
داشت و ازار [illegible] در بر داشت در [illegible] كه متعلق بكار [illegible] و عرق از پشت مبارك آن حضرت
ميريخت گفتم [illegible] فداي تو شوم [illegible] بمن ده تا [illegible] كنم يعني [illegible] فرمود كه اني احب ان
يتاذى الرجل بحر الشمس في طلب المعيشة يعني بدرستيكه من دوست ميدارم كه آزار كشد مرد بسبب گرمي آفتاب
در طلب معاش خود و ازين قبيل اخبار از حضرت ائمه طاهرين عليهم السلام [illegible]
[illegible] در فضيلت زراعت و دهقاني بسيار است [illegible]
[illegible] مستغني از التفات عوام و خواص [illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible]
[illegible] سلام [illegible]
تحصيل و جمعيت تجارت [illegible]

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ودر كافي از [illegible] امير المؤمنين عليه السلام منقولست كه تعرضوا للتجارة فان
فيها غنى لكم عما في ايدي الناس [illegible]
[illegible] در كتاب [illegible] حضرت امام ابي عبد الله عليه السلام [illegible]
من طلب التجارة استغنى عن الناس [illegible] تجارت [illegible]
[illegible]
[illegible] در كتاب [illegible] حضرت ابي عبد الله عليه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تجارت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از حضرت ابي عبد الله عليه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] تجارت [illegible]
[illegible] رسول الله صلى الله عليه وآله [illegible]
[illegible] صلى الله عليه [illegible]
[illegible]
[illegible] تجارة ولا بيع عن ذكر الله [illegible]
[illegible] الصلوة [illegible]

١٠٥

نوابست و منفعت استعداد آن [illegible] می‌بخشد که از غایت جانکنی و اهتمام و کمال اشتغال بیشتر حضرت ملائکة الله هم مشغول
نمی‌سازد ایشان را چه وجه آنست که حق سبحانه و تعالی حضرت امام علیه السلام فرموده‌اند که قصه‌خوانان و بی‌هنر گویان
میگویند که اتقوا که حق سبحانه و تعالی این آیت در حق ایشان که در تجارت میکردند فرستاده این آیت را بر این محمل میکنند
که از غایت اشتغال به ذکر الهی به سبب تجارت غفلت نشده‌اند و فرح که غفلت تجارت میکرده‌اند و لیکن و آنکه اشتغال
نماز بود و تجارت چون وقت نماز میشد سود و معاملات را ناتمام کرده بکنار میرفتند [illegible]
چنین کسب افضل است تمام از کسبی که آن نماز شود و تجارت میکرده باشد که حاصل تجارت [illegible] و ولایت و
آن منافات و انجم و حلالیست و لیکن محافظت این امر باید که در طی طریق آن از طوس نفس بر کشیدن انقدر
جانب [illegible] نکشند که از شاغل شرع قوم بیرون رفته بود به خونخواری شهادت [illegible] ایشان اندر دو با
حرص و آز فرو رفتند از نفع مقصود که عبادت از تحصیل جمعیت معیشت [illegible] بنیاز از جاه و دولت رو
کشته بیاید از برای [illegible] وجود ایشان [illegible] الدنیا بیشوند بر جانکه ما بقا گذاشته [illegible]
است که هر کس هر چه [illegible] تمام میکند و شوق طلب آن [illegible] و چه چون آتش [illegible] است چند
شعله آتش بالا میکند و اطفای آن مشکلات و صعب است [illegible] هست خود داری تعالی از آنکه [illegible] بود
با نیکی یاد کرد خواهی که سهل از جا کند و لهذا اکثر این قوم را [illegible] از [illegible] ذکر [illegible]
دینار [illegible]
برای اهل الشوم [illegible]
بر [illegible]
جو [illegible] خلفان [illegible] ایشان از دست [illegible] جیشان
از [illegible] دینار [illegible]
طعامشان [illegible]
سر [illegible]
[illegible]
امانکه [illegible]
از بیابان بی پایان [illegible]
عموم [illegible]
بر [illegible]
خاطر [illegible]
جمله طرق [illegible]

سلطنت بر سر [illegible]

سلطنت بر سر آنها [illegible] صفت و حسن [illegible] ایشان [illegible] خلیفه [illegible]
نقشبند ازل و داری بر نقش [illegible] الشعرا [illegible] و حیات طلب [illegible] عافیت و جانب
علاقه و مسائل [illegible] ملایمت [illegible] هوای [illegible] شعر [illegible] الحکم الله [illegible]
امین اکثر مشتهیات [illegible] شاهی دین و دنیا [illegible] نجات [illegible]
امنیت و درویشی است [illegible]
مستحب [illegible] آیینه [illegible]
زیب و شکر [illegible]
روی دنیا [illegible] صلی الله
علیه و آله ان الله یحب المؤمن المحترف [illegible]
چه [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین
منقولست [illegible] نعم العبد
لولا [illegible] نعم المال [illegible]
از نعم المال [illegible]
با آهن [illegible]
ببیض و [illegible]
الله [illegible] صلی الله
علیه و آله [illegible]
و [illegible]
کم [illegible]
حضرت [illegible]
کن [illegible]
[illegible]
می [illegible]
مصطفی [illegible]
سکندر [illegible] یوم القیمة [illegible]
مضمون [illegible]

تو ودلستانی وقت ستم در حق بایشد و در جامع الصغیر خبری منقولست که حاصل معنی آن اینست که هر که از نرخ درست
خود نقصان بکند ... طعام ... و هم در مجمعین وارد آورده که حضرت داود علیه السلام را گفتند روزی که
وفرموده که اللهم الا ... و کل ما کان لله کسب من عمله ... و لا تعمل بعینه ... کرده بنده داود
کسی که کار میکند و محبوب دوست میدارد کسی که کار نمیکند و محبوب و مشهور است که حضرت سلیمان علیه السلام که جمیع اهل
روی زمین محکوم او بود و بادشاهی بود و با هیچ‌کس ... و ... بامر ... همه بشهر معمور و ... دارد
معیشت طلب ... و ... بنا الکشید ... دعوی کرد ... از ... و ... تش بسر کرده باخود
شیخ ... از ... و ... آن نیافت و بقیمت آن معاش میکند اینجا حاصل
صنعت کری و بیچاره ... شغلی نیکو کاری پسندیده است بشرط آنکه قاعده امانت و دیانت مرعی دارند و از نرخ
عدل وانصاف ... کنند و ... و ... نکنند و ... مستحق ... بود در نرخ
با پیمانه از ... و ... کالای ... بنمایند و ... الکسب ... بکار
لا شبهه حرام ... این حضرت ... و ... کلام مجید ... نیز ... فرا
تعلیم ... و ... از ... آنجمله در سوره هود حکایت قول حضرت شعیب
علیه السلام که بقوم خود گفته که یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره و لا تنقصوا المکیال والمیزان انی اراکم بخیر و
انی اخاف علیکم عذاب یوم محیط یعنی ای قوم بپرستید خدای را که نیست شما را الهی مستحق عبادت بجز او و کم میکنید
پیمانه ... و ... بدرستیکه من میبینم شما را ... و ... در ...
و ... کم ... شما ... بدرستیکه من میترسم برای شما از عذاب روزی که
احاطه کننده است یعنی از عذاب آن روز که شما را ... و ... از غایت تاکید و اهتمام
فرموده که یا قوم اوفوا المکیال والمیزان بالقسط و لا تبخسوا الناس اشیاءهم و لا تعثوا فی الارض مفسدین یعنی
ای قوم تمام کنید پیمانه و ترازو را ... بدرستی ... و ... حقوق مردمان را ناقص
کم مکنید و فساد مکنید در زمین در حالتی که فساد کننده باشید ... مفسدین ...
کرده ... انشا ... مقصود آن ... و ... والله اعلم و هم در سوره الرحمن فرموده
است عز من قائل و اقیموا الوزن بالقسط و لا تخسروا المیزان و در سوره بنی اسرائیل فرموده است که اوفوا الکیل اذا
کلتم و زنوا بالقسطاس المستقیم و در سوره ویل للمطففین الذین اذا اکتالوا علی الناس یستوفون و اذا کالوهم
او وزنوهم یخسرون ... یعنی ... مطففین ... پیمانه ...
در وقت ... تمام میکنند و ... پیمانه ...
گفته اند که ... و در ... آن ... و در ... آمده
... و ... بود ... از ... راه سعادت ...

میزان عمل ودادعی ...

میزان عمل ودادعی جناب قدس نبوی صلی الله علیه و آله ... ایشان آمده ... از نرخ
کم ... یعنی پنج خصلتست که ... رسول الله صلی الله علیه و آله ... خمس بخمس ... قال ما
نقض قوم العهد الا سلط الله علیهم عدوهم و ما حکموا بغیر ما انزل الله الا فشا فیهم الفقر و ما
ظهرت فیهم الفاحشة الا فشا فیهم الموت و لا طففوا الکیل الا منعوا النبات و اخذوا بالسنین و لا منعوا الزکاة
الا حبس عنهم المطر حاصل مضمون آنکه هیچ قومی عهد نشکستند ... مسلط ... ایشان ...
ظاهر کرد ... حکم ... ایشان ... مطلق ... ظاهر شود ... درمیان ایشان
شود و هیچ ... پیمانه ... نبات ممنوع و محروم شوند ... قحط ... شوند و هیچ قومی
منع زکوة ... آن ... ایشان باز داشته شود و در کافی از حضرت صادق صلی الله علیه و آله و سلم
منقولست که من باع و اشتری فلیحفظ خمس خصال و الا فلا یشترین و لا یبیعن الربا و الحلف و الکتمان
العیب و المدح اذا باع و الذم اذا اشتری ... مضمون آنکه کسی ... خرید و فروخت میکند ... پنج خصلت
... نگاه دارد ... و ... متاع ... و ... سود ...
و در وقت ... متاع ... و در وقت خریدن مذمت نمودن و در نهج البلاغه از ...
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که ... آن ... بر ... از بازارها ...
میگذشت ... و ... بر اهل بازار ...
میفرمود که ای جماعت تجار ... از خدا ... و ...
داشته ... و ...
پرهیز کاری ... این کلمات ... اشتغال ...
بتجار ...
... و تزینوا بالحلم و تناهوا عن الیمین و جانبوا الکذب و تجافوا عن الظلم و انصفوا
المظلومین و لا تقربوا الربا و اوفوا الکیل و المیزان و لا تبخسوا الناس اشیاءهم و لا تعثوا فی الارض
مفسدین ... مضمون آنکه ...
در ... نیست ...
...
... و انصاف ...
... گفته ... جناب قدس نبوی صلی الله
علیه و آله ... کیل و وزن خیانت کنند ... قیامت ...
در ... آتش ... کیل و وزن کنید ... باشد ... کرد

کوید کاهل بسیار بود بجهت تضییع اوقات و نیز در حالت نزع بود و فرزند بسیار کرده که [illegible] نقد من [illegible] گفتم تا
محض خیال است گفت نه چنین است بلکه واقع است زیرا که مرا دو بسیار بود یکی ناقص و یکی [illegible] نقص [illegible] و
بر ایشان میگفتم این عقوبت آنست و در حدیث آمده [illegible] که شرط [illegible] راستی و امانت و استاد [illegible] تقوی
و دیانت است [illegible] علیه السلام [illegible] خاطر [illegible] امتحان [illegible] خیانت
که [illegible] و [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] الخائن [illegible] لا [illegible]
[illegible] نقد [illegible] باشد
[illegible] از پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible] روز قیامت [illegible] خیانت کند [illegible]
[illegible] خیانت نموده است [illegible] و [illegible]
[illegible] و در کافی از حضرت [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم
منقولست که [illegible]
[illegible] و نیز در کافی از هشام بن حکم منقولست
که گفت [illegible] حضرت ابو الحسن علیه السلام [illegible]
گذشت [illegible] یا هشام ان البیع فی الظلال غش والغش لا یحل [illegible]
[illegible] راستی و امانت [illegible] خیانت [illegible] اعلام [illegible]
این سخن [illegible] کتب [illegible] حدیث [illegible] مصنفات [illegible]
است [illegible] خیانت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] خیانت [illegible]
[illegible] خیانت [illegible]
[illegible]
[illegible] و در کافی [illegible]
حضرت ابی عبد الله علیه السلام [illegible] من غش [illegible]
[illegible] خیانت [illegible] خیانت کرده [illegible] خیانت کند

[illegible] خیانت کرده

اگر [illegible] انا لفعکم علی انفسکم [illegible]
[illegible] این کلام [illegible] اگر [illegible]
[illegible] راستی و امانت [illegible] سعادت [illegible]
و زیادتی [illegible] مصباح [illegible]
[illegible]
[illegible] راستی [illegible] صدق [illegible]
[illegible] و [illegible]
پادشاهان [illegible]
[illegible]
[illegible] زمین [illegible]
اکنون [illegible]
[illegible] مال [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] امانت [illegible]
[illegible] پادشاهان [illegible] ایمان [illegible]
خود [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] مستقیم [illegible]
سعادت [illegible] مجلس [illegible]
[illegible] و این مجلس [illegible] فصل [illegible]
در این مقام [illegible]
[illegible] مال [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible]
[illegible] دنیای [illegible] آب [illegible]
[illegible]

١١٢

از اصناف خلق تحقیق لینا ... اکر ... بهاری است ... شایسته
وضرورت تا برای معیشت خود ... احتیاج ... چنانکه ... است
وجه ... از آب ... طلب ... زیادتی از خود ... بیشتر ... پسته و کمایشه ...
خود و ضبط آن ... از ... حاجت ... پایه ... است از مال دنیا ...
حاجت اکتفا نموده زیاده ... ستان ... و ... در ... همت و ... موصوف ...
چنانکه ... مال الدنیا ... بی ... زمینها
... آن ... همه ... مال تحقیق ... بلوغ ... همت
والارض ... جمع ... بجلاد ... روزکار ... است
... خلق ... روزکار
خواهند بود ایشان بخل ... کلام ... نظام ... اهل
... شهادت ... حاصل ... اکر
... سیادت ... کوارت ... وقیل ... انحف
... بخل ... صاحب ... وقیل ... جنابت
... بخل ... این صفت ... دوست
دشنام ... وقیل ... خلق ... آن ... خلاف
... دشمن ... بخل ... ابخل الناس
بلا ... بخل ... دنیا
... بخل ... التنجی ...
... بخل ...
دشمن خلق ... نیکنامی ... بخل ... ایشان ...
وقیل ... البخل ... بخل ...
آن ... بخل ... الکرکس
... بخل ... بخل ... خود ...
... بخیلان ... بخل ...
... بخل ... مال ...
خرج ... بخیل ... مال ...

آن ... آدمی ... التحقیق ... بمنزله ...
خلق ... تعظیم ... الایشان بعل ...
اکثر ... ایشان ... الفنیج
صفت بخل ... و ... تخلقوا ... بر ... خلق ... مثال
یکسان ... ایشان ... امساک ... نیست
وجون بخل ... ایشان ... ملامت ... زرتشتی
... بخیلان ... ایشان
تعیش ... بخیلان ... ایشان
... بخل ... زندگانی
بر ... ایشان ... بقدر ...
... ایشان ...
... بخل ... ایشان
... بخل ... بخانه
... بخیل ... بخل
... بخل ... بخیل ...
... بخیل ... بخیل ... مستطاب
... بخیل ... الفقر الذی ... هرب
... الغنی الذی ... الاغنیاء ...
... بخل ...
... بخل ... الاغنیاء هم
... بخل ... الغنی ... لغیره ... معنی
... بخیل ...
... بخل ...
... بخل ...
... بخل ... امیرالمؤمنین ... البخیل ...

ملعون یعنی آنکه دورترین خلق است از کرم الهی و محرومترین کس از نظر رحمت نامتناهی بخیل است اما الدارست و از سیاق
الکلام حضرت ابی عبد الله علیه السلام در کتاب من لا یحضره الفقیه منقول است که شاب سخی مرهق فی الذنوب
احب الی الله من شیخ عابد بخیل [illegible] الوجود [illegible] دیگر
طاعات از پیری عبادت و عزت و کرامت بیشتر باشد و جوان سخی که در گناهان شتابان و بی‌باک [illegible]
ترست نزد حق تعالی و جمال از پیر عابدی که بخیل باشد **دهم** در آن کتاب [illegible] و خوشیده سخاوت
و فروع [illegible] اعنی [illegible] نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که ما محق الاسلام محق الشح شیء یعنی
هیچ چیز مستاصل نکرد اسلام را مانند بخل [illegible] که آدمی [illegible]
بخل از ادای حقوق چون خمس و زکوة و صلهٔ رحم و نفقات و امثال آن باز میماند و [illegible] حرص و طمع [illegible]
[illegible] از توشهٔ تقوی و ورع خالی [illegible] شبهه [illegible] این دو صفت [illegible]
چون به زبان یکی [illegible] دین و ایمان [illegible] امید وار بیان [illegible]
و در امالی شیخ طوسی رحمة الله علیه [illegible] از حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] ان السخاء شجرة من اشجار الجنة
لها اغصان متدلیة فی الدنیا فمن کان سخیا تعلق بغصن من اغصانها فساقه ذلک الغصن الی الجنة والبخل شجرة
من اشجار النار لها اغصان متدلیة فی الدنیا فمن کان بخیلا تعلق بغصن من اغصانها فساقه ذلک الغصن الی النار
مضمون آنکه سخاوت درختی است از درختهای بهشت و او را شاخهاست که آویخته است در دنیا هر که سخی
است [illegible] از آن شاخها گرفته [illegible] و آن شاخ او را به بهشت میرساند و بخل درختی است از
جهنم و شاخهای آن آویخته است در دنیا هر که بخیل باشد [illegible] و آن شاخ او را به جهنم داخل میکند
و در ارشاد القلوب [illegible] مرویست که [illegible] مکتوب انت محرمة علی کل بخیل مرائی و عاق والنمام
یعنی [illegible] بر در بهشت نوشته که تو حرامی بر هر بخیل و بر هر کسی که عبادت ریا کند و هر که [illegible] عاق شود
و هر که سخن چینی کند حاصل بخیلان در دنیا و عقبی جز عذاب الیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

باشد ع زبهر نقصان

باشد ع زبهر نقصان چون شود معز رسوا [illegible] حضرت علی مرتضی علیه السلام مرویست [illegible] که دست
[illegible] خطاب [illegible] یا ابن آدم ان لم تخرج شیئا لا [illegible] مضمون آنکه [illegible] مال دنیا
از دست بیرون [illegible]
کم از بخل و امساک [illegible]
[illegible] **شیخ** [illegible]
[illegible] انفاقات [illegible]
[illegible] وسعت [illegible]
[illegible] ایمان فضل و کرم الهی [illegible] آید و هر چه
[illegible] انفاق است نقصان مالی [illegible]
و خدای کریم [illegible] امساک [illegible]
تولّه [illegible] شاهد این دعوی کلام حضرت
حق تعالی است که در سورهٔ سبا فرموده است و ما انفقتم من شیء فهو یخلفه وهو خیر الرازقین حاصل معنی
مضمون آنست که آنچه نفقه کنید [illegible] خدای تعالی عوض [illegible]
از امید [illegible] الشیطان یعدکم الفقر
و یامرکم بالفحشاء والله یعدکم مغفرة منه و فضلا والله واسع علیم [illegible] تفسیر این آیه [illegible]
[illegible] شیطان [illegible] نفقه کردن مال وعده میکند شما را [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **و در ارشاد القلوب** مرویست که ان الشمس تطلع فی کل یوم علی قرنی [illegible]
ملکین ینادیان اللهم عجل لکل منفق خلفا و لکل ممسک تلفا [illegible]
[illegible]
[illegible] **در کافی** از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] من یبسط یده بالمعروف اذا وجده یخلف الله له ما
انفق فی دنیاه و یضاعف له فی آخرته [illegible]
[illegible]
دهم در کتاب [illegible] از حضرت ابی عبد الله علیه السلام منقول است که ینزل الله المعونة من السماء الی العبد بقدر
المؤنة فمن ایقن بالخلف سخت نفسه بالنفقة [illegible] از آسمان [illegible]
[illegible]

تو بیمیکرد دوم در آن کتاب میفرمود که روایت است که حاصل آن اینست که مولای ما ابو الحسن علی بن موسی الرضا
علیه السلام نزد آنحضرت حاضر شده و فرمود که در چیزی انفاق کرده گفت لا والله حضرت امام علیه السلام
فرمود فمن این یخلف الله علینا انفق ولو درهما واحدا مراد همانا اینست که خدا خلف و منع عوض انفاق
فانست هرگاه آن نباشد پس از جانب خدا تعالی خلف چه میفرستد نفقه کن اگرچه یک درهم باشد و نیز
در کافی میفرمود که روایت است که حاصل معنی آن اینست که حضرت ابی عبدالله علیه السلام به پسر خود محمد گفت که ای محمد
از نفقه خرج چیزی نزد تو زیاده مانده است گفت چهل دینار فرمود بیرون رو و آنرا صدقه کن گفت غیر آن امری نمانده
است فرمود صدقه کن بدرستی که خدای تعالی عوض آنرا میدهد آیا ندانسته که هر چیزی را کلیدیست و کلید رزق صدقه
است پس صدقه کن آنرا پس محمد آن چهل دینار را تصدق نمود پس از ده روز برآن نگذشته که از جایی چهار هزار دینار
بجهة آنحضرت آورده شد پس فرمود یا بنی اعطینا لله اربعین دینارا فاعطانا الله اربعة آلاف دینار
یعنی برای خدا چهل دینار دادیم پس خدای تعالی چهار هزار دینار با عطا فرمود دوم در آن کتاب از ابن ابی یعفور
روایت نموده که در نامه خود نوشته ام که یا ابا جعفر بلغنی ان الموالی اذا رکبت اخرجت من الباب الصغیر الی آخره
چون ذکر تمام عبارت منظور باعث تطویل میشد از آن بذکر حاصل معنی آن اکتفا مینماید و آن اینست که یا
ابا جعفر بمن رسیده است که وقتی سوار میشوی غلامان ترا از در کوچک بیرون میبرند چرا که دولت سرای
آنحضرت را دو در بود یکی بزرگ که آمد و شد خلقان از آن بجهة حاجات بود و یکی کوچک [illegible]
آنچنان از کیسه [illegible] نموده و مرکب [illegible] دیگر که خلوت [illegible] بیرون میرود [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] غلامان ترا چنین میکنند و این از بخیلیست که [illegible]
از تو [illegible] سوال میکنم از تو بحقی که بر تست [illegible] دخول و خروج تو باشد [illegible]
و چون سوار شوی [illegible] بانو باشد و [illegible] تو سوال [illegible] عطا [illegible]
هرکس [illegible] تو سوال الحسان [illegible] دینار [illegible]
از آن اختیار [illegible] که خدا تعالی [illegible] پس انفاق
کن [illegible] خدای تعالی [illegible] عطا [illegible]
[illegible] ارشاد القلوب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که [illegible]
[illegible] یعنی [illegible]
و اخلاص حکایات [illegible]
[illegible] حکایتی است که هم در ارشاد القلوب روایت شده [illegible] آن اینست که در زمان حضرت داود علیه
السلام زنی از زنان [illegible] سوال نمود و آن
[illegible]

تنبادی و [illegible] زنان [illegible] حضرت داود علیه السلام زنست و از آن
شکایت نمود حضرت داود علیه السلام فرمود [illegible] سلیمان علیه السلام [illegible] زن نزد سلیمان علیه السلام رفته و ما
جرای خود را بعرض رسانید آنحضرت هزار دینار جهة تسکین و اضطراب او بوی عطا فرمود زن باز گشته دیگر
بخدمت حضرت داود علیه السلام آمد و بیان از آن مطلب اخبار نمود حضرت داود علیه السلام فرمود در مرتبه ثانی سلیمان
باز ده [illegible] بلکه [illegible] زن باز بنزد سلیمان رفته آنحضرت هزار
دینار دیگر [illegible] همچنان [illegible] حضرت داود آمد آنحضرت دیگر باره همچنان فرمود که در مرتبه سیم باز
گردان و بگو چیزی نمیخواهم بلکه میخواهم که از خدای تعالی سوال نمایی که فرشته را که [illegible] موکل است برای تو حاضر
سازد تا سبب آن واقعه بر تو منکشف گردد پس [illegible] سلیمان علیه السلام استدعاء احضار
فرشته که [illegible] در درگاه عزت رب العباد مسئلت نمود چون حاضر شد احوال [illegible] گفت
[illegible] تمام [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت سلیمان علیه السلام [illegible] حضرت استدعا نمود که [illegible]
[illegible] سیصد
شصت هزار دینار بود حضرت داود [illegible] سلیمان علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دوم در آن کتاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روایت [illegible] امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده که [illegible]
انفق وایقن بالخلف من الله فانه لم یبخل عبد ولا امة بنفقة فیما یرضی الله عز وجل الا انفق
اضعافها فیما یسخط الله عز وجل حاصل معنی آنکه نفقه کن و یقین دان که عوض آن از جانب خدای تعالی
[illegible] رضای الهی [illegible]

115

مگر اینکه نفقه که چندین برابر آن دو چیز که باعث غضب و خشم الهی میگردد یعنی هر که در وقت کردن نفقه و ایثار مال در
مصرف خیر که رود هر امساک نماید و بخیل مر خرج نامشروعی پیش آید که اضعاف آن از دست او بیرون رفت
و دو دو در نیفتوت هم اضعاف آن مال که در نگاهداشتن آن دست از تحصیل رضای الهی بر داشته از وی فوت
گردید و هم از سعادت خشنودی حضرت باری محروم گشته نعوذ بالله بسخط و غضب جباری مبتلا گردانید نعوذ بالله
بهانا الثت که مضمون تحقیقی و حقلان که خداوند انس و جان در سوره واللیل نامی و طلحا این صفت خجسته
نموده در حق ایشان فرموده است واما من بخل واستغنی وکذب بالحسنی فسنیسره للعسری وما یغنی
عنه ماله اذا تردی ملخص مضمون آنکه کسی که بخل کرده در دادن حقوق الهی و طلب غنی نمود یعنی مال دوستی
زان بخل منع حقوق آن بوده غنی و طلب ثروت کرد تا خود را از جناب الهی از رحمت و ثواب او بی نیاز
گرفت و تکذیب کرد کلمه توحید یا بهشت و صواب وعده عوض را پس زود باشد که میسر گردانیم او را برای اعمالی
که موجب عذاب باشد یعنی نظر شفقت و توفیق ازو باز داریم و ویرا در بادیه خذلان واگذاریم تا از شومی شقاوت
اعمالی که باعث عذاب و نکال است آنچه اراده ما باشد بوی برسد و دفع نکند او را عذاب مال او که در آن بخل
کرده چون افتد در آتش جهنم در شان نزول این سوره شریفه نقل کرده اند که در خانه مردی از انصار درخت خرمایی
بود که شاخهای آن بخانه مرد فقیر عیالمند او آویخته بود و چون مرد انصاری برای چیدن خرما بر آن درخت
بر آمدی گاه بودی که خرما افتادی و کودکان همسایه فقیر آنرا برگرفتندی انصاری از درخت فرود آمدی و خرما
از دست ایشان بستدی و اگر یکی از ایشان او را در دهن داشتی انگشت در دهان او کرده بر آوردی پس آن
فقیر از آن حال شکایت نزد حضرت سید انبیا صلی الله علیه و آله برد آن جناب صاحب درخت را طلبید و فرمود نخل
خود را که شاخهای آن درخت در خانه فلان است بمن میدهی که در عوض آن ترا نخلی در بهشت باشد
دو دنیا هیچ و آن نخله ثمر مجاملی گفت مرا درختهای خرما بسیار است هیچکدام در خرمی میوه بنزد من این نخل
نیست یعنی خاطر من بان متعلق است و نمیتوانم داد پس انصاری برفت یکی از صحابه که ابو دحداح نام داشت
گفت یا رسول الله من انخله را ازو بخرم ترا من میدهی بان نخله که در بهشت بوی میدادی فرمود آری پس
ابو دحداح نزد آن مرد رفت [illegible] انصاری گفت تو واقفی که پیغمبر صلی الله علیه و آله برای آن نخله در
بهشت بمن داد من قبول نکردم یعنی بجز آنکه این نخله بهترین نخلهاست من بود و دلبستگی تمام بان داشتم باو
ندادم اما اگر تو بر وفق مدعای من میخری بتو میفروشم ابو دحداح گفت مدعای تو چیست گفت آنکه
من این نخله را بچهل نخله تو میفروشم ابو دحداح هر چند مبالغه کرد که از آن راضی نشد آخر الامر بچهل نخله
که در مدینه داشت و مشتمل بر چهل درخت بود انرا ازوی خرید و جمعی را بان گواه گرفت و بعد از آن بخدمت
حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله رفت گفت یا رسول الله نخله را از انصاری خریدم آن هدیه [illegible]
آن نخله را ابو دحداح خرید و درختی که در بهشت بوی دهد پس فرمود بدر سرای همسایه رفته
فرمود که این نخله را

فرمود که این نخله را از ابو دحداح خرید درختی که در بهشت بوی دهد پس بدر سرای همسایه رفته فرمود که این
نخل است و عیالان تو بخشیدم پس حق سبحانه و تعالی این آیه را فرو فرستاد و در آن ذکر اختلاف سعی آدمی نمود که
بعضی برای دنیاست چون سعی انصاری و بعضی جهت عقبی مانند ابو دحداح و احوال ازین جوق [illegible]
ازین دو طایفه را بیان فرموده و آیات و اخبار در مذمت این صفت زشت و بیان عقوبت این قوم
بسیار وارد است ولیکن [illegible] تمام [illegible] اگر [illegible] درازاست [illegible]
چون ازین مجال توقف نیست بعضی از آنها در انجمن بیان احوال المتقین نگاشته انشاء الله تعالی مذکور
خواهد شد و قطع نظر از آن بخیلان [illegible] آنکه بهمین خسارت بس که از لذت جود و کرم تهی دست و محروم و در حرف
خلق خدای [illegible] کردن از همه پسندیده تر لذات مال و ثروت بخشیدن و دادن است و اعظم فواید آن بناخن درهم
و دینار گره از جبین تنگدستان گشادن از گلشن مکنت اغنیا چه گل شکفته شود که خوشبوتر از گشودن
خاطر فقیر باشد و از جویبار آب روان مال کدام نهال سر کشیده که رعنا تر از نخل اجابت دعای شکسته
بی نوایی و بی نوا بود کمال وانیان مصر وجود را در بر آوردن یوسف دل از تیره چاه که در سبب بجا ای سینه محکمت از
ریزش زر بر دامن محتاجان نیست و صیاد افکنان دشت وسعت احوال برای شکار همای سعادت و اقبال
جارحه تیز پر تر از شاهین نظر رحمت بحال عاجزان شکسته بال نیست گشاده کریان از اسم علم بنید یا نام آدم
و بشر اشنائی نعمت زانو اقرانیل و حسن سیرت و ذمایم صفت نگاه عطوفت زیر دستان شاهد خوبی برخم زلف دو
تاست و فیض دعای درویشان از دنبال غم هستان محامد خصال را طره گیسوی عنبرشمیم سعادت شمیم گلشن
مکاسب از باغ دارینست و شکوفه شاخسار همت والا و سفیدی که زین بیمی و سیم [illegible] دل ادبار کر آن
مهاب درویشان و بیچاره دلها گشاده اند و بسا زر و مالکان جست اکر به شکر افتاده کان چیره بابر سر و سینه
وارجمندی داده اند آری این صفت خجسته زینت جمال ملک و ثروت و زیب ایوان بزرگی و دولت است
بکم حدیث جناب امیر المؤمنین علیه السلم فرموده است که سلم الشرف والتواضع والسخا یعنی نزد بلندی که ابن
از خصایص مقدس و بی اعتنائی بر اوج شرف و بزرگی ارتقا توان بر آمد صفت تواضع و سخاست ما از عوالم شرف و
نردبان گرد و غبار از جنبه سیم یکی و بس بر ست آشیان از شعله دان ززد حشا و بیغاره آن که در حجب جود که در صفت
جود فرموده اند که جود منجر اسارت یعنی هر که جود نمود و یقین از اثر بکر نماید الحلیم الکریم بعطا امنع و عدو بینی از شجاعت و نمای
ربیب و نیکوار تست ارج بر ترین و هم آن جناب و این باب فرموده که انما السادة اهل الدنیا و الاخرة الاجواد
یعنی انکه رسنا و آخرت بزرگی دهنده اولاد قاسم بزرگی بر ایشان از سر سخاوت سخاوت است کمالی اند که سخف
جود موصوف باشد هم زر بر منعمان که از آن نحو قطب بر ساحل روز کارا افتاده اند که عجب لم تزلت
العبادات بالازمان و یعتقدهم کیف لا یشتری الاحرار بالاحسان بعتیقهم خلص مضمون آنکه سکفت
می آید مرا از کسی که میخرد غلامان را بمال خود بخرید و آزاد میکند چرا آزاد نمی خرد بحسان خود تا بنده خود سازد و

این صفت حمیده در کافی مذکور است که اِنَّ رَجُلاً اَتَی النَّبِیَّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فَقالَ یا رَسُولَ الله
اَیُّ النّاسِ اَفْضَلُهُمْ اِیماناً قالَ اَبْسَطُهُمْ کَفّاً خلاصه معنی آنکه مردی بخدمت اقدس رسول
الله صلی الله علیه و آله گفت رسول الله از مردمان کدام بایمان فاضلتر است گفت آنکس که دست
او گشاده‌تر بود وهم دران کتاب از حضرت ابوالحسن منقول است که اَلسَّخِیُّ قَرِیبٌ مِنَ اللهِ وَقَرِیبٌ مِنَ الْجَنَّةِ وَقَرِیبٌ
مِنَ النّاسِ یعنی صاحب سخا نزدیک است بخدا و نزدیک است ببهشت و نزدیک است بمردمان ونیز از حضرت ابوالحسن علیه السلام
حدیثی دیگر نقل نموده که حاصل آن اینست که صاحب سخاوتی که خلق او نیکو باشد در پناه خداست و حق سبحانه
و تعالی او را در پناه خود نگاه داشته و دست عنایت از و برنمیدارد تا داخل بهشتش گرداند و مبعوث نساخته
است خدای تعالی هیچ پیغمبری را و هیچ وصی پیغمبری را مگر سخی و هیچ یکی از صالحین نبوده مگر سخی و همیشه پدرم
بسخا سفارش مینمود تا وقتی که از دنیا رحلت فرمود الی اخر الحدیث وهم دران کتاب شریف از حضرت ابی عبد الله
علیه السلام منقول است که خلاصه مضمون آن اینست که جمعی از یمن بخدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند و در میان
ایشان مردی بود که در گفتگو از ایشان عظیم‌تر بود و در بحث آوردن و مباحثه کردن با آنجناب بیشتر سعی
و مبالغه مینمود آنحضرت از و خشمناک شد تا بحدی که رگ غضب میان ابرو و چشم وی بر جستن در آمد
و تغیر روی مبارکش [illegible] که دید چشم بسوی زمین انداخت پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت که
یُقْرِئُکَ السَّلامَ وَیَقُولُ لَکَ هذا رَجُلٌ سَخِیٌّ یُطْعِمُ الطَّعامَ یعنی حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید
که این مرد سخیست و طعام میدهد پس خشم آنحضرت فرو نشست پس سر بالا کرده فرمود که اگر نه این بود که جبرئیل
علیه السلام از برای من از جانب حق تبارک و تعالی اخبار نمود که تو سخی و نان دهی هر آینه ترا عقوبت میکردم
آن مرد گفت مگر خداوند تو سخا را دوست میدارد فرمود بلی پس آن مرد گفت اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلَّا اللهُ وَاَنَّکَ
مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ وَالَّذِی بَعَثَکَ بِالْحَقِّ لا رَدَدْتُ عَنْ مالی اَحَداً الحاصل از استماع این خبر غیبی
دل سیاه مستش از شراب بیهوشی غفلت هوشیار و از صیحه ظهور دلالت آن معجزه باهره دیده ضمیرش از خواب
گرانی کفر بیدار شد از گفتار کلمتین شهادتین بسعادت نشاتین فایز گردید گفت سوگند بآنکسی
ترا بحق برگزیده که من هیچ احدی را از مال خود رد نکرده یعنی محروم باز نگردانیدم و نیز در کتاب کافی مذکور
است که اَوْحَی اللهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلی مُوسی علیه السلام اَنْ لا تَقْتُلِ السّامِرِیَّ فَاِنَّهُ سَخِیٌّ [illegible] مراد آنحضرت آن بود که چی
خواسته سامری [illegible] بنی اسرائیل را گوساله پرست ساخته [illegible] بکار دین [illegible] بود
بقتل رساند خدای عز و جل باو وحی فرستاد که سامری را مکش که او سخی است و صاحبان طبع لطیف [illegible] در
[illegible] در یافته که متاع جود و سخا در عالم الایجاد [illegible] رعایت خاطر [illegible] این صفت
دران درگاه تا چه غایت   دران کتاب از حضرت ابی عبد الله علیه السلام حدیثی روایت شده که ملخص مضمون آن
اینست که آن جناب بعضی از همنشینان خود خطاب فرمودند که آیا اخبار کنم شما را بچیزی که سبب داخل شدن بهشت

نزدیک میسازد و از دوزخ

نزدیک میسازد و از آتش دور میگرداند گفتند بلی فرمود که بر تو باد بسخا که بدرستی خدای تعالی
خلق کرده است خلقی را برای رحمت خود یعنی برای آنکه بواسطه ایشان خود را شامل حال
بندگان سازد پس ایشان را از اهل احسان و بوضع خیر گردانیده و شرف بزرگی بر
مردمان کرده که در حوایج خود بسوی ایشان [illegible] تا احیا کنند مردمان را یعنی احوال ایشان را
باصلاح آورند چنانکه باران احیا میکند زمین را و کشوری را که در او خشکی و گرانی
باشد [illegible] ایشانند مومنانی که ایمنند که در روز قیامت یعنی از مواخذه و
عذاب آن روز آسوده و خاطر جمع خواهند بود وهم در ارشاد القلوب منقولست که از حضرت
سید عالم صلی الله علیه و آله پرسیدند که از عملها کدام افضل است فرمود سخاوت
حسن خلق [illegible] یعنی [illegible] آراسته [illegible] و از این قبیل اخبار
آثار در فضیلت صفت [illegible] خلیل [illegible] در کتب [illegible] ثابت است
[illegible] خداوند [illegible] که کفته‌اند [illegible] ایشان شاهد
[illegible] سعادت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در دنیا و عقبی [illegible] و وسیله نجات
[illegible] احوال [illegible]
[illegible]
[illegible] جناب [illegible] صلی الله
علیه و آله [illegible]
[illegible] مکارم اخلاق
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بر سوالها
طیبی

بنزد قوم خود رفت و گفت مسلمان شوید که حضرت محمد صلی الله علیه و آله چنان عطا میدهد که از درویشی نترسید
و بعضی چنین نقل کرده اند که وی گوسفندان بسیار ... گرفت تا بخانه رسید و میگفت ای قوم مسلمان شوید که
محمد چنان عطا میدهد که خوف از فقر و اندیشه درویشی و تنگدستی نمینماید و از علو همت آن سرور بی قدری
مال دنیا در نظر اشرف آن پادشاه که ... خدا تعالی جبرئیل علیه السلام را فرستاد کلید خزاین دنیا را بوی
کرد و گفت یا محمد هذه مفاتیح خزائن الدنیا لا تنقصک من حظک عند ربک یعنی این خزاین دنیاست که
در آن تصرف نمائی از حصه تو که نزد خداوند تست یعنی از نعمتهای بقا و دائمی و مراتب و درجات چیزی کم نمیشود
و آن جناب چشم رغبت از آن پوشید و دامن خاطر را از آلایش خواهش آن کشیده فرمود نه حبیبی جبرئیل
لا حاجة لی فیها اذا جعت سالت الله ربی و اذا شبعت شکرته یعنی ای دوست من جبرئیل مرا در آن احتیاجی
نیست چون گرسنه شوم از خداوند رزق میطلبم چون سیر گردم بشکر او قیام مینمایم ... جبرئیل
علیه السلام با تحفه نازل شد گفت یا رسول الله حق تعالی سلام میرساند و میفرماید که اگر میخواهی کوههای طلا و نقره کنم
هر جا که باشی با تو باشد آن جناب ... فرمود گفت یا جبرئیل این دنیا خانه کسیست که خانه ندارد و مال
دنیا مال کسیست که مال ندارد و کسی جمع دنیا کند که او را عقل نباشد جبرئیل علیه السلام گفت ...
قول ثابت دارد محمد با وجود اینکه اهل دنیا از آن سرور دریغ نمیداشتند و کلید خزاین عالم را بدان اختیار ایشان
میگذاشتند و ... بان از دولت رغبت بان دراز نموده ایام زندگانی را ... گذرانیدند که چون از این کو
چگا بعقبی بار سفر بستند و طائر روح پاکش بر شاخسار ریاض قدس نشست زره وی در جنس یهودی بنفقه
عیال رهن بود و بعد از آن حضرت ... داد و دهش داد و وجود و سخا بر طاق ... همت والا نهاد جناب حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بود و بعد از او اولاد طیبین و طاهرین او علیهم السلام که این صفت ستوده را از جد بزرگوار
و پدر نامدار خود بمیراث داشتند و خواهند داشت ... و نظیر همت را تا انقراض عالم نگذاشتند
و نخواهند گذاشت و اگر چه یکی از بذل و جود آن بزرگواران چنان با قطار عالم شتافته و آفتاب جهانتاب ذره پرور
در درویش نوازی ایشان بنوعی ... بر در و دیوار روزگار تافته است که احتیاج بشرح و بیان داشته
باشد و لیکن قلم موعظت شیم را درین مقام جهة تجدید اسم و رسم کرم که در روزگار از آن نشان نمانده بذکر بعضی از آن
پرداختن ... از بذل و عطای آن پیشوایان دین و دنیا و سرگشتگان بوادی بخل و امساک
بوادی تاسی و اقتدای انداختن ... از آن جمله حکایت اطعامیست که سبب نزول سوره مبارکه هل اتی
شد و کیفیت آن در بعضی از کتب معتبره بر وجهی مسطور است که حاصل معنی آن این است ...
امام حسن و امام حسین علیهما السلام را عارضه بیماری روی نمود و عاقبت ...
کشته ... بجناب اقدس نبوی صلی الله علیه و آله با جمعی از اصحاب بعیادت ایشان
رفته فرمود که یا ابا الحسن برای این دو فرزند نذری بکن پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نذر کرد که اگر

حق تعالی ایشانرا شفا

حق تعالی ایشانرا شفا کرامت فرماید سه روزه بشکرانه آن روزه داریم و حضرت فخر النساء نیز ... و آن دو فرزند نیز
بهمان نذر ... ایشان که فضه نام داشت ... بآن نذر موافقت نمودند و طریق ...
پیمودند ... حضرت الهی ... لباس عافیت پوشانید ... الشفا ...
شفا بخلعت پوشانید خواستند که بنذر خود وفا نمایند و در حجره طاهره از خوردنی چیزی نبود که بآن
افطار نمایند حضرت سید اولیا ... در بعضی از روایات مذکور است که نزد شمعون یهودی ...
آنحضرت بود ... هل للسائل ... تعطینی جزة من صوف تغزلها لک بنت محمد صلی الله علیه و آله
بثلثة اصوع من شعیر ... یعنی ... محمد صلی الله علیه
آله ... بسه صاع جو ... پس آن پشم و سه صاع جو را تسلیم کرده و
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ... بعضی چنین نقل کرده اند که آن جناب یک شب
تا صباح ... آورد ... اهل بیت
بوفای نذر ... روزه داشتند و حضرت فخر النساء روز اول ... آورد ... پنج قرص ...
ساخته بود و چون شب شد ... خواستند که افطار نمایند ... آواز ... شنیدند که السلام علیکم یا اهل
بیت محمد صلی الله علیه و آله ... مسکینم ... طعامی دهید تا خدا تعالی شما را از ... بهشت طعام
دهد ... اهل بیت ... تا شب آن جناب ...
قرصهای خود را بآن داده و آن شب ... طعام ... افطار ... و روز دوم ... حضرت
خیر النساء ... پنج قرص ... ساخته چون شب شد خواستند که افطار نمایند که آوازی شنیدند که یا
اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله ... یتیمی ... شما ...
که او را طعامی دهید ... خدا تعالی شما را از طعام بهشت ...
انا ... السلام علیکم یا اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله ...
... طعام دهید ... خدا تعالی شما را ... بهشت ... حضرت امیر المؤمنین ... قرص خود را
باو تصدق کرد و اهل بیت ... آب خالص افطار نمودند و ...
آن سید ... پنج قرص ... چون شب شد خواستند که افطار نمایند که آواز ... شنیدند که من اسیرم از اسیران محمد ...
... طعام دهید تا ... خدا تعالی ... بهشت طعام دهد حضرت ... امیر المؤمنین
علیه السلام ... حضرت فاطمه و حسن و حسین و فضه ... قرصهای خود را ...
عطا فرمودند ... آب خالص افطار فرمودند ...
و چون روز چهارم شد حضرت ... دست ... گرفته ... حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله آوردند ... حق تعالی ... جمع ...

118

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام احوال را بعرض رسانید آنحضرت بسوی خانه فاطمه روان شد چون بحجره طاهره در آمد
حضرت فاطمه زهرا در مصلای خود بنماز مشغول بود و از شدت گرسنگی شکم به پشت چسپیده بود و ایشان
نه کسی بغلطی افتاده بود چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله قرة العین خود را چنان دید فرمود
واغوثاه یا الله تموتون جوعا یعنی اهل بیت محمد از گرسنگی میمیرند و بروایت دیگر چون آن حضرت اهل بیت
خود را چنان دید ایشان را جمع کرد و خود را بر ایشان افکند و میگریست و میگفت انتم منذ ثلث فیما اری
وانا غافل عنکم خاصه یعنی الکه سه روز است که گرسنه و ناتوانید و من از شما غافلم پس حضرت جبرئیل علیه السلام
نازل شد و سوره مبارکه هل اتی در شان ایشان یعنی امیر المؤمنین و اهل بیت و علیهم السلام آورد بر متتبعان کتب و اهل
و اولو خبر و شبه ظاهر است که اخبار و آثار در نزول آیت این سوره در شان ایشان از طرق مخالف و موافق
بیش از انست که شک و ریب در خاطر احدی مجال خطور داشته باشد و بعضی از اهل عناد و انکار که دست از انصاف
و آثار بر میدارند و باقتضای تعصب و عناد دست در ذیل نقطه لست بر آنها میگذارند بجا نامی ننگ بر ای
خود امری ظاهر چنین قبیح نمودن و بقصد اطفاء نور حق دهان به باده پیمائی کشودن و بباد در توقف کردن
و بچراغ آفتاب پف کردن نیست یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم و یابی الله الا ان یتم نوره بیت چراغی را
که ایزد برفروزد هر آنکس پف کند ریشش بسوزد والله در قایل الم ترهم الامم جحقته اغاب تعجب
هذا الله وهل زوجت فاطمه غیری وفی غیره هل اتی هل اتی و آیات در شان امیر
المؤمنین و اهل بیت او بسبب آنکه خود نه مسافات ندارد بالیکه هر مومنی که از روی اخلاص این شیوه
معمول و اینطریقه را مسلوک دارد نیز در مصداق ندارد بالیکه هر مومنی که از روی اخلاص آیات داخل باشد
دیگر از جمله حکایات بذل و ایثار ما لا را لغنا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اینست که ما لما الی
بر مائده وجود ملا مینمود حکایات ایثاری است که بنابر بعضی روایات سبب نزول آیه کریمه و یؤثرون
علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة گردیده مجمل آن اینست که شبی حضرت رسالت و آفتاب فلک جلالت صلی
الله علیه و آله چون از نماز خفتن فارغ گشته مردی از میان صفوف برخواست و گفت ای مهاجر و انصار من
غریبم و بر هیچ چیز قادر نیستم مرا طعامی دهید جناب مستطاب نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند که ای
درویش ذکر غربت مکن که دلها را اندوهگین ساختی بعد از آن فرمودند که غریبان چهار نفر یکی مسجدیکه در
میان قومی باشد و در آنجا نروند و نماز نگذارند دویم مصحفی که در خانه باشد و اهل آن خانه از آن تلاوت
ننمایند سیوم عالمی که در میان جماعتی باشد و ایشان تفقد احوال او نکنند و مسایل دینی از آن نپرسند
چهارم اسیری که از اهل اسلام در میان کفار باشد پس فرمودند که کیست که ضیافت اینمرد را کفایت کند تا در فردوس اعلی
او را جای دهم خدا و الله الا هر آینه فرا اید دین اعلی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برخواست و دست آن سایل را گرفته بحجره
طاهره در آورد و بحضرت فخر النسا گفت ای دختر رسول خدا در کار این مهمان فکری کن حضرت سیده عالم فرمودند

یا بنت عم انه ما طعامی

یا ابن عم انه ما طعامی هست و حسن و حسین نیز گرسنه اند و قوت روز داری و این طعام یک کس را کفایت
نمیکند فرمودند و ارتعاف بیان حضرت فخر النسا اطاعت شوهر آنحضرت اسباب اعطا چنین گذاشته و بایشان گفت که من
طعام خورم و مهمان کافی باشد و اگر بچه ها باشد انقدر گریه کنید که بر آنها همه خواب شوند و لحظه بخوابند و فرمودند که
چراغ کدام روشن است چراغ را خاموش کرده که بفتیله اصلاح مسکنم اولا فرو نشانده و فاطمه را گفت دا افروختن چراغ
تاخیر کن تا مهمان از طعام خوردن فارغ شود و خود لبهای مبارک را بهم میزدند تا مهمان پنداشته باشد که او نیز طعام
میخورد و بعد از اکل چون چراغ آمد دیدند که همچنان طعام بر جاست حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند ای در زمین
چرا طعام نخوردی گفت سیر شدم پس آن حضرت و فاطمه و امام حسن و امام حسین و فضه و همسایگان همه از آن طعام تناول
و لنموده هنوز باقی بود روز دیگر آن فاقه و مهمان نوازی و احسان بخدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
آمده فرمودند یا علی دوش چون کردی ایشان گفت تعجب فرمود که آمده نبوی صلی الله و آله خاموش کردن چراغ
و از طعام نخوردن و مهمان نوازی که طعام میخورد بر کسیکه ما را در آن طعام چه ما را یا امیر المؤمنین علیه السلام حکایت
فرمود آن حضرت فرمودند که ای رسول الله که یا علی از نزد من جبرئیل علیه السلام آمد و من آمد و الطاف این معنی کرده و
این آیه آورد و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة ایشان ... در سوره حشر است و خلاصه مضمون آن اینست
که ایثار میکنند و مقدم میدارند دیگران را بر خود اگرچه خود فقیر و محتاج باشند و تتمه آن اینست که و من یوق شح نفسه فا
و لئک هم المفلحون و هر که نگاه داشته شود از حرص و بخل نفس خود یعنی در دین دو صفت که هیچ مقام در امر ایشانرا
ست و فرمان نفس بود و مقتضای آنها بعمل نیاورد پس آن گروه ایشانند ... که آن ... فرموده اند دیگر از
جمله حکایات که از آن معلوم میکند دیگر اهتمام آن امام همام در سبیل و کرم تا بجه حد بوده و انعام ما بار کرد اینست
البلان تا بجایت احتیاط مقصود حکایت تصدق خاتم است در رکوع که سبب نزول آیه کریمه انما ولیکم الله
و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون گردیده اخبار و آثار مختلفا ...
نقض که نه وارد است و از آنجمله شیخ طوسی ثراه در مجمع البیان از ابی ذر غفاری رحمة الله علیه روایتی ذکر کرده
که حاصل مضمون آن اینست که شنیدم از رسول صلی الله علیه و آله با این دو گوش و اگر نه کر شوم و دیدم آنحضرت را
با این دو چشم و اگر نه کور گردم که فرمود که علی قاید البررة و قاتل الکفرة منصور من نصره مخذول من خذله
یعنی آگاه باشید که بهمه کویم بدرستیکه من روزی از روزها با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز ظهر گذاردم سائلی
در مسجد سوال کرد و هیچکس چیزی بوی نداد و سایل دست خود بسوی آسمان برداشت و گفت اللهم انی سألت فی
مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله فلم یعطنی احد شیئا یعنی خداوندا من در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله
سوال کردم و هیچکس بمن چیزی نداد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در رکوع بوده و بسوی او اشاره به انگشت کوچک
دست راست خود و طریقه آنحضرت آن بود که خاتم را در انگشت دست راست میکرد و سایل رو بسوی او آمد و انگشتر را از انگشت
کوچک او گرفت و حضرت ختمی مرتبت ... مشاهده می نمودند پس چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از نماز فارغ شد

بیتو کسانی کن و گفت اللهم ان اخی موسی سئلک فقال رب اشرح لی صدری ویسر لی امری واحلل عقدة
من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری واشرکه فی امری وانت علیم
انا اوقاسنشد عضدک باخیک ونجعل لکما سلطانا فلا یصلون الیکما اللهم وانا محمد نبیک وصفیک ف
نبیک فاشرح لی صدری ویسر لی امری واجعل لی وزیرا من اهلی علیا اخی اشدد به ازری حاصل مضمون کلام آنکه
بدستی که برادر من موسی از تو درخواست کرد و گفت خداوندا گشاده گردان برای من سینه مرا یعنی حوصله مرا فراخ گردان تا آنکه
متحمل وحی تو ام شدم و ... و آسان کن برای من کار مرا که تبلیغ رسالت است و گشاده کن گره
و گنگی را از زبان من تا بفهمانم کسان از اهل من و برادر من هرون را وزیر من گردان یعنی یاری دهنده تا آنکه
بردارنده من کی و قوی گردان بوی پشت مرا و شریک ساز او را در کار من پیغمبری و ارشاد ... و کم زور داشته که
کنیم بازوی ترا یعنی سبب قوت تو او برادر ترا و بدهیم شما را غلبه و تسلط بر اعدا پس نرسند ایشان بشما
یعنی بر شما استیلا ... تغلب ایشان بشما پس الهی ... من محمد برگزیده تو و پیغمبر توام پس
گشاده گردان سینه مرا از اهل من و برادر من علی را وزیر من گردان و قوی کن باو پشت مرا و آسان کن برای کار مرا
... که ... نمود من ... ابوذر رحمة الله علیه گفت بخدا قسم که آن حضرت
سخن را تمام نکرده بود که جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت یا محمد بخوان گفت چه بخوانم گفت بخوان انما ولیکم الله
ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون و این آیه شریفه در سوره
مائده است و حاصل معنی آن اینست و غیر این نیست که دوست و ناصر و ... شما خدا است و رسول او
و مؤمنانی که در شان ایشان ... و میدهند زکوة را در حالتی که ایشان در رکوع اند شیخ صدوق محمد بن
بابویه قمی رحمه الله ... از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در شان نزول این آیه شریفه حدیثی ذکر نموده
که حاصلش آن اینست که جمعی از یهود که از جمله ایشان عبد الله بن سلام بود و اسد و ثعلبه ابن یامین بن صوریا
بشرف اسلام یافته و بخدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله آمدند پس گفتند یا نبی الله موسی علیه السلام
وصیت کرد بیوشع بن نون یعنی او را وصی و جانشین خود کردانید و وصی تو کیست و بعد از تو ولی ما یعنی
امام و پیشوای ما که خواهد بود پس این آیه شریفه نازل شد که انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین
یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون جناب ... نبوی صلی الله علیه وآله فرمودند که برخیزید پس
برخاستند و بمسجد آمدند و سایلی از مسجد بیرون می آمد حضرت فرمودند ای سایل آیا کسی بتو چیزی عطا کرد
گفت آری این انگشتری را فرمودند که عطا کرد گفت آن مرد که نماز میکرد فرمودند در چه حالت بود گفت در حالت
رکوع بود آن حضرت تکبیر گفت و اهل مسجد همه تکبیر گفتند پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمودند که علی بن ابی طالب
بعد از من ولی شما است گفتند رضینا بالله ربا وبالاسلام دینا وبمحمد نبیا وبعلی بن ابی طالب ... مضمون
مضمون آنکه راضی شدیم و گردن نهادیم بربوبیت الله تعالی و باسلام دین ما باشد و بنبوت محمد صلی الله

علیه [...] و بولایت

علیه اکرم و بولایت علی بن ابی طالب علیه السلام پس خدای تعالی این آیه فرستاد ومن یتول الله ورسوله والذین آمنوا
فان حزب الله هم الغالبون یعنی هر که دوست دارد و ولی خود داند خدا و رسول او را و آنانکه مؤمنانند
و در رکوع زکوة میدهند یعنی علی بن ابی طالب ایشان لشکر خدایند و لشکر خدای تعالی ایشانند غالبند
بر اعدا و از نهایت حسد و کین عمر بن خطاب لعین مرویست که گفت والله لقد تصدقت
باربعین خاتما وانا راکع لینزل فیما انزل الله علی بن ابی طالب فیما انزل
یعنی بخدا سوگند که من چهل انگشتری در رکوع تصدق کردم که شاید آنچه
در شان علی بن ابی طالب علیه السلام در حق من نیز نازل شود و نشد در
بعضی از روایات بنظر قاصر رسیده که نگین انگشتری که آن معدن جود و سخا
علی مرتضی علیه السلام بسایل در رکوع بتصدق داد یاقوت سرخی بود که بوزن پنج
مثقال بود و قیمت آن مساوی خراج شام بود که شصت خروار نقره و چهار صد خروار طلا
باشد و انگشتر از طوق بن کنان بود چون حضرت کرار غیر فرار و برق خرمن حیات
اهل بغی کفار انکار آن ببلیین ناپکار را بقتل رسانید او را آن انگشت آن بیرون
کرد و بجلدت حضرت سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم آورد حضرت خاتم النبیین آن
خاتم را بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام عطا فرمود و حکایت تصدق در رکوع حدیثی
منوط که ثقة الاسلام شیخ محمد بن یعقوب کلینی رحمة الله در تفسیر این آیه شریفه
حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام روایت نموده بر وجهی مذکور است
که حاصل آن اینست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نماز ظهر میگذارد و دو رکعت
کذارده و در رکوع بود و حله در بر داشت که قیمت آن هزار دینار بود که بحساب
این روزگار تقریبا صد و سی تومان تبریزی باشد و آن را حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله بوی داد و از برای آنحضرت نجاشی بهدیه فرستاده بود پس سایلی آمد
و گفت السلام علیک یا ولی الله ومن هو اولی بالمؤمنین من انفسهم یعنی سلام بر تو ای ولی
خدا و ای آنکه سزاوارتر و اولی بتصرف در امور مؤمنان از خود ایشان تصدق کن بر مسکینی امیر المؤمنین
علیه السلام حله که در بر داشت بنزد سایل انداخت و اشاره فرمود که بردار پس الله تعالی این آیه فرستاد و در آن
حدیث بمضمون نیز مذکور است که انا الذین آمنوا علی و اولاد طاهرین او وصی علیهم السلام که چون برتبه امامت
میرسند ایشان نیز در رکوع تصدق خواهند نمود و سایلی از آنحضرت سؤال خواهد کرد و زکوة خواهد بود
پس اجماع ابرادیست ... و بعضی از اهل عناد که گفته که لفظ جمع در الذین آمنوا است ... مراد
از آن علی بن ابی طالب باشد ... جواب دیگر علمای شیعه رحمهم الله گفته اند که

دیگر از جمله حکایات آنچه ایراد شده آنحضرت که فالیتن او رحیم دهی می آموزد و در نظر نکند خاطر اهل بخل [illegible] غیب
دهد چنین نقل است که در رساله از کتب معتبر چون امالی شیخ صدوق رحمة الله علیه و ارشاد القلوب
و مالی عراقی مذکور است و ملخص مضمون آن اینست که روزی جناب مستطاب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بجهت بعضی از ضیاع
خود بمکهٔ معظمه رفته بود اعرابی [illegible] رسید که [illegible] چهار هزار درهم [illegible] اکرام [illegible]
حضرت پیش رفته فرمود ای اعرابی چه میگوئی گفت تو کیستی گفت منم علی بن ابی طالب گفت انت والله حاجتی یعنی بخدا
قسم که حاجت من از تو بر می آید فرمود که بخواه حاجت خود را اعرابی گفت هزار درهم میخواهم که [illegible] و هزار
درهم دیگر که دین خود را با وادا نمایم و هزار درهم دیگر که خانه بخرم و هزار درهم دیگر که بآن زن کنم آنحضرت فرمود که
انصفت یا اعرابی اذا خرجت من مکة فاسئل عن داری بمدینة رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی انصاف
کردی ای اعرابی در مطلب نمودی چون از مکه بیرون آئی و بمدینهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله آئی
پرسیدن خانهٔ من نمائی که خلعت [illegible] پس اعرابی هفتهٔ دیگر در مکه اقامت نمود و در طلب حضرت
بمدینه آمده [illegible] که گفت که خانهٔ امیرالمؤمنین را راهنمائی کند در وقت [illegible] طریق [illegible]
شد حضرت امام حسین علیه السلام با وی بر خورد فرمود که من ترا بخانهٔ امیرالمؤمنین راهنمائی کنم اعرابی از اصل و نژاد
آن بزرگوار استفسار نمود جواب فرمود که آن دانه از گل زیبا از گلشن [illegible] هدایت و آن یک [illegible]
نبوت و ولایت [illegible] حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رفته عرض کرد که اعرابی که عهد
حاجت کرده اید [illegible] ایستاده است پس حضرت امام حسین علیه السلام بخانه رفته و
[illegible] و امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون آمد و سلمان فارسی رحمة الله علیه را طلبیده و فرمود
و گفت یا سلمان [illegible] که رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] کاشته [illegible]
جمله سلمان رضی الله عنه [illegible] مذکوره را [illegible] هزار درهم فروخت آنحضرت از آنجمله چهار هزار درهم
بنابر وعده که کرده بود باعرابی عطا فرمود و چهار هزار درهم دیگر برای خرجی باعرابی عطا فرمود [illegible] فقرای
مدینه از این خبر گشته نزد آنحضرت جمعیت نمودند و باقی دراهم را در [illegible] بودند از مشت
[illegible] بیکان بیکان میداد [illegible] مبارک خود دراهم عطا [illegible] احتیاج ایشان [illegible] از آن
هیچ باقی نماند پس چون بخانه آمد حضرت خیر النسا گفت یا ابن عم [illegible] که [illegible]
آن زمین [illegible] که بحب دنیا و عقبی از آن [illegible] حضرت زهرا [illegible] دعا کرده و بعد از آن فرمود که من
گرسنه ام و دو فرزند [illegible] گرسنه [illegible] پس چون حضرت شاه ولایت و
[illegible] مرتبه [illegible] علیه السلام از خانه بیرون آمد که چیزی قرض کرده و صرف [illegible] ایشان سازد
در نحالت [illegible] رسالت صلی الله علیه و آله قدم مبارک رنجه داشته فرمودند یا فاطمه [illegible] کجاست گفت بیرون
فرمود این دراهم [illegible] چون [illegible] باز آید [illegible] این دراهم برای شما [illegible]

امیرالمؤمنین علیه السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام باز آمده فرمود که [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] بود حضرت
خیر النسا گفت آری آمده و آن [illegible] درهم [illegible] گفت امیرالمؤمنین علیه السلام
فرمود [illegible] الملک [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت امام حسن [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
فرمود [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت امام حسن علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] حضرت امام حسن علیه السلام [illegible]
درهم [illegible]
علیه السلام [illegible] رسول الله صلی الله
علیه و آله [illegible]
[illegible] یا ابا الحسن [illegible]
[illegible] رب العالمین [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
رحمة الله علیه [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] خیر النسا [illegible]
[illegible]
[illegible]

۱۲۷

برخی حسن نیتی از خود و فرزندان آن عزیز نصیب [illegible] و فرمود ای فاطمه چرا اعلام نمودی تا برای شما طعام حاضر
کنم یعنی تو فی [illegible] گفت یا ابا الحسن من شرم دارم از خدای خود که تکلیف کنم ترا چیزی که قدرت بر آن نداشته
باشی پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از وثوق حسن ظن بحضرت کریم ذو المنن از خانه بر آمد و دیناری قرض نمود
که برای عیال خود توشه بخرد پس مقداد بن اسود رضی الله عنه بر خورد [illegible] روز [illegible] که حرارت آفتاب
چهره مبارکش متغیر ساخته بود فرمود یا مقداد چه باعث شده [illegible] هذه الساعة من رحلک یعنی چه [illegible] داده
کرد [illegible] کرم [illegible] خود [illegible] گفت یا ابا الحسن [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] در کفش [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] کرده [illegible] احوال
[illegible] عیال خود [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] استماع آن احوال [illegible]
[illegible] استماع آن احوال [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] الا الله
[illegible]
[illegible] احوال ایشان [illegible] دیناری [illegible]
[illegible] آن دینار [illegible]
[illegible] بجناب [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام
[illegible]
علیه السلام [illegible] سلام [illegible] جواب سلام [illegible] یا ابا الحسن هل
عندک عشاء [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] حکایت [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] امیر المؤمنین
علیه السلام [illegible] یا ابا الحسن لم لا تقول لا فانصرف او نعم فامض معک [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] بجناب [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] فاطمه علیها السلام [illegible]
سلام کرد [illegible] جواب سلام [illegible] دست مبارک [illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible] تحقیق

سر حیث کرده است خدای سبحانه و تعالی [illegible] خیر النساء [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام آورد
پس چون حضرت امیر المؤمنین آن طعام دید [illegible] فاطمه [illegible] حضرت فاطمه فرمود
[illegible] امیر المؤمنین
علیه السلام [illegible] خیر النساء
بسوی آسمان کرد [illegible] الاحد [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] طعام [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] یا علی [illegible]
[illegible]
[illegible] الحمد لله [illegible]
من [illegible] فاطمه [illegible] مریم [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible] مریم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

122

داشته باشد و الله اعلم تمام شد از شرح آن زبان بکلام منتهی گشته باتمام انجامید که در این مقام پیش نهاد خاطر است ببیان

فصل دوم در ذکر زکوة و بیان مصارف مال که طلب آن مکنت و ثروت و تعلیمات سخاوت هست که بحکم حدیث قدسی المال

مالی و الاغنیاء وکلائی بکار خود هستند بجهت تکمیل اخرجه معینی که رسیده اند دانستن آن فرض است خصوصی در

از وجوه بر و انفاق که از بهر عطایا الهی و بر جمیع نفقات مقدم است زکوة است که از اعظم فرایض شرعیه و اجل قواعد

دینیه است که شهرت مکنت و ثروت را جای بجای آب جاریست و کشت زارهای ارباب نعمت و تجارات ارباب الغنی

بالان بهائی و کنوز اموال متمولین طارست بر دزدان حوادث بجای پاسبانست و دیوار استوار ابنیه اغنیا

از زوال احتیاج و پیچ ... بیت یا نهر در جستن از شاخسار دست دهنده شکوفه ایست معقوده و ثمره

ینالش بر مخفر جوانمردی مهره ... شمامه تیم و زرشش ... از مطلع شرع ... است و ریزش باران عطاش

عرق محبت اعتقاد کمال ... حرص ... زیاده ... و طلب است ... در زمان ادای نقدش بر صحیفه

خط بطلان در بیان ثواب زکوة و کثرت مثوبات و برکات آن کریم ... بهشت و دهنده ... جل جلاله و عم نواله

در سوره بقره فرموده که مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة

مائة حبة و الله یضاعف لمن یشاء و الله واسع علیم خلاصه معنی آنکه مثل آنکسانی که صرف میکنند مالهای

خود را ... مثل کسیست که دانه کاشته و از آن دانه هفت خوشه رود و در هر خوشه صد دانه حاصل ... باشد

یعنی هر چه در راه خدا ... شود یکی هفتصد میشود و الله تعالی افزون از آن هفتصد ... برای کسی که

میخواهد ... و ... یعنی ... خزاین ملک او ... است ... و میخواهد ... داده

علم او بسیار است و میداند که شایسته ... مذکور کیست و نوع اول زکوة در لغت تازی یعنی نمو و افزونی

است و زکوة را ... زکوة میگویند که باعث افزونی و ... برکت مال ... از ... آن دست تعدی ...

کار از اموال ... زکوة ... ور ... از سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم ... است که حصنوا

اموالکم بالزکوة یعنی در حصار امن ... اموال ... بدادن زکوة ... مال بی زکوة

... ... شرح ... نقل کرده که حاصل مضمون آن

... ... مال ... وقت ادای آن ...

... ... محفوظ ... مالی ... کار ...

... ... اموال ... آن ...

... ... اموال آن ...

... ... از آن ...

... ... امام که دست

کسی آن ... ... آن ... ... حالی مانده

نوحون ...

بوجهون آنکه از آن ... ... و از آن مقام درگذشته و بعض

... ... آن ... ... شاهد گردیده

... ... تحقیق آن ... ... آن

گفته و ... از جناب نبوی صلی الله علیه و آله ... حصنوا اموالکم بالزکوة ... زکوة مال

داده ام و در حصار امن و امان نهاده ... ... زکوة ... تعدی ...

... ... حکم

... ... حکایتی نموده که یکی از ... ... زکوة

لا ... ... فی ...

... ...

... ...

بوده ... ...

... ...

... ...

... ...

زکوة ... مال خود ... ...

علیه ... حصنوا اموالکم بالزکوة ... مال ... ...

... ...

... ...

... ...

... ...

آن ... ...

... ...

... ...

... ...

... زکوة ... ...

... ...

... ...

کشتی احمال و اثقال است و مشرف بغرق نشستن گشت اهل کشتی را بلکه بعضی از اهالی تجار برای سکنای کشتی بود
و از آن جمله راوی میبود که متعلق بخواجه بود داشت خواجه از مال او جهت حقوق شرعیه آن بموجب حکم مذهب از تفتیش
مصون نمی انگاشت القصه خواجه در آن ارجاع بود و در کشتی تعجب بسیر کردن میبود که کرباب جهت پایان
آنکه چون محیط از جوش طوفان نا امید و کشتی از آن و طرهای آن بنیه ببعض قضا بادپای آن سفینه چون
چار موجه دریا از هم گسست بساحل نجات شتافت و چون بکنار رسید نه اهل کشتی اموال خود را بیرون
کشیدند و کشتی از آب بیرون آمده دیدند که ریسمان از بار خواجه که در آب انداخته بود به میخی از کشتی پیچیده
و همراه کشتی بکنار رسیده است و خواجه از آن حیرت برآمده کمال حسن عقیده تشرب وقوع آن امر غریب
تازه و اوراق حواسش که از هم پاشیده بود بر رشته ایمان محکم شیرازه کرده شد و نیز از جمله حکایات و وقایع
مذکور آنکه در ایام علت ... زکوه را دافع نتوانند بود آنکه شبی دزدی بخانه رفته و از
امتعه و اجناس بسیار دسته بسته و بر دوش کشیده و بسوی ماوای خود روان شد و در اثنای راه بادر
کار خانه که در سر واقع بود بار را همچنان بر دوش داشته بر سر دیوار رسید که ناگاه از محافظ
دفع و اطالت کی نماید دست قضا آن بار کلان را بسبب از بالای دیوار بر پشت دیوار انداخت و ریسمان
او در حلقش افتاد بنحوی که بار از یکطرف آویزان و خود از یکجانب دیگر از حلق کشیده شد و دست و پا زد
چندانکه طناب عمرش گسسته گردید و چون چراغ صبح روشن شد و صورت وقایع شب ... معمای
روز عکس نمی گشت صاحب مال واقف گشته از خانه بیرون دوید و در تفحص آن بهر جانب میشتافت
تا در آن خرابه مال را آویخته دید و دزد مال را بقصاص خود رسیده یافته و از آن واقعه غریب تعجب نمود
از برکات زکوه شمرد و در آن ویرانه از کنج و کنار ... معنی حدیث شریف حصنوا اموالکم بالزکوة
بر ... واضح گردید ... و امثال آن در معنی حدیث مذکور بسیار دخیل نیک
و سداد دادن زکوة است چه مال چنانکه گذشت بآن از تلف و از نقصان و خسران مصون میگردد و این خود
عین مطلب ایشان است و از منع زکوة که خوف تلف و نقصان منشاء آنست و از منع زکوة که خوف در دل ایشان هم
میرسد پیوسته مال ایشان در معرض زوال و فنا و هر لحظه آماده حوادث عظیم است و این خلاف مقصود
علی ایشان است و از جناب مستطاب نبوی صلی الله علیه و آله روایت است ملعون ملعون مال لا یزکی ...
که از خیر و برکت دور است مالی که زکوة آن نداده باشند و نیز در آن کتاب از حضرت ابی عبد الله علیه السلام منقول
است که ما ضاع مال فی بر و لا بحر الا بتضییع الزکوة یعنی ضایع و تلف نمیشود هیچ مالی نه در بیابان
و نه در دریا مگر آنکه در زکوة آن تقصیری واقع شده باشد و در حدیث دیگر از همان جناب علیه السلام منقول است
که ما اجل اری الزکوة تنقص من ماله و لا منعها احد فتزاد من ماله ... مضمون آنکه هیچ کس
زکوة مال نداد که مال او کم شود و هیچ کس منع زکوة ننمود که مال او زیاد شود الحاصل چنانکه دادن زکوة

بعضی از فرق ضلال

باشد ... و منع زکوة ... نقصان او میکرده و این خود عین مطلب ایشان است ... منع زکوة است ... فانهم ...
از بخل شمرده اند ... آنست که ملائکه ... خداوند ... در کلام مجید خود چنین ...
نموده و از آن جمله در سوره آل عمران فرموده که و لا یحسبن الذین یبخلون بما آتیهم الله من فضله هو خیرا لهم بل هو شر
لهم سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة و لله میراث السموات و الارض و الله بما تعملون خبیر خلاصه مضمون
بر بعضی از احتمالات که مفسرین ذکر کرده اند آنکه نپندارند آنکه بخل و امساک میکنند در مالی که خدا بفضل
و کرم خود بایشان داده یعنی زکوة او را نمیدهند که برای ایشان بهتر بیان این آنکه عنقریب طوق شود بر گردن
ایشان در روز قیامت مالی که آن بخل نموده اند و مر خدا راست میراث آسمانها و زمینها یعنی صاحب حقیقی
همه اهل آسمان ها و زمینها از هم میت می شوند حضرت مالک الملک است باین که هر یک از ایشان فانی و همات
و متصرفات جمله را خداوند عالم مالک است پس در دین عاریت ... بنحو بخیل بودن و مال او را در راه او صرف
ننمودن و ... باشد و خدا باینچه میکنند از منع ... در کافی از محمد بن مسلم منقول
که تفسیر آیه مذکور را از حضرت ابی عبد الله علیه السلام پرسیدم فرمود یا محمد ما من احد یمنع من زکوة ماله شیئا الا جعل الله
ذلک یوم القیمة ثعبانا من نار مطوقا فی عنقه ینهش من لحمه حتی یفرغ من الحساب حاصل معنی آنکه هیچکس نیست
که منع کند از زکوة مال خود را چیزی مگر آنکه خداوند تعالی آنرا در روز قیامت اژدهای از آتش کرده بر گردن او افکند
و از گوشت بدن او میخورد تا آنکه حساب خلایق بر طرف گردد و هم در کافی از حضرت ابی جعفر علیه السلام منقول است که
مضمون آن اینست که نیست هیچ صاحب مالی که زکوة مال خود نمیدهد مگر آنکه محبوس گردانند خدای تعالی
او را در روز قیامت در صحرای هموار ... آن صحرا ... باشد که ... رسوایی او گردد ...
آنکه ... و مسلط سازد ... و آن مال قصد او کند و او گریزان
که چون ... دست خود را ... آن مار دهن ... دست او را چنانکه ...
... بعد از آن طوقی شود در گردن او و این مضمون قول خدای تعالی است که سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمة
و نیست هیچ صاحب ... مگر آنکه ... خدای تعالی در روز قیامت
در صحرای هموار ... حیوانی ... و نیست هیچ صاحب
از نخل ... که زکوة آن ندهد مگر آنکه طوق گرداند بر گردن او خدای تعالی از زمین ...
هفت طبقه زمین تا روز قیامت و نیز در سوره توبه فرموده است الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها
فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم
هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون مجمل معنی این آیت ... بخل ... سخاوت
آنکه ... و نقره جمع میکنند و ... انفاق نمینمایند ... ایشان را بعذابی دردناک
... آتش ... در میان آتش جهنم ... آنها ...

بالای آنها بر آتش افروزند تا بغایت سرخ و تفته گردد پس داغ کرده شود بآن پیشانیها و پهلوها و پشتهای ایشان
پس گویند که این آن چیزیست که برای خود جمع میکردید و در راه خدا انفاق نمیکردید پس بچشید آنچه
جمع میکردید و چون آنها در دنیا [illegible] گفته اند وجه تخصیص پیشانی و پهلو و پشت بداغ کردن اینست
که [illegible] پشت است چون مستمند [illegible] اعضای رئیسه [illegible] و داغ و پشت از آنجهت است که وقت دیدن
فقرا [illegible] و پهلوها بجانب [illegible] میکرده اند و پشت از آنجهت است که پشت بفقرا میکرده اند
در سوره مومنون حکایت کرده که قال رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت و در کافی از حضرت صادق علیه السلم منقولست که کسی
منع الزکوة یسأل الرجعة عند الموت وهو قول الله عز و جل رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت یعنی هرکه منع زکوة
مال نماید در وقت مرگ [illegible] رجعت کند [illegible] که شاید عمل صالحی کنم در آنچه گذاشته ام یعنی
زکوة مال بجا آورم [illegible] احتیاج فقرا و مساکین [illegible] قول خدای عز و جل که رب ارجعون الی آخره یعنی
مقتضای عقل و عاقبت اندیشی آنست که [illegible] در آن ادای زکوة [illegible]
کند و ادای آن [illegible] خواهد بود [illegible] که آن حال صورت [illegible] و آن آسان [illegible] تحصیل [illegible] است [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] که [illegible]
نفس هوا [illegible] خواهند کرد [illegible]
خواهند کرد که [illegible] اجل [illegible] ایشان [illegible] محمد [illegible]
[illegible]
شیخ سعدی [illegible]
[illegible] در کتاب [illegible] کلام الهی [illegible] ابی عبد الله علیه السلم
روایت شده که آنحضرت در بیان آیه کریمه کذلک یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم [illegible] هو الرجل یدع ماله لم ینفقه
فی طاعة الله عز و جل بخلا ثم یموت فیدعه لمن یعمل فیه بطاعة الله عز و جل او بمعصیة الله [illegible]
و [illegible] آیت [illegible] مال [illegible] و در حالت حیات
[illegible] خرج [illegible] رضای الهی [illegible]
[illegible] مال [illegible]
[illegible]
[illegible] مال [illegible]
[illegible] در کافی از حضرت امام ابی جعفر علیه السلم منقولست [illegible] که حق الله
تبارک و تعالی [illegible] روز قیامت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] منع کرده اند

[illegible]

چیزی [illegible] بعضی [illegible] ایشان عطا [illegible] الله تعالی اکرم
در اموال ایشان [illegible] شیخ [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] مسجد
از میان مسلمانان [illegible] اخراج کرد [illegible] مسجدنا لا تصلوا فیه و انتم لا تزکون [illegible]
یعنی [illegible] از مسجد [illegible] زکوة [illegible]
[illegible] مانعین زکوة [illegible]
[illegible] زکوة در کتاب
خدا [illegible] زکوة [illegible]
از جمله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تحصیل آن [illegible] کتاب [illegible] توفیق [illegible]
[illegible]
و مخلوق امکان [illegible] تحصیل [illegible]
و حواس [illegible]
[illegible]
در [illegible] حکمت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آدمی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خدای [illegible]
[illegible]
[illegible] زکوة آن [illegible]
[illegible]

افشا نخواهد شد ممکن است فی الجمله سبب الحاحی ایشان لاهی کرد و علی ان انفسکم بتقاضای دنیاپرستان دون قارون
بدبخت ملعون که بقول بعضی عم حضرت موسی علیه السلام و بقولی پسر عم و بالجمله از محبوبان خواهرزاده و بروایت طایفه
پسرخاله آنحضرت بوده بدین حال هر دو نقیب درویش بود و در قراءت توراة و علم از همه بنی اسرائیل درپیش بوده
در طلب هفتاد نفری انتظام داشت که حضرت موسی علیه السلام از جهت شنیدن کلام حق سبحانه و تعالی از قوم خود انتخاب
نموده و حضرت کلیم الله وی را که ابجد دانسته و دست تعلیم و تادیب بتحریم علم و دانش در زمین خاطر او کاشته
الاعجوبه که تمالی کرد شاه آن بنعم بعضی علم کیمیا بود از جاده اعتدال انحراف نموده بحکم کریمه ان
الانسان لیطغی ان رآه استغنی از غایت طغیان و نشاء دالیق مخالفت و عناد رب العالمین نموده و فتنه
در اکلی ابواد الاکر ثبت کنون و اول او در سوره قصص خبر داده است که وآتیناه من الکنوز ما ان مفاتحه لتنوء
بالعصبة اولی القوة یعنی و عطا کردیم او را از گنجها آنقدر که کلیدهای آن گنجها گرانبار میساخت
و برنج و تعب می افکند جماعت مردان صاحب قوه و توانائی را که بنقل آن کلیدها مامور بودند که کلیدهای گنج
اموال او را حمل نموده و صاحب کشاف گفته که در شرح است کلیدهای گنج این او همگی شصت و هر خزانه را
کلیدی بود هیچ کلیدی از قدر انگشتی بیش نبود و از پوست حیوانات ساخته بودند که سبک باشد او
ده اند که خانه بنا کرده بود که دیوار آن از زر سرخ بود و تختی ساخته بود که دیگر مرصع بجواهر
و زیب آراسته تمام از خانه بیرون آمده و بر استری سفید که زین زرین بر آن نهاده بودند بر نشسته و چهار
هزار کس همین دست و با او سوار گشته و بعضی گفته اند که نود هزار کس با جامه معصفر پوشیده با وی
سوار بودند و آن خویشاوندان از زر کرده بودند و بنی گفته اند که هزار کنیز با او بودند با جامهای ارغوانی و ملا
و بر استران سفید با زینهای زرین سوار چون قوم آن کوکبه و حشمت بدیدند جمعی که طبع ایشان بدنیا مایل و را
دل ایشان بهوای زخارف دنیوی بر آن بود می گفتند یا لیت لنا مثل ما اوتی قارون انه لذو حظ عظیم یعنی ای
کاشکی ما را بودی مانند آنچه داده شده است بقارون بدرستی که او صاحب نصیب بزرگ است از دنیا و جمعی دیگر از اهل
کاملان که دنیا بی اعتبار آن شناختند آن حشمت و جبروت را نقشی بر آب و کرم بر بادی انگاشتند و گفتند ویلکم ثواب
الله خیر لمن آمن و عمل صالحا و لا یلقاها الا الصابرون یعنی از دنیا و آرزومندان مال و ثروت این هست ثواب
و پاداش الله تعالی بهتر است از مال دنیا هر کسی را که ایمان آورده و عمل صالح کرده باشد القصه از وفور سیم و زر قارون
کار آنحضرت بجائی رسیده بود و نخوت و استکبار بر کاخ دماغ آن نابکار بجهت از طوق اطاعت موسی علیه السلام
وانقیاد شریعت او گردن کشی آغاز نمود منقول است که بعد از هلاک فرعون و قبطیان که حضرت موسی علیه السلام را ریاست
و تولیت مذبح و قربانها بنی هارون تفویض نمود که هر که قربانی داشت نزد وی برده آنحضرت ابوار مذبح میکذاشت
و آتشی برمی آمد و آن را میسوخت قارون از آن بسبب خاطر حسد در دل تخدید بحضرت موسی علیه السلام گفت که تو رسالت بر
دی و امر مذبح بهر آنچه نبی دیگر من در یه بسبب چه مرتبه کم حضرت کلیم الله فرمود که این در دست من نیست و حق

تعالی اناله بهم کلهم

تعالی اناله بهم کلهم که ویرا اهل هبه فرمانی که تا من این امر را کنم تا آیتی بنما بمن موسی علیه السلام قبول ننمود حکم کرد و همه یعنی
اسباط هرکدام جمع نموده و پود عصای خود را آورد همه عبادت خانه گذاشتند هارون و قارون نیز عصای خود را گذاشت
خود را آورد و خانه عبادت گذاشتند و آتش بکشت روز دیگر رفتند دیدند که عصای هارون سبز شده بود و عصای
هر هیئتی شده بود ایام آورد شاخه از یکی آن بجای خود است قارون گفت که این سحر عالی نیست که یکی بجای بگفت
و عداوت آن لعین بنبعاد با حضرت موسی و هارون علیه السلام مزید گرد در آن باب بود و در این اوان زکوة که
حضرت آورده که در برخی طلب بعضی هیئت مینمود و قبحی که حکم زکوة نازل شد و جمعی از فقرا از حضرت موسی علیه السلام
و از تنگی احوال شکایت کردند حضرت کلیم الله بقارون خطاب کرد و نمود که حق تعالی الحاح ایشان را بوحی فرو
بخشیده و بتو آورده در این ملکت محتاج نیستند و در بحث و افراط هستند و شکایت این نعمت از جهت آن و زخرفه
از مال خود بدین مذکور و بعد بدیشان قسمت نمائی و احسن کما احسن الله الیک و لا تبغ الفساد کن بجهت باتو کرم کرد و قا
گفت زکوة مال من مبلغ بسیار میشود و من از اینجا تو اینها را بدهی حضرت موسی از جانب الهی حکم کرد که قارون معلق
از یکی دینار تا مقدار زکوة فرمود او را بدهد و خواه بیاید با و خواهد داد و لیکن برای الزام و حجت با او حکم کرد حضرت
موسی علیه السلام آنکه زکوة عشر مال را باید و مال ابو دره و که از هزار دینار یک دینار بدهد از هزار درهم یک درهم و از هزار
گوسفند یک گوسفند قارون گفت در این اندیشه کنم و بعد از آن جواب گویم چون با خود حساب کرد آن مبلغ
بی حد بجهت وجه گفت آنکه لازم است و طالبان مال کثیر ...ت مال شد مانع وی گردیده از ادای امتناع نمود
جمعی از بنی اسرائیل که با او اتحاد میداشتند مکش سپردند بر خوان نعمت وی از دحام مینمودند طلبید گفت تا غایت موسی
هرچه گفت اطاعت او کردید و مال را هیچ نگفتیم و اکنون میخواهد که مالهای ما را بستاند و ما را محتاج و ذلیل نمود کرد
رای شما در این باب چیست ایشان گفتند تو اعلم و مهتر مائی ما ترا مطیع و فرمان بردار هرچه کوئی و هرچه فرمائی گفت
رای من این است که موسی را در میان بنی اسرائیل رسوا سازیم تا دیگر کسی سخن او نشنود و بدین نیت که بفسق و فجور معروف و مجعول
جمال شهره بود طلبید و گفت مال فراوان بتو افتاده میکنم تا کار من بر آید تعضیت در آن نمایم قارون گفت بتو سپرد
طشت زر بدهم بشرطی آنکه در حضور بنی اسرائیل بگوئی که موسی با من زنا کرده است و بعضی گفته اند که دو هزار
بدو داد القصه آن زن قبول نموده روز دیگر که قارون لعین بمجلس حضرت کلیم الله آمد و آنحضرت موعظه میفرمود
و بیان احکام و نواهی مینمود که هر کس دزدی کند دستش قطع کنند و هر که قذف کند بیک نامی او حد قذف جاری کنند که
اگر غیر محصن باشد تازیانه اش زنم و اگر محصن باشد سنگسار نمایم درین وقت قارون برخاست گفت اگر یحنو تو
کفتاری که من این اشغال کنی گفت بنی اسرائیل گمان میبرند که تو با فلانه زن زنا کرده ... معاذ الله قارون گفت
این زن حاضر است چون آن زن حاضر شد موسی اصرار کرد و سوگند میدهم بخدائی که دریا را شکافت و بنی اسرائیل را
رهانید و از فرعون نجات داد و توراة بجهت وحی ایشان فرستاد که آنچه راست است بگو آن زن از هیبت آلهی در اضطراب بود که
کرد که از فجور و معاصی آنچه از من صادر گشته کفو بت بتوبه رفع شود و الا حال اکنون راست میگویم که قارون ...

۱۲۶

و لغو فیه کرد تا خواهم گفت بر نسیم بو فتوح دلی [illegible] کلش احوال آن گفت و زینت و [illegible] خاطر شده و آیه [illegible] طمع

کو [illegible] شود ان [illegible] است یعنی [illegible] گفت تا حالا که حضرت موسی علیه السلام [illegible] انجیلات میکوینه [illegible]

[illegible] آموخته که این افتاد [illegible] گفتم بعضی گفته که قارون در کیمیا [illegible] داده که این افتاد [illegible]

[illegible] و اینست در کیمیا [illegible] قارون [illegible] بنی اسرائیل [illegible] قارون [illegible] کرد [illegible]

[illegible] حضرت کلیم الله [illegible] آن که [illegible] کرد [illegible] که [illegible] این [illegible]

کو [illegible] که زمین را بحکم تو کردانیدیم و هرچه خواهی بفرما حضرت موسی [illegible] بنی اسرائیل [illegible]

[illegible] چنانکه [illegible] بودم و هر که با قارونست [illegible] باشد و هر که با منست [illegible] بنی اسرائیل [illegible]

[illegible] حضرت موسی علیه السلام [illegible] خطاب [illegible] ایشان از زمین [illegible]

ایشان را [illegible] که [illegible] قارون [illegible] کلیم الله [illegible] آن [illegible]

[illegible] داشته بود [illegible] موسی علیه السلام زمین [illegible] آن [illegible] قارون [illegible] قوم

خود [illegible] بود [illegible] کرده بود که زمین [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] حضرت موسی علیه السلام [illegible] زمین [illegible] ایشان را [illegible]

[illegible] حضرت کلیم الله [illegible] زمین [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] شعر [illegible] که [illegible]

[illegible] زمین [illegible] در هوای [illegible] بنی اسرائیل [illegible] که موسی

دعا کرد که قارون بزمین فرو برد [illegible] موسی علیه السلام [illegible] دعا کرد [illegible] حق سبحانه و تعالی

[illegible] زمین [illegible] چنانکه در کلام مجید [illegible] سوره قصص از آن اخبار میفرماید

که فخسفنا به و بداره الارض فما کان له من فئة ینصرونه من دون الله و ما کان من المنتصرین [illegible]

[illegible] قارون را [illegible] زمین [illegible] کند [illegible] الله تعالی [illegible]

[illegible] انتقام [illegible] کان [illegible] عذاب [illegible]

[illegible] بنی اسرائیل [illegible] قارون [illegible] آن [illegible]

[illegible] که [illegible] مثل او [illegible] سطوت الهی [illegible]

[illegible] زمین [illegible] عظمت [illegible] اوراد [illegible]

[illegible] مکنت و دارائی [illegible] درویشی

[illegible] فقال الذین تمنوا مکانه بالامس [illegible] این

ناطق است قارون [illegible] انتظام داشت [illegible] جاه و مال خاتم

[illegible] زکوة [illegible] خاک [illegible]

است احوال ایشان بهودیار پرشان

است احوال ایشان بهودیار پرشان [illegible] طریق [illegible] تعالی [illegible]

[illegible] دنیا [illegible] طمع و حرص [illegible] خاک [illegible]

[illegible] الهی [illegible] آرزوی [illegible]

[illegible] ساخته است **نظم** [illegible] با دل [illegible]

[illegible] دل [illegible] **دیگر** [illegible]

[illegible] حقوق [illegible] تعالی [illegible]

[illegible] سیدالانام [illegible] مقام [illegible]

[illegible] زکوة [illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible]

است [illegible] باشند [illegible] زمان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] یوم لا ینفع مال و لا بنون [illegible] ایشان

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] یا ایها الناس [illegible] الکافیة [illegible]

[illegible] عطا [illegible]

[illegible] رسول الله [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] الکافیة [illegible]

ایشان [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] بود [illegible]

ازتو اگر این سعادت توفیق هر دو سال که شغل سفر حج بیت العتیق موجب انجاح آمال بجهت کان این سعادت که این سعادت
میدان زندگی بوده سالها بجهت سالی خود داشته بعد شرح حج بودن و مهیای سفر مکه معظمه گردیده از خانه بیرون آمده
کذاشتن برمعه بالفعل اتفاق دیدیم که مرغی مرده که در آن مدعا بالمعنی بود نمی‌شکر و بود بال او میکند که حکم چنین فتم
و گفتم چرا این کار میکنی گفت چه مرتبه از چیزی که در آنستی آن کار تو بنی آمد و از آن سخن بار دیگر و خاطر تو در خاطر
بهم رسیده و در تفتیش آن احوال شدم و در بیت خلاء بالفقر بسیار کردم تا آن ضعیفه بجهت کشتن بخلیه بسیار گذشت اظهار پرده
خفا از چهره راز خود برکشید و گفت زنی از علویه ام و چهار دختر یتیم دارم و امروز سه روز است که ما هیچ نخورده ایم
اکنون میته برطعلاله دیدم و آن را بخورد این مرغ آورده بود برداشته و بر آن میکنم که برای ایشان برم تا قوت خود کنند و ملتی از
هلاکت برهند و چون این سخن جگرخراش از وی شنیدم تیغ سخن نشنو و نغمه ملامت بر خود کشیدم با خود گفتم که ای ابن
کراولا درتقی بعین میخ کی [illegible] بالشیب پس نفقه ای که برای ابتیاع شتر بخود داشتم بر آن ضعیفه دادم و بخانه رفتم
و شوق سفر حج آن سال از دل من زایل شد تا وقتی که حاج بیت الحرام از آن سفر میمنت اثر معاودت نمودند
پس بزیارت همسایگان و دوستانی که از آن سعادت فایز گردیده بودند به دیدن رفتم و بهریک از ایشان که ملاقات میکردم
میگفتم که حج تو مقبول و سعی تو مشکور باد او میگفت که تو خود همراه ما بودی و در فلان موضع هم بیدید و انحی
را بسیار گفتند و در آن متفکر و در ادراک آن سر متحیر بودم تا شبانگاه خفتم و در رویای خود دیدم [illegible] علم
خواب کشودم و در خواب بیداری نخ دیده خلایق و برگزیده خلایق یعنی جناب آفریده کن بجهت الله صلی الله علیه و آله را
دیدم فرمود که تعجب مکن که چون تو اغاثت ملهوف از اولاد ما کردی یعنی بفریاد آن ضعیفه درمانده رسیدی من از خدا تعالی
مسئلت نمودم که فرشته را بصورت تو بیافرید که از قبل تو حج کند تا روز قیامت ملتقی حج دست خواهی کام شکستگان دهد
دامان لعبت خواهی دست افکندگان گیر ملک از جمله وجوه برکت که متعلق باین نعمت است که رفع بلا آن کار نمود و آن صفت
بجود که از نعمه وقات منده و بیها است که در طوفان حوادث روزگار کشتی وجود اهل جود را که وجودی است و در
و در تیار آفات زمانه بر شنود و شرآبی را در دریو نموده او و مشیر برای دفع و منع بقهای ایشان شرح و نعتی ملعم پیدا است
وجهت رفع یاجوج مکاره و آلام سدی اسکندر از شمعات بلا ان صدقات گشت زاده میان اهل خلیقت در جمعیت
وانجیان از کلال انهی ست ستینه ز نهال العماطمحالابی صفت رضیه در عقد کشتی دستی کبر او دستگیری تهی دستان
در ارشاد او درسد که لاخ نحیفای آن عالم الراعضاء [illegible] کفیه که فنی عطائی نزد تو که باید در
بوصال انجان برای حقیقت دوستی دهات ملک شریف من لا یحضره الفقیه از حضرت امام جعفر علیه السلام روایت
که البر والصدقة ینفیان الفقر و یزیدان فی العمر و یدفعان عن صاحبهما سبعین میتة سوء یعنی نیکوئی و صدقه بر طرف
میسازند فقر را و میافزایند عمر را و دفع میکنند از صاحب خود هفتاد قسم مرگ بد را و نیز در آن کتاب از جناب
نبوی صلی الله علیه و آله منقول است که ان الله لا اله الا هو لیدفع بالصدقة الداء والدبیلة والحرق والغرق والهدم
والجنون یعنی بدرستی که الله تعالی که جز او الهی نیست که هر آینه دفع میکند بصدقه مرض و مصیبت و سوختن و غرق شدن
وانهدام شدن

وانهدام شدن خانه و دیوانگی را و آنحضرت بهمین سیاق هفتاد قسم از اقسام شر را شمرده فرمود که الله تعالی از برکت صدقه اینها را از
بنده خود دفع میکند و در کافی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام منقول است که داووا مرضاکم بالصدقة وادفعوا البلاء
سبعمائة
بالدعاء واستنزلوا الرزق بالصدقة فانها تفک من بین لحی سبعمائة شیطان ولیس شیء اثقل علی الشیطان من الصدقة
علی المؤمن وهی تقع فی ید الرب تبارک و تعالی قبل ان تقع فی ید العبد خلاصه مضمون آنکه چاره کنید بیماران
خود را بصدقه و دفع نمائید بلا را بدعا و طلب نمائید روزی را بصدقه بدرستی که صدقه رهانیده میشود از میان فک
هفتصد شیطان و این کنایه از این است که چون صدقه متصدق قصد نماید هفتصد شیطان او را وسوسه میکنند و از آن
منع مینمایند پس چون وی ملتفت وسوسه و منع ایشان نگشته آن صدقه را بدهد گویا آن را از فک و دهان آن شیاطین
رهانیده است و نیز هیچ چیزی گرانتر بر شیاطین از صدقه که بمؤمنی داده شود این صدقه واقع میشود در دست حق
تعالی پیش از آنکه واقع میشود در دست بنده یعنی اجر برای صدقه دهنده مستحقین و قرار داده میشود در حقیقت با و داده
و جناب الهی او را بازیافت مینماید و بعد ثواب آن بر او میرسد و هم در آن کتاب از آن جناب علیه السلام آورده که یحب الله
ان یعطی السائل بیده و یکره السائل ان یقبله یعنی مستحسن و نیکوست پیامبرانکه عطا کند سائل به دست
خود و امر کردن به میشود بین سائل که برای او عطا کند و هم در آن کتاب منقول است که من تصدق
بصدقة حین یصبح اذهب الله عنه نحس ذلک الیوم حاصل معنی آنکه هرکس که در وقت صباح صدقه دهد حق تعالی
نحوست آن روز را از وی دفع کند و هم در آن کتاب از محمد بن مسلم مرویست روایتی که حاصل مضمون آن اینست
که با حضرت ابی عبدالله علیه السلام در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله بودم که گذشت از آنکه هوای مسجد بر مردی افکنده
بوی زنبیل حضرت فرمود که بپرسید از وی که این زنبیل که در دست پوشیده گفت که بپرسیدم از خانه خود و در
آستین من زنهای بود پس سائلی گذشت و آن زنبیل را بوی تصدق کردم حضرت امام جعفر علیه السلام فرمود که تصدق
بآن زنبیل دفع کرد منجنیک را از تو این بلا را و در کافی از جناب علیه السلام منقول است حدیثی که ملخص مضمون آن
اینست که مردی از بنی اسرائیل پسری داشت که او را دوست میداشت در خواب بوی گفتند که پسر تو در شبی که داخل حجله میشود
بهلاکت میرسد یعنی در شب زفاف بهلاکت میرسد پس چون آن شب رسید بدر انتظار وقوع آن قضیه بود پسر بیش آن شب سلامت
کذرانید [illegible] پدر بوی نرسید و آن قضیه موعوده وقوع نیافت پدر نزد وی آمد و پرسید که دوش علی
خیالی تو سر زده گفت جز آنکه سائلی بدر خانه من آمد و طعامی که برای من نگاه داشته بودند از او بوی دادم
گفت بهمین در آنرا از تو دفع شد و نیز در کتاب شریف کافی حدیثی منقول است که حاصل مضمون آن اینست
که حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود که میان من و دیگری قسمت زمینی بود یعنی زمینی بشراکت داشتیم و
که او را قسمت کنیم و آن زمین متمیز بود و در نظر داشت که سعی که خود بیرون رود یعنی بر سر آن زمین رود
در ساعت نحس بیرون رود پس در سر آن زمین رفته و قسمت کرده بهترین آن بخش من افتاد آنرا
دست بود [illegible] گفت هر که حکیم نحسی ابدیده غریب بر او نسوی داد [illegible] گفتم جیت گفتی

من نجم و نیز از سلف تحقیق بیرون آورده‌ام و خود در ساعت تحقیق بیرون آمده‌ام و بعد از آن تقسیم کرده‌ام بر همین
این دو بخش برای تو بیرون آمده یعنی اثر سعادت و نحوست این دو ساعت و مقتضای آن تو دیگر بیچاره اشد گفتم
الیقین نکم تو اینجا برای تو روایت نکنم حدیثی که پدرم حدیث کرده مرا که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده
من سره ان یدفع الله عنه نحس یومه فلیفتتح یومه بصدقة و یذهب الله بها عنه نحس یومه و من
احب ان یذهب الله عنه نحس لیلته فلیفتتح لیلته بصدقة تدفع عنه نحس لیلته حاصل معنی اینکه کسی
دوست دارد و خواهد که خدای تعالی نحوست آن روز را از وی دفع کند باید که صدقه کند در اول آن که روز داخل
شود تا نحوست آن روز را از وی دفع گرداند و کسی که دوست دارد و خواهد که خدای تعالی نحوست شب را از وی دفع
سازد باید که در اول شب صدقه دهد تا نحوست شب را از وی دفع کند بعد از آن گفتم به درستی که من افتتاح کردم بیرون
آمدن خود را به صدقه یعنی صدقه بیرون آمدن او به صدق کردم نحوست آن ساعت از من دفع شد پس
این بهتر است برای تو از علم نجوم و این چند حدیث شریف که نزد قوم کالا بیان شد در فواید دنیویه صدقه
بود اما فواید اخرویه در کتاب کافی از حضرت سید عالم و فخر دودمان بنی آدم صلی الله علیه و آله روایت کرده که ارض
القیمة نار ما خلا ظل المؤمنین فان صدقته تظله یعنی مراد اینست که زمین صحرای قیامت با آن قایم خواهد
از حرارت آفتاب و از غایت تفتگی مانند آتش خواهد بود و غیر از سایه که مومن در آن الا شعبه به سببی
که صدقه که مومن در دنیا کرده باشد برای او به عوض سایبان خواهد بود و از حدت آفتاب آتش محفوظ آن روز از
محافظت خواهد نمود صحایا سایه لطف بکن بر فرق مخروشی افسار آن [illegible] بیا بیحد
و نیز در کافی [illegible] حضرت ابی جعفر علیه السلام منقول است حدیثی [illegible] مضمون آن اینست که اگر صدقه
کنم نزد من محبوب‌تر است از اینکه هفتاد بنده آزاد کنم [illegible] اهل [illegible]
متکفل و جمعیت ایشان نکشتم کدام [illegible] خود [illegible]
خوشتر است از اینکه هفتاد حج کذارم و از نکوی احادیث و اخبار یک معنی [illegible] علیهم السلام [illegible]
وارد است که تنگدلی این مجلس گنجایش [illegible] داشته باشد [illegible] و بعضی از آن [illegible]
کرا در اوز [illegible] تحصیل اینهم فضایل و ثواب کلیه [illegible] سیم و زر [illegible] عظم فواید مال
که عبارت از صدقه و انفاقست از خود دریغ داشته و از انکه [illegible] از ابر [illegible] خود [illegible] دل [illegible]
دست دهند ابواب سعادت را [illegible] خود [illegible] در میان [illegible]
[illegible] و از [illegible] اهل [illegible] و نشاط [illegible]
ازالة [illegible] دیده [illegible] عطای بر دامن احتیاج [illegible] بجان [illegible]
و سیم که از غایت شغل بلا [illegible] المحتاجان [illegible] که با آن دارند [illegible] از
از برای خود جمع و انچه [illegible] و طمع وارثان [illegible] و ضعیف روز بازپسین خود [illegible] وقتی [illegible]

بخود را رو [illegible]

خبر دارد و از خواب غفلت بیدار خواهد شد که وقتی اجل او رسیده حیل کوشش ایشان سود دست تضرع عرق
مکن ایشان برهمه آن هنگام جز حسرت بهم نیاید دو بخیل الوان نعمتهای جاوید
جسدان پشیمانی خالی [illegible] از دست ایشان بیرون آید و در حدیث الاول [illegible] عالم صلی الله علیه و آله و سلم
حکایتی که حاصل معنی آن اینست که در سواد [illegible] بود مالی اهم [illegible] ملک الموت
[illegible] مسکین به خانه وی آمد و در کوفت [illegible] گفت [illegible]
سید ما برای [illegible] ایشان [illegible] بعد از [illegible] ایشان [illegible] آمد گفت
[illegible] ملک الموت [illegible] ایشان [illegible]
و [illegible] کنند و [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] آمد [illegible] حضرت ملک الموت [illegible]
[illegible] اهل و عیال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان
[illegible]
[illegible]
[illegible]
خلایق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است [illegible]
گفت آری [illegible] آن [illegible] خدای تعالی [illegible]
[illegible] گفت آری [illegible]
[illegible] گفت آری [illegible] ان المال [illegible]
حی لا یموت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
کردیه [illegible] در کتاب [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

۱۲۹

آن اینست که تصدق کند که هیچ بطال ازخوها باشد واگر چه بعضی ازصلاح باشد واگر چه بیسی باشد واگر بعض
مست واگر چه یکی ازخوها باشد واگر چه نصف نصف ازخوها باشد وکسیکه اول نتواند نباید و دست رسی هیچ نداشته باشد
پس تصدق نماید بکلمه طیبه یعنی معنی که از خاصان سخن خوبی درحق درویشی گوید یا کرشاید بجای آن وسیله ی
بجای خاید کرد دیا باشد یعنی که سایل را بنرم گوئی وزبان خوش رد نماید وموید معنی ثانیست انکم در بعضی
نسخ کافی بکلمه طیبه لیکن که ترحم کرده پس بعضی که احدی از شما ملاقات خواهد نمود با خدا یتعالی چند
یتعالی با او خواهد گفت که آیا نکردم ستو یعنی آیا چه بمقتضای شفقت وبنده پروری بود بالتو بعمل بیارم آیا تی
شنوا و بینا نکردانیدم ایا بتو مال و فرزند ندادم پس آن بنده میگوید بلی کردی و دادی پس الله تعالی خواهد
فرماید وانظر ما قدمت لنفسک یعنی پس نگاه کن وببین که چه از برای خود پیش فرستاده پس وی بر پیش
وپس خود نگاه میکند وازچپ وراست خود نظر میکند چیزی نمی یابد که خود را بآن از آتش دوزخ نگاه دارد بیت
نجات ازخواهی این منعم بدرویشان بکن بخش بیابی باران مکن تو آتش دوزخ نیابی آنجا ومؤمنان سعادت
قرین معاصی نظران آخرین که کریم ذو المنن ازمال دنیا ایشان بهره داده وابواب وسعت معاش بر روی ایشان ۹
کشاده میباید که بحکم کریمه ولتنظر نفس ما قدمت لغد یعنی باقتضای آثار اخبار معتبر بیرون از انچه که هرچه
ازانها در سینکوئی بجهان کار خرمند دانی لیست وهر سطری دوسر کردان سلامت تقرب بسوی حق دست طلبی
اند بیشه در مال معاقبت اموال خود ممد نعمائی آن پیش فرستاده نخیره روز بازپسین خود کرداشته و بعد قصد باوری
دل مستمند خویش ازمرض کشند بخون وحرص بزهانند و بتدارک پیری طالبی درویشان نجر خود فرو ۔۔۔
وحشت سرای خاک را سامان دهند وازتلاش فراخی روزی ایشان بار ثواب در بجر مکافات تنگ تنگ ۵
برمی چیم نهند بر افروختن چراغ سروتی روز آن غوره فلکدکه گور را بر خود روشن سازند وازشیوه نیکی و
واماده کی بالحش بوشان خاک نشینی در خانه می فرش لحد جهت خود بسترراحت اندازند واز دستکیری مفلسان
بی درهم بکوچه پر پیچ وخم عدم عصا کشی را خود بدست دوزند از همراهی مشفقانه بی نوایان بی برگ وبی نواد رسفر پر خطر
مرا که رفیق شفیقی بدست آورند بلکه از نظام این شیوه را بر ذمت اهتمام دینی لازم شمرده بهوار همت
بوابرذمت خود از ان کمارند و در خود احوال العض عا ازمال در وجه فقرا ومساکین مقرر نموده ایشان را وظیفه
خرا ما العود وخود را وظیفه خوار دعای ایشان ساخته بنا دار زمره والذين في اموالهم حق معلوم للسائل و
المحروم داخل گشته وبکرامت اولئك في جنات مكرمون فایض کردند آیه کریمه در سوره معارج حجت وحاصل
معنی آن اینست که آنکسانی که در مالهای ایشان حقی است معلوم ومعین برای درویش سؤال کنند وبرای
محروم بعضی گفته اند که مراد از محروم درویشی است که روی سؤال ودر یوزه ندارنده واز نعمت محروم اویند
پنداشته عالی ومی پیدانند وانعطائی خود او را محروم میسازند وحضرت الهی در چند آیه متوالی از انجمله
آیه مذکوراست بیان صفات مؤمنانی که مستحق آیه ساختن نموده وبعد از آن که درحق ایشان فرموده است که
مستثنی از حکم
اولئك في جنات

اولئك في جنات مكرمون یعنی این گروه که با این صفات موصوفند در صفر الهی در دو آیه بهشت مکرمند ومعنی نخواهند نمود
مراد از حق معلوم در این آیه شریفه چنانکه از اخبار ائمه اهل بیت علیهم السلام استفاده میکنند زکوة واجب نیست بلکه
تصدیقی است ازمال که انکس بقدر مکنت وسعت اموال خود لازم میسازد که هر روز یا هر جمعه یا هر ماه از آن وظیفه
صرف نماید وجوه دیگر از وجوه صرف مال که بتحصیل بقای کافه عباد میشود و شیستان دین از آن معمور و آباد میکردد
مسجد وصحت سرو پل و رباط وحفر انهار و اجرای انهار و امثال الاسباب جهت مال حاصل کند و اگر بشتاب آب ولقمه در وجوه
خالی رحمتی برای آمرزش خود کلاه دار آب کرفتن است وست نفس که تشا این بنا رجوع بناهای خیر کشیده
عمارت سرای عقبی خویش مصالح بنای کار اومحض ودر تفسیر کافی از ابو عبیده حذا روایت که شنیدم از حضرت
ابی جعفر علیه السلام که میفرمود که من بنی مسجدا بنی الله له بیتا في الجنة یعنی هرکه بنا کند مسجدی بنا کند خدا
یتعالی برای او خانه در بهشت خاز ابو عبیده گفت که آنحضرت در راه مکه بر من گذشت ومن سنک چینی مسجدی
راست کرده بودم گفتم فدای تو کردم تو ج جوان یکون هذا من ذلک یعنی امیدمیدارم که این سنگ چینی داخل
مسجد ساختن باشد وآن ثواب نیز بر من مترتب کرد دفرمود نعم آری ودر روایت من لایحفظه الفقیه از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام ماثور است که من بنی مسجدا كمفحص قطاة بنی الله له بيتا في الجنة قطاة مرغیست
بغایتی از ابو سنوی میباشد ومفحص قطاة عبارت از موضعی است که اطایر مذکور سازاو بیضه میگذارد و آن
بر خود آن که ناخ برای تخم نهادن وتشبیه بآن گفته اند که برای مبالغه در تنکی است حاصل معنی حدیث اینکه بیفت
که هرکس بنا کند مسجدی که ساخت آن بقدر تخت هم باشد بنا کند خدای تعالی خانه در بهشت از برای آن و در
دو حدیث شریف ثواب ساختن مساجد ومعابد وسیع الفضا رفیع البنا که مطلع هفتاد هزار تاسیس مبانی آن وقف کرده
اسطبانات ستوان نمود وهم درکافی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ماثور است که ستة الملحق بالمؤمن
بعد وفاته ولد یستغفر له ومصحف یخلفه وغرس یغرسه وقلیب یحفره وصدقة یجریها وسنة یؤخذ
بها من بعده یعنی شش چیز است که نفع وثواب آن بعد از وفات بمؤمن میرسد یکی فرزندی که برای او طلب آمرزش
نماید دوم مصحفی که بعد از وفات خود گذارد سیوم درختی که بنشاند چهارم چاهی که بکند پنجم صدقه که از او جاری
ساخته باشد که بعد از آن منقطع شود ششم سنت وطریقه خیری که بعد از ان عمل نمایند وجهان درصدقه جاریه
داخلست وقف نمودن مزارع وعقارات ودکاکین وامثال آن انهار وساختن پل ورباط واجرای قنوات وهرچه
مسلمانان از ان منتفع کردند درختی نشاندن درختی بر سر راهی بقصد انکه مترددین درسایه آن بیاسایند و
کرفتن میوه بجائی برای اینکه چهارپایان خود را بان وانچه از ین قبیل باشد روایت که مردی بسفر همی رفت بیچی ابو نبود آنشتر
تاهرچا که فرود آید چهارپای خود را به بندد و در یکجا بنشاند از بیخ در او فرو کرد وچون از انجا روانه شد میخ را بجای کذا
شته روانه شد بقصد انکه چون دیگری باینجا رسد وبرا بکار آید وبرا بکار آید روزی در انقضا شخصی پشتی
میشت یا شتر بران منع آمده واز ان یافت وکالی چند رفت بخاطر شتر آمد که با دیگری نیز غافل با شتر آن میخ

۱۳۰

زند و فخار کرده باز گشت و آن متحیر را بکند و الله تبارک و تعالی بعد از آن که چون هر دو را جهت خلق جستند هر کرم
خلاف هم عمل نمود [illegible] و ثواب ایشان الحاصل و یکدیگر کوشند با وارثی که نظر لذات اسایش عباد و انتفاع مردم را
مراد باشد هر چند هر چیز کم باشد در کمال آلهی ضایع نمیکرد و وارد کان بنده دنیا و آماده کان سفر عقبی دیده و آن آخرین
و منش زهرا ان است یعنی طاف نوشتان سلف [illegible] خانه بودند و شان گشتی بر زنده کی نظاره مختکان نیت و بعد بدین
و از خود کفشکان بیجان رسیده هر چند [illegible] عقل کوده الطیفان با یکدیگر دنیا [illegible] انکو هر هر که سفیهای
خطیب آب کل در بحر و صاف خدمت زنده کانی بدی هوسا بید دنیایی و فانی آنچه خانها و عمارتها که محض اسراف و
تجاوز از قدر احتیاج و حد کفاف میسازند و دیوار در آن با لاجورد و طلا منقش و مصور میکردانند از آن تمنا
عالم بعضی بی فهم صورت دیوار [illegible] و آن چندین سعی و اهتمام که در دنیا و اتمام آن میکنند چون پایه ایشان همین است
که اکثر آخرت [illegible] در صرف [illegible] که در [illegible] و [illegible] هم نه چند روزی که دل آن بعیش نشسته
و از شاخ و برگ نقوش در دیوار [illegible] شکفته [illegible] بر فرضی که روزگار بر ایشان [illegible] نهایت عمر را
بپیوند و دامنه از آن چند روزی پیش نخواهد بود و [illegible] علوم و [illegible] حکایات [illegible]
میکند بلکه سید است و این بساط بر چیده [illegible] در ساز آن بود داشت و [illegible] کفات و کرنه مال
خود را در راه معروف شود و آن سعی و اهتمام در بناهای [illegible] بجای [illegible] کند اثری از آن بر جا باشد و تخم دعای خیر
در دل ایشان کشته و ثواب آن در دفتر اعمال ایشان نوشته میکردد دیگر از جمله وظایف مالداران دنیایی که دل ایشان کرد [illegible] دنیا
ارباب ثروت دو روزه دنیا مهمانی ضیافت دوستان و اخوان مؤمنین و اطعام تنگدستان مسکین است که در قطع
[illegible] از لحن [illegible] و مذاق [illegible] هر صفت [illegible] که [illegible] بر بد عوی [illegible] محض نیست و هر کاسه
نعمتی از آن از تیغ زبان این [illegible] سیری و آتش دوستی و وداد در کانون سینه عباد [illegible] سفره
در نکرد و معنی دشمن کدازی [illegible] کرمی مهمان نوازی صورت نبندد [illegible] سعادت و اقبال [illegible] اجتماع
یاران [illegible] که وحشی غزالان عیش و شادمانی [illegible] حلقه دوستان [illegible] بدست آورد [illegible]
محفل و آداب مهمان نوازی را [illegible] سفره [illegible] و تکیه [illegible] مهمانخانه [illegible] مهمانان
کمند محبت بر سر خوان میزبان نهد [illegible]
بچشم [illegible] که از مطبخ [illegible] جودی [illegible] تسکین آتش مجاعت [illegible] و شبنم [illegible]
[illegible] برای اطفاء آتش عطش [illegible]
[illegible]
با وجود وسعت [illegible] دوستان [illegible]
[illegible] در آن [illegible]
کشاید و [illegible] ببرکات حضرت سید کاینات صلی الله علیه و آله [illegible] الضیف [illegible]

اهل البیت خاصل

اهل البیت خاصل معنی آنکه مهمان چون بخانه کسی نزول نماید روزی خود را با خود می آورد و چون بیرون میرود گناهان
اهل خانه را با خود میبرد یعنی بیامن قدوم مهمان و برکات آن موجب محو سیئات اهل خانه است و در
ارشاد آن جناب صلی الله علیه و آله منقولست که من اکرم الضیف فکانما اکرم سبعین نبیا و من انفق علی
الضیف درهما فکانما انفق الف الف دینار فی سبیل الله عز و جل حاصل معنی آنکه هر که اکرام کند مهمان را چنانست
که اکرام نموده باشد هفتاد پیغمبر را و هر که خرج کند یک درهم برای مهمان چنانست که خرج کرده باشد هزار هزار دینار
در راه خدای عز و جل و از جناب فیض مآب [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام است که لذة الکرام فی
الطعام و لذة اللئام فی الطعام [illegible] مضمون آنکه کریمان از [illegible] و لئیمان از خوردن [illegible]
[illegible] امام همام [illegible] علیه السلام [illegible] من دنیاکم ثلث اکرام الضیف و الصوم بالصیف و الضرب بالسیف
حاصل معنی آنکه دوست میدارم از دنیای شما سه چیز را اکرام مهمان نمودن و روزه در تابستان و زدن
و در باب اطعام مؤمنین [illegible] کافی از حسین بن نعیم صحاف منقولست [illegible] که حاصل مضمون آن اینست
که حضرت ابو عبد الله علیه السلام فرمودند که آیا دوست میدارید برادران [illegible] یعنی شیعیان و مؤمنان [illegible] آری فرمودند که
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اذا دخلوا الیک [illegible]
[illegible] من الله [illegible] المغفرة [illegible]
[illegible] آن جناب صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] فله من عتق رقبة [illegible]
[illegible]
[illegible] علی بن الحسین علیه السلام [illegible] من اطعم مؤمنا من جوع
اطعمه الله من ثمار الجنة و من سقی مؤمنا من ظماء سقاه الله من الرحیق المختوم [illegible]
[illegible] مؤمن [illegible] اطعام [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] رحیق مختوم [illegible]

کی نفقه بر ایشان نفع
میرساند کی کلمه تمیز بودن

۱۳۱

شنیدکان از او رسول شنیده تقفین بآن وعده فرموده که یسقون من رحیق مختوم گفته اند که هر که درین کتاب ذکر این آیت
که اهل بهشت تو خوش کند که دست کسی بوی نرسیده تا موجب نفرت ایشان گردد و از حضرت ابی عبد الله علیه السلام منقولست که
کرم الحضر مضمون آن اینست که هر که اطعام کند مؤمنی محتاجی را چنان باشد که بنده رقبه از اولاد اسمعیل را از ذبح
نجات داده باشد و در آن باب از این باب احادیث و اخبار بسیار از ائمه طاهرین علیهم السلام بیش از آن منقولست
که ایراد تمامی آن درین کتاب این مجلس مقدور نباشد و این شیوه حمیده و این شیمه پسندیده از ملکات حضرت
ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه السلام بوده چنانکه وارد شده که بی مهمان اکل نفرمودی و اکر مهمان حاضر نبودی بر طعام صبر
دکشیدی بسیار دشوار می آمد چون وقت اکل می شد خادم را از هر طرف بطلب مهمان می فرستاد کوینده
رسم ضیافت در میان عرب از و شایع گردید بدین سبب او را ابو الضیفان می گفتند منقولست که یک نوبت چنان
واقع شد که تا پانزده روز مهمان بر سر خوان خلیل الرحمن حاضر نشد و هر شب که سفره مهیا کردندی در انتظار مهمان
گذشتی چون مهمان نیامدی اکتفا بر آن بود که دست مبارکش بسفره در آمد نفرمودی و از [illegible]
و از اکل و شرب باز مانده بود تا شب شانزدهم فوجی از ملائکه و بعضی گفته اند که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
ملک بودند بصورت بشری [illegible] بر سر خوان خلیل حاضر گردیدند تا غبار خاطر حضرتش از وجود مهمان
شکفته شود [illegible] آن ملال [illegible] و طعامی حاضر نمود و ایشان [illegible] که آن فرشتکان
کردن شهرستان لوط مامور بودند و قوم لوط را رسید که [illegible] مهمان حضرت ابراهیم علیه السلام که [illegible]
حضرت اسحق بشارت دهیم چنانکه در سوره هود مذکور است و لقد جاءت رسلنا ابراهیم بالبشری الی
آخره و از این اخبار میتوان [illegible] و لقد شاء [illegible] حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
[illegible] سیخی از آن جناب [illegible] هفت روز است که طعام [illegible]
جمله [illegible] اخباری که منادی [illegible] ابو جهل [illegible] این فضیلت [illegible] ضیافت
[illegible] حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله که [illegible] ابو طالب [illegible] عباس و عبد الله بن جدعان
[illegible] صلی الله علیه و آله در اوایل حال [illegible]
[illegible] از مکه معظمه [illegible] بنی تیم [illegible]
[illegible] عبد الله بن جدعان می گفتند [illegible] منادی داشت که
[illegible] عبد الله بن جدعان [illegible] و منادی وی [illegible]
[illegible] سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم در آن وادی [illegible]
طعام و [illegible] عبد الله بن جدعان [illegible] غایت شکفته
خاطر گشته [illegible] حضرت خیر الانام آمده [illegible]
در اجابت این دعوت [illegible] عبد المطلب [illegible]
جانب عطوفت و کرم

جانب عطوفت تکرم قبول آن مسئول نموده و بعزم اجابت قدم مبارک رنجه داشت و لوای و الای آن انتخاب بر فرق
اعتبار آن سید [illegible] عبد الله خود [illegible] قیام نمود و چون از
ضیافت بتقدیم رسید [illegible] عبد الله [illegible]
آمده و چون خواست که وداع کرده [illegible] تمامی قبیله بنی تیم [illegible]
وقت طلوع آفتاب [illegible] کرامی
[illegible] عبد الله بن جدعان [illegible] ابو طالب [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
و در [illegible] یتیم را [illegible] عطوفت [illegible]
خطاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ابو طالب [illegible] اعلام نموده ابو طالب [illegible]
[illegible]
[illegible] عبد المطلب [illegible]
از شام [illegible] ابو طالب [illegible] در شام بود [illegible]
[illegible]
ابو طالب [illegible] عباس [illegible]
[illegible]
کوسفندان [illegible] ابو طالب [illegible] و ابو طالب [illegible]
[illegible] ابو طالب گفت [illegible]
[illegible] ابو طالب گفت کوسفندان [illegible]
[illegible] ای مولای من [illegible]
[illegible] ابو طالب گفت [illegible]
[illegible] عباس [illegible] ابو طالب [illegible]
[illegible] ابو طالب گفت یا سیدی [illegible]
[illegible] ابو طالب [illegible]
[illegible] عباس گفت [illegible] و ابو طالب [illegible]

۱۳۲

شده بعد از آن عباس برخواست و قصد آن طرف نمود گفت ای برادر [illegible] ابو طالب گفت بگو آنچه خواهی که
غلبت تو راست عباس گفت ترا سوگند میدهم بحق خدا و بحق پدر و جد تو و بحق شیبه عبد المطلب چون شما
خرد [illegible] ابو طالب گفت از من هر حاجت که خواهی که من قادر باشم روا کنم بگو آنچه خواهی گفت میخواهم که
و این مکرمت [illegible] و بگذاری که من بضیافت محمد و جمیع الحاج او قیام نمایم [illegible] جمع کردن جمیع
مردمان و [illegible] ایشان و خیمه اتفاق افتاده که موسم است و خلق بسیار [illegible] گشته اند ابو طالب
گفت یا اخی [illegible] که چون تو امری چنین را بقیام نمائی چه [illegible]
که من بقیام [illegible] و داشتم انجام این مهم را [illegible] کفایت تو کذاشتم القصه عباس
[illegible] آن القاس [illegible] و از [illegible] سید انس و جان [illegible]
و [illegible] خاص [illegible] جان [illegible] بنی هاشم را [illegible] جمع نموده
و [illegible] و [illegible] اقدام نموده [illegible] کرده و دیگها در [illegible] طعامها و [illegible] و حلواها
بوقت طلوع آفتاب [illegible] و [illegible] آن [illegible] ابو طالب [illegible]
و بنی عباس و قریش و اهل موسم [illegible] خوانند و [illegible] از هر جانب و هر طرف
[illegible] آن [illegible] و آن [illegible] تا [illegible] شهر [illegible]
[illegible] این روز [illegible] بود و [illegible] آن [illegible]
[illegible] عباس [illegible]
[illegible] عباس [illegible] خلق [illegible]
[illegible] در روز [illegible]
[illegible] این [illegible]
[illegible] عدم مکنت [illegible]
[illegible] حالی [illegible] واحد [illegible]
[illegible] قرآن و امثال [illegible]
[illegible] خود [illegible] العام [illegible]
[illegible] اتفاق افتاده [illegible]
[illegible] مجالس [illegible] سفید [illegible]
[illegible] هر کس [illegible]
[illegible] هر کس [illegible]
[illegible] هر کس [illegible]

این قوم بیان [illegible] که از شومی این صفت [illegible] و مشایخ [illegible] و با وجود دراز دستی
از [illegible] این شیوه در دنیا و آخرت [illegible] کریم [illegible]
تیغ [illegible] زبان [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] کشاده [illegible] سخن [illegible]
صورت احوال ارباب جود [illegible] رباعی [illegible]
[illegible] هر [illegible] کوید
عبد الله بن جعفر طیار [illegible] جواب
[illegible] که [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible]
بود [illegible] غلام [illegible]
از [illegible] غلام [illegible]
[illegible] غلام [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible] داری [illegible] گفت [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible]
این غلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible]
اهل جود و کرم [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مستمندی [illegible] بر کسی که [illegible] کشت و لقمه طعامی که [illegible] در آن باشد هم
نشان [illegible] میتوان گفت شیخ سعدی تو اگر خود آن لقمه چون [illegible] که [illegible] چون میخورد
و از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله این مضمون مرویست که هر که طعام خورد و [illegible] آن نکرد و آن [illegible]
را نعمانیست [illegible] و از سیاق این کلام [illegible] نظام چنین مستفاد میکرد که بعضی از [illegible]
[illegible] در این حکم [illegible] داخل باشند کو بکر ابی عبد الله نام مردی بود [illegible] که هیچکس
[illegible] که طعام [illegible] و میگفت [illegible] می آید که کسی بر من سلام کند و طعام من نخورد برای
[illegible] بود حتی موش [illegible] طعامی [illegible] نبوی صلی الله
علیه و آله [illegible] شرح [illegible] حاصل [illegible] یعنی آن [illegible] مردی بود در بنی اسرائیل
[illegible]
[illegible] آتش [illegible] افتاد چون [illegible]
[illegible] پس الله تبارک
و تعالی [illegible] له [illegible] على خلقي من لعبي
یعنی [illegible] شفقت و دلسوزی او بر خلقی
از مخلوقات [illegible] توبه کرد [illegible] بالکلامی [illegible] آه [illegible]
[illegible] و التوفيق [illegible] دنیاوی [illegible]
[illegible] این کتاب [illegible]
است [illegible] دادن [illegible] آن از
[illegible] جود و کرم [illegible] حسن و سخاوت
و شاهد این [illegible] وجود و اهلیت
و استحقاق [illegible] اللهم [illegible] صایع [illegible]
توقع و بخششهای [illegible] تمام [illegible] بدل
چنین [illegible] حقیقت [illegible]
این خود [illegible] و سفر [illegible] عقل [illegible] است که با وجود
[illegible] است و با وجود
[illegible] با وجود [illegible] و داد
از اهلیت و استحقاق [illegible] آنست که ارباب [illegible] در وجود و کرم [illegible]
از جهات [illegible] از خلق [illegible]

بموقع

و مشتاق [illegible]

و مشتاق [illegible] و عنایت مبذول
از [illegible] الحامل [illegible] که [illegible]
از [illegible] ایهام [illegible]
[illegible]
[illegible] محتاج [illegible]
[illegible] سلام الله علیهم [illegible]
که حضرت ابی عبد الله علیه السلام [illegible] مفضل بن [illegible] یا مفضل اذا اردت ان تعلم الرجل شقي ام سعيد فانظر
جوده و معروفه الى من يضعه فان كان الى من هو اهله فاعلم انه الى خير و ان كان يضعه الى غير اهله فاعلم انه ليس
له عند الله خير [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] اعتقاد [illegible]
و احسان [illegible] دیگر از جمله [illegible] کریم را
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] احادیث ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین از جمله [illegible] کتاب زکوة
کافی [illegible] ابی عبد الله علیه السلام [illegible] المعروف [illegible]
[illegible] بين اليأس و الرجاء لا [illegible]
[illegible]
ام [illegible] احسان [illegible] الجزاين نیست
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ها لکنا [illegible] از آنجناب علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
درویشان بوده [illegible] از آنجناب [illegible]

ضعیفا

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که لا اکثر الله فی المؤمنین ضربک یعنی خدا بسیار مگرداند چون ترا در میان مؤمنان
پیدا نکند من عطاء یکم و تو بخل میکنی لله ابت این کلام را می‌گوید که بتقدیر الله انت است یعنی برای خدا
انکار میکنی هر کدام از عطای من هم اکنون که امید بمن میداری پیش از آنکه سؤال کنی و بعضی از آن سؤال دهم
پس نخواهم داد بوی قیمت آن چیزی که از و گرفته‌ام یعنی هر چه باو دهم قیمت آن چیزی که خود را گرفته باشد یعنی
من بسبب آن چیزی که او داد عطا و با او آن داشته خواهیم بود که از من سؤال کنی و آب روی خود را در پیش من
ریخت و اما وقتی که در وقت علانیت و حاجت خواهی بود در درگاه جناب الهی که خدا نعمت داده است بر خال نیمال
پس کسی که با برادر مسلمان خود انکار کند و دانسته که وی مستحق صلة و احسان است و البخل عن فعل است
نکند خواهد بود و در دعای که برای او و برادر مسلمان میکند و آنجا که زبان برای او تمنای بهشت میکند
با آنجا اعتبار خود بر آن بخل مینماید تو میبیچ آن انکار این سخن در دعای خیر میگوید اللهم اغفر للمؤمنین و
المؤمنات پس هر کاه برای مؤمنین و مؤمنات آمرزش خواهد بهشت برای ایشان نکرده خواهد پس کسی که
این کند بکوید از المحققین که در بی انفاق و قوت بی اهل و کرم از خواهد بود الخاص هر که او کسی بهشت و نعمتها
جاوید آن جهان برای این برادر دینی خود بعطا از خدا خواهد چرا در قلیلی از مال ستغنای نبوی که چند روزی امانت
است باوی مضایقه نماید الرشد فاقر بقوت احفظ این قول صعوبت از در چیع حوصله اش چنین که هر اعتبار شر خلاف
مخالفت ریزد و انجاهر که ونه احسان و عطایی که در راه او شد برای آن که هر چه کمتر اگر بچه و رفته خواهد شد
بعد از آنکه رستم بمرتبت روز احتیاج بسر آب خیر بود دنیا نه خنه و بعضی جان ستان زبان اظهار حکمت لطافتش جالک
ساغر انجمن بر تردد وانه دیشه از لا یتورد م سخاوت چنانست بذل و عطا بوی نوشد و چیزی بی خواهد بود
و شاید بتوان گفت که عطا بعد از طلب بخاجت بلکه حیاست که آدمی شرم می آید که حاجت سائل ابریا ورست
بوی حیا میکند کذا این پس حاجت که ای و تقاضای شرم و خجلت آزرم خواهد بود و شاید از چیزی اگر خواهد
داشت و میل این عطا و عطائی که بحذف احتیاج عیب طبع باشد و فوق بسیار است و حیا نمیشنود بود کرامی
از حاتم طائی نقل کرده‌اند که قومی عزم دست برد و غارت بر سر قبیله حاتم طائی نمودند حاتم جنی بغنیمت سوار شده
و بنی عم خود را در بحوالی قوم خود بر ایشان حمله نمودند قبیله طی با حاتم در میان ایشان بحکم بود بحث برد فع
دشمن بستند و بسنده بحث بسوی وجمع دست نمودند ایشان از هم شکسته و حاتم از پی ایشان میتاخت برادر
ایشان او شکفتن و بقفا افتاد گفت یا حاتم هب لی رمحک یعنی نیزه خود را بمن بخش حاتم نیزه خود را در پیش او
انداخت و از دست بر گشت و قوم حاتم در آن باب بوی عتاب نمودند که ای سید نیزه چرا چنین کردی اگر او نیزه برداشت
و مبارا میکذاشت بهم را هلاک میساخت چه میکردی حاتم گفت آری چنین است که شما میگوئید و لیکن نیزه را بوی دادم دل
بر هلاک خود نهادم و امثال در جواب کسی که خواهش نیزه خود را بمن بخش چه میتوانستم گفت یعنی طاقت نمی آید که چیزی
کسی از من طلب کند و ندهم و درست رد بر سؤال او نهم دیگر از جمله محسنات جود و کرم آنست که چون بفقیر چیزی

ثیاب عزیزی قصه

ثیاب عزیزی قصه بیرون شیء ایشان و دایر عطوقش را انکه بر طفل المتاع جنو الی شیء عطا در بستان بهشت به پیش آورد
عزیز آن و چیز باو و اصل سازد که بهشت محتاج بروی و سبب خجلت نشود بسا بوی زیر بکنه بمثل الکریم عزیز باشد
که داد نتقد لایق نباشد نقد نخشه جد میل کند و اگر از کوهی قیمتها شایسته آید مقبح و تکلیف نمی‌داند که
طبع او کرده باشد بهد اقتناع نماید از خزینه وی ابا را دارد و آنکه در حضور کسی قبول آن احسان را ترک آن باشد در غیر وی
با او شاهد نمی بیند قیاس بر هر کون اری که متمکن نشان او بوده است بلا زم را انسان از حرکات تابیه آن بجا آورد است
از جانب بیت و از خیرکی بر اینان شمرد از کدو بر دایی بار دویلیه که اینجا در عقوق انفعال نیفتد نخود و حفت
و خواه چیزی مؤمنی که بود باشد از بیم دیو و انکار آن بجهت سایلی و حمل خلاف شوم جان دی است از زنها اهلا کبار
وسیر چنانچه نقل است از بعضی اصحاب لا یتمانب امیر المؤمنین علیه السلام مانو است که کسی حرف طلب بر روی امده و مکو و
علی الاتین فقال فی اکرمه ان اری ذل السؤال فی وجه السائل یعنی طلب خود امیر مؤمنین بنویس چه چیزی که از المؤمن
آیه که اکثر از خواهی طلب روی سائل ببینم در کافی از زخاش بهمانی مقولات انچه حاصل مضمون آن اینست که شخصی
بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام نوشت که مرا از نگو یا امیر المؤمنین حاجتی روی داده فرمود که بنویس یعنی اهلا لا عقی
ان اهل آن را دانستی که طلب کالعاجات این کیفیتیم یا امیر المؤمنین آری فرمود که نخدای تعالی ترا از قبل خود جزای خیر دهد
و بعد از آن بنی خواسته و تو بسوی چراغ رفت و چراغ را خاموش کرد و نشست بعد از آن فرمود که چراغ را از برای آن خاموش
کردم که تا نه حاجت ترا در روی تو نبینم که حاجت خود را کهن از رسول خدا شنیدم که الحوائج امانة من الله
فی صدور العباد فمن کتمها کتبت له عبادة ومن افشاها کان حقا علی من سمعها ان یعینه یعنی حاجتها امانتی
از خدای تعالی در سینهای بندگان پس هر که بنهان دارد نوشته میشود برای او عبادت و هر که از آن اشکال سازد لازم
است بر کسی که از آن بشنود اینکه اعانت او کند یعنی تقضای حاجت او کند و هم در کافی از یسع بن حمزه منقولست روایتی
که بمجلس مقتضی مضمون آن اینست که در مجلس ابا الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام بودم و با وی سخن میگفتم و خلق
بسیار جمع گشته از آنحضرت سؤال الحلال و حرام میکردند ناگاه مرد بلند بالا داخل گشت گفت
السلام علیک یا بن رسول الله مردیم از دوستان تو و دوستان آبا و اجداد تو علیهم السلام و از حج باز گشته ام
مفقود کردیدم انفقه را نداریم که بمنزل برسانم پس اگر اواخر الی که مرا بسوی خود و طن سازی بیاری یعنی
زیجی بن عطائی که سانده با ایشان بنو بطن رسانم مخند تعالی بمن مالی مکنت داده است چون بمنزل برسم
آنچه بمن میدهی از جانب تو آن را تصدق میکنم که من موضع و مستحق آن نیستم آنحضرت فرمود که بنشین و دیگر
آنحضرت فرمود که خدای تعالی ترا رحمت کند بشنو و تو مهمان کشته و با ایشان حدیث میکرد تا برکنده شدند و آنحضرت
ماند و سلیمان بن جعفر جعفری و خیثمه و من بیرون آنحضرت فرمود که اتاذنون لی فی الدخول یعنی حضرت فرمود که بعد من
روم سلیمان گفت قدم الله امرک یعنی خدای تعالی کار ترا مقدم دارد بهرجا که خواستی آن قاصد آن کس بر
مبنی بر حاجت مهمان داری بود راوی گوید که آنحضرت برخاسته داخل حجره شد ساعتی بود و بعد از آن بیرون آمد

و در لباس شبه و دست خود را از الاذی بیرون کرده و گفت اینَ الطالبانی یعنی انتم حب المکلفات گفت منم فرمود بگیر این
دویست دینار و استعانت نمای بر آن در معونت و نفقه خود خرج کن و برکت جوی بآن از قبل من او ستد و گفت یعنی
این عطا برای آن دادم که چون بوطن رسیدی از جانب من تصدق کنی چنانکه خود استعطا نمودی بلکه تو بخشیم و بیرون
رو تا من ترا نبینم و تو مرا نبینی بعد از آن آنحضرت بیرون آمد سلیمان گفت فدای تو گردم هر آینه عطای جمیل
نمودی و رحمت فرمودی پس چرا روی خود را از آن پوشیدی فرمود مخافة ان اری ذل السؤال فی وجهه لقضاء
حاجته [illegible] انا ابیت [illegible] خاطب او را بر آورم [illegible] و شرمساری بهم میرسید
از جهت روی خود را پوشانیدم مبادا که اثر ذلت در روی او ببینم الی آخر الحدیث و یکی از جمله چیزها که اهل کرم
را علت از آن خود لازم داند آنست که چون بتوفیق خدا عطائی نمودند بسعادت [illegible] کاری در مانند بنوائی مسعود
افراد و نفس [illegible] نمایند از [illegible] اهل سوال نیز هر چند عطائی کنند و مبلغ خطیر باشد سوال [illegible]
در مجالس و محافل [illegible] و افشا نکنند اگر بکمان خود بر داشته اند [illegible] مذمت
کنند بیچاره را که با اعتقاد خود تفضیلات داده اند هر چند [illegible] وضع منت کنند چنانکه شیخ
[illegible] خار
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
فصود است که یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی کالذی ینفق ماله رئاء الناس ولا یؤمن
بالله والیوم الآخر فمثله کمثل صفوان علیه تراب فاصابه وابل فترکه صلدا [illegible]
[illegible] بالمن [illegible]
منافق [illegible] بالنفاق و ایمان بخدا و روز قیامت [illegible]
[illegible]
[illegible] در کافی [illegible]
[illegible] الله تبارک و تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible]
است [illegible] ارشاد [illegible] حضرت ولایت پناه امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] القوة اربعة یعنی [illegible]

بجمع نیست توانائی

چون است توانایی و عضو [illegible] و عطای بهشت در مجمع البیان ... حضرت سید انام صلی الله علیه و آله
[illegible] الاوس اصطنع الی اخیه معروفا فامتن به علیه احبط الله عمله و حبط له و [illegible] فلم یشکر الله
[illegible] که کسی که با برادر مؤمن خود نیکی کند و منت نهد [illegible] و گناه او
[illegible] بعد از آن حضرت [illegible] یقول الله عز و جل حرمت الجنة علی المنان و
البخیل و القتات [illegible] حرام کرده ام بهشت را برای کسی که منت
[illegible] و کسی که [illegible]
کتاب هم از آن جناب صلی الله علیه و آله منقول است که لا تحقروا شیئا من الشر وان صغر فی اعینکم ولا تستکثروا
شیئا من الخیر وان کثر فی اعینکم [illegible]
[illegible] هدایت
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام است [illegible] فان الامتنان یکدر الاحسان [illegible]
[illegible]
در کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام منقول است که المن یهدم الصنیعة یعنی منت [illegible]
[illegible] احسان و عطا
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عقیل [illegible]
[illegible]
[illegible] یا ایها الامیر لا [illegible] یعنی
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سعادت دادن [illegible] بدانکه
[illegible]
[illegible] علی الکریم [illegible]
پس تحقیق [illegible] و سخن [illegible]

فدا و توشه عقبات بر گرفته و حشر او با ظالم و عقاب خواهد بود **و کرم** از جملهٔ لوازم سخاوت است که چون وعدهٔ عطائی بدین شی کند
باید به وفای آن قیام نماید که خلف کفاری است برادری خود و آبروی خود کم نکند و اگر او را تخلف در آن جایز نداشته باشد و بر
نفس خود و از دین و وفای او و حاجتمند چشم بهت آن امداد اگر بر حصول مراد سیاه کرده در انتظار کشیده گردانید
که تلخی انتظار بیشتر از تلخی عطا است بالطل و فاسد و در تأخیر انجاز و اطماع بخشش را کاسد و چرکین سازد **و در کافی** که
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که اَلْیَتیمُ لِیَعْلَمَ اَنَّ یَدَ الْجَنیٖ بَعیدٌ که خطاب با تعلل کرده و دیگر
نشان بخشست و وعده بکوید و عدهٔ الکریم نقد و تعجیل و عدهٔ اللئیم مطل و تعلیل یعنی وعدهٔ کریم نقد است
بر حسب و طریق انجاز او میوه قید و وعدهٔ لئیم در عهدهٔ تعویق و تأخیرات و هر بر تجربه آن معنی میکوید
که کی در شرط وعده بکند که آن لا یجمع الا ما تسعا الخلات تشهد او تسمی من البخل و المواعید و المطل یعنی اگر هم آن آفتها در او جمع
شود هر بخل جسترین آفتها است و بدتر از بخل و عده خلاف کردن و هر روز دیگر بر دروغ کردن خلاف است **و در کافی**
از مسلم عالف در صلواتش حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که اِیّاکُمْ اَحَدُکُمْ یُجیبُ اَوْ یُطیعُ فَاِنَّ مِنْ بَیْنِ فَوق
شَمائِلِ الشَّیْطانِ بِلَیْلِ اَنْ لا یُکْفَلُهُمْ فی ذالِکَ تَعْجیلُ یعنی اگر هر کدام که از شما قصد بخشش کند از جانب است
و حب او و دو شیطان اند پس بیاید که چیزی دستی کند و اول زود بعمل آورد که مبادا آن دو شیطان او را از آن باز دارند
و در ارشاد القلوب است که شیطان در نیت طلب گیرد و از حضرت محمد السجاد امام زین العابدین صلوات الله علیه
که از لا یصل الی الجنة طلبه یعنی خوف ان ینقضه الاخیر او ان یستغیر خلاف مضمون آنکه سوادت و پیش دستی
بر او کردن بر خواست دو شمن خود را برخیزه که بدست سوم یکی از ایما کند یا وی از آن مستغنی گردد هر کاه بتعجیل ساعت اخیرها
دو شمن نمی باشد که مبادا این دیگری سبقت از آن تخفیف از کسانی هست که بخلت کند برادران مؤمن دینی و دو
یقین چگونه خواهد بود خصوصاً وقتی که وعده نیز شده باشد یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اَوْفُوا بِالْعُقُودِ بحث سوم در بیان
صفت ظلم که او نیز از نتایج و لوازم حب دنیای فانی و از کارکنان سلطان جابر کبر است
پوشیده نماند که ظلم در اصل لغت کردن کاریست بجا با نیغضا ... از نتایج شنیعه و عقلیه ... و باید
حاکم عادل که حضرت ... و بالظلم اعنی ... سلطنت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که اَلاٰ اِنَّ الظُّلْمَ ثَلاثَةٌ وَ ظُلْمٌ لا یُغْفَرُ
وَ ظُلْمٌ لا یُتْرَکُ وَ ظُلْمٌ مَغْفُورٌ لا یُطْلَبُ یعنی آنکه جان بدستی که ظلم بر سه گونه است یکی ظلمی که آمرزیده نشود و قسم دیگر
دوم ظلمی که مغفور خواهد گشت و کیم آن کار از مطالبه آن نخواهد گذشت پس اما اخف شمع آن و بیان این سه قسم گشتاین
مضمون اداره نموده که اما ظلمی که آمرزیده نشود شرک است بالله تعالی فرموده که اِنَّ اللّٰهَ لا یَغْفِرُ اَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ
یَغْفِرُ ما دُونَ ذٰلِکَ لِمَنْ یَشاءُ اما ظلمی که مغفور میگردد ظلمیست که آدمی بنفس خود میکند ... از ارتکاب قبحی که فرض آن بندیده تعدی
نماید اما ظلمی که دست از آن بر نخواهند داشت ظلمیست که بعضی بندگان بر بعضی کنند الی آخر الحدیث و در مقام تتمه
اخیرنا ... ظلمست و در اینجا مجلس ... موعظه شیم ... **طایفه ...** پادشاه و سلاطین
طبری که خلیفهٔ الله و پناه و بمقام تفضل ... سایهٔ الله اند بر گاه یکی از خواطر آگاه ... که ... تاج و کنین ... بیفشد

سخنان
خبر ذکر کشت که این دو بیت ... سلطنت شهرت آن و سلاطین کامکار بنازیان خاتمه ... نهاد معروض
میدارد که چون حضرت ... سلطان و پادشاه ... و معظم سلطان ... کامل ...
حکمت شامل ... عالم امکان شهرزاده ... نهاده و ... آیین
معدلت ... سواد اسرار ... هر ... داده و دست ... رانفی
... عین ... در ... اهل این ... بکر دیده
زمره املاکیان در محفل الانعام ... ظالم ... سخن و مخلوط ... از
مسند با مطرب ... جهان ... تو ... جامه خیال
شان ... خیال شان ... طول امل ... و چون همیشه ... طبع ... خیال
خام ... غلیان ... با هوا ... دیگران ... هر ...
تحصیل ... فساد ... منهج مستقیم عدل و انصاف ... ارمال
محنت و چشم طمع باز ... تعدی ... در ... مطامع ... لازم الا
تباع کرده و خطیه ... محفوظ ... از ...
و محفوظ باشد بنا بر این حضرت حکیم علی الاطلاق از غایت رحمت و اشفاق بر خلق ... سرو ...
بر ... کما قال ... ستم ... کفایت ... کذاشته ... که
... و ...
ستم ... کما این ...
علیه از جانب مالک الملک ... دفع ستم ... عرض ... ممتاز و از ...
بنده طالب ... طاعت تمام بلوازم آن ... قیام نموده که
حراست مال و جان و محافظت عرض و ناموس رعیت ... پادشاهی ... هر ...
و مفاسد ظلم ... بیان ... الایات و الاخبار در مذمت
مذمت این دو صفت ... تأمل کرده ... تاریخ ... حقیقت
مختلفه ... ملاحظه ... کتب تواریخ ... کو ...
... زمان ... کشند ... کنار
زنده ... اسلام ... لباس پادشاهی ... سپاهی ... و ...
احوال السلطان ... و عاقبت ... خیال ...
... شاهد ... ایران ... حسن ...
پیش ... احتیاج ... استشمام ... مضامین ... دعا ...

نماید و از نشو سرغان خوش الحان اقدام بحسن صدقات اخوانیه بر صحیح اوضاع جهان بر کتابه و چون این
فواید اخبار آیات آمیخته بهر بنیاد است بجمیع شهر آن هر که شود نسبت التاج در شب راه سیاست باد و غیره
خسروان اعظم و هر اصلاح و صلاح میتواند بود در خزاین کتب سلف بر که نه است این طرفه عقیده اجماع
فرصت و انجمن جمیع انها کا جمیع مشکل که تواند شد و بنا بر این باید که خود را در آن انجام نه سست مند که از او
وجان قیام نمود هر دو سبیل را از درج کتابی و هر چه که از مخزن دفتر تجربه جمع در آن آورده این جمیع بکلی برآورد
در هیمن الباقی این اوراق مجموع کرده شد بکلی بی توقع تحفه بابی عز اسمه و انسار ذکر هر یک در حسن بیان الحق
خاطر دوزبان در نکته و در آن خاطر حق بر بی حضرت آن که در سر نشانه چون بجواهر عالی لالی الیه به حل آیات و لوقا
مذکور شده کمثل کتاب آن که منعالی مطالب جلیل است بر دو کونه است آنکه اینها طالب برد و فصل تشابه زند
و در هر فصلی بذکر نوعی پردازد **فصل اول** در فضیلت عدالت و بیان فواید دنیویه و اخرویه آن قال الله تبارک و تعالی
فی سورة النحل عز من قائل ان الله یأمر بالعدل والاحسان وایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء والمنکر
والبغی یعظکم لعلکم تذکرون **بدانکه** که هر صفتی از اصول اخلاق شغل و عملی دارد که اجابت از بیرون
معلمی که بنوع چراغ تفتیش راه آن عمل بر ایشان روشن و جستار جمیعی باشد تعلیم تعلیم دل آن واردی جاه و
از هم مبین کرده چنانکه آن عمل عظیم تر و دشوارتر از پادشاهی نیست که در انتظام امور خلق بی آن منتظم و استقرار
احوال عالم بی آن نبوده است و صلاح این امر عظیم و سلک خیر است فاین دیهیم و بی بهجه آفته و صلاح و فساد
هر کشوری بر کرده آن که فرمانده ملکی اوست و فلیس بر مند از است بر او است و از آن که از خیر نی بر یکی کشته سیاه
از وست و روسی که اقوی باشد بنفع او در است سعی او و داشته بود در آن دست تطاول آن را بر مظلومان از کوتاهی اوجزا
و هر کس از آن در خت بی بکی شکسته از بیخ زبون اوست و هر کس که از آن باغ چون گلی بیند از عدم اجرای زبان
او و هر بلای بنیه و بلی که در تن شهر بر خوشی کند در بی ابلغ و شی یا د عایت و هر عیب بیاه اندای که در وسعت بوی زیبی
بستگی دهقان بیند دعایی و یکی این **دلایل** ما عیب کو دلیل ثنایی بنا شم بنا به هم در زبیغ آه ایشان نبوده
و هر آن اعمال ادینه و اشغال حزینه چون بنیاطی مشکل طی با اسال انها بی ساد و معلم صورت نیک کاری باید خوب و
شغلی باین شده دنیا پادشاه شده و تعلیم معلم چگونه است پذیر حضرت جناب تعالی از غایب شفقت عصیانی
در ین امر شریف صوری تعلیم ملوک و سلاطین گشته بالخاصه آن بیان بحر صادق کریمه و ما ینطق عن الهوی
بر صدق آن ناطق بیانی بیند که آن خصوصا پادشاهان و حکام و عظما و نوکران دهقان قومی و امثال جستجو العمل
چنین تو نشیند جامع سعادات دو جهان و ارفع الدرجات کشوری است که شکر کنند و کار آن افعال اوقات و آسایش بخش متقین
آفاق نموده منحصر و شناسند و بیان تحلیل دعامت و ضابطه دقایق امور پادشاهی و واسطه اثباتی در کار
اله از نجم تا رجعت خطاب عمامه بتلاوت این آیه شریفه مطالب الآن گشته رواج منظایح از ایشام جان مطالعه انسان
و الله تعالی بنده که از درین آیه بصفت اعجاز جودت کرده جامع بی حساب است از بر تفصیلی هر فرموده است که شرکیب نیست **اما** ما صوب

اول عدالت آن نوع که عرف کما هی است در حبه لیکن اگر از صفات این مجلس معلوم شده یا بیست داشتن میان دو حق هر فریق
که یکی از ایشان با دیگری خوب باشد مثلا چون میان دو کس یا میان ایشان دیگری سوا عمله یا امتیاز هر دو ربی و هی بالزحمة
خود شرع و حق نفس الامر بی بیان نکند از وجانب خود یا اهمیت از امتعاضی بی سبب رشوتی یا آشنائی و شبهی که
منظور دارد و در بین خلق رایت کنائی بحق داند و بر این و دستی احیص خلق در عالم اخوند شمر که ما نخرجه
و دست کردن اسباب مجلس او خلافی شکسته الا در نیفته در بعد از آن نفس تالم امارات ارابه که الهی نسکون خود
تفصیل نمیکند هر در میان ساده و بیان سنت اهل او می نیست انار دو رائی و چیزی که ترتیب سرانفی سلسله عوان
طریق اطاعت ایشان شده مام ای بر هیچ و یکی بیفتد دو شکسته بی شبیه آن زعی که مام نه نیکی و کامل شهر دم تنبیح نکردند وجه
راه و هو را یا جبار هر نفس بر بیمی یکی بر ساند و دلهای شکسته در خون نشسته کرد که از شراب عزم سرنا به و سینه
بر خان هر خسته تا نمود مجلس هر نیست دو اضعی طول العمر اینست یاد اجلا و نعمان کند و کنوز دم و علم و عالم کرد و ال
بکریان جان در مال نیفکند مجدد در هر باب انجم بر خود نمی پسند و بر دیگری نیز نپسندد و بر مستحسن خویش
با خلق خدای با کمال اشتر وحق ایستاده در که خود و داغ کسی بر در دل نکند **دوم** از جمله اموالیست احسانیست یعنی با خلق
خدای نیکوئی نمودن و بیان اقسام آن که هر نوع از مشیه کما هی در آن کشوری و مرام برحاجت دل خستگان بستن بر زحمة
ابیاع و متاع سعادت طالب کند کوشش بی خستگی از عرض مطالب بستن بر و میانی دل السائلی شکسته زیر دلهای
شکسته بسته چه خواهد کرد و بطرق اشفاق سمع غم و زاری بر نما کند یعنی که آن نوایب و بعد از کلی بر آورد و بیاسی
که نیست از جهت امور القرض و از آن عوض از انتفاع قرض خواهان باک نمودن و بعیا تجیه باعطاوت تعدی و تشو
بی شمار از جهت تقویت بر خسان و هشکو تا نمودن بر شقیاس هر که خرابی و میمنانی که از اهل بیت از العاد ناس شود در بن
بعض جمله واقفان احسان اوستا شامل است **سیوم** ایتای ذی القربی یعنی با قوام و خویشان خود عطا نمودن و از دیگر اخوا
وسعت احوال خود ایشان را بهره مند فرمودن و این شیوه اگرچه در عموم احسان داخل بود و لیکن جناب الهی جهة اهتما
خصوصا آنرا بنوع علیحده ذکر فرموده است و صحیح بحقیقی واجب است که مراد از ذی القربی خویشان حضرت سبحانه و تعالی
دیگر به فرمان ان لله خمسه وللرسول ولذی القربی برای ایشان بوده که آن خمس مقرر فرموده است **انما** غنمتم من شیء **الایه** فان الله
وان تعالی نیست از عمل شی که در آن امر اغنیاء و اخبار کرده است و بعضی گفته که خدا کردار آن زکات و زیر گفته
اند که مراد و معصیات است که قوت شهوانیه بی تحرک از تکالیف آن باشد چون زنا و لواطه و امثال ایشان **دوم** منکر و آن فعلیست
که عقل آنرا منکر وقت و ابن عباس گفته که مراد از آن جملیست که در آیین اسلام او شناسند و معارف بنشیند و بعضی گفته
اند که منکر هر معصیتی است که قوت غضبی بر آن داعی شده چون قتل و ضرب و امثال آن **سیم** بغی آن عبارتیست از تعدی
و زیادتی بر خلق یا نکبر و تعدی بر ایشان و ابن عباس گفته که مراد کبر و ظلم است و بعضی از ذکر او را جمع نواهی و مکونه حقیقت
بزبان شفقت و موعظت ولطافت در آن تاکید اوامر امثال الامارات تعظیم فرموده است که یعظکم لعلکم تذکرون یعنی
پند میدهد شما را خدای تعالی که شاید شما متذکر گردید و پند گیرید و بر این اموالیست قیام و از منهیات اجتناب نمایید
اما حدیث و اخباری که از رسالت طریق اکابر مطالعه آن سنه و خلافت الهی یعنی جناب مستطاب رسالت پناهی

والاولاد الطیبین الطاهرین و صلوات الله علیهم اجمعین بر رعیت و ترغیب پادشاهان و سلطان برین شیوه
خجسته در اعمال و وداد [illegible] در کتب معتبره مسطور و وصف کرده است بسیار است از آنجمله حدیثی که شاید
و باید بر دوش همت [illegible] حفظ طبع مبارک ایشان گرانی نماید [illegible] رقم میکند در آنجمله از حضرت
نبوی صلی الله علیه و آله روایت است که عدل ساعة خیر من عبادة سبعین سنة یعنی یک ساعت عدل نمودن بهتر
از عبادت هفتاد ساله است و دیگر از آن سرور روایت است که من اصبح لا یهتم بامور المسلمین فلیس منهم یعنی هر که صباح
کند و قصد سعی در کار خلق [illegible] آن [illegible] و دیگر [illegible] سبب از علوم عرفان آن جناب
ملفوظ است که عفو کنند که در عجب آید [illegible] ایشان را در سایه [illegible] روزی که هیچ سایه بجز سایه حضرت
او نباشد یکی از آنجمله پادشاهان عادل است و دیگر [illegible] منهج هدایت و والی کشور ولایت
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سلاطین عدالت آیین را از آن [illegible] گردن امید [illegible]
بازادی ادراک آن [illegible] لیس ثواب عندالله سبحانه اعظم من ثواب سلطان العادل
الرجل المحسن یعنی هیچ ثوابی [illegible] عظیم نیست از ثواب سلطانی که بصفت عدل موصوف و بحلیه
شود نیکو [illegible] باشد و روایت است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که کفارة پادشاهان
آنست که [illegible] رعیت کنند و پادشاه عادل [illegible] است [illegible]
بشارت [illegible] بهشت روح [illegible] یکی از سلاطین [illegible] غلبه نموده [illegible] خان [illegible]
[illegible] مرض [illegible] بود [illegible] عظیم [illegible] احرام [illegible]
[illegible] از [illegible] ایام [illegible] شوق [illegible] از کارکنان اجتماع
اسباب [illegible] دولت [illegible] مطلع و بعرض رسانیدند که از [illegible] است
است و سلاطین [illegible] با حشم و سپاه [illegible] ایشان [illegible] و اکر [illegible]
مردی محققه [illegible] پادشاه [illegible] حکم [illegible] دارد [illegible] که آن [illegible]
[illegible] سایه دولت [illegible] خورشید وجود [illegible] ممالک [illegible]
کردد ظلمت ظلم و خلاف [illegible] سلطان [illegible] این سفر [illegible] حکم [illegible]
[illegible] درین ولایت درویشی هست که [illegible] بوده و ادراک سعادت [illegible]
[illegible] ثواب [illegible] سلطان [illegible] درویش [illegible] آن پادشاه
[illegible] درویش [illegible] ثواب [illegible] سلطان گفت
[illegible] ثواب [illegible] در آن راه [illegible] دنیا سلطان گفت [illegible]
[illegible] درویش گفت [illegible]
[illegible] ثواب [illegible] ثواب [illegible] سعادت [illegible]
باشم [illegible] و سربلندان [illegible] گفت [illegible]
[illegible]

[illegible] سلطان [illegible] عالم [illegible]
[illegible] سلاطین [illegible] عالم امکان [illegible]
[illegible] بحکم کریمه قل متاع الدنیا قلیل والآخرة خیر لمن اتقی [illegible]
این [illegible] دولت [illegible] مطالب [illegible]
[illegible] احوال [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] نسیم [illegible]
[illegible] خیالات [illegible] احوال [illegible]
[illegible] سهام [illegible]
[illegible] انقلاب [illegible]
[illegible] جشم [illegible]
[illegible] عظیم [illegible]
[illegible]
[illegible] پادشاهان
[illegible] عالم [illegible]
[illegible]
[illegible] عرفی [illegible]
[illegible] کوید [illegible]
[illegible]
[illegible] دولت [illegible] مقام [illegible]
[illegible] مملکت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] الحاصل [illegible]
[illegible] المال والبنون زینة الحیوة الدنیا والباقیات الصالحات خیر

۱۳۹

عدالت [illegible] و عیبست که این نعمت [illegible] سهل الحصول در عقب این اعمال پادشاهان را
[illegible] که کارخانه دار الملک [illegible] جلیله برای [illegible] روز [illegible] که قدم والا
[illegible] عدم میکند [illegible] از [illegible] چنین نموده [illegible] طریق وقت
رفیق [illegible] بسته دست امید از همه کس باشد [illegible] بیت
[illegible] ساعتی در دکان [illegible] باشی؛ اما فواید دنیوی عدل [illegible]
[illegible] که این شیوه [illegible] تحصیل دوستی [illegible] است و نیز پایه
بنای [illegible] سکندر حشمت [illegible] انگشت سلیمان [illegible] است و [illegible]
دولت سرای [illegible] است و [illegible] کاشانه آبادی [illegible] عدل [illegible]
و اقبال [illegible] از جناب مستطاب امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] که [illegible]
من عمل بالعدل [illegible] الله [illegible] و من عمل بالجور عجّل الله هلاکه حاصل معنی آنکه از ملوک و فرمان دهان ب
هر کس بعدل [illegible] عمل کند خدای عزّ و جلّ [illegible] خود نگاه دارد و هر که جور و ستم [illegible]
[illegible] هلاک کند [illegible] این کلامست [illegible] بعضی از اکابر که الملک یبقی بالعدل مع الکفر و لا یبقی
بالجور مع الایمان یعنی پادشاهی [illegible] بعدل [illegible] با وجود کفر باقی [illegible] بجور [illegible] با وجود
ایمان بقا نمیدارد [illegible] سخن [illegible] علیه السلام [illegible] است [illegible]
[illegible] شرط [illegible] آوردن [illegible] دوام [illegible]
[illegible] عدل و انصاف [illegible] لا سلطان الا
بالرجال و لا رجال الا بالمال و لا مال الا بالعمارة و لا عمارة الا بالعدل یعنی سلطنت و فرمانروائی دست
نمیدهد مگر [illegible] مملکت معمور نمیشود مگر بعدل و اکابر [illegible]
[illegible] تمام کرده [illegible] پادشاهی [illegible] تخصیص است که پادشاه سر است و وزیر دل [illegible]
ارکان دولت بمثابه دست و پا [illegible] مقام [illegible] انتظام احوال [illegible] حیات
هر یک موقوف بر آنست که [illegible] چون بدن و پادشاه [illegible] روح و عدل [illegible] است که
آن [illegible] جسم و جان و سایر [illegible] چون [illegible] طغیان [illegible]
مردم [illegible] شهوت [illegible] خاصه [illegible]
مزاج [illegible] اعتدال [illegible] ظلم [illegible] جسم و جان [illegible]
[illegible] بعضی اکابر گفته اند که پادشاهان بمثابه [illegible] چشمه [illegible] اصناف رعایا
و فرق [illegible] بوستان [illegible] عدالت [illegible]
[illegible] اهتمام به تنقیه چشمه [illegible]

اهل ستم پال

اهل ستم پال [illegible] تا این چشمه [illegible] آن [illegible] و آن گلشن معمور است چون میر آب عدالت
از تنقیه عیون مذکوره [illegible] سیلاب ستم تمامی [illegible] گل و گیاه [illegible]
انباشته بالضرورت آن آب منقطع گشته آن [illegible] بی آب و آن گلشن خراب میگردد [illegible]
شیمه کریمه دادگستری و شیوه خجسته رعیت پروری سبب خوشی احوال روزگار
و [illegible] برکات هر کشور و دیار است و چنین گفته اند که حسن نیت پادشاه را نیز [illegible]
تاثیری عظیم و دخلی تمام هست و کلام صدق نظام جناب مستطاب امیر المؤمنین علیه السلام
نیز تقویت این سخن مینماید که فرموده اند که اذا تغیّر نیّة السلطان [illegible] تباه کرد [illegible]
حکایت [illegible] از ابن عباس منقولست که حاصل مضمون آن اینست که یکی از
ملوک از دار الملک خود بوضعی مختفی بیرون رفته و بر اطراف ممالک خود میگشت
و بهر منزلی [illegible] از آن کشور [illegible] مهمان میگشت تا روزی در منزل مردی نزول کرد [illegible]
گاوی بود [illegible] آن گاو را دوشیدند آن مقدار شیر که از سی گاو دوشند از آن یک گاو حاصل شد [illegible]
پادشاه از آن متعجب گشت و قصد کرد که آن گاو را بگیرد [illegible] تا روز دیگر چون آن گاو را باز دوشیدند
نصف آن شیر [illegible] پادشاه گفت شیر این گاو چرا نقصان پذیرفت [illegible] معروض [illegible]
[illegible] نقصان شیر [illegible] گفته [illegible] پادشاه ما قصد [illegible]
این گاو کرده باشد [illegible] پادشاه ظالم [illegible] برکت از اموال رعیت میرود [illegible] پادشاه فسخ آن عزم [illegible]
نموده [illegible] روز دیگر [illegible] آن گاو را دوشیدند [illegible]
[illegible] روز اول [illegible] پادشاه [illegible] آن امر [illegible]
[illegible]
هلاکت [illegible] حکایتی نیز [illegible] در بعضی کتب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ظاهر [illegible] پادشاه [illegible] برکت [illegible]

نشنیده بودم و اینهمه عجب از آن نمودم که اندک آب حاصل نشد بر آن ام از آن سخن که مرا تأثیر گشته و آن نیست از خاطر بیرون کرده
و تعجب دیگر آنکه آن ظالم به باغبان بیت گفت نخستین رفته در دم تبع را ... آورده باری بخورد آنکه گفت ای پادشاه این
قصد به طرف کرده که دیگر اثر برکت آن ظاهر شد که از یک انار اینقدر آب حاصل گردید و قطع نظر از آنچه
که بر شمع طبقه علیه ملوک و سلاطین را هیچ به رعایت و برادام پادشاهی و فرمان نوابی هیچ لباسی برازنده تر از
عدالت نیست چه بلد بر بخواهند کرد که فاخرتر از جامه نیکنامی باشد و کدام کمر را میان خواهند بست
که قیمتی تر از کمر سعی و اهتمام در تشیید مهام کافه انام بود و کدام تاج زیب افزای فرق سلطان نوعی اهتمام
بود و کدام سریر جنب بارگاه و طاق ... شکسته دیم و رسم به بر عیش توانند نمود و عنا ... بخواهی
سوای خلق خدا که بر مهمات و جام ... کر بنهاد از سر انداز تو بر نفس خود عرض وصال ... کشیدم از
مال دنیا چه بخواهند آورد که به از دلهای ریش باشد و از اسباب بر سکی چه بر خواهند کرد که عنبرتر از
خاطر مردم در ویشی باشد و سکهاشان که چون ظالمان از سلطنت محل کتیبت ... و دو ...
خانه و خورد شیعیون ... به حضرت شاه ولایت پناه امیر المؤمنین علی علیه السلام
فرموده اند که تَاجُ الْمَلِكِ عَدْلُهُ یعنی تاج پادشاهان که بان سرافرازی شوند و از علیان ممتاز است عدالت و هم
از آنجناب روایت که زَيْنُ الْمُلْكِ الْعَدْلُ یعنی زینت پادشاهی عدالت الوافقه زینت سلطان نیست
و زینت و اسباب ... است زینت سلطان نباشد بخش ... مصروح در مذمت صفت ظلم و بیان
عقوبت اخروی و سوء عاقبت دنیوی آن حضرت پادشاه پادشاهان عز بلندست و در نسلهای جلیل شأنه و عم سلطانه
چنین بنیاد قرآنی بعد ظالمان این صفت خبیثه را وعید و تهدید نموده از آنجمله در سوره شوری فرموده که إِنَّمَا
السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ حصر کلمه انما
نظر بما قبل این آیت است که وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ مخصوص یعنی صفت بین که گفته اند نیست
که کسی انتقام کشد و دارد خود که پس از کسی برایشان ظلم کرده باشد برایشان هیچ راهی و لغز و عتاب همین بر کسانیست
که ستم میکنند بر مردمان و زیادتی از حد میکنند و در زمین بغیر حق آن گروه برایشان است عذابی دردناک و در کتاب
اشرف شریف کافی از حضرت ابی عباس نبوی صلی الله علیه و آله روایت که اتَّقُوا الظُّلْمَ فَإِنَّهُ ظُلُمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ یعنی
بپرهیزید و نگاه دارید خود را از ارتکاب ظلم به سببی که ظلم ظلماتست در روز قیامت و در کتاب ارشاد القلوب هم
از آن سرور صلی الله علیه و آله منقولست حدیثی که ملخص مضمون آن اینست که به سببی که وادی عالمه ... ازل بجوشد
از برای قبض روح ناجوانمردی ... است از آتش پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند که یا رسول الله الامسید
آن برای چیست از آتش فرمودند آری جا ... نکم چشم و خوردن مال یتیم و که آنکه جادو بسیار ... پس ... ایرانیان
در آتش چنانکه بیرون ... آورد ... زبان خود را ... و ... که سر ... و اشال آب برای خوردن و آشامیدن
انجمن در آتش ... و در کتاب جامع الاخبار از جناب نبی صلی الله علیه و آله منقولست که إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ يُنَادِي مُنَادٍ أَيْنَ الظَّلَمَةُ وَ
أَعْوَانُ الظَّلَمَةِ

أَعْوَانُ الظَّلَمَةِ وَأَشْبَاهُ الظَّلَمَةِ حَتَّى مَنْ بَرَى لَهُمْ قَلَماً أَوْ لَاقَ لَهُمْ دَوَاةً قَالَ فَيُجْمَعُونَ فِي تَابُوتٍ مِنْ حَدِيدٍ ثُمَّ
يُرْمَى بِهِمْ فِي نَارِ جَهَنَّمَ یعنی چون روز قیامت شود ندا کند منادی که کجااند ظالمان و یاری کنندگان ظالمان و کسانی که
شبیه و مانند باشند بظالمان حتی آنکه قلمی برای ایشان لیقه کرده باشد پس همه را در تابوتی از آهن جمع
سازند و بعد از آن در آتش جهنم اندازند و میتوان بود که مراد از اشباه ظلمه جمعی باشند که بظلم ایشان راضی باشند
بر ین منطوق میکند در این حدیث که جمعی که در کافی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام منقولست که الْعَامِلُ بِالظُّلْمِ وَالْمُعِينُ
لَهُ وَالرَّاضِي بِهِ شُرَكَاءُ ثَلَاثَتُهُمْ یعنی عمل کننده بظلم و یاری کننده و راضی بآن هر سه در این حکم شریکند و در جناب
مستطاب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند که إِذَا أَخَذَتْكَ الْقُدْرَةُ عَلَى ظُلْمِ النَّاسِ فَاذْكُرْ
قُدْرَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى عُقُوبَتِكَ وَذَهَابَ مَا أَتَيْتَ إِلَيْهِمْ عَنْهُمْ وَبَقَاءَهُ عَلَيْكَ ظاهر معنی آنکه چون
قدرت بر ستم داشته باشی و ادا تو را بآن وادار که بر مردمان ستم کنی یاد کن قدرت خدای تعالی را بر عقوبت
خود و انتقام کشیدن از تو نیز یاد کن و اندیشه نما که آنچه تو با ایشان کنی از ایشان خواهد رفت و در
ایشان خواهد گذشت و وبال و عقوبت آن بر تو خواهد ماند شیخ سعدی حکایت کند از یکی نیکمردی که
آل ام حجاج یوسف نکرد ❊ به سرهنگ دیوان نگه کرد تیز ❊ که نطعش بینداز و خونش بریز ❊ بخندید و گریست
و بعد از آن ❊ عجب داشت سنگین دل تیره رای ❊ که دیدش که خندید و دیگر گریست ❊ بپرسید کاین خنده
و گریه چیست ❊ بگفتا همی گریم از روزگار ❊ که طفلان بیچاره دارم چهار ❊ همی خندم از لطف یزدان
که مظلوم رفتم نه ظالم بجای ❊ شنفا عسکری گفت کای شهریار ❊ چنو خواهی از وی بر افشاند دست و ازو که
جمعی را بدان تکیه دارند و پشت ❊ نه لایق توان بیک بار کشت ❊ بزرگی و عفو و کرم پیشه کن ❊ ز خونهای
طفلانش اندیشه کن ❊ شنیدم که نشنید و خونش بریخت ❊ ز فرمان داور که داند گریخت ❊ بزرگی
در آن فکرت آن شب نخفت ❊ بخواب اندرش دید در خواب و گفت ❊ دمی بیش بر من سیاست نماند
عقوبت بر او تا قیامت بماند و در ما شیخ صدوق رحمه الله علیه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده که مَا يَأْخُذُ الْمَظْلُومُ مِنْ دِينِ الظَّالِمِ أَكْثَرُ مِمَّا يَأْخُذُ الظَّالِمُ مِنَ الْمَظْلُومِ یعنی آنچه مظلوم از
دین ظالم میستاند بیشتر از آن چیزیست که ظالم از مظلوم میستاند و در کافی از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام منقولست که در تفسیر آیه إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ فرموده اند که قَنْطَرَةٌ عَلَى الصِّرَاطِ
لَا يَجُوزُهَا عَبْدٌ بِمَظْلِمَةٍ یعنی پلی بر صراط است که از آن نگذرد بنده که ستم کرده و مظلمه با
او باشد و از اینگونه تهدیدات زاجره و تشدیدات هوش ربا در کتاب خدا و آثار ائمه هدی
صلوات الله علیهم بسیار وارد است و قطع نظر از فنا طواغیت قرون و اعصار سالفه ظلمه
جوره پیشه ستم شعار بجز عقبی همین خسارت بر کنار از فضل و ثواب عدالت که شمه از آن
در فصل سابق مرقوم کلک بیان گردید محروم خواهند بود و در زمره دیوان اکبر که بر لهو

عدالت گستری عادت نماید یعنی مقتضای حدیث سر تاج و قالع کلمات سر چنین که نه لباس یأس در بر و شأن الرعیت
بر سر کیان و اشد حسرت از دیده خواهند پالود و انتها مفاسد دنیویه و سوء عقوبت اخرویه این صفت رذیله
اگر قوت و شوکت هم حضرت عزت باهل دولت داده باشد آن بارز میکند و دوام تمکنشان بنیان تمی
نقصان و زوال می پذیرد شاهد [illegible] حضرت علی مرتضی علیه السلام که اما من سلطان آتاه الله
قوة و نعمة فاستعان بهما علی ظلم عباده الا کان حقا علی الله ان ینزعها الله منه الم تر الی قوله
تعالی ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم مفهوم حدیث آنکه هیچ طالب المعنی نیست که خدا
تعالی او را قوت و نعمتی داده باشد او بجستای آن قوت و نعمت بر بندگان ظلم کند مگر اینکه بر خدای تعالی
لازم است که آن قوت و نعمت را از او انتزاع نماید و باز ستاند و حجت تمام سخن آیه کریمه ان الله لا یغیر ما بقوم حتی
یغیروا ما بانفسهم و هم از سخنان هدایت بنیان آنحضرت علیه السلام که بالظلم تزول النعم و نیز فرموده که
بالبغی تجلب النقم یعنی بظلم زایل میگردد نعمت را و بستم و زیادتی کشیده میشود عقوبت اجلا بصفت خبیثه
ظلم نعمت و ثروت از دست میرود و بلکه رشوه که آن احوال مهالک و مملکت زبون و تخت و دولت سرنگون میگردد
چنانکه کفاشین الفت که پادشاهی بعدل با کفر پاینده میماند و بجور و ستم با ایمان نمیماند شیخ اوحدی [illegible]
داد بود :: ظلم و دولت چراغ و باد بود [illegible] این اثر بین صفت برنخیزد و چه راست دیگر اینکه اهل [illegible]
رعیت و موجب ویرانی مملکت میگردد چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که آفة العمران جور السلطان و
چنانکه منکوره شد شک نیست که بنای دولت پادشاهان به استعداد سپاه هست و آن موقوف بر وفور خزاین و آن
منوط بر آبادی مملکت و آن شرط بر رفاه حال رعیت است و هرگاه تنها بادبید و بغی بر جمعیت رعیت [illegible]
و تیشه ستم بر اصول با نخل توانائی سکنه و زمان آورد هم تلاش میما ملک بچه چیز منعمور و خزاین بچه مصروف و لشکر
بچه سان مهیا و دشمن چگونه دفع میگردد لهذا حضرت شاه ولایت پناه فرموده اند که من ظلم رعیته نصر اضداده یعنی
هر که بر رعیت خود ظلم کند یاری دشمن خود کرده خواهد بود و نیز از آن جناب علیه السلام است که فرموده اند من [illegible]
نصر اعداوه اضداده یعنی هرکه لشکر خود را [illegible] پریشان سازد و بانعام و احسان بتدارک احوال ایشان نپردازد
نصرت اعدای خود کرده خواهد بود حکیم ناصر [illegible] رعیت شه [illegible] بیخ بنی دیوار کنی و بام [illegible]
سر رعیت تن :: از یمین هر دو افزون دشمن :: شاهی شوکت پادشاهان از رعیت بجای دو بال سپاهی
چنگال اند که اگر این هیچ را داشته دشمن را ذلیل و خوار میکرده اند و چون بال است و چنگال شکسته شد با زنجیر
هر زاغ و زغن و پایمال دشمن خواهند گردید گویند سلطان محمود غزنوی که پادشاه خردمند بود در صفت شهر [illegible]
روزگار بشو ستوده معدلت و دادگستری از الشان شهره و در بند بود وقتی تفرج میکرد که متتبع احوال اصناف
مردمان نمود که کسی ترتیب چه مشغول است جمیع این شخص تمام و دریافتن چنین کس همه تمام مینمود منهی دید
شخصی دید نه که بر سر شاخ درختی نشسته و بنیاد آن شاخ تبر میزند که قطع نماید و ظاهر است که بریده شدن
آن شاخ درخت

اعداده

تن بی سر نتوانی زیست ::
سر بی تن نتوانی زیست ::

آن شاخ درخت شد و بیخبر هلاک گشتن آن بیخبخت نخواهد بود که متفق گشتند که از او بلعرتعی نیست و یرا که
سلطان بر به انچه پیشه بود بخشش نمود نه سلطان گفت از او احمق تر کسی هست و آن ظالم جابر است که بتیشه
تعدی و ستم بیخ رعیت خود را که بیخ درخت دولت است قطع کند و خود را از ذروه برتری و سروری بر خاک هلاک افکند
بیت رعیت چو بیخ است و سلطان درخت :: درخت ای پسر باشد از بیخ سخت :: کسی که او جفا و ستم میکند ::
یقین دان که او بیخ خود میکند :: [illegible] :: بگر بالای شاخ [illegible] :: چون ستمگر [illegible] ::
[illegible] بیت باد بخت وجه دوم از وجوه زوال نعمت و دولت جبابره آنکه چون بجور و ستم از حد گذشت خواص
و عوام از افراط تعدی و طغیان جان بر لب کار دل ایشان رسیده در مقام خلع علم سرکشی برافراخته سلاح
مخاصمه در پوشند و سپاهی و رعیت پشت بهم داده روی بسوی آن ظالم ایستاده در دفع و استیصال او سعی بجا آورده
و امکان این نوع حوادث بر دیده و دل بینش بینان مستور [illegible] وقوع آن از صفحه کتب تواریخ [illegible]
در خیر تجربان نیز از ینگونه [illegible] تقدیم [illegible] این قسم سوانح بر صحایف از منه و اعصار بسیار
کشیده چنانکه از مطالعه کتب سیر معلوم و از تتبع سلف مفهوم میگردد آورده اند که یکی از
اعرابی عرب پیوسته بقوت طامعه اخذ اموال رعیت کرده و باسبه ستم دود از نهاد خلق مملکت بر آورده
تا دست بیدادش از [illegible] آن بلاد [illegible] پریشان بر [illegible] اهل [illegible] افشانده و بغمای ظلمش سرای خاطر وطنی
آن دیار خالی از متاع صبر و طاقت پرداخته لاجرم [illegible] بعد [illegible] آه در حیله کتابت بیکی از خیر خواهان نوشتند
خان آن [illegible] زبان باب الوقت گفتگو از سبب آن طریقه [illegible] کرده جواب گفت اجع کلبک یتبعک یعنی
سگ خود را گرسنه دار تا از دنبال تو آید یعنی چون رعیت محتاج و پریشان باشند بسبب اطاعت و انقیاد مینمایند
تا [illegible] بحکم [illegible] آن ستمکر تیغ عداوت اهل آن کشور تیز [illegible] آتش [illegible] تمام [illegible] خلق
آن مرز و بوم [illegible] کشته و شوریدند و از سر دولتش فرو کشیده و بقتل رسانیده اند یکی از حکما بر وی گفته
گفت ربما اکل الکلب صاحبه اذا لم یشبع یعنی چون سگ [illegible] سیر نکرده باشد که [illegible] بخوردن
خود رود و نیز [illegible] این سخن را بجز ابو العباس طوسی با ابو جعفر منصور دوانیقی گفته در وقتی که منصور لشکر خود
سالاران لشکر [illegible] که اجع کلبک یتبعک یعنی لشکر را محتاج و گرسنه باید داشت تا مطیع باشند
که [illegible] گرسنه میدارند ای [illegible] و ابو العباس گفت میترسم که در آن هنگام دیگری نانی بآن سگ نماید و تو را گذاشته
از دنبال او رود و دیگر چون زخم ستمکاره [illegible] در اجحاف [illegible] بر آن ظالم دست ستیزه و انچه ظلمش پای
گیرند باشد شفیع باید که [illegible] از دست تعدی او [illegible] و دادرسی که خود طلب [illegible]
ابواب حجاب [illegible] از هر سو [illegible] دست [illegible] کرد [illegible] بی پناه [illegible]
رحمش و دادخواهی بدرگاه پادشاهی خواهند برد که [illegible] دادرسی دادخواهان میر دیوان عدالت [illegible]
وزاری [illegible] دست اقتدا [illegible] تیغ انتقام [illegible] سیاست [illegible]

بر شاهی سلطان والاشان با لطف عمیم گردن‌ها افکنده بپای امر ایشان تا آسیب ... رسانند و مظلومی از خوف ظالمی
بخروشد بسبب که شحنهٔ غضب شاهی در زنجیر و ستم‌کیشان شکیل از بیداد و پیشه بیرون نهد سیل عقوبت شاهان دولت
و بیدار نشوند بیت بنیاد ظلم که افکند ... ملک و دولت را ... چو آب ... مظلوم درون خانه ... بنیاد بیران
خورده ابر چشم‌های اشک کسی که ... کرده‌اند در جامع الاخبار از حضرت سید انبیا صلی الله علیه وآله
که اربعة لا ترد لهم دعوة و تفتح لها ابواب السماء و تصیر الی العرش دعاء الوالد لولده و المظلوم علی من ظلمه
و المعتمر حتی یرجع و الصائم حتی یفطر یعنی چهار کس‌اند که دعای ایشان رد نمیشود و درهای آسمان برای دعای
ایشان گشوده میگردد و بعرش میرسد اول دعای پدر برای فرزند دوم دعای مظلوم بر کسی که بر او ظلم
کرده سوم دعای عمره‌گذار تا از سفر مراجعت کند چهارم دعای روزه‌دار تا افطار کند و نیز در کتاب عیون اخبار از
حضرت نبی صلی الله علیه وآله منقول است که اتقوا الظلم فان دعوة المظلوم تصعد الی السماء یعنی بترسید
و پرهیز کنید از ظلم بدرستی که دعای مظلوم صعود مینماید بآسمان یعنی مستجاب میشود نظم او از آه دل بیوه زنان بکند
از زه سپهر آسمان ... نقل است که حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت ... مضمون آن
از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که در وقت ... گفت ای پسر وصیت میکنم ترا بآنچه
وصیت کرد مرا پدرم ... در وقت وفات ذکر نمود که ... امیر المؤمنین علیه السلام او را بآن وصیت کرده
فرمود یا بنی ایاک و ظلم من لا یجد علیک ناصرا الا الله یعنی ای پسر بپرهیز ... از ظلم بر کسی
که یاوری برای دفع تو نیابد ... بغیر از الله تعالی یعنی چون مظلوم ... و دادرسی بغیر خدای تعالی
[illegible] ... مظلومی ... [illegible]
و داد او بستاند حکایت یکی از پادشاهان ... [illegible]
[illegible]
... شعر لا تظلمن اذا ما کنت مقتدرا فالظلم مصدره یفضی الی الندم تنام عیناک
والمظلوم منتبه یدعو علیک و عین الله لم تنم خلاصهٔ معنی آنکه ... آخر او ندامت
و پشیمانی است ... [illegible]
... والمظلوم ... [illegible] ... آن مظلوم تیغ ...
و سوای آن ... نظم ای ساکن ... [illegible]
مظلومان ای بسا تیرهای ... شاخ شاخ از دعای مظلومان ای بسا تیرهای ...
از دعای ... ای بسا کین ... زیر و بالا ... ای بسا ...
... مصراع ... [illegible]
... بیت ... حاصل این کلمات ... [illegible]

اگر ملوک و سلاطین را هیچ دشمن ... چون ... ظالم ... در اقالیم ... [illegible]
خاکی ... سپاه ... [illegible] ... دولت ... [illegible]
[illegible] ... خود از ... [illegible]
[illegible]
از رعیت و سپاهی ... در آن ارتکاب تمکین ... [illegible] ... ریاست ...
حسن و اهتمام ... بسط بساط امن و امان ... ملک ... [illegible]
بجا آورده بمعدلت ... [illegible] ... حفظ و حمایت اطراف مملکت را از ستم ...
[illegible] ... دشمنان خارجی نیز ... [illegible]
... مملکت ... [illegible] ... دشمنان ...
کرده‌اند فتح عالم ... [illegible]
چه ضابطهٔ ... تخمین ... [illegible]
بوده توفیق ... [illegible] ... رب العالمین ... [illegible]
امور کلیه و جزئیه ... [illegible]
سعادت دو جهانی ... بیت پادشاهی ... [illegible]
ضابطهٔ دوم آنکه ... قواعد شریعت ... احکام ملت ... [illegible]
[illegible] ... دین و ایمان ... [illegible]
[illegible] ... دولت ... دین و اهل شرع ... [illegible]
و از ... اهل اسلام ... [illegible]
[illegible] ... سلاطین ... [illegible]
و اجرای احکام ... الناس علی دین ملوکهم ... احکام ... [illegible]
[illegible] ... دین و دنیا ... [illegible]
... مملکت ... خاقان ... عدل و احسان
مظهر ... دین و ایمان ... [illegible]
... شاه اسمعیل صفوی بهادر خان ...
الله ملکه و جعل الجنة ماواه ... دولت ... [illegible]
وجود ... سلطنت ... عدل و احسان ...
... دولت ... جهان ... [illegible]

هنوز نیم کش در نیام انتظار فرصت بود که خاطر مبارکش بهوای جانفزای این معنی در
افتاد که من بعد خطبا بر منابر در لعن وطعن آن سگان کافر لعین یعنی ابا بکر وعمر وعثمان
بی دین سگ خود داری نموده لهذا التولا را از پیوند تبرا منتشر شمرده رستگاری عقبا را
ومقربان در هیچ وقت اوقات صلوة برغم انف مخالفان دین این نوای راست را بگوش
وهوش بزرگ وکوچک عرب وعجم کشیده از گلستان های بوی مسلمانی مشام
جان عالمیان رسانند بعضی از بندگان آن درگاه ومخلصان دولتخواه بعرض
رسانیدند که هنوز آغاز جهانگیری وعنفوان شباب دولت ووقت دانه ریزی
وحشی طایران دلهای سپاهی ورعیت واکثر اهل این دیار ناصبی شعار وکاره
این گفتار صلاح دولت در نیست که چندروزی تیر این اراده خوش را مکتوم ضمیر واین
تیغ خارجی کش در نیام تاخیر باشد که مبادا کبوتر دلها ازین صیاد رمیده
ودر ترویج ضوابط پادشاهی شکستی بهم رسد چون حضرت باری نه غایت دین
داری فرموده که من پادشاهی را نیز برای ترویج دین ولعن دشمنان اهلبیت معصومین
میخواهم اگر این نباشد او بچه کار من آید القصه بفرمان آن خسرو کامکار دین دار
خطیبان وموذنان تبرائیان وشیعیان که سالها انتظار چنین روزی برده ودندان تبری
بر جگر افشرده بودند تیغ زبانها آخته بی اندیشه ومحابا باعلان این کلمه حق
پرداختند تا غایت گلشن ایمان از تنقیه اجرای قنات منطمس این سنت سینه سراب
وتازه دار الامان ممالک محروسه ایران از خوار شر این کوس دولت العباس پرداخت
الحمد لله که از هنگام طلوع آفتاب دولت سلسله علیه پادشاهان صفوی خصوصا درین زمان که سریر سلطنت
دارای ایران ... بوجود ... سکندر ... اعلیحضرت سلیمان حشمتی که دیباچه این کتاب ...
دائی که در ... نامه ... ذکر القاب ...
مذهب جعفری از فیض هوای جانفزای ...
لوای شاهنشاهی ... سلطان زمان ... این دولت ابد قرین همیشه
باز ... این دولت روز افزون ... شاهین
...
...
... که در زمان ... کیفیت ... خلق روز
کار ... مساجد ومعابد دین

که پیوسته مدام است بر جم این طعان تا بدانست پایان صفوف تا جماعت بر نحو ... بطلان ...
جبهه عباد ... محراب ... الطاهرین ... آسمان ...
امید که ... دولت ... ولایت نشان
از دل ... باشد ... متقاعد باد ... جهان باشد ...
بلند ... باشد ... خدا را ... اجماع ...
ممالک ...
...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بجواه
... ملی الله علیه ...

کرده کما هی بتفقد احوال رعایا الان مشغول گشته ادای حقوق عطوفت نمود و بعد از زمانی باقامت رسم نیکو [illegible]
آن سعادت همچگان رکوعی و سجودی [illegible] و دست حقیقت [illegible] همچنان که
بلغنی [illegible] یحیی بن [illegible] امیر المؤمنین علی علیه السلام در ایام تمکن خلافت [illegible] خلق را
[illegible] العباد [illegible] بعضی از شیعیان معروض داشت که یا امیر المؤمنین [illegible]
خود را صرف [illegible]
آن هم [illegible] و برطبق [illegible] مقالات سخن یکی از اهل کمال که پادشاه هوشمند [illegible] القیاس
[illegible] گفت اگر سعادت دو جهان خواهی [illegible]
[illegible] عدالت [illegible] این شیوه دلپسند [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] دادخواهان [illegible] خاطرش [illegible]
[illegible] آن [illegible] داد [illegible] اهل آن ممالک [illegible]
[illegible] کسی که عرضی داشته باشد [illegible] لباس رنگین [illegible]
[illegible] آن [illegible] نموده و در ظلمت [illegible]
[illegible] احوال ایشان [illegible] حکایت [illegible]
[illegible] دست [illegible] ستم [illegible]
[illegible] محکم [illegible]
[illegible] اهل عالم [illegible]
[illegible] بیت [illegible]
[illegible] مظلوم [illegible] دادخواهی [illegible]
[illegible]
[illegible] عدالت باشد [illegible]
عدالت باشد [illegible] ستم [illegible]
دولت و اعظم [illegible] پادشاهان [illegible] دادخواهان [illegible]
شأن [illegible] داود علی نبینا و علیه السلام وحی نمود [illegible] آن روز [illegible] فرمود که [illegible]
انی لم ابعثک لتجمع [illegible] الدنیا و لکن لترد عنی دعوة المظلوم [illegible] الیت علی نفسی ان انصره
[illegible] یعنی [illegible] سلطنت [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible]
کرده [illegible] دادخواهی [illegible] انتقام
[illegible]

و دیگر آنکه اگر کسی [illegible] ستم بر او رفته باشد [illegible] دریافت [illegible]
[illegible] مظلوم [illegible] انتقام [illegible] ظلم [illegible]
در کتاب من لا یحضره الفقیه مذکور است [illegible] مضمون آن اینست که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] مظلوم [illegible]
[illegible]
مظلوم [illegible] ایام دولت [illegible] دادخواهان بوده باشد
[illegible]
از دست [illegible] سلطان ملکشاه سلجوقی
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ستم [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
بجای [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان
[illegible]
ستم [illegible] سلطان [illegible]
[illegible]

۱۴۵

از پایه دست آورده بعد از آنکه از کار رعیت پرداخت و شعلهٔ غضب او خورد او یعنی ادب منطفی سلطنت بو افروختن چراغ

فرمان او روی آن سیاست مطلوب کرد معان آن بی نیاز به گدایی نیاز بخلاف سوده و بجهت شکر الهی بجا آورد

درویش مسکین زبان به دعای خیر آن حضرت معلت آیین گشود و به انگشت زبان سوال انقلاب حقا از جهت وجه آنچه

از وی بکشید آغاز نمود سلطان گفت از وقتی که این قضیه صورت گشته او را غافل کرده بود که این کار یکی از نزدیکان

من خواهد بود و هر بیگانه این جرات نکرده است که در نظر من اینجا طلب شرح چنین نمایید فاخر توجه سیاست

شد و یکی را از ما سوی بالغ چون کبار او جانب تناهی داد در عقب این مرد پهال و تحلل این شد و سبب

خاموشی کردن چراغ این بود که امکان داشت که چون روی نگاه من پسر یا برادر بخواستن ازین رحم دریغ کند

وآن نقالان دارد و عیب شد باشد و بعد از نجات شکر آن بود که معلوم شد که بیگانه است

از وجهه شکر خلافت الهی بود و یکی انکه من خدم بقتل رسید و یکی آنکه قبله حقیقی اناو لاد من را در سنگ نداشت

ضابطه هفتم انکه بجال است را باب فضل و کمال آشکار است تا ملازمان سلطان کار دیدگان حسن سال که بیابی طلب و زور شب نیست

دوانسور را که او بیند بیشتر بر از کمال عطایی و هم جواهر بجهت بهار شعر دولت کشیده اند و جو پالوده بکمال

زبان بیانشان بجز کتابی می تواند در ویرانهٔ دولت دوران بر دوام و از شکر قیاس این فرقه نیکو فعال الطاف فیض

چیده در باغ جان اعظم بیان نمی نظاره است که صحبت مردم کامل و عالم اذا دمی ابداً آب بنیاد و دین معمور ب و نقش از نظر اهل

اخلاق را پاک و مستقیم بیم سلطنه بیت نار صحبت است هر چه در وی عالمی است بود کجا یا انفی بیم اولی نبات

همچنان از آنجا دخلق آنکه کمیل نفس نتهذیب خلق حضرت از ملوک و سلاطین خسته این طبقه عالیه البانی

رفعت آن است و رسیده امور مهر کشور بر اینهم از قد بجمعیت شده و حسن اطوار ایشان موجب صلاح و امور العباد است

و سوء اخلاق ایشان موجب فساد و اوضاع ضابطه هشتم آنکه در هر کاری از امور مسکن پر حزم وعده هر کوچه از او کار در

آنکه اخر آنی صورت بند خصوص کار امور ملکیه که این تا آمل و تفکر خوبیه مصالح و مفاسد آن از آخر بر عرض آن ربه

ودر شب بسیو پیر شب رویش ی کما بچراغ فرزند بیت و عطای پیش بینی قدم جرات نمودی از ارتکاب آن نکند که

بلاد ایران چاه خطای نجیب بنیاد و عقبی متضمن خسارت او فریبی باشد و آخر الامر کار کج بجای منتج خاطر پاک کشاند

خاسته از نخیان غرور ای بسی روح فتاوی جر و عار و الیاقعت تحلی قضی علیه السلام است که فکر امرا اسباب که در حسن علم می دوزد

خاطر هیجی انکه هیکر در دو اندیشه آدمی در کار خطا آینه ایست که حسن و قبح اعمال بر او هویدا می نماید و بحال آن

هم مقاس بکرد انه ضابطه نهم انکه بزنان آن که نفس خود معقول و از آن که بجان دیده کامل تجربه کار است بالعقل و حاوی خرد

یار باشد و مشورت را در امور کنیه و عرفیه فرو سر انتشار بصلاح دیده مردم کار آزموده فرو نیاورد و بجوین دستیاری

کمان پیروان خجسته وقت صاحب تدبیر بی غش ای کشش صحبت مطلب بینید از راه کفر انه بیت هر که بی مشورت

کند بنیه غالب نه ببرد تدبیر و بی نظر ایشان است که آدمی هر چند عاقل و در حدت ببی کامل باشد چون به

رای خود بدی پردازد امکان خطا و غلط در و بیشتر است از آنکه جمعی از عاقلان ندارد از خرد یک پاسبان ندا

کرخواهی لعلیکن سلطان از عیب این سخن بیان کشته گفت ای عجوزه نکو جوی که ستم کرده تا داد تو بستانم بیرون

احوال خود را بعرض رسانید و الشهر تقطع پیش زن و قلمون بر ترحم سلطان موج زن گشته حکم فرمود تا آن غلامان را

خون بجوار آورده بجزای آن عمل او رسانند تا هیچ از نهاد مقصود در عوض آن ماده کاو از سرکار خاصه هفتاد گاو بآن پیر

زال داده شد و ازین قبیل حکایتی که مشتمل است بر حقیقت و عجایب احوال و عجایب در خدمت سلاطین و

عرض حال خود بتنبیه و دستی نمودن و تحمل کردن شنیدن ایشان از بی جمع دلشکسته خاطر پریشان و برمهر کشیدن

انتقام از خصمان بی نهایت و کشف این ایشان را اما زمودن مقامی نمود و حد این کتب عجز بسط ضرر بیانش کرده

و چون ایراد تمامی آنها درین مقام جز تطویل مقامی شبیه بکلمه بود بمناسبت همین حکایات اکتفا نمود و شنیدن بیت

که جوان بختان که شکایت پیر زنان را بعرض حال شکسته بالای انرا بسمع قبول گوش و یاد حق شکور ایشان بیخامه بخلق عجمی

اتفاق و اطلاع و عبرت خوش کرده اند از جهت اولشان قطرات انکه شکوه شان زمان کاستر و از السنه و افواه

دوست و دشمن بعد از آنکه این شیوه مستحسن از جهت دولت معقولیشان زمین صبر بخواسته تا آنها که حبیب

و دامن اوصاف از کلمات تکرار این محبت الهی بسیار است که تمام و از آن اقلام از جمیع این نقد حرکت و طرب انکه چه ستم نام آن

شکایت از دو شعر که باید ماند نقوش ایمجمو فرسوده و نادر و او را ق تواند بود که تمام خطبه و نام شاهان خوانده ذکر دعا کرده

جهانگیر محمد و احسان همین با بر تواند نمود و همچو ستور درست که تین تعمیم کلان نقد حکم و ما سلاطین این حکمت

شمه فخران سلطان بر سر خراب بعدالت گشتند پادشاهان بجای بندی پس من اهل آیت که بعد کار بجا و باز و کلمات بنام

ایشان تیم خفی کشیده که شان آن در حین و خانه و سالک شاه ازان در هم پریشان و تمکین نکرده بلکه این معنی

که کلکونه جاه و دولت و شکر و حیا نیت حسن بیت افسوس و کش نیکنامی دنیا است و سپهبد الا که این شیوه بخسته به جمعی

و سر و لیعیت و دایم عقیق بجماعت این شیمه کریمه خلقیه بیان حال آنکه بجمال پادشاه پیغمبر و بیک شریعت و آنکه تا شیر بیشیج حال

مرو ملت وانعزب حکایتی که تا الدان بر و بیستم بحکومت شاه الله الا ادای حق آن هدی و توکل آن سر بالعقلا

بالبتاع متاع نیکنامی مناد است حکایتی است از سلطان محمود غزنوی در بعضی از کتب صدق کرده است مخصص

آن ایجست که از محمود سلطان مه کوی بیباک و ستمکاره شبی بخانه درویشی بیچاره رفته بتحقیق و بیرون از خانه برکه

کرد و اهل خانه او را بتقصد آورد و آن عاجز نا توان از جورغی نتی دامان عدل سلطان دست بجایی نرسید بجا

وی شتافت و آنچه بر سر وی که شنید بود بیان رسید و در تشخص نمود و سلطان را از استماع آن بیجا داد آتش در نهاد اقتاد

چون آن شخص معلوم نبود که کیست تا بدیهان که بجهل آن در پیش لعنت ساز دو بتو خاطر نهاد که ازبان آن نقضه

بیکبار خلاص نمود چون باجر که آن نابکار جایی او که اشخور غضب کرده تا داد تو ازو بستانم القصه بعد از بیست

دیگر آن نابکار بکوهی بخانه او بیامد درویش بشتر تمام تر خود را بجانب سلطان حاضر بنوش سلطان

بتوقف از جای بسته و کره نفسی بقتل آن نا فرستاد که چند نفر تعریض از امرای جهان کوهیان بر صنعت آن نیز کفتم هنوز

از آن خانه شد بود و نعت بقصد و تا چراغ در نشایسته بتیغ انتقام از نیام برآورد و بدون فتنه خطیان

از آنجا در آورد و بجهان

[illegible]

انضمام ... اجتماع آراء و عقول ... چنانکه گفته اند ... [illegible]

العاقل ... العاقل ... [illegible]

عالم ... رسول الله صلی الله علیه و آله ... [illegible]

[illegible]

گفته است شعر ... [illegible]

[illegible]

نترع

[illegible]

۱۴۷

و در صحن [illegible] ... شبی [illegible] از اقلام اتفاق [illegible] پایان بر [illegible]

[illegible] سلطان [illegible] خط [illegible] و دست [illegible] که [illegible]

[illegible] اقبال از [illegible] احوال [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] مثل [illegible]

[illegible] سلاطین [illegible]

[illegible]

[illegible] سلیمان علیه السلام

از [illegible] ایشان [illegible] عالم [illegible]

[illegible] سلیمان نبی علیه السلام از

دار الملک [illegible]

[illegible] ... آن وادی

[illegible] مقام [illegible]

[illegible]

[illegible] حکایت [illegible] قالت نملة یا ایها النمل

ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان وجنوده وهم لا یشعرون حاصل معنی آنکه گفت مورچه که ای مورچگان

داخل شوید بمسکنهای خود تا شکسته نشوید [illegible] سلیمان [illegible]

[illegible] سلاطین [illegible] سلیمان [illegible] احوال [illegible]

[illegible] ضوابط [illegible]

از [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خاکستر نمی از ریشه

خاکستر نمی از ریشه [illegible]

[illegible]

[illegible] احوال [illegible]

[illegible] احوال ایشان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت امیر المؤمنین

علیه السلام [illegible] الناس [illegible] بالذات [illegible]

[illegible] شعر اذا ما الملك [illegible] باللهو مشتغلا فاحکم على ملكه بالويل والحرب الا ترى الشمس

فی المیزان هابطة لما غدا وهو برج اللهو والطرب [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

را بجاده طاعت و انقیاد ایشان [illegible] و اخلاص [illegible]

ان طبقه [illegible] تعظیم و تکریم بر زبان [illegible] و دعای ایشان [illegible]

در [illegible] صدوق رحمة الله علیه از امام همام موسی بن جعفر علیهما السلام منقولست که یا معشر الشیعة لا تذلوا رقابکم

بترک طاعة سلطانکم فان کان عادلا فاسئلوا الله بقاءه وان کان جائرا فاسئلوا الله اصلاحه فان صلاحکم

فی صلاح سلطانکم وان السلطان العادل بمنزلة الوالد الرحیم فاحبوا له ما تحبون لانفسکم واکرهوا

له ما تکرهون لانفسکم حاصل معنی آنکه ای گروه شیعه [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] صلاح [illegible] سلطان [illegible]

که سلطان عادل بمنزله [illegible]

مذکور است که الآن مشغول القسم بسبب الملک الحق یعنی مشغول اصناف نمود را بشام دادن و اسباب کافی نسب پادشاهان
الخلق لخلق هر کشور و سکنه هر مرز و بوم که از سلطان فی مطاع و فرمان فرمای الامم الاتباع الخوالیست و
عرضه نهب و بوستین که کاکرگان نمونه شیر [illegible] طمع بخون و ضلال مردم [illegible] حفظ و حراست ملوک
کرم عقیدت اعتمی در دفع شر گرگان [illegible] بغایت مشکل است چون این طبقه [illegible]
روزگار و از اعظم نعم الهی [illegible] دعاگوی آن نیست که [illegible]
پیش الامر والدولت [illegible] داشتن و [illegible] وجود این گرگان [illegible]
کهسار آسایش خلایق [illegible] طبقه دوم وزرا و وکلا و ارکان
دولت که از طلب [illegible] اشرف [illegible] خاطر [illegible]
اینمعنی مثبت و مرقوم [illegible] حاصل اینمضمون [illegible]
هم بود که [illegible] و شغل [illegible] و قواعد [illegible]
انجمن [illegible] آسایش [illegible]
و عنایات خشنودی [illegible] پادشاهان [illegible] دیوان [illegible]
نخواهد بود [illegible] است چنانکه [illegible] صورت [illegible]
دائم [illegible] امور مملکت [illegible] و دیوان [illegible]
[illegible] دولت [illegible] احوال [illegible]
پادشاهان [illegible] کلیات و جزئیات [illegible]
[illegible] آن امور [illegible]
و قاصد [illegible] در انجام این مهام [illegible]
ندا و [illegible] دین و دولت [illegible]
پاکیزه [illegible] خود [illegible]
امانت [illegible] هیچ امری از امور [illegible] خود را [illegible]
خود [illegible] اشفاق و مهربانی [illegible] و آینه مثال [illegible]
احوال شکستگان [illegible] پادشاهان [illegible] عتاب
بنیان [illegible] شفا [illegible]
نیکند [illegible]
حواس [illegible] احوال [illegible]
کشاده آشفته [illegible] پادشاهی [illegible]
در [illegible]

[illegible] کاخ [illegible] امکان دامن دولت [illegible] تدبیر [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] امید [illegible]
[illegible] دعاگوی دولت [illegible]
از احوال و هر امری از امور صلاح دین و دولت را منظور داشته قلم از سطور راستی و قدم از نهج
عدل نفس الامر بیرون نگذارند و خشنودی خداوند زمین و آسمان را برعایت شیوه
عدل و احسان منوط و مضبوط داشته تحصیل دعای خیر از اعظم توفیرات دیوان اعلی
شمارند و چه بازوی دولت را تعویذی چون دعای درویشان نیست و دولت سرای شهریاران
را پاسبانی مانند توجه خاطر ایشان نه دست دعای ناتوانان [illegible] چهار [illegible] مایه [illegible]
[illegible] دشمن [illegible] عدالت آیین [illegible]
[illegible] پادشاهان [illegible] سپاه [illegible] لشکر [illegible]
خصم [illegible] لطایف [illegible] زمین [illegible]
تیغ [illegible] آتش [illegible] دشمن [illegible] شجاعت [illegible]
ویران [illegible] آتشی که [illegible] خصم [illegible]
[illegible] دولت و دین [illegible]
و هر [illegible] اخلاص [illegible] برخود [illegible]
رزم دشمن [illegible] خواجه نظام الملک وزیر سلطان [illegible]
[illegible] شاه [illegible] قلم [illegible] صفحه [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] لا ینقطع [illegible]
چنانکه گفته‌اند [illegible]
[illegible] باب [illegible] شنیده‌ام [illegible]
[illegible] مضمون [illegible]
[illegible] نظام مهام مملکت و تدبیر امور [illegible] و دولت [illegible]
[illegible] کتاب [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] ایشان
[illegible] ایشان [illegible] انجام [illegible]

149

افتاده اند و من از برای شما لشکری گرفته و سپاهی آماده ساخته ام که ایشان لشکر شب
میگویند که چون شبها عدو کینه جوی شراب تیغ تیز آخته و بر لشکر شما تا زد و حمله
جنود خواب برای آگاهی آن قوم لا یعلمون را لشکر [illegible] سازند ایشان بر پا خیزند و با سوز
و زاری در بندگی حضرت باری برای تو و سپاه تو دست بدعا برداشته قطرات عبرات
اندوه فرو ریزند هر تیر دعایی که از شست اخلاص شان جهد از هفت سر آسمان
گذرد و تیغ الهی که از نیام دل بر آرند نخل حیات دشمنان را از پای در افکند سلطان از این
سخن متین و گفتگوی دلنشین متاثر و گریان گشته خواجه را تحسین نمود الحق تحصیل چنین رعایا
دولتخواه و رعیت هواخواه کار آگاه که بصفات مذکوره اتصاف داشته و گریان باشد جهت این سلطنت
عالیه بوده دشوار کیست در کار است و حصول آن پادشاه و رعیت را شرف مواهب الهی و اعظم
نعمتهای حضرت آفریدگار است و ساحت مملکتی که بچراغ رای دو رهبر مردمان چنین روشن
و آسمان دولتی که بکواکب وجود ارباب این صفات حمیده مزین باشد محفوظ از آسیب آفت [illegible]
و ایمن از آن دولت نظیر نقصان نخواهد بود چنانکه حدیث ناطق نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بر آن مشعر و کلام
ملک جعفری از آن مخبر است اما حدیث نبوی صلی الله علیه و آله من ولی شیئا من امر المسلمین فاراد الله
به خیرا جعل له وزیرا صالحا ان نسی ذکره و ان ذکره اعانه حاصل معنی آنکه هر کس والی و مباشر امری از
امور مسلمانان گردد و اراده سبحانی بخیر و خوبی او تعلق گیرد وزیری او میکند که بصفت صلاح موصوف
باشد و اگر کاری را فراموش کند در رعایت امور [illegible] باشد او را اعانت نماید
و اما حدیث امام جعفر صادق علیه السلام انه قال اذا اراد الله برعیة خیرا جعل لها سلطانا رحیما و قیض له وزیرا
عادلا مختصر مضمون آنکه چون جناب حضرت الهی خیر رعیت میخواهد میدهد بایشان سلطان رحیم و مهیا میکند
و برای او وزیری عادل **لطیفه** حکام و عمال اجزاء شرع و عرف که هم اصناف عباد را بمثابه شبان و رعیت
بلاد را بمنزله [illegible] بیان قلم صدق رقم بر وجه اتم تحریر در آینه معنی نمای این اوراق [illegible]
[illegible] کار از فرط تعلق و خواهش [illegible]
بحکم الدنیا جیفة و طالبها کلاب پیوسته در مقام جدال و طغیان بر سر ملک و مال آن با یکدیگر دست و گریبان
میباشند بعضی طریق دزدی و راهزنی مسلوک داشته طریق [illegible]
و برخی بعیاری و طراری [illegible] از نقد جمعیت و امنیت تهی پرداخته گاهی بر سر آن [illegible]
حیات [illegible] آلوده میکنند و زمانی [illegible] گاهی یکدیگر را از زمین
بر میکنند [illegible] که جامه فراخی و وسعت بر اندام [illegible]
خود دوزند و این [illegible] آتش [illegible] ملامت
[illegible]

میگویند [illegible] که دست تایید الهی تاج و [illegible] پادشاهی بر سر ایشان نهاده
و شغل خطیر جهانداری که عبارت از صیانت ملک و محافظت رعیت است بر کف کفایت ایشان افتاده است [illegible] تعیین
جمعی ضابطه است خاص [illegible] از نفس
و [illegible] اهل آن از [illegible] ممالک از غبار [illegible] دست
اقتضاء [illegible] که کانون طبایع خلایق آب عدالت و سلوک لایق فرو نشانند بنا بر این
[illegible] امن و امان و [illegible] محافظت شوارع [illegible] اهل زمانند [illegible] دست
تعدی خود را از [illegible] احوال خلق [illegible] چشم [illegible] از عرض و مال مردم فرو پوشیده دارند [illegible] خدمات
[illegible] بجهت اعظم فواید آن دفع [illegible] اهل فساد و بسط
آرایش [illegible] حسن و اهتمام [illegible] ایام [illegible] از خس و خاشاک [illegible] شاخ
[illegible] متغلب پیرایش نموده به آب اجرای احکام [illegible] و محل دعای ولینعمت خویش [illegible]
[illegible] اخلاص [illegible] اجابت ساخته و عطای [illegible] دست
[illegible] در طریق تحقیق تشخیص [illegible] آتش نزاع خصمان [illegible] محکم [illegible]
تعلیم [illegible] نفس
خود کام [illegible] زهر چشم باشند و [illegible] اغنیا و [illegible]
در حفظ شوارع [illegible] دزدان و [illegible] تقسیم [illegible] خود [illegible]
[illegible] طاقت آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
خلق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آداب [illegible]
[illegible]
[illegible] تحصیل [illegible]
[illegible]
[illegible]

بندمشان از سر ظلال سهول اطفال از برخواستیابند و دوستان این طبقه از هزار یکی و از بسیار اندکی میباشد
شعر بیت بسیار خوردم سوگند که نجابت [illegible] مردی که بخود زنگی نجابت [illegible] کاران [illegible]
شه ظاهر [illegible] که هر حکام و عمال عرب در حفظ ضوابط حکومت و [illegible]
کمال کمال [illegible] ایشان در ظلال اغنیا و درویشان نیز تغلب و ناپاکی نمایند و عمال الشرع که در [illegible]
[illegible] بسوا [illegible] تعلم و شتم کبر برای اهل اسلام و سایر مسلمانان [illegible]
[illegible] زبان بحکم [illegible] سلطان [illegible] دست [illegible]
[illegible] و طرب [illegible] زبان [illegible]
[illegible]
ارجال و در [illegible] دست یافتند از هر کنار [illegible] و از هر گوشه حرام [illegible]
و در هر [illegible] و در هر حلق [illegible] و در هر [illegible]
[illegible] و در هر [illegible] و در هر [illegible] آید و چون [illegible]
[illegible] واهی [illegible] ظلم [illegible] از سلیمان دولت [illegible]
[illegible]
[illegible] لطف [illegible] توفیق [illegible] دست [illegible] این ملک
[illegible] چشم [illegible]
[illegible] شاه [illegible] چشم [illegible] چشم [illegible]
[illegible] از دست [illegible]
معلوم است که حکومت [illegible] آب [illegible]
[illegible] از [illegible] افتاده است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بر سر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

چون [illegible] از [illegible]
[illegible] ارض و سما [illegible]
[illegible] ازواج و اولاد [illegible]
[illegible] اهتمام ایشان نهاده است
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
آفرینش [illegible]
در [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اما وصیت [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]

فقوموا لهم فانهم لا یرجون الا انکم ترزقونهم حاصل مضمون انکه دوست داریم کودکان او رحم کنید بر ایشان و چون

وعده کنید با ایشان آن را وفا کنید بجهت آنکه ایشان می پندارند که شما ایشان را رزق میدهید و غیر این نمیدانند

و در آن کتاب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که ان الله عز و جل لیرحم الرجل لشدة حبه لولده حاصل انکه

حق تعالی رحم میکند بر بنده بسبب بسیاری دوست داشتن او فرزند خود را و نیز در آن کتاب مذکور است که

حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم دو پسر داشت یکی را بوسید و دیگری را نبوسید فقال رسول الله هلا واسیت بینهما یعنی آن دیگری را

نبوسیدی تا خاطر او شکسته نشود و امثال این بسیار است که هر گاه امر انبیا و علما فرزند

و کودکان تا این حد بلیغ است حقوق ایشان بطریق صحیح و موجب شرعی بر ذمه ابوین است و بر همه مسلمانان واجب است و بیان

ایشان از شکستن و مال ایشان را بجای خود صرف کردن و بر همه خاطر ایشان را بر خود بیشتر از همه چیز مقدم داشتن و ایشان را

از مال و میراث ایشان محروم نساختن و از تجربه و آموزش علوم نیک باز نداشتن و در تحقیق حقوق ایشان کوشیدن و دوست داشتن

و ادای حقوق بی نهایت پدر و مادر کردن از لوازم اهتمام در ضبط تعلیم ایشان الصلوة تا مستقل گردند

و تعلیم ایشان بر ایشان چون در نماز قیام و قعود و آنچه از احکام لازم است سفارش زنان هم در آن کتاب از جناب

اقدس نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که جبرئیل علیه السلام بسیار سفارش زنان را میکرد و چندان که گمان کردم

که طلاق زنان سزاوار نیست و نیز در آن کتاب از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که اتقوا الله فی

الضعیفین یعنی بذلک الیتیم والنساء حاصل معنی آنکه بترسید از خدا و از ناخوشنودی او

احتیاط کنید در باب دو ضعیف یعنی یتیمان و زنان که مبادا از شما ظلمی بر ایشان واقع شود و نیز از حضرت رسول صلی

الله علیه و آله منقول است که از دو ضعیف یتیمان و زنان و نیز از اسحق بن عمار از حضرت ابی عبد الله علیه السلام

پرسیدم که حق زنان بر شوهر چیست فرمود که یشبع بطنها و یکسو جثتها و ان جهلت غفر لها حاصل معنی

آنکه حق زن بر شوهر آنست که شکم او را سیر کند و تنش را بپوشد اگر جاهلی و بی ادبی از او ظاهر شود عفو نماید و نیز روایت

کرده که حضرت ابراهیم خلیل صلوات الله علیه از خلق ساره گله کرده نزد حق تعالی و حق تعالی بر او وحی

فرستاد که ان مثل المرأة مثل الضلع ان اقمته انکسر و ان ترکته استمتعت به حاصل معنی آنکه مثل زنان مانند استخوان پهلو

است اگر خواهی راست کنی میشکند و اگر با همان کجی نگاه داری از آن تمتع بری و هم از اشرف کاینات صلی الله علیه و آله

روایت نموده که رحم الله عبدا احسن فیما بینه و بین زوجته فان الله عز و جل قد ملکه ناصیتها و جعله القیم علیها

حاصل مضمون آنکه رحمت کناد خدای تعالی بنده را که خوش سلوکی نماید با زوجه خود زیرا که خدای عز و جل عنان اختیار زن

بدست او داده و سر انجام مهمات او را در قبضه اهتمام او نهاده است و نیز از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله حدیثی

نقل کرده که حاصل معنی آن اینست که هر زنی که آزار شوهر خود بزبان نماید و خدای تعالی از او توبه و فدیه و هیچ حسنه

از حسنات او قبول نکند تا وقتی که شوهر او را راضی کند اگر چه بصیام نهار و قیام لیل قیام نماید و بنده آزاد کند و چیزی از اسباب

نیکویی دهد که در راه خدا صرف شود و هم چنین مرد در ظلم زن آنچه گفته شد میکند و مثال ازین بدتر

منکوحه است

ظلم

منکوحه است هر کاه ظلم کند باشد بر زن احاصل چنانکه بر زنان واجب است که رعایت حقوق شرعی شوهران نموده و بعضی باز بعضی

خوشحال کند بهتر آنست حقوق شوهران نیز ادا شده بر زنان نیز شاید که رعایت حقوق شرعیه زنان نموده با ایشان خوش سلوکی

خاطر ایشان را خشنود سازند و از جمله حقوق شرعیه زنان که شوهران را از ادای آن چاره نیست ادای وظایف ایشان است

که هر چهار شب یک شب با ایشان مضاجعت و هر چهار ماه یکبار مواقعت نمایند و این اقل واجب است که ترک آن بی عذری جایز نیست

و کسوت و غذای ایشان را بجهت در شریعت بر او واجب است و رعایت خاطر ایشان از سنن مؤکده بسیار

غرای نبویه است و در فضل و ثواب آن مستوفی و ترغیب و تحریص بر آن احادیث و اخبار کثیره است از آنجمله در کتاب

من لا یحضره الفقیه مرویست که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که ثلث من سنن المرسلین العطر و احفاء الشعر

و کثرة الطروقة یعنی سه چیز است که از سنتهای پیغمبرانست خوشبویی بکار بردن و موی کوتاه نمودن و جماع بسیار کردن و ایضا

و هم در کتاب من لا یحضره الفقیه از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده و در کتاب خصال از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده که

تعرفوا من الدیلم خمس خصال المحافظة علی اوقات الصلوة والغیرة والسخاوة والشجاعة و کثرة الطروقة و معنی مفصل آن

آنکه پنج صفت از خروس بیاموزید یکی محافظت و مراقبت اوقات نماز دوم غیرت که خروس دیگر را نزد

خود نمیگذارد و سیم سخاوت که دانه ای که پیدا کند ماکیان را مقدم میدارد چهارم شجاعت که در جنگ خروسان بعد و مقابله

پای ثبات میفشارد پنجم بسیار جماع کردن دیگر از جمله حقوق مفروضه زنان ادای صداق ایشانست که هر گاه

طلب کنند مماطله را حال المعاش نشود و در ایصال آن بالتمام اهتمام نمایند و در اطعام و ساختگاه و درس و فرا

موده جمیع مایحتاج ایشان بر وجهی که خیر حضرت صادق صلوات الله علیه و آله در کتاب من لا یحضره الفقیه

بر آن ناطقست مجمل مضمون آن اینست که هر که ظلم کند بر زنی در کابین او حق تعالی اینست که

گرفته خدای تعالی او روز قیامت و حقوق او را با ایشان بگذارد و بر حکم و وزن و جریمه

و شرعی که در شریعت مقرر داده است بعد از آن حکم خواهد کرد پس بعضی حق آن زن را ادا سازد و بر او

بآن زن داده میشود و چون او حسنات نداشته باشد از گناهان آن زن برداشته بر او نهند که بسبب نقض آن عهد اما سفارش زنان

از خواجه عالم صلی الله علیه و آله و سلم هم در کتاب مذکور مرویست که پیش جبرئیل علیه السلام بمن سفارش زنان میکرد تا اینکه

مظنون من شد که وقتی بر ایشان را خواهد داد که چون آن وقت رسید آزاد کرده شوند و نیز از آنحضرت صلی الله علیه و آله

در خطبه است که اتقوا الله فیما ملکت ایمانکم یعنی بترسید از خدا در باب غلامان و کنیزان خود که مبادا بر ایشان ستمی

در حق ایشان تقصیری کنید و بنیت آن فعل کنید چنانکه فرموده و در کتاب شیخ کلینی در باب غضب منقول است که خدای

عز و جل بحضرت موسی علی نبینا و علیه السلام فرمود یا موسی امسک غضبک عمن ملکتک علیه اکف عنک غضبی یعنی نگاه

دار خشم خود را از کسی که ترا بر او مالک ساخته ام تا من نیز غضب خود را از تو باز دارم و در کتاب آنحضرت است و سحاب قطره

علیه اعنی حضرت امام زین العابدین علیه السلام بعضی از اصحاب خود نوشته و در کتاب خصال سمت ذکر یافته

منکوحه است و حاصل مضمون آن اینست که اما حق بنده تو آنست که بدانی که آفریده خداوند تو است و قرزند آدم

میشکند

منکوحه است

ظلم

152

وگوشت مخور تا [illegible] که او را [illegible] و نه خلق کرده [illegible]
آورده و [illegible] از زمین [illegible] اوست ولیکن [illegible] آن نموده و بعد از آن [illegible] امین
کرد [illegible] تا حفظ کند [illegible] تا آنچه [illegible] پس نیکوئی کن با آنچه [illegible]
[illegible] نیکوئی [illegible] عقوبات [illegible] او را تبدیل کن [illegible] بجای [illegible] عذاب
مکن و مخیر است [illegible] اول [illegible] بعکس [illegible] خلق [illegible] آن بیچاره
[illegible] و دشنام [illegible] طاقت [illegible]
[illegible] خطا [illegible] غلط و حرام زاده [illegible] ایشان نکند [illegible] سنت [illegible]
ناموس شان [illegible] و این [illegible] ناصواب در میان [illegible] این باب [illegible]
و دیگر [illegible] حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
در این باب [illegible] سعادت [illegible]
منقول [illegible] مجلسی است که شیخ کلینی در کتاب شریف کافی آورده و محصل آن اینست که آن حضرت را دوستی بود
که [illegible] همراه او [illegible] آن جناب [illegible] نعلین [illegible] و غلامی [illegible] از آن [illegible]
بود [illegible] و غلام [illegible] است [illegible]
[illegible] گفت یا ابن الفاعلة [illegible] حضرت امام علیه السلام دست
برداشت و بر پیشانی [illegible] سبحان الله تقذف امّه یعنی [illegible]
گوئی [illegible] اکنون ظاهر شد که نبوده است [illegible]
او [illegible] است یعنی چون از اهل کفر است و بر قانون شریعت و دین خود نکاحی در میان ایشان واقع نیست [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] نکاحی [illegible]
نکاحی هست که زنان ایشان از زنا و اولاد ایشان از حرام زاده [illegible]
ندیدم که آن جناب [illegible] و قطع نظر از آنچه [illegible]
[illegible] شهادت [illegible] تسبیح و تهلیل [illegible]
حیف [illegible] دویم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تهاون در باب

تهاون در باب و تعذیب ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اما [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله و سلم
[illegible] یوم القیمة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] یا رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

همه در نیز پیداست که اگر کوه لنگر از حرکت نسیم ناپایند هر کس مانند خار و خس از جای در آمده تند باد
سبکی بنمایند و در میدان امتحان حوصله اگر چون کاملان مرد است چون طفلان نو سوار که از عهده عنان دا
توسن ز فتن بیرون نیایند خصوصاً با غلام و خدمتکار و سایر زیردستان که علم و ذلیل اینکس‌اند و آرا
چنین کسان اگر در علم کثیر و شئون لیمان است چنانکه عرب گوید التسلط علی الممالیک دناءة مخصوصاً وقتی که تا
و تقصیر ایشان از روی عمد و قصد نباشد بلکه از بی‌شعوری و غفلت باشد چه منع خشم بر فعل اغنیا بیمانی قاعده عدل
و مخالف ضابطه عقل است مجملاً مردمان دین دار و خداوندان تمکین و وقار لایق و سزاوار است که الیقه مباهه مهم
بالکافه زیردستان مادام که مرتکب مفسده عظیمی نگردند مسلوک داشته کردهای ایشان نکرده انگارند و زلال احوال
خود بکدورت زشتی افعال ایشان کمال آلوده و مکدر نسازند و عفو یکی از دستان نه طلبیدن بلکه بآن
فضیلت ثواب معول است بر مداخه شخصی از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله پرسید که هر روز چند نوبت
از بندگان عفو کنیم جواب نداد بار دیگر پرسید باز جواب نداد بار سوم که سوال کرد فرمود که هفتاد بار عفو کنید و از جمله
حکایت که تامل در آن تا بلدان ماه و سیم خوبی حکایت منه المعروف آن نهادی و از بند مولد انجهانی وسیله آزادی
شد حکایتی است که در امالی شیخ صدوق رحمة الله علیه مذکور است و حاصل مجمل آن مضمون این است که کنیزی آب
بر دست مبارک حضرت سید العابدین علی بن الحسین علیهما السلام میریخت ناگاه ابریق از دستش افتاده بر روی انور
آنسرور آمد و شکست آنجناب سر مبارک را بلند کرده بجانب او نظر کرد کنیز گفت الله تعالی میفرماید که والکاظمین الغیظ
حضرت فرمود که تحقیق خشم خود را فرو خوردم کنیز باز بعد از تلاوت کرد که والعافین عن الناس فرمود که خدا تعالی از
تو عفو کند یعنی عفو کردم کنیز تتمه آیه را نیز خواند که والله یحب المحسنین فرمود که برو که آزادی و فقا این اخبار
و آثار و جواهر حکایات لعل ارقف بسیار است و بعضی از آن در آن مجلس گذشته انشاء الله تعالی بر طبق ضرورت افترا
چیده و بر رشته گفتار کشیده خواهد شد لهذا خامه سخن طراز صفحه عاید از رسالت طریقه مجاز کرده بیان باشد چشم از آن
درین مقام ایستادگی نمود ضابطه پنجم طلب ثواب و دواب چهارپایان که حضرت حکیم علی الاطلاق عنان اختیار آنها بدست
بنی آدم داده و فرمان بردار ایشان تحمل اثقال ایشان بر آنها نهاده است پوشیده نماند که از عظایم آلای الهی و جسایم
نامتناهی بر بندگان خلقت اصناف چهارپایانست که به برکت بعضی از آنها امور و مایحتاج معاش خود را سرانجام میدهند
و بجهت بعضی از رنج پیادگی بی‌هراس و بجهت دستور قوایم بعضی قصد حیات خود را بر پای میدارند و آب عزت بر بعضی
بعضی بدوش آمال و امانی و رفع عسرت خود را میگذارند و بر پشت آن بیت جان بخود را از تعب کسب و سرما محفوظ و بنیان
بیت زهد و تقوی خود را از غبار خواری بر یمین آورده و بجهت صید دست پای آن زرق و وجود دشمن لئیم محبه
هلاک میکردانند و به کشتیبانی متاع جان از بحار جهان پیاپی بساحل مراد می‌رسانند و قطع مسافت طریق
طلب معاش بجهت ابتیاع متاع عمر ابکه در هر بار آیت معاملات و مسافت از مقصد جان تمامی قطع مسافت
برای آسایش ایشان بر هر کسی بر ساباب و حضرت عزت و منعم بیمنت تعالی شانه چنین بنیاد بکلام مجید منت کارکاه

منتی که این نعمت عظمی نموده و در جمله در سوره مبارکه نحل فرموده است که والانعام خلقها لکم فیها دفء و منافع
و منها تأکلون و لکم فیها جمال حین تریحون و حین تسرحون و تحمل اثقالکم الی بلد لم تکونوا بالغیه الا بشق
الانفس ان ربکم لرءوف رحیم و الخیل و البغال و الحمیر لترکبوها و زینة و یخلق ما لا تعلمون حاصل مضمون
کلام الله تعالی این است که چهارپایان را آفریده است برای شما بعضی که در ینه لکم متعلق است به بعد یعنی شما راست در آنها
پوشش که گرم کننده است و دیگر منافع است که از نسل آنها بعمل می‌آید و شما راست در آن منفعت یعنی نتایج و شیر و سواری و کرایه
و از آنها می‌خورید یعنی گوشت آنهاست که می‌خورید مثل آنها از آنها شما راست در آنها زینتی است ابتداء وقتی
که بر میگردانید آنها را شبانگاه از چرا یعنی آن زمانی که میکشید آنها را از چرا گاه و زینت شما از آنها یکی
شما راست و شبها می‌آیند و بر دوش شما از شیر که نیست چیزی از آن بتابند بیان که برداری نمی‌توانید سوار گی
مگر به مشقت و تعب جسمی که خدا آورده شما را و بدرستی که پروردگار شما روزی نعمت و در این اشتها از این داشتن
در سعی و ما نمکی بر چهارپا که گذاشته و آفریده است اسبان و استران و خران را تا سوار شوید بر آنها و زینت شما
باشد و خلق میکند چیزی که شما نمی‌دانید همه این ایشان سایر حیوانات نیز یا نعیم جنت یا غیر آن که لا اختلاف الاقوال
و از کتاب کفته که سکون در انجمن شیخ طوسی که لا تعلمون فرموده است بجهل الاختلاف انعام و دواب از نعمتهای
بزرگ حضرت خداوند منعم است و قدر آن دانستن و کمال خلوص و شکر کناری اعمال حقوق از آن است بر ماها
لازم است و متحمل است و حقوق انعام حدیثی که شیخ صدوق رحمة الله علیه در امالی خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایت نموده مفصل و مبین آن این است که دابه بر صاحب شش حق است یکی آنکه زیاده از طاقت او بر پشت او نکذارد
دوم آنکه پشت او را مجلس بازی نسازد یعنی در جائی که جهان که شده نخواهد مثلاً مشغول سخن گفتن باشد سوار و نشسته
نشود سوم آنکه چون فرود آید ابتدا بعلف و تدبیر علوق او نماید چهارم آنکه روی او را
داغ نکند پنجم آنکه بر روی او نزند که خدا را تسبیح میکند ششم آنکه چون بر آب بگذرد آب بر او عرضه نماید هفتم آنکه او را
از منزل به منزلی نرسانیده بیان اجمال آن این است بر او هر ساعت هر حین که شما بجای نشینید و دیگر در غطا ...
من لا یحضره الفقیه از حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله روایت نقل شده و هفتم منقول است اما ظهور دیگر
منقول است که لا تکلفوها من الشیء الا ما تطیق و حاصل معنی آنکه تکلیف نکنند بر آنها مگر آنچه طاقت کیفیت این نه
یاد کفت آن حیوانات آنکه تا باشد که گفته که مراد آنحضرت یکی این است و شق باشد و در کتاب
من لا یحضره الفقیه از سید عالم صلی الله علیه و آله منقولست که لا تتوروکوا علی الدواب و لا تتخذوا ظهورها
ظهورها مجالس یعنی آنکه بر پشت مرکبها بر سبیل سرین منشینید و پشت آنها را مجالس خود مکنید
چنانکه قبلاً مذکور شده و نیز در آن کتاب مذکور است که روزی از حضرت ابی عبدالله علیه السلام پرسید که حقی آفرینت
و اسبغوا حتی یعنی چه وقت حال این است آنکه بر نجات پای خود را سوا که مقصود که اذ التقی کشیدن
کتبها الی المنزل یعنی وقتی که مرکبها در منزل بر سید آنکه از ایشان طریق آنکه بعد از آن خود را ازشهوا

مشارق و مغارب على بن ابى طالب عليه السلام روايت نموده كه لا تضربوها على الوجوه و لا تلعنوها فان الله تعالى لعن
لاعنها يعنى بر روى چهارپايان ولعن مكنيد آنها را كه خداى تعالى لعنت كرده است بر لعن كننده آنها و نيز آورده
اند كه [illegible] حضرت امام زين العابدين عليه السلام [illegible] بيست [illegible] بر [illegible] و هم اينها
[illegible] صلى الله عليه و آله [illegible] كه [illegible] بود [illegible]
بود [illegible] كه [illegible] فصول [illegible] ولتبقى [illegible] حاصل معنى آنكه [illegible]
[illegible] قيامت [illegible] و نيز [illegible] آن
صلى الله عليه و آله [illegible]
[illegible] قيامت [illegible] ايمان [illegible] داشته باشد [illegible]
[illegible] مخلوقات [illegible] و [illegible]
[illegible] مخلوقات [illegible] منفعت [illegible]
باشد [illegible] ايمان [illegible] صلى الله عليه و آله [illegible] است
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بنى آدم [illegible] لقد خلقنا الانسان فى احسن تقويم [illegible]
[illegible] صلى الله عليه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فصل [illegible]
[illegible] شقاوت [illegible] است

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

كونه است يكى آنكه ازه

كونه است يكى آنكه از [illegible] نفس [illegible]
[illegible] انبيا و اوليا [illegible]
[illegible] چون [illegible] كليم الله [illegible]
[illegible] رسول [illegible]
[illegible] الالواح و اخذ برأس اخيه يجره اليه [illegible]
تفصيل اين حكايات [illegible] انبيا [illegible] كلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فصل اول [illegible]
[illegible] شيطان [illegible]
[illegible]
[illegible] الغضب [illegible]
الشيطان [illegible] ابن آدم [illegible]
[illegible] الشيطان [illegible]
[illegible]
[illegible] شيطان [illegible]
[illegible]
[illegible] شيطان [illegible] صلى الله
عليه و آله و سلم [illegible] الغضب يفسد الايمان كما يفسد الخل العسل [illegible]

تمامی ازینها آنکه مفاسد بسیار است که در وصف آنها هم در آن باب از مصالح طالحای تا بحضرت ابی عبدالله علیه السلام منقولست
که الغضب مفتاح کل شرّ یعنی خشم کلید هر شری و کشاینده هر بلا و فتنه ایست و در کتاب [illegible] از زبان
جناب علیه السلام روایتی شده که حاصل آن اینست که پیغمبر علیه السلام میفرمود که مردی بدوی بخدمت خاتم
صلی الله علیه و آله آمد و گفت ای رسول الله علّمنی جوامع الکلام یعنی [illegible] آنکه چون نفس از خدمت اهل ایدیکم
و دست آورده ام بدامن ادراک سعادت [illegible] توقع دارم که کلامی بفرمایند که جامع فواید و متضمن
مواعظ و نصایح باشد بمن آموزید پس آن معلم آداب شرایع و مربی اطفال الطبایع فرمود که [illegible] لا تغضب
یعنی امر میکنم ترا که غضب نکنی یعنی در وقت خشم خود را نگاه داری [illegible] اعرابی سه مرتبه این
سوال را اعاده کرده یعنی او سه بار این [illegible] و آنحضرت همین جواب فرموده تا آنکه اعرابی با خود گفت که بعد ازین دیگر هیچ
نپرسم [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] سوال [illegible] ثانی سیاق این جواب [illegible]
مشاهده مینماید که در وقت غلبه غضب خود داری و بردباری [illegible] اعیان [illegible] و پرهیزکاری [illegible]
[illegible] عظیم و جلیلست که [illegible] مصالح و فواید بر آن مترتب و بنیاد [illegible] مفاسد و شرور [illegible]
و نیز از امام همام حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که پدرم میگفت که ای شیء اشدّ من الغضب ان الرجل
یغضب فیقتل النفس التی حرّم الله و یقذف المحصنة یعنی کدام چیز بدتر است از غضب که بشود آن
آدمی [illegible] و زنان پاکدامن [illegible] کشتن [illegible] امثال اینها
بر زبان می آورد و هم در کافی در باب فحش از سید اولاد آدم و آداب آموز خلق عالم صلی الله علیه و آله منقولست که لو کان
الحیاء خلقا [illegible] لو کان شیء مما خلق الله اقبح منه یعنی اگر فحش مخلوقی بودی و در نظر نمودی
هیچ چیز از مخلوقات الهی از آن قبیح تر نبودی و هم در آن کتاب [illegible] خلق [illegible] بخطاب انک
لعلی خلق عظیم یعنی حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که ابی عبد الله عز و جل [illegible] الخلق السیئ
بالتوبة [illegible] حاصل مضمون آنکه [illegible] توفیق توبه یعنی [illegible] آن [illegible] گفتند چون یا رسول الله
اذا تاب من ذنب وقع فی ذنب اعظم منه یعنی برای آنکه چون از گناهی توبه میکند بشومی خوی بد باز
در گناهی از آن عظیمتر می افتد [illegible] از اخبار و آثار که [illegible] معانی آنها [illegible] عظیمه
[illegible] حقایق [illegible] مضامین [illegible] بعضی [illegible] ازین سطور
شکفته کردید [illegible] ظاهر است که این صفت ذمیمه [illegible] دنیا و عقبی [illegible] عظیم است
[illegible] آنکه [illegible] خود [illegible] و آزار [illegible] زندگی [illegible] خاطر [illegible]
[illegible] هیشه [illegible] از [illegible] خود [illegible]
[illegible] و آب [illegible] حاصل لا ینقطع [illegible]
[illegible] بالا [illegible] زیاده و از حرکت [illegible]

اتا دو نشر [illegible]

او ان آتش [illegible] بغضب [illegible] همیشه [illegible] ثابت و [illegible] آسا از بلا [illegible] هر کس [illegible]
[illegible] هر لحظه از [illegible] میباشد و هر ساعت از [illegible] کردن [illegible]
[illegible] این کلام شافی و افی [illegible] حدیث شریف حضرت ابی عبدالله علیه السلام است در کافی که
من ساء خلقه عذّب نفسه حاصل مضمون آنکه [illegible] عذاب و آزار [illegible] مرض [illegible]
باشد [illegible] تند [illegible] آنکه [illegible] خود [illegible] باشد هر که
[illegible] خیال [illegible] خود [illegible] فحش و دشنام کردن [illegible]
هر کس [illegible] ازین صفت خبیثه [illegible] کتاب آن [illegible] نفس [illegible]
[illegible] خود [illegible] خود داری [illegible] است و [illegible] آن [illegible] شرع [illegible]
[illegible] دارد [illegible] کتاب [illegible] نموده و [illegible] الکیفیت [illegible]
[illegible] ان تقوا الله [illegible] باشد که [illegible] دست [illegible]
و [illegible] که آن [illegible] کوید [illegible] آنکه [illegible] دیگر [illegible] کلمه
[illegible] الفاظ [illegible] شنیع [illegible] زاده [illegible] سخن
[illegible] فحاشی و [illegible] از [illegible] ابدا [illegible]
شکافد [illegible] باشد [illegible] است [illegible]
[illegible] که حضرت امام همام ابی عبد الله علیه السلام
در کتاب کافی [illegible] است که من علامات شرک الشیطان الذی لا یشک فیه ان یکون فحّاشا
لا یبالی ما قال و لا ما قیل له حاصل معنی آنکه از جمله [illegible] شیطان در [illegible]
[illegible] بوده است [illegible] که فحش [illegible]
از دشنام دادن و شنیدن [illegible] باشد و نیز در آن کتاب [illegible] عالم [illegible] آدم صلی الله علیه
و آله و سلم منقولست که ان الله حرّم الجنة علی کل فحّاش بذیّ قلیل الحیاء لا یبالی ما قال و لا ما قیل
له فانک ان فتّشته لم تجده الا لغیة او شرک الشیطان [illegible] آنکه [illegible] حرام کرده
بهشت [illegible] که [illegible] باشد [illegible] شود [illegible]
[illegible] دشنام [illegible] احوال [illegible] از شرکت شیطان
[illegible] سابق [illegible] گفتند یا رسول الله و فی الناس شرک الشیطان یعنی [illegible]
بود که در آدمیان شیطان شریک باشد آن سرور صلی الله علیه و آله فرمود [illegible] قول خدای
عز و جل [illegible] و شارکهم فی الاموال و الاولاد [illegible] بنی اسرائیل [illegible] خطاب با بلیس است
یعنی شرکت کن [illegible] در اموال و اولاد [illegible] از [illegible]

سزاوار دهند و بعضی بگویند که پروانه شب باشد از اینجهت برای او گوینده گفت که صدقه نموده و ترک دشنام مردمان شود

و او وصیله که ایشان برنده قابل او دشنام خواهند داد پس او کسی است که پائین نزد دادن انجمه گوید و آنچه شود نیز در

کافی مانقولست که من نحن على اخيه المسلم نزع الله منه بركة رزقه ووكله الى نفسه وافسد عليه معيشته

حاصل مضمون آنکه هر کس برادر مسلمان خود را فحش گوید الله برکت از روزی او برچیند و از دوست شفقت او ببرید

که او بود تا شخود و معاش او پراکنده گردد و معیشت او فاسد و تباه میسازد **وهم** در آن کتاب که بخون و بر آن که گفت

چون هیشه بدالغیاله انسان پس بجوان و این ام کنون شافی ای مجلس کلمات بابرکات آنحضرت **از حضرت**

ابی عبدالله علیه السلام منقولست حدیثی که حاصل معنی آن اینست که در بنی اسرائیل مردی بود از درگاه الهی مسئلت

نمود که او را پسری کرامت کند و سه سال این دعا کرد و چون دید که مسئول او اجابت نیافت گفت یا رب آیا من از تو دورم

که دعای مرا نمیشنوی یا نزدیکی و اجابت نمیکنی پس در عالم خواب شخصی بدید که گفت که تو سه سال دعا میکنی

و زبان تو به فحش گویا و دل تو پر کبر خالی از تقوی پس از فحش گوئی زبان باز دار و دل خود را متقی و پرهیزگار ساز

و نیت درست کن پس آن مرد چنین کرد پس دعا نمود الله تعالی او را پسری بخشید **وهم**

از سید انبیا صلی الله علیه و آله روایتست که ان من شر عباد الله من تکره مجالسته لفحشه یعنی از بدترین

بندگان خدا کسیست که همنشینی او مکروه طبع باشد بجهت فحش گوئی و بد زبانی **وهم** در کافی از سماعة

منقولست حدیثی که حاصل معنی آن اینست که خدمت حضرت ابی عبدالله علیه السلام رفتم آنحضرت ابتدا نموده فرمودند

که یا سماعه چیست اینکه میان تو و ساربان تو بوده یعنی از جنگ و پرخاش زنهار که فحاش و پرخاش باشی و فریاد

زنی و لعن کنی گفتم والله که این واقع شد بجهت آنکه او بر من ستم کرده یعنی ای سماعه این باشد که در آن

وجه او حق با من بوده و او بر من ظلم میکرد آنحضرت فرمودند که اگر او بر تو ظلم کرده تو در ظلم بر او زیادتی کردی

یعنی فحش و دشنام بدستی که این از افعال و اطوار من نیست و نیز از شیعیان خود این را نمیپسندم که از کار

آن نماید استغفار کن والله تعالی پس دیگر چنین نخواهم شد گفتم استغفار میکنم از خدا تعالی و دیگر آن

کار نمیکنم و منا آنحضرت علیه السلام بابکی از اصحاب که غلامی خود را یابن الفاعلة یعنی ای زنا زاده گفته بود او را بسبب

این فحش از شرف صحبت خود منع ساختند و در آخر مجلس آن مقتدای قوم کلمات بیان کرده اهل شعور

و این مطالب کافیه و دلپسند تربیت تأمل و اذعان آن نفع و مطالب اتانافع و سودمند است **دیگر** از جمله قبایح

که صفت خبیثه شنیعه و بد خوئی متربیکه در اینکار ضرر است که در اخبار ائمه اطهار تهدید در آن بلیغ وارد گردیده

و در کتاب من لایحضره الفقیه منقول است که لو ان حلالا ضرب حلالا سوطا لضربه الله سوطا من

النار یعنی اگر کسی نازیانه بزند بر سر هر کس الله تعالی تازیانه بر او بزند از آتش **وهم** در آن کتاب از سید

عالم صلی الله علیه و آله نکو کارسابقا که ایشان یافته منقولست که الا و من لطم خد مسلم او وجهه بدد

الله عظامه یوم القیمة وحشر مغلولا حتی یدخل جهنم الا ان یتوب معنی که هر که طپانچه بر روی

یاسیدی مومنی زنه از هم جدا سازد و عذاب سخت الهی بر او نازل گرداند و روز قیامت محشور کرده و غل بگردن آتش انداخته

جهنم شود مگر اینکه توبه نماید و عدو و شدت این حرکت تا اینجاست که بعضی بی شرمانست که وسایل کتب

معتبره کافی معتمد مکتوبست که المسلم من سلم المسلمون من يده ولسانه یعنی مسلمان کسیست که مسلمانان از دست

و زبان او بسلامت باشند پس بحکم این خبر صدق اثر زشت خو نیستند بلکه یا ایذا ایشان به مسلمانان هم نیستند

میزان تحقیق با مسلمانان از هم سنا و انکه ایذا کشی مسلمانان را تا خلق آهنگ خواهند بود **دیگر** از جمله

مفاسد عظیمه که آن نیز بر بنی صفت خبیثه است که تیجه دران است که مردم بی ششام و زدن و اطفا و حرارت غضبی بیش

و نفس بسیار مبتلا از جمله امثال آن مسلمان را از لباس حیات عاری ساختن و دینی و ایمان خود را بدین امان ساختند

و برغیثی خوف سرکاری که از اعظم محرمات الهی است خود را در ورطه عقوبت دنیوی و اخروی انداختن

بکلی ترک با آن قیاده و متشبعان سیرت دو شاهد نکند و این خود گناهیست از اعظم

دین و ایمان کامل را تا این نقض و فساد عقاید است از نقض ارتکاب آن بکتب و دل تقوی را رسوخ بیت تحقیقا

میکند و چون چنین باشد که حضرت بیکانه بموجب ای انما المؤمن بجلها الدرس شریفه ما که ثابت است

من قتل نفسا بغير نفس او فساد في الارض فكانما قتل الناس جميعا حاصل معنی اینکه هر کسی کشتن کسی را بی قصاص

و نه از برای فساد دیگر بجز آن مستوجب تبت شده است که همه مردمان را کشته باشد **وهم** در کافی شریفه است که

حضرت الفقیه از حضرت امام همام ابی عبدالله علیه السلام منقولست که در بیان معنی آیه وفیکم ابتغیم فیهم

که وادی هست در جهنم که اگر کسی همه مردمان را کشته باشد و اگر یک کس کشته باشد هر دو در آن وادی خواهند بود

وهم در کافی از نحلها جیو حیات بخش امت تبعیت یعنی جناب سید انبیا صلی الله علیه و آله است که سابقا منقول شد

که موده انه قال هو مقتول بقتله یوم القیمة واوداجه تشخب دما عند العرش يقول یا رب اسئل هذا فیم قتلنی

میفرماید که هر کس بکشد کسی را بعث بکشد روز قیامت فریاد کند از تر عرش آمده گوید خداوندا

از قاتل من که مرا بعبث نکشتی بی منفعتی بظاهر است که هرگاه قاتل بکشد کسی را بی از خوف نباشد خون مسلمانا

و موعظه ای از نزد خدا بر عهده چون مسلمان کسی که مقتول بگفته بجز از ... شکرنبایا کرده **وهم** از آن سید علیه السلام صلی الله علیه و آله

در کتاب من لا یحضره الفقیه منقولست که اول ما یحکم الله عز وجل فیه یوم القیمة الدماء الی آخر الحدیث یعنی انکه

اول چیزی که خدا تعالی در آن حکم میفرماید روز قیامت خونها است که بر یکدیگر ریخته مشخص و مقطع مینماید که در روز قیامت

در دنیا واقع شده باشد **وهم** در آن کتاب از حضرت ابی عبدالله علیه السلام منقولست که درحقیقت مردی که از زنگار قتلی بجوی

نماید و موعوده که یقال له قم الی موضع ان شئت فمت یهودیا وان شئت نصرانیا وان شئت مجوسیا مخصوص یعنی

انکه گفته میشود بکشید یعنی از جانب جناب الهی که میخواهی بمیر یهودی و میخواهی ترسا و میخواهی گبر بمیر یعنی

دامن عالم را داخل بیکی از آن سه گروه محشور بایشان خواهد بود **وهم** در جامع الاخبار از حضرت سید انبیا صلی الله علیه

و آله مرویست که لقتل المؤمن اعظم عند الله تعالی من زوال الدنیا مخصوصا یعنی انکه هر آینه کشتن مؤمن

١٥٧

عظیم است نزد خدای تعالی از برای آنکه دنیا یعنی کسی که رحم خود را نیکوئی کند او را ثمر حکمت است از صحت نصیب میدهد که
و بیان زندگانی دنیا که بر او فراخ شده معمار قدر نیست بر بخشش است و برکت نعمات که بجهت دنیا را اخراب کرده باشد [illegible]
از جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و آله منقولست که ما من عقوبة [illegible] الی [illegible] تعجیلها من [illegible] یسلک علیه الحاصل
مضمون آنکه فرزند ذکر کرده است میان هیچ گناهی نبوده است که خداوند خود مشغول باری که میکند از عقوبت آنکه تعجیل باشد [illegible]
رسول الله صلی الله علیه و آله در آن کتاب منقولست که ان اهل السموات السبع و اهل الارضین السبع لیلعن القاطع الرحم [illegible] الکریم
الله عز و جل [illegible] یعنی که اهل هفت آسمان و هفت زمین با هم [illegible] میشوند در لعنت [illegible]
انداز خدای تعالی [illegible] در آتش جهنم خداوند ازین اسباب و هوش [illegible] دانستن [illegible]
[illegible] در شریعت مقدسه مطهره تعبیر کرده اند [illegible] بلکه [illegible] در [illegible] که این موضع
بالکتاب المجید [illegible] کرده از [illegible] آن حضرت [illegible] در جنب عذاب
اخروی [illegible] در قبول [illegible] و [illegible] آن [illegible] غضب الهی
و سیاست [illegible] انه الحاصل [illegible] که ایمان به خدا [illegible] او [illegible]
و جزای اعمال [illegible] است که [illegible] عظیم [illegible] نعوذ
بالله من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا دیگر از عظایم ذنوبی [illegible] آغاز هلاکت انجام [illegible]
میکند [illegible] است [illegible] اجتناب کرد [illegible]
ناپسندیده است [illegible] و تهای عظیم [illegible] و نحوست این عمل عاقبت و خیم
[illegible] قطع رحم [illegible]
[illegible] گناهان [illegible] است در کتاب شریف کافی
از جناب امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که [illegible] اعوذ بالله
من الذنوب التی تعجل الفناء یعنی پناه میبرم بخدای تعالی از گناهان که زود [illegible] السلام [illegible]
و کفت یا امیر المؤمنین آیا میباشد گناهانی که تعجیل کنند [illegible] قال نعم و یلک قطیعة الرحم ان اهل
البیت لیجتمعون و یتواسون و هم فجرة فیرزقهم الله و ان اهل البیت لیتفرقون و یقطع بعضهم بعضا فیحرمهم
الله و هم اتقیاء خلاصه مضمون آنکه قطع رحم چنین است که اهل خانه [illegible] با هم اجتماع و مواسات کنند با آنکه
فاسق و فاجر [illegible] خدای تعالی [illegible] آن اجتماع و مواصلت ایشان روزی میدهد و اهل خانه [illegible] از هم جدا
و کناره میکنند خدای تعالی ایشان را [illegible] و قطع رحم [illegible] با آنکه متقی و صالح [illegible]
در آن کتاب شریف از حضرت ابی عبد الله علیه السلام روایت که فرموده اند اتقوا الحالقة فانها تمیت الرجال [illegible]
پرهیز کنید و اجتناب نمائید از حالقه که آن [illegible] یعنی [illegible] که میکند راوی گوید که گفتم و ما الحالقة
فرمودند قطیعة الرحم یعنی قطع رحم کردن و حق خویشی و قرابت را بجای نیاوردن و حالقه یعنی [illegible] است

واخراج از قطع بتعبیر

واخراج از قطع تعبیر آن لفظ کرده [illegible] فرموده اند که [illegible] اهل بیت [illegible]
میکند است موید وجه دیگر کتاب یکی از فقهاء [illegible] حدیثی روایت نموده که حاصل مضمون آن اینست که بخدمت
امام همام حضرت ابی عبد الله علیه السلام [illegible] که [illegible] زاده [illegible] کرده [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] کتابی [illegible] آنچه [illegible]
میکنم یعنی [illegible] ایشان [illegible] آن حضرت [illegible] که خدای تعالی عقوبت [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] کرد [illegible] یعنی [illegible]
شد [illegible] فرمودند [illegible] و یقطع رحمه [illegible] و [illegible]
یعنی [illegible] شد [illegible] و قطع رحم [illegible] وجه
دیگر [illegible] ابی عبد الله علیه السلام [illegible] آن اینست که [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] قطع رحم کنند
[illegible] اهل بیت [illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible] کتاب [illegible]
[illegible] مفسدۀ دیگر [illegible] شیطان [illegible]
[illegible] شیطان [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] شرح [illegible]
[illegible] نتوان [illegible]
[illegible]
[illegible]
دیگر آنکه [illegible] ازو [illegible]
چشم [illegible]
بعد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اول الغضب جنون و آخره ندم یعنی اول [illegible]
[illegible] دوست کرد

شیعه او بنابراین پس از شما ان چنین آیه بود تا به رسالت جریده الخاص اصغیت شوم به خوبی حقیقت است که
آدمی با تکلف چنین دینی به عظیم و اکثاب این قسم افعال از صمیم دل نمود از تحسین مقالات که سرمایه فلاح و نجات
باشد و مفاد مقالات این حکایات دور نخواهد بود که سعادت ابدی را در می یابد حیث شریف [illegible]
مفتاح کل شی که سابقا متقدم قدم صدق مشرف کردید و از جمله حکایات [illegible] که آیه مضمون آن تأییده این حقیقت است
از کلمات طایع جمعی از قومی نشانده‌اند که اثر کرامت بخوابان بیخبران نشسته‌اند که [illegible] آگاهی بر حقیقت حال ایشان
حکایت وفات سعد بن معاذ است که از اجلای اصحاب و از اجلای اخیار حضرت رسالت بود و این حکایت در کتب معتبره
چون امالی شیخ طوسی رحمة الله علیه و غیر آن مذکور است و حاصل مضمون آن بر سبیل اجمال اینست که چون خبر
وفات سعد مذکور بحضرت شافع یوم القیامة صلی الله علیه و آله معروض داشتند آن جناب با جماعت اصحاب برخاسته
شرف حضور ارزانی داشتند و خود بر عضاده باب یعنی چهارچوب آن خانه ایستاده بغسل سعد فرمان دادند چون او را
حنوط و کفن کردند و بر جنازه اش برداشتند آنحضرت بی نعلین و ردا بر تشییع جنازه او قدم مبارک رنجه داشتند
که کاه جانب راست تابوت و کاه جانب چپ را میگرفتند تا به قبرش رسانیدند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله خود به نفس نفیس بقبر نزول
فرمودند تا آنکه او را در لحد خوابانیده خشت بر وی چیدند و کل الملبسه و طلبیدند خشت ها را بآن فرو کردند پس
چون از آن فارغ گشتند خاک بر وی ریختند و قبرش را راست کردند و وجه اهتمام در استحکام آن قبر بیان فرمودند
که بتحقیق که هر آینه میدانم که این قبر عنقریب کهنه خواهد گشت یعنی از هم فرو خواهد ریخت و لیکن خدای عز و جل دوست
میدارد بنده را که چون کاری کند محکم کند پس بعد از تسویه قبر مادر سعد بن معاذ از کناری گفت یا سعد هنیئا
لک الجنة یعنی ای سعد گوارا باد تو را بهشت پس جناب اقدس نبوی صلی الله علیه و آله فرمودند که یا ام سعد مه لا
تجزمی علی ربک فان سعدا قد اصابته ضمة یعنی ای مادر سعد این سخن را از راه جزم مکن چه بر خدا
خود چیزی حتم مکن چه سعد بتحقیق که رسیده است بار فشاری یعنی فشار قبر پس آنحضرت مراجعت فرمودند و مردمان نیز برگشتند
پس گفتند یا رسول الله بتحقیق که دیدیم که کردی با سعد آنچه را که نکرده بودی با احدی یعنی شفقتی که در باب آن فرمودید که در
باب هیچکس نفرموده بودید [illegible] جنازه او کردید یعنی نعلین بپا نفرمودید که ملائکه یعنی فرشتگان که همراه جنازه
او بودند بی ردا و نعلین بودند من نیز تأسی بایشان کردم گفتند که گاهی جانب راست تابوت را میگرفتید و گاهی جانب
چپ فرمودند که دست من در دست جبرئیل علیه السلام بود میگرفتم هر جا را که او میگرفت گفتند که امر بغسل او کردی
و بر جنازه اش نماز کذاردی بود در قبرش خوابانیدی و بعد از آن فرمودید که سعد فشار قبر بوی رسید پس
شان این سعد که شما فرمودید این اهتمام نمائید و این شفقت نمادید و او را فشار قبر چه سبب بود آنحضرت
فرمودند آری انه کان فی خلقه سوء مع اهله یعنی آنکه با اهل خود بد خلقی میکرد که خلقش با ایشان بد بود
سیطا بکل الخفین مفکوک است که ان رسول الله صلی الله علیه و آله خرج فی جنازة سعد و قد شیعه سبعون
الف ملک فرفع رسول الله صلی الله علیه و آله راسه الی السماء ثم قال مثل سعد یضم محصل معنی آنکه حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله

رسول الله صلی الله علیه و آله بیرون آمده و تشییع جنازه سعد فرمود و خود هفتاد هزار فرشته نیز تشییع جنازه سعد
نمودند پس آنحضرت سر بسوی آسمان برداشته بعد از آن فرمودند که مثل سعدی فشار قبر میکشد راوی گوید گفتم بابی
فداک یا رسول الله انا نحدث انه کان یستخف بالبول یعنی شنیدیم که سعد نجاست بول را سهل می انگاشت و در
اجتناب از آن پروائی چندان نداشت آنحضرت فرمودند که معاذ الله انما کان من زعارة فی خلقه علی اهله
یعنی بخدا پناه میبرم که سعد چنین باشد اینست و جز این نیست که او با اهل خود تندخو و بدخلق بوده باشد
از این حکایت معلوم میشود که مصاحبت اهل و بدخلقی با ایشان موجب عذاب است که هرگاه سعد بن معاذ با این
جلالت شان و علو مکان که سید کونین و رسول ثقلین با این تعظیم و تکریم متوجه تجهیز و تکفین وی شود
و جبرئیل و هفتاد هزار ملک بتشییع او شوند و بر جنازه او نماز کذارد و خود بنفس نفیس داخل قبر او گشته خاک بر وی پاشد و بدست مبارک لحد
خشت بر لحد او چیند با این همه از بدخلقی با اهل خود فشار قبر بر وی رسد پس دیگران که در بدخلقی همچو مکاملا
او باشند چگونه از فشار نجات یابند پس بر هر که باید که از این حال اندیشه کند و از آن بترسد و بداند که هر که
از اهل خود پیش او بر خدا پنهان کند او را جهان پیدا کند و فاش سازد و حق تعالی افعال بد را ظاهر فرماید
زنبور صفت در آن در پی سوراخ تا بیابد و از غیب نگاه چشم ایشان از وبال آن چشم چون نیش زنبور آن
را بکند تا مار بیرون آید که هر کسی از زهر فی الحال هلاک گردد از آن که اصحاب اهل حال این صفت زهر بیرون در اثر فی الحال نمائی
و در عقبی احوال آن از زیر زمین این صفت فراموش کنند و در دنیا از آن چه که چنین آتش
بحقیقت همیشه اند و چون در این خاک بخشکی گرفتار کردید که از بدخلقی بجز کار بد این و آن تنگ میکرداند
هرجا که در و هم شده که از این صفت خبیثه بپرهیزند و قرار در آن جنبیده باید که دل ما از آن اهتمام تمام در سعی اصلاح
آن باید نمود و سعی بلیغ بجا آورد و شاید که مجاهدات شاقه از این رهگذر آزار ساخته خود و دیگران را از آسیب آن محفوظ نماید
این صفت که از قوت غضبیه مقتضی است تعبیر میکند در سرای باطن آدمی و سرای لی است زنبور [illegible]
هر دو در یک مکان از آن ناحیه لایقی دارند که یکی از ایشان که در زیر [illegible] زدل ما [illegible]
تیغ زبان زهر آگین اهل و عیال را میزنند و از پس آن مار دو زبانی که در درون چنبر [illegible] از اهل زبان می اندازد
و از تیغ زبان شکر شیرین آن دوست در آرزو گیرد [illegible] که ایشان در آن با مال نباید خود و [illegible]
مستی و پیر را حالی است که نفع سعی بنیادش بپرهیزند و پیرو فرمان خدای بیعت و خیر از آن نفع و لیست که در آن اعمال و وصال
جایز باشد مثنوی آن یکی را خشم با دل گشت هم فریب و خشمه امر غضب است آنکه گفتش انبیا کو هر چه
یا دانو هم توئی هر چه آدمی چو هی و نباید شد که جهت کیم اورا ز آتش غضب کاین ره مشمار کفت آن ای که کار و نگار و بیت
کفتمش چون خاک ساکن گشته کفت نکس بکسی ای محتشم کفت پیچ هر چه در پر بر آن کشم کشتم او را ستم از خود ز تا
خلق را بس او بر سر در است از بلی خلق پس متقی آن مادر مسیحا بی صیقل کرد کفت او دوست هر که که تیغ پیکش
او بسکه بسر راه دنی هر ستاره مقصد غیرتی میکشد از وی این دنیا این خوش بریش تنک از پی او بر حق و بخلق جنگ
159

غیبت بالکلیه اعتقاد کسی تا دشمن خانه درد باشد طریق دفع این سخت و این دشمن به لطف آنست که تحت الفا[illegible]
لکن در وقت خشم و سکنه و فضیلت علم وجه با خود گشتی و بعضی از آن که ایشان یا فتند و بعضی [illegible] الله
تعالی فضل آیند و نکاه ایشان نخواهد بیافتند شعر کوش و هوش [illegible] سخن نفس [illegible] این دو کون سخن [illegible]
و داید میزد با یک [illegible] بعد تا [illegible] و تفکر جماع جان [illegible] عند الغضب [illegible] طبیعت بیت آنا
تیغ و سکنایی یعنی زیاده در وقت [illegible] این و آن نعمت و د آن [illegible] یکی [illegible]
و امثال آن باد [illegible] احوال هر یکی و آینده [illegible] نفسانی چنان [illegible] و صورت احوال [illegible]
تا [illegible] و سیف در [illegible] آن [illegible] هیچ [illegible] احوال ارباب حلم [illegible]
بر عامله چون [illegible] ایشان در کمال [illegible] که [illegible] از ادکی [illegible] کو [illegible] باشان
بعضی خصم [illegible] لکن [illegible] چون [illegible] جمیع [illegible] هم [illegible] صفت [illegible]
کلام [illegible] آنجه [illegible] کمان [illegible] و [illegible] ایشان از [illegible]
[illegible] عداوت [illegible] شمن [illegible] که احوال و اطوار [illegible]
[illegible] احوال انبیا و اولیا [illegible] و اطوار [illegible] اولیا و [illegible] شیطان
[illegible] این [illegible] بنظر امتیاز سنجیده و هر که [illegible] آید او را [illegible] **شعر** [illegible]
[illegible] باشی [illegible] خود هم کونی انچنان باشد [illegible] خود هیچ [illegible] واکر در وقت خشم [illegible]
خصم [illegible] شیطان [illegible] اندازد و [illegible] مغلوب [illegible]
[illegible] زبان [illegible] در میان [illegible] خلق [illegible] کاملست [illegible] در جواب او
بکن [illegible] آنکه [illegible] این [illegible] آنکه [illegible] خشم و خواری آن [illegible]
[illegible] چشم [illegible] چون [illegible] ان
خود [illegible] مغلوب [illegible] خلق [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] بالله تعالی [illegible]
[illegible] **و بخشی** [illegible] خشم [illegible] کس [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] احوال [illegible] نفس [illegible] کمال [illegible]
[illegible] ایمان
[illegible] ایمان [illegible]
[illegible] و بکار [illegible] پادشاهی [illegible]
مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى [illegible]

تعقیب غایت [illegible]

تعقیب غایت تا ایاب [illegible] این [illegible] که آن کمیابست **موذی** وقت خشم [illegible]
چنانکه [illegible] احادیث شریف دلیل [illegible] علیه [illegible]
الشدید بالصرعة انما الشدید الذی یملک نفسه عند الغضب [illegible]
و پهلوان آن [illegible] پهلوان [illegible] وقت [illegible]
مغلوب [illegible] **و در مجموع** [illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] پهلوانان [illegible]
[illegible] چنین [illegible]
[illegible] احوال [illegible] الا اخبرکم باشدکم منه [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] یملک نفسه عند الغضب [illegible] شیطان [illegible]
[illegible] پهلوان [illegible] حلم [illegible]
[illegible] شیطان [illegible] **شعر** [illegible]
است [illegible] **فصل دوم** [illegible] حلم [illegible]
[illegible] فضایل [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] الفتی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible]
چنین [illegible] کتاب کریم [illegible] لا یؤاخذکم الله باللغو
فی ایمانکم ولکن یؤاخذکم بما کسبت قلوبکم والله غفور حلیم [illegible]
ان الله غفور حلیم [illegible] قول معروف ومغفرة خیر من صدقة یتبعها اذی
والله غنی حلیم [illegible] ولقد عفا الله عنهم ان الله غفور حلیم [illegible]
[illegible] خلیل [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] ان ابراهیم لاواه حلیم [illegible] اسمعیل علیه السلام [illegible]
[illegible] فبشرناه بغلام حلیم
[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

اکرام نفس و خلق آن است که شخص متخلق باین خلق نزد خدای و نزد خلق باستماع خلایق ستایش یافته است که وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ مرتبه
موصوف گشته است و صفت کظم غیظ [illegible] بمعنی آن که از جمله خشم فرو خوردن و از مردمان عفو کردن است آرایش یافته
باشد و بجهت مبعث [illegible] و در سوره آل عمران این آیه تمام [illegible] است که وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ
وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ
عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ مضمون آنکه بشتابید بسوی ایمان و اعمال صالحه [illegible] آمرزش الهی
بهشتی که پهنای او مثل آسمانها و زمینهاست و آماده شده است برای متقیانی که انفاق و بخشش میکنند مال خود را
در حالت وسعت و تنگی و نگاه میدارند خشم خود را یعنی در وقت غلبه غضب ضبط آن مینمایند و اثری از شقاوت و دشمنی
و امثال آن بر آن مترتب نمیگردانند و عفو میکنند از مردمان یعنی از زلات و تقصیرات ایشان درگذشته در مقام
تلافی و انتقام نمیباشند و الله تعالی دوست میدارد نیکوکاران را و بکرم [illegible] خلایق و آیات [illegible] حسن اخلاق
جناب نبوی صلی الله علیه و آله [illegible] این صفت [illegible] الرِّفْقُ يُمْنٌ وَالْخُرْقُ شُؤْمٌ یعنی نرمی و مدارا
برکت و درشتی و تندی شومی است و تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه این خلق حسن و شیوه مستحسن متضمن
چندین فایده است و ترتیب [illegible] که در مجموعه ورام از حضرت سید الانام صلی الله علیه و آله منقول است
که حق تعالی [illegible] که اهل نار [illegible] اهل [illegible]
[illegible] ایشان الایمان [illegible] من أنتم [illegible] إلى الجنة یعنی [illegible]
[illegible] بهشت [illegible] اهل فضل و [illegible] که [illegible]
[illegible] نیکی میکنیم [illegible] عفو میکنیم و چون [illegible]
کوید ادْخُلُوا الْجَنَّةَ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ داخل بهشت شوید که نیکوست آن مزد عمل کنندگان و در کتاب [illegible] مستطاب کافی
از حضرت امام جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام مرویست که مَن كَظَمَ غَيْظًا وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَىٰ إِمْضَائِهِ حَشَا اللَّهُ قَلْبَهُ أَمْنًا
وَإِيمَانًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ یعنی هر کس نگاه دارد خشم خود را با آنکه تواند انفاذ آن [illegible] پر سازد الله تعالی دل او را از امن و ایمان
در روز قیامت و هم در [illegible] حضرت امام جعفر صادق [illegible] است حدیثی [illegible] مضمون اینست
که چون [illegible] واقع شود [illegible] و از آن [illegible] درشتی میکند میگوید که قلت
[illegible] یعنی [illegible]
[illegible]
و [illegible]
[illegible] علیه و آله [illegible] بحسن الخلق فإن حسن الخلق في الجنة
وإياكم وسوء الخلق فإن سوء الخلق في النار یعنی [illegible] البته در بهشت [illegible] از [illegible]
البته در آتش جهنم [illegible] از آن حضرت [illegible] ما من شيء أثقل في الميزان من حسن خلق یعنی هیچ

چیزی در ترازوی عمل

چیز در ترازوی اعمال گرانتر نخواهد بود [illegible] از آن حضرت صلی الله علیه و آله مرویست که إن الخلق الحسن
يميث الخطيئة كما تميث الشمس الجليد یعنی خلق نیکو میگدازد گناهان را [illegible] آفتاب یخ را [illegible]
[illegible] و در [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] ارشاد القلوب [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible] أكمل المؤمنين إيمانا أحسنهم خلقا [illegible]
خلق [illegible] و در ارشاد القلوب از حضرت ابی عبدالله علیه السلام منقول است که إن الصبر في الضيق والحلم وحسن
الخلق من أخلاق الأنبياء [illegible] و در کتاب
[illegible] والی الله عز و جل [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
که آن [illegible] و در آن کتاب از حضرت امام همام ابی عبدالله علیه السلام منقول است که إن الله عز وجل
[illegible] الحليم [illegible]
الله علیهم [illegible] و در کتاب [illegible]
[illegible]
و [illegible] بیت [illegible]
[illegible] سید الانام صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible]
[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
[illegible]
[illegible] فهو عجیب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا [illegible] آب و آتش [illegible]

161

خوی خوش خود از آسیب غضب از جاهل [illegible] دیده است و شنیده ایضا ولا [illegible]

بر [illegible] خود نگاه دارد دیگر از جمله برکات این صفت تجربه آنکه چون میان دو شخص منازعه باشد و غلبه و قوت

از جانب یکی گردد [illegible] اهل غلبه و حلم ورزد و [illegible] از ترتیب [illegible] طمع [illegible] سلوک طریق استقامت

[illegible] چنانکه در کتاب شریف کافی از حضرت امام همام ابی عبدالله علیه السلام مرویست که کفی بالحلم ناصرا یعنی

آدمی حلم [illegible] است [illegible] ازین صدق بیان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که

در مجموع [illegible] اول عوض الحلیم من حلمه ان الناس کلهم اعوانه علی الجاهل حاصل اینکه [illegible]

[illegible] از خشم و خوی [illegible] اینکه مردمان همه یار او میکنند و [illegible] خصم جاهل او

[illegible] دیگر آنکه [illegible] صفت [illegible]

[illegible] حضرت ابی عبدالله علیه السلام [illegible] کافی منقولست که ما من عبد کظم غیظا الا زاده الله عز و جل عزا فی الدنیا

والآخرة [illegible]

و کافی [illegible] حضرت سید ابرار صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بیان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در ارشاد القلوب منقولست

که حسن الخلق یثبت المودة و حسن البشر یذهب السخیمة [illegible]

میکند و از برکات حسن خلق و ملاطفت آن [illegible]

طوایف مشرکین [illegible]

نقل آن جناب [illegible]

مسجد [illegible]

و ابو بکر [illegible] مجتمع بودند [illegible]

و اعرابی شمشیری حمایل کرده وارد مسجد [illegible]

[illegible]

[illegible] یا محمد انک کاذب ساحر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] یا رسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible] اشهد ان لا اله

الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علیهم السلام

[illegible] امام حسن [illegible] علیه السلام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] علی بن ابی طالب [illegible]

[illegible] علی بن ابی طالب [illegible]

[illegible]

[illegible]

162

و از استقبال حوادث [illegible] باشد [illegible] آن تامه [illegible] شیخ
ملاحت [illegible] و لطف [illegible] آفاق و از آن حسن اخلاق [illegible] گشته [illegible]
و [illegible] الکاظم [illegible] حسن خلق [illegible] دوستان کرده‌ام
[illegible] امام زین العابدین علیه السلام [illegible]
دارد [illegible] است [illegible]
[illegible] از اولاد حضرت امام حسن
علیه السلام [illegible] حضرت سجاد علیه السلام [illegible] گفت آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
جواب [illegible] اصحاب [illegible]
[illegible] گفت [illegible] جواب [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] آیه [illegible]
کریمه والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
ما قلت فان کان ما قلت فیّ حقا فتبت الی الله وان لم یکن فیّ یغفر الله لک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] یغفر الله لک [illegible]
[illegible] حکایات [illegible]
[illegible]
[illegible] کلام حضرت سید مختار صلی الله علیه وآله [illegible] التودد الی الناس نصف العقل
[illegible] نصف العیش [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] علیه السلام
[illegible]
[illegible]
[illegible] استغنا [illegible]

در حضرت [illegible]

دعوی [illegible] آیینه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فرعون [illegible]
[illegible] علیه الله [illegible]
[illegible] فرعون [illegible] ربوبیت [illegible]
ان کان فرعون [illegible] العبودیة [illegible] فرعون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] زین العابدین [illegible]
علی بن الحسین علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سید المرسلین و خاتم النبیین صلی الله علیه وآله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آله

١٦٣

یعنی کسانیکه [illegible] و دامن پاکیزه آورد و پایهای مبارک شستند و چون وقت سحر آن مرد [illegible] از برای غایط
از خانه بیرون [illegible] آن خانه [illegible] بر کف [illegible] و عمامه [illegible] یکیست که شما امتی میکنید و
آنحضرت را دیده است [illegible] از رسالت بدو [illegible] دیگر بیشتر بودند ابو طالب عقبة بن ابی معیط
و [illegible] نجاست آوردند و [illegible] آن [illegible] بریختند و آن نجاست [illegible] برداشت و حضرت فخر موجودات
که این چنین یکیست که [illegible] (روایت) ابو عبد الله الحجازی منقولست که دو نوبت [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
[illegible] بود و نوبت دیگر [illegible] بآواز بلند [illegible] گوئید لا اله الا الله تا رستگار
شوید شخصی از عقب او میرفت و میگفت سخن او مشنوید که او دروغ میگوید و سنگ بر او میزد [illegible]
[illegible] آنحضرت از ضرب آن سنگ خون آلوده شده بود پرسیدم که ایشان چه کسانند گفتند آن جوان [illegible]
محمد قریشی است که خلق را بخدا [illegible] دعوت میکند و آن کسیکه سنگ میزند و تکذیب میکند عم وی ابولهب است (و در بعضی)
آنکه معتبر [illegible] است که چون آیه فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین که در سوره حجر است نزول
نمود حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله بصفا آمد [illegible] که ای خلق [illegible] رسول [illegible]
[illegible] اهل شقاق و نفاق ابو جهل [illegible] طاقت [illegible] سنگی [illegible]
و پیشانی نورانی آنحضرت را مجروح کرد [illegible] خون از آن روان گردید و بعد از آن سایر مشرکان [illegible] از هر طرف آن شمع
هدایت و [illegible] بوستان [illegible] سنگباران کردند [illegible] آنحضرت [illegible]
خود بکوه کشید و بر [illegible] سنگی تکیه نموده [illegible] حضرت امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
نقل رسانیدند و آن جناب بحضرت خدیجه [illegible] اعلام نموده باتفاق [illegible] طعام [illegible]
بکوه [illegible] یا رسول الله [illegible]
آوازشان [illegible] جبرئیل علیه السلام [illegible] یا رسول الله
[illegible] آنحضرت [illegible] ای برادر [illegible]
شکسته [illegible] داشته و از [illegible] جبرئیل علیه السلام
گفت [illegible] الله [illegible]
دست مبارک [illegible]
و آنحضرت [illegible] گفت [illegible]
[illegible]
سلام کرد [illegible] گفت و بعد از آن [illegible]
زمین و آسمان [illegible] سلام [illegible] گفتند [illegible] قوم
[illegible] و اشفاق اینمضمون ادا

کرکم منت خدای بر من

اینمضمون ادا

کرکم منت خدای بر من و بیکسی من بر اینکه حق تعالی مبعوث گردانیده مرا [illegible] ایشان نادان و غافل اند
و اکنون اینچنین [illegible] جبرئیل علیه السلام گفت [illegible]
بر ایشان [illegible] هفت آسمان [illegible] ایشان [illegible]
برای ایشان [illegible]
خدیجه کبری [illegible] آن [illegible]
دید که آن حضرت [illegible] یا رسول الله [illegible]
مکن [illegible] ایشان [illegible]
و [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
هدایت و اصلاح حال ایشان میگماشت (و در بعضی روایات) منقولست که چون قریش [illegible] آن سرور [illegible]
و [illegible] اللهم اغفر لقومی فانهم لا یعلمون [illegible]
مگر ایشان [illegible] انک لعلی خلق عظیم (مشهور است)
[illegible] آن حضرت [illegible]
شکسته [illegible] یا رسول الله [illegible] ایشان
[illegible] اللهم اهد قومی فانهم
لا یعلمون یعنی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] متاع دنیا [illegible] خلق [illegible]
کم آمده [illegible] متاع دنیا [illegible]
[illegible] قل متاع الدنیا قلیل [illegible] الله
[illegible] انک لعلی خلق عظیم [illegible]
چنانچه [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible] اصحاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خلعت

[illegible]

والسلام [illegible]

والسلام [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

148

[illegible] بیوه نشاید که بی یا رسول الله الشب قربود کرده باشد که با او در مقام مقاتله درآمده در آن معارک ظلام با
بلوغ رسیده کوس در بعضی کتب بر وجهی مسطور است که ملخص مضمون آن اینست که ای زبیر بیاد داری که
که میگذشتی با رسول الله صلی الله علیه و آله پس آنحضرت در من نگریست و خندید من نیز خندیدم تو
گفتی پسر ابوطالب تکبر خود درست نمیگذارد آنحضرت فرمود که باز ایست از ضحک که او متکبر نیست بتحقیق
که تو با او قتال میکنی و تو بر وی ظالم باشی بعد از آن زبیر تصدیق آن مقال کرده گفت یا ابا الحسن حکایتی بیاد من
آوردی که اگر قبل از این متذکر آن میبودم هرگز با تو مخالفت نمینمودم اکنون بخدا قسم که با تو حرب نکنم پس [illegible]
بصف سپاه خود [illegible] و تیغ زبان ملامت آخته و [illegible] آن [illegible] سبب [illegible] و گفت
تو [illegible] با تو [illegible] علی بن ابیطالب [illegible] و [illegible]
تعصب [illegible] گفت [illegible] علی [illegible]
سوگند [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] آن [illegible]
[illegible] آن [illegible] و قطع نظر از خبر صدق اثر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
و بیجهان در مقام جنگ و اهتمام نموده علم مخالفت آن امام همام برافراختند [illegible]
[illegible] که بعد از تسکین غبار حرب و شور که حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام با او ظفر یافت و در مقام انتقام درنیامده و وی عتاب ننکرده [illegible]
اهل بصره و سایر عسکر که [illegible] آن [illegible] شمشیر کین کشیده و از خود [illegible]
و خروج بر امام زمان نمایان کرده [illegible] و در مقابله آنحضرت بطریق [illegible] و بعد از آنکه مغلوب
و مقهور ساخت ایشان [illegible] صفت [illegible] و شفقت [illegible] آن [illegible]
یوم [illegible] و این شمه ایست از صفت حلم و عفو آن امام همام علیه الصلوة و السلام و بشاشت و انبساط
طبع مبارک آن سرور و شکفتگی [illegible] بود که دشمنان و حساد و [illegible]
میکردند و هرچند که در آن [illegible] از حد اعتدال و قدری که در شرع و عرف مستحسن باشد تجاوز نه
[illegible] آن [illegible] اخلاق [illegible] کتب [illegible] مجامع آثار [illegible]
نیست که نقل مجالس و محافل کتب اواخر و اوایل بهمواره نقل این سخن است و [illegible] تواریخ [illegible]
[illegible] آن [illegible]
و [illegible] کمال [illegible] ابواب [illegible] و شب [illegible]
توقع [illegible] انعام احسانش [illegible] آن [illegible]
[illegible]
بردن [illegible] الوانش [illegible] خوردن بود و هرکرا خواب [illegible] غفلتی بود [illegible]

فشانده مهر کرده [illegible]

فشانده مهر کرده آتش [illegible] مصیبت [illegible] لطافت [illegible] تعزیت [illegible] یاران [illegible]
خلق [illegible] معیشت [illegible] آتش [illegible] چراغ خوشدلی [illegible]
و از حکایات [illegible] غریب [illegible] افتاده بود و حضرت حسنین [illegible]
[illegible] از [illegible] علیه السلام [illegible]
که [illegible] گفت [illegible] من [illegible]
و [illegible] من [illegible] گفت [illegible]
و من [illegible] گفت [illegible]
[illegible] تکبیر و تهلیل [illegible]
[illegible] آن [illegible] جناب [illegible] حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام بوده چنانکه تفصیل آن سابقا [illegible] آن [illegible] جناب [illegible] معلوم میکردد که
[illegible] لازم [illegible] ولیکن [illegible]
[illegible] ذکر فضایل و مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام [illegible] زبان [illegible]
این [illegible] بیان [illegible] بسیار [illegible] است [illegible]
حکایتی در [illegible] امام همام علیه السلام [illegible] کرد [illegible]
[illegible] طعام [illegible]
[illegible] که [illegible] الله [illegible]
[illegible] آنها [illegible]
[illegible] گفت [illegible] بود [illegible]
وی [illegible] گفت [illegible] حضرت امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] آن [illegible] آنجناب [illegible]
[illegible] آن [illegible] حضرت امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] دین و دنیا [illegible] آن [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] و الله [illegible] الله [illegible]
لا [illegible] الله [illegible]
[illegible] آیینه [illegible]
[illegible] خزان و [illegible]

تا بعد شاید یهودی کو چه بعد قسم که آن حضرت هنوز این کلام با تمام نرسانیده بود که خوان و طعام خود در پیش

خود دیدیم پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که انخب یا یهودی احدی الخصلتین اما ان تسبق حملک و انا اخلف

علیک او اسبقها انا و انت تحملها علی و در بعضی از نسخ بجای تسبق و اسبقها تسوق و اسوق را بنابر نسخه اول

خاصه معنی اینست که ای یهودی یکی از دو کار اختیار کن یا تو پیش بروی با چهار پایان خود و من از دنبال

میایم یا من پیش میروم و تو آنها را از دنبال میرانی یهودی گفت یا امیر المؤمنین شما پیش بروید من بسیار و طریقه

انما تقوانا تو مالفقیر علیه که در آن چهار پایان را میآورند تا بجهت رسید و الله عالم است از نفاوه و مکان و سیعی

که در که فرموده بهائم را آن خرید و فروخت میکند در همه عجم زن چهار پایان را بمیدان بیع میکنند پس آن جناب ابن مظلوم

لما دار فرموده که ای یهودی بار من برداشته و من محافظت ایشان میکنم تا صبح و تو بار اینها را فروگیر پس بار آنها را

فرو میگیرم تو بخواب کن و من حراست میکنم تا صبح یهودی گفت یا امیر المؤمنین من

بر فرو گیرم و تو بخواب بر بیند آنها لسزاوارتر و تو بر محافظت آنها باش فرمود که مرا با آنها واگذار

و بخواب رو تا آنکه صبح طلوع کند پس یهودی تن باسایش در داده و فراغبال خواب

و آن راعی شوفه مردی و بار بی دو ویدهٔ مردم آگاه و بیدار بود تا صبح بیدار بود پاسبانی

چهار پایان و مال آن یهودی مینمود و چون صبح طالع شد یهودی بیدار شد آنها را

بوی سپرده و فرمود دار آنها غافل مباش تا انشاء الله تعالی من مراجعت نمایم پس راهنما

طریق هدی و پیشوای خلق خدا رفته بار دهان نماز صبح گذارده چون آفتاب سر زد

معاودت کرده و دیگر بار ان تعجیل بر یکو آن ترا عطوفت و غمکساری بر یهود

گسترده فرموده افتح برکة علی برکة الله و سعر طعامک یعنی گندمت را سر بگشا بر بین

خدا قیمت مشخص نما و در بعضی نسخ بجای سعر طعامک سائر طعامک بنا بر

معنی اینست که گندم و غیر آن انچه داری از خوردنی سر بگشا یهودی بارهای خود را

گشوده آنحضرت فرمود که یکی از دو کار اختیار کن یا من بفروشم و تو ایستاده ای قیمت میکنیم

و آن نرخ احد قیمت مجهود

یا تو بفروشی و من برای تو استیفای قیمت نمایم یهودی شق ثانی را اختیار نموده و بیع مینمود تا تمام شد قیمت را

تسلیم یهودی نموده و فرمود که الک حاجت یعنی دیگر کاری داری یهودی گفت آری میخواهم که با ایشان روم و خاطر تو

چند داری بخرم فرمود انطلق حتی ابتعث فانک ذمی یعنی برو تا من بتو بیایم که تو ذمی مرا میتوانند این باشد

که چون تو از اهل ذمه مالی در امانت و با تو همراه باشم که مبادا بازاریان بخیانت بندند که در معاملات با تو

طریق عدل و انصاف مسلوک ندارند الحاصل الذی نسبه آن جهت با وجه جاه امیر المؤمنین آن کار رسانیده فارغ شد

و بعد از آن یهودی وداع کرد و بعد از مدتی حفظ آن تلطف و اشفاق و نیک کفر و نفاق از دل یهودی زدوده و بطالع

حقایق و دقایق آن کلام ناطق تجلی غشاوه غفلت و نادانی از چشم دیده بصیرتش گشوده و بر وفق مفاد قبت

کفت اشهد ان لا اله

كفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اشهد انک اعلم هذه

الامة و خلیفة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی الجن و الانس فجزاک الله عن الاسلام خیر الجزاء

انتخابه کیفیت حسن و بدیع سازی که در شبستان بر وسعت آورد این کلمات طیبات بر لب نهاده بادریعا

شهادت نوشیده و لباس اسلام و القباس از وحش هوش افکنده و از برکت ارادهٔ آن حضرت آنجا بی ارزی

رشاد مغفرت نیابی حسن و یقین بجهت اعتقاد پوشیده کاهای کوناکون امثال این را بجای آن طبق پالی

چنین از آن حضرت که بدلیل مقحت مفتخر است بلغ ما سبیل از هزاران یکی تقیید توانند نطلها طالبین تتبع و جستجوی آن

آنجمله این که خورش ندیده و بعید دماغ بر سودای کنند ساغا جنبش تا با صلوح تواند آورد که کفایتها و از ما فی

مخلوق بر دعای او کتاب آن غرض و بر هیچ کاری حضرت علی بن الحسین علیهما السلام و حکایات حلم و عفو آن امام همام سوای

سابقاً مذکور شد که خیانتکاری باشد حکایت که در کشف الغمه مذکور است و ملخص آن اینست که قومی در خدمت علی بن الحسین

علیهما السلام مهمان بودند و آن خوان را از آن حضرت نعمت نفیس و قوت روح تناول مینمودند و غلام آن حضرت خادم را

آوردند آن تعجیل فرمود غلام آن را شتاب بجای آورد و آن بزرگ کشف نفیس و کاسه اکثر دانه خوش سالی است در آن وقت

در زیر پا بود تا آن کاسه پیچ از آن آلات و اسباب آن بریان بود ها کشته و بر سر آن کودک رسیده و جان سپرد و غلام از آن واقعه هوش

باخته حیران و مضطرب و پریشان که بدیه اضطراب از صعوبت آن قضیه در آن حالت بوده و بر دعای تحمل زهر جان

کمال میداشت آن مصیبت عظمی بطوع و رغبت تناول نموده و بغلام گفت انت حر فانک لا تتعمد یعنی که تو آزادی

چه چیزی که تو این کار را به عمد نکردی القصه غلام را در راه خدا آزاد نمود و بعد از آن بتجهیز و دفن آن کودک

پرداخت و شیخ عظیم القدر جلیل الشان مفید علیه الرحمه و الغفران نیز این حکایت در ارشاد خود ذکر نموده است

و مرد کشف الغمه آورده که مرد زیبدی آن حضرت را دشنام داد عبد و موالی آنحضرت قصد او نمودند و آن حضرت منع کرد و اول از آن

کنند آن سو را ایشان از منع کرده متوجه آن مرد شده فرمود که ما ستر عنک من امرنا اکثر مما تقف علیه

بر سبیل اجمال انکه پوشیده و پنهانست از تو از کارها و احوال ما بیشتر از هر چیز که تو کفتی آیا ترا حاجتی هست که برفقا

آن اعانت بر تو کنیم آن مرد شرمنده کشت و آن حضرت پیراهنی که بر بدن داشت ببخشید او را نسخ و آن هم انعامی که

علما دانسته اند و فرمود تا هزار درهم بوی دادند آن مرد بعد از دیدن خلق و کرم و مکارم ...

انک من اولاد الرسل که امید است که تو از اولاد پیغمبران و در وصف حلم و حسن خلق سرچشمه زلال

معارف و حقایق حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام در مجموعه ورام بن ابی فراس رحمة الله علیه

مذکور است که آن حضرت غلام خود را بکاری فرستاد و غلام دیرکرد و دفعه بر اثر وی بیرون آمد دید خوابیده است

آن معدن مکارم اخلاق و منبع نسایم اشفاق بر بالین وی نشسته و او را باد میزد تا بیدار شد آنگاه بجای

کرشمه اکر چه او بکوهر این سخن هولناک بین و دماغ شعور شر او بر بغض این نصیحت غلام تنبیه نموده گفت یا

فلان و الله ما ذاک تنام اللیل و النهار لک اللیل و لنا منک النهار حاصل مضمون اینکه بخدا سوکند که ترا

نمی‌دهد کتب و [illegible] بخوابی شب [illegible] کرد آن [illegible] آتش [illegible] وخوش کرد [illegible] گیری

ومجالج [illegible] وتبعه امثال این تقصیرات وجرایم [illegible] بعضی

[illegible] شرع معروف [illegible] احوال خویش می‌باشند [illegible] اصلاح حال نفس [illegible]

بعضی این [illegible] اثر [illegible] آن [illegible] این [illegible]

[illegible] عفی الله عنا [illegible] [illegible]

[illegible] مصطفی ومرتضی صلوات الله علیهم اجمعین که [illegible] پاکشان از طینت آن [illegible]

[illegible] اصلا اصیل [illegible] محمد [illegible] این [illegible]

[illegible] ولیکن تفاصیل احوال [illegible] وحکایات

[illegible] دشمنان این خاندان [illegible] سکوت [illegible]

[illegible] واکثر [illegible] کتب بعضی از روایات [illegible] حلم وحسن

اخلاق بعضی از آن برگزیده [illegible] حکایات وروایات بتفصیلی [illegible] باشد در کتب متداوله

[illegible] تصنیف [illegible] نسیم خلق کریم [illegible] آفتاب [illegible]

[illegible] دوازده [illegible] علیهم السلام [illegible] اقامت [illegible]

بعضی از آن [illegible] استشهاد [illegible] باد [illegible]

[illegible] مقام [illegible]

[illegible] بعضی از [illegible] مقام عالی [illegible] مجالس [illegible]

عالی [illegible] قدس الله

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible] رحمة الله علیه [illegible]

[illegible] وازاده [illegible]

ولایت [illegible]

[illegible] طریقی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امیرالمؤمنین علی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ابو سعید [illegible]

[illegible]

[illegible] طبقات [illegible] اهل بیت عصمت وکرامت علیهم السلام

[illegible] ایشان حکایات [illegible] مقام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] دین ودنیا [illegible] طفیلی [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] خالق وخلایق [illegible]

[illegible] دوست ودشمن [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] نجات [illegible]

[illegible] تکلیف [illegible]

[illegible] اخلاق [illegible] ایشان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سعادت [illegible] امام حسن [illegible] امام حسین [illegible]

[illegible]

[illegible] علیکم [illegible]

[illegible] سعادت [illegible] آب [illegible]

۱۶۸

وبعضی که چنین صفت یکی هست که در حسن خلق تبعات خیلی بهتر است لهذا آیین اطلف از آن جمله شکفته رویی است که باغ
جمال خوش خویان از نبات طیب او گلشن شده و بهار خوش خویی عنوان صحیفه لطافت و سرلوح نسخه محاسن اخلاق
ملاحقت و آب گلشن بستان آب زندگی که هر نبات و درخت بی وی کمال صفا آب چشمه زندگانی حاصل نمی نمود شکل مفتاح
ابواب دلگشائی است و مصابیح محفل آشنائی و در کتاب شیخ کافی از حضرت سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم منقول است که با اقارب
و عشایر خود خطاب نمودند که یا بنی عبد المطلب انکم لن تسعوا الناس باموالکم فالقوهم بطلاقة الوجه وحسن البشر حاصل
مضمون آنکه ای فرزندان عبد المطلب بدرستی که شما را هرگز البته وسعت و قدرت آن نیست که با همه مردمان مواسات
کنید باموال خود پس برخورید با ایشان شکفته و گشاده رو و هم از آن سید صلی الله علیه وآله روایت نموده
که مردی بخدمت نبوی آمده است و استدعای وصیت نمود آنحضرت وصیت چند او کرده و از آن جمله فرمود که والق
اخاک بوجه منبسط یعنی ملاقات کن با برادر خود با روی گشاده و نیز در کافی [illegible]
ذکر یافته که صنایع المعروف وحسن البشر یکسبان المحبة ویدخلان الجنة والبخل وعبوس الوجه یبعدان
من الله ویدخلان النار ملخص معنی آنکه نیکویی با کسان کردن و شکفته با مردمان برخوردن سبب حصول
محبت و وصول جنت می گردد و بخل و ترش رویی سبب دوری از خدا و رسیدن بدوزخ می گرداند و هم در کافی
از جناب شرف نبوی صلی الله علیه وآله ماثور است که ثلاث یصفین ود المرء لاخیه المسلم یلقیه بالبشر اذا لقیه
ویوسع له فی المجلس اذا جلس الیه ویدعوه باحب الاسماء الیه حاصل معنی آنکه سه چیز است که سبب
خلوص محبت برادر مسلمان میشود یکی آنکه چون او را ببیند شکفته برخورد دویم آنکه چون پهلوی او نشیند
جای نشستن برای او فراخ کند سیوم آنکه از نامها آنچه او را خوشتر آید او را بدان نام خواند و شیخ صدوق رحمة الله علیه
در امالی آورده که حسن البشر بالناس نصف العقل یعنی گشاده رویی با مردمان نیمه عقل است و مراد آنکه
فوایدی که از عقل و تمیز بروز کند آدمی غایت و واصل میشود نصف آنست که از این صفت به تنهایی حاصل میکرد
از آنجمله خنده بود و تبسم که [illegible] از گشاده رویی [illegible] است و آن نیز از خلق و حسن
شیمت مستحسن است بشرطی که عجب نباشد و از حد اعتدال بیرون نرود و [illegible] که در کافی از حضرت
صادق علیه السلام روایت که ان من الجهل الضحک من غیر عجب یعنی از آثار جهل است خنده بی تعجب باشد
و نیز از آن حضرت روایت نموده که کثرة الضحک تمیت القلب یعنی بسیاری خنده میمیراند دل را و نیز از آنحضرت
روایت نموده که کثرة الضحک تذهب بماء الوجه یعنی بسیاری خنده می برد آب روی را و هم از آنحضرت روایت است
القهقهة من الشیطان یعنی خنده قهقهه از جانب شیطان است و نیز از آن سرور نقل نموده که ضحک المؤمن تبسم
یعنی خنده مومن تبسم است و اخبار [illegible] در مطایبه و مجالس [illegible] که چنین باشد در
احادیث شریفه ترغیب بآن شده است چنانکه در کافی از [illegible] از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت
کرده که حضرت یحیی بن زکریا علی نبینا و علیهما السلام می گریست ونمی خندید و حضرت عیسی علیه السلام میکرد [illegible] است از

از آنچه یحیی میکرد

از آنچه یحیی میکرد [illegible] ترجیح طریقه حضرت عیسی از آنچه باشد
و [illegible] و تدبیر معاش نیز [illegible] است و از آنجمله الفت و صحبت
[illegible] آن صورت پذیر نیست و [illegible] باکسی [illegible] که غالب آنها
دوستان شکفته و [illegible] اختلاط نیست [illegible]
[illegible] است تا آن ایشان [illegible]
[illegible] و حضرت [illegible] امت صلی الله علیه وآله [illegible]
بکلمات شکفتگی و تبسمات در باب [illegible] صحبت [illegible] از محمد بن خلاد [illegible]
که از حضرت امام همام ابو الحسن علیه السلام سوال نمود که گفتم فدای تو گردم الرجل یکون مع القوم فیجری بینهم کلام
یمزحون ویضحکون [illegible] یعنی اینکه گاهی با [illegible] میان ایشان گفتگویی میکند و
مزاح میکنند و میخندند آیا این جایز است [illegible] آن جناب فرمودند لا بأس ما لم یکن یعنی باکی نیست مادام که
[illegible] که باکی از آن مزاح کردن [illegible]
در میان نباشد و بعد از آن آنحضرت فرمودند که ان رسول الله صلی الله علیه وآله کان یاتیه الاعرابی فیهدی
له الهدیة ثم یقول مکانه اعطنا ثمن هدیتنا فیضحک رسول الله صلی الله علیه وآله وکان اذا اغتم
یقول ما فعل الاعرابی لیته اتانا [illegible] حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله [illegible]
و بعد از آن [illegible]
[illegible] از آنجمله مزاح کردن [illegible]
چنانکه [illegible] آن لازم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] انا لنمزح [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]

ایشان علیهم السلام منقولست که گفته اند المزاح یذهب

ابی عبدالله علیه السلام روایت نموده که ایاکم والمزاح فانه یذهب

یعنی که آن میبرد آب رو و هیبت مرد را مجلا گاهی که بود مزاح یکی کلمات الانبیا

مزاح و مطایبه که او تا [illegible] محبوب بنیاد مودت والناس [illegible] باشد و

است و از حسن خلق شمرده است چنانکه در کافی از یونس شیبانی مرویست که حضرت ابی عبدالله

گفت مداعبة بعضکم بعضا یعنی چگونه است مطایبه بعض شما با بعضی یعنی شما با هم مزاح و خوش

طبعی گفتم کم میشود فرمود که فلا تفعلوا فان المداعبة من حسن الخلق وانک لتدخل بها السرور علی اخیک

ولقد کان رسول الله صلی الله علیه وآله یداعب الرجل یرید ان یسره خلاصه معنی آنکه چنین مکنید یعنی ترک

مزاح منمائید که به درستی که آن از جمله حسن خلق و از آثار آنست به درستی که هر آینه تو سرور و شگفته میسازی

برادر مومن خود را و هر آینه تحقیق که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله چنین بود که ملاعبه و خوش طبعی میفرمود

کسی و در اینجا آن بود که او را شاد و خوشحال کرداند و هم حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که ما من مؤمن

الا وفیه دعابة یعنی هیچ مومنی نیست مگر آنکه در طبع او دعابه هست و لیکن باید که بدانیم که علم

نمود که مزاح [illegible] ازان است که ابی جعفر علیه السلام علی ما اخترناه من الفسخ نقل نموده که ان الله یحب المداعب

فی الجماعة بلا رفث یعنی به درستی که خدای تعالی دوست میدارد کسی که مزاح کند و است در میان جماعت

بشرط آنکه فحش در میان نباشد و از مطایبات حضرت سید کاینات صلی الله علیه وآله نقل کرده اند که روزی پیره

زنی از انصار بخدمت آن سلطان عالم ... آمد و التماس کرد که در حق من دعایی کن که بهشت روم

آنحضرت بر سبیل مطایبه فرمود که پیر زنان به بهشت نمی روند آن ضعیفه گریه آغاز نمود و جبرئیل نازل شد

فرمود که بعد از آنکه آن حضرت از آن پیره زن اضطراب دیدند شد پس تسکین خاطر آن ضعیفه بالباس وفا

نمود و آیه کریمه ... که در آن ایام نازل شد فرمود که تو را جوان کرده و در بهشت

که حق سبحانه وتعالی میفرماید که انا انشاناهن انشاء فجعلناهن ابکارا عربا اترابا و دیگر از گفتار شکربار

آنحضرت است که پیره زنی از آن حضرت مرکب سواری طلبید فرمود که ترا بر بچه شتری سوار کنم و آن زن گفت یا رسول الله

من بر بچه شتری سوار نمیتوانم شد یعنی بچه شتری ... سوار کنم و آنحضرت گفت از این سخن استعاذه

و گفت من بچه شتر را چکنم فرمود مراد من آنست که آن بچه شتر نیز شتر نائیه باشد و در مجمع مذکور است

که زنی بخدمت آنحضرت آمد و گفت شوهرم ترا میطلبد گفت آنکس است که در چشمش سفیدی هست

گفت نه بخدا قسم نیست آن سید ... فرمود که هیچکس نیست که در چشمش سفیدی

... و سیاهی ... [illegible] ... از این طرح لطیفه ها ... و در کتب اخبار وارد

حقیقت فلان امر آن مزاح ... میباشند و بعضی ایشان ... نمودیم اکتفا کرده و زبان ... باشد

در لطیفه ... که ... آن تقدم از منهج صدق و راستی بیرون نیکمانست و بعضی ایشان اکتفا کرده و زبان ... بی ...

و سلام آنست که اثنا عشر شیعه تبتنع آن سرور فرمایند و جواز ارتکاب کذب و خلاف هر چند از

دروغی هرزه باشد جرات ننمایند ... که مطایبه و مزاح حقیقی که بی نوع باشد که گاهی فواید عظیم

بر وی مترتب میشود و خبائث ... لطافت ساکن میشود ... بسیار واقع شده که از ان

جمعی از کشتن خلاص گشته اند و ملوک و سلاطین بسبب ... و مزاح ملیحه و شفاعت سخن لطیفه از

ازاله ارباب جرایم و قتل ایشان در گذشته اند چنانکه گویند حجاج تا باک سفاک را وقتی دل قصد

... کینه ... بقصد قتل وی زه بسته بود و آن بیچاره از بیم او فرار ی

وقتی در ... احوال و اختفای ... بیرون

انکشت واست ... حجاج ازان تعجب بسیار نمود و از سبب آن جرات پرسید گفت

ایها الامیر ... تو هر شب بخواب من می بیم ... تو گرفتار شده ام و تو بکشتن من فرمان

میدهی ... حجاج ازان سخن خندان شد و ازو در

و درگذشت ... گویند ... الحادی ... شیخ ... گفت ... انکار ... نمود

گفت ... خلاف قول ... ایشانست ... که

... ایمان ... بحکم ... بعضی ... نکته مذکور

... خوان ... طعام ... غلامی ...

پادشاه ... که ... پادشاه ... از آن ...

... خادم ... خالی ... تمام آن کاسه شوربا را بر سر پادشاه

... پادشاه ازان حرکت بغایت متعجب گشته ... سبب اقدام آن عمل را ... داشت ... ازوی

پرسید گفت ... رحم ... تا از ... مردمان ... و از

... تشنیع و ملامت ... که ... بی ... عظیم کرده ام

... مستوجب عذاب و قتل ... که ... بحکم ... ظلم ... مردمان ... و ...

... پادشاه ... ازان سخن خوش آمده و ... گفتار ... بخشید و ...

... ازکردن او ... درگذشت و آزاد ... و نیز آورده اند که ... بخاطر ... داشت ... ایشان ... و ... آ آت

... حکم کرد که ... گفت ... ای ... انکه

... گفت ... ای اللهم ... ایها الامیر ... نا ... الحزب داری

... بخشید و نیز گویند که ... آورده بود ... کشته ...

نام صاحب سخن شد که کفت اثبات کالسماء عطارعة قابت تشکیل خفیظ یعنی تو مانند ابری که هر کار زند
ورق ان زوالعروس حتی شش بیابانات پادشاه را از نیحض ثانیه غضب منطفی کشته اوی بمقام لطف در آمده
(ور حکایت) که هشام بن عبد الملک سوزنیان از خانه بیرون آمده بود به حیف حشم و چاکر پس به بیرون و حبس
کشتن او امر کرد گفت کناه من چیست گفت تو لعوی و لیس و شوم و بیامدن ملاقات تو ابقال بخکم کرد گفت سبحان الله که
شوم باشد بر خود شوم است و اثر شامت بهدیکی نرسید اما شوم است این بیکار شوم است نمی بینی که از ملاقات من
بتو خیری نرسید و از ملاقات تو بمن این بدی رسید که بکشتنم میبندد هشام چون این ایراد را شنید خجل کشت و ترک
کشتن آن بیچاره نمود (ویکر) کویند ستم کیشی بقتل درویشی فرمان داد درویش گفت ایها الامیر مرا بحق حقیقت
کشتنی حق کفت در نصیبه بدیم با تو معیاده بود کفت بده توهم نام داشت کفت من ازنه بس تو نام
خود را فراموش کرده ام چیجا نام بد را امیر از نخدا این سخن بشن خندان کرفت و از سر خون او
در کذشت و از این قبیل سخنان لطیفه نادکین و مطایبه آمیز لیبا و وسیله استخلاص کند
کاران میشود و هکاه اداهای آن بر محل باشد و به مقام اقتضاء آن نه مائد و سایر فایق
لوازم حسن و خلق موجوع بدیهات اهل خرد و متمیز آن نیک و بد است و سالک خامه تفصیل
در مقام تفصیل آن ایستاده بتطویل این مطلب که همه بیانات ان بیش از این تصدیع
داده میشود بیت بحضرت متفاوت نمیبود و در تنبیح خفتیهای ذرون تعالی و تقدس میده
شعور کان فضا هلال خود معرفت شد اثمان بیجوی بظاهر بالی خود و ابیناد بهایاده
جلد را تفکر اصلاح خود نماید و جمال الاحوال در هر هنان سعادت مال را منیا الکی تو نقا
خود معرفت صفات کمال و نام الفضل اکیاسته و همیشه منظور نظر لطف و عنایت و جهانی
خود ساخته بمحمد و آله الطاهرين (خاتمه) الحمد لله که سالک خامه بیان باه مقامی تاشید انجلد
منازل سفر باب اول را از مراحل ابواب ثمانیه اورابا نجام که بتنهما بی عطلب ... نه
بسهولت انجام او رسید امید از کرم حکیم متعالی و واهب اسباب مرعی علی الکاتب تالیفا که
بمذاق طبع سخنان حق پرستی بمذاق خاطر مشکل پسندان او و دکا و اشنا و او ویه اختیار و تا
مذکوره را اصر بقلوب در هم سنان و دو نکار دکوادا کرجا بنده توفیق اتمام باقی ابواب تا
ثواب کوامت نماید مسند وکیمو الصلوة والسلام علی محمد وآله واولاده المعصومین والحمد
لله رب العالمین وسلم تسلیما کثیرا کثیرا
قد تم هذه الكتاب بعون الله تعالى في يوم الجمعة
خمسة عشرين شهر شوال المكرم من شهور ۱۲۳۴ اربع